



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

آیستہ تقدیر علی حسین علی ہوسری

فرخ ہدایت

روایتیں، قصے، نثر، شعریں، نغمے، نثریں

مترجم، علی ہوسری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فروغ هدايت: در اثبات شايستگي حضرت اميرالمؤمنين و ائمه معصومين (عليهم السلام) براي زمامداري مسلمانان

نويسنده:

سيد علي موسوي بهبهاني

ناشر چاپي:

دارالعلم آيت الله البهبهاني

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	فروغ هدایت: در اثبات شایستگی حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) برای زمامداری مسلمانان
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۱۸	مقدمه چاپ پنجم
۲۳	خواننده محترم!
۲۴	تقریظ حضرت مؤلف
۲۵	کتاب فروغ هدایت
۲۷	پیشگفتار
۳۵	نگاهی به زندگانی مؤلف کتاب
۴۲	فروغ هدایت ترجمه کتاب مصباح الهدایه فی اثبات الولاية
۴۴	حدیث اول: تفسیر آیه قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا ...
۴۴	امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارای همه علوم قرآن بود
۴۷	گواهی به رسالت پیغمبر اسلام
۵۰	علمای بنی اسرائیل از بعثت پیغمبر اسلام آگاه بودند
۵۳	مقام ولایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۵۳	شاهد بنی اسرائیل کیست؟
۵۴	نظر مؤلف در این باره
۵۵	کتاب آسمانی قرآن مجید است
۵۵	گواهی خداوند فعلی است
۵۶	گواهی دارنده علم کتاب هم قولی و هم فعلی است
۵۷	مقام عصمت علی (علیه السلام) ایجاب می کند که دارنده تمام علوم قرآن باشد
۵۸	سایر ائمه طاهرین نیز دارنده تمام علوم کتاب بودند
۶۰	دارنده علم کتاب فقط بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) تطبیق می شود

- ۷۱ امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیغمبران اولوالعزم برتر است
- ۷۳ حدیث دوم: تفسیر آیه أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ ...
- ۷۳ علی (علیه السلام) گواه پیغمبر و امامت و رحمت است
- ۷۶ تحقیق موضوع طی سه مقام
- ۷۷ قرآن دلیل روشن پیغمبر (صلی الله علیه و آله)
- ۷۷ سخنی درباره یک جمله آیه شریفه
- ۷۹ بعد از پیغمبر خلافت واقعی مسلمین از آن علی (علیه السلام) و اولاد معصومین آن حضرت است
- ۸۱ این شاهد زبان پیغمبر نیست
- ۸۳ همه امامان گواهان پیغمبرند
- ۸۳ بهترین فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۸۵ علی (علیه السلام) از پیغمبر جدا نیست
- ۸۷ امیرالمؤمنین برای مسلمانان امام و رحمت است
- ۸۹ جانشین بلافصل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) منحصر به علی (علیه السلام) است
- ۹۱ حدیث سوم: تفسیر آیه وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
- ۹۱ پیروی اهل بیت عصمت (علیهم السلام) رمز اتحاد و سربلندی مسلمان است
- ۹۲ حدیث عترت مشتمل بر هشت فضیلت برای ائمه اطهار (علیهم السلام) است
- ۹۲ اشاره
- ۹۳ فضیلت اول
- ۹۳ فضیلت دوم
- ۹۵ فضیلت سوم
- ۹۵ فضیلت چهارم
- ۹۵ فضیلت پنجم
- ۹۷ فضیلت ششم
- ۹۷ فضیلت هفتم
- ۹۸ فضیلت هشتم
- ۱۰۰ زنان پیغمبر جزو اهل بیت نیستند

- ۱۰۲ عترت پیغمبر اینان هستند و دارای چنین اوصافی می باشند
- ۱۰۴ تنها راه نجات از گمراهی
- ۱۰۵ حدیث چهارم: تفسیر آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
- ۱۰۵ با راستگویان باشید
- ۱۰۶ راستگویان در این آیه فقط ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشند
- ۱۰۹ حدیث پنجم: تفسیر آیه وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى
- ۱۰۹ پذیرش توبه و ایمان و اعمال نیک منوط به قبول ولایت و دوستی ائمه اطهار است
- ۱۱۱ آنها که با دوستی آل محمد از دنیا می روند
- ۱۱۲ میزان دوستی و احترام خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)
- ۱۱۶ حدیث ششم: تفسیر آیه وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ
- ۱۱۶ آنها که از پیروی اهل بیت روی برتافتند در پیشگاه خداوند مسئول هستند
- ۱۱۸ خاندان پیغمبر خود را از هر کس
- ۱۱۸ برای پیشوائی مسلمانان بهتر می دانستند
- ۱۱۹ قرآنی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمع آوری نمود
- ۱۲۰ غضب فدک یا دومین ضربت بر پیکر خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله)
- ۱۲۱ نارضائی دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله)
- ۱۲۳ مناظره امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اصحاب شوری
- ۱۲۳ برای گرفتن حق چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود دست به شمشیر نبرد؟
- ۱۲۵ سخنان امام حسن (علیه السلام) در مجلس معاویه
- ۱۲۶ خاندان پیغمبر در دعوی خود راستگو بودند
- ۱۲۷ حدیث هفتم: تفسیر آیه أَلْفِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ
- ۱۲۷ دشمنان علی (علیه السلام) را به دوزخ افکنید!
- ۱۳۰ تقسیم بهشت و دوزخ به دست علی (علیه السلام) است
- ۱۳۲ حدیث هشتم: تفسیر آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
- ۱۳۲ علی (علیه السلام) راهنمای جهانیان است
- ۱۳۳ این راهنما باید از خاندان پیغمبر باشد

- ۱۳۵ ----- مردم از راهنمای دینی بی نیاز نیستند
- ۱۳۶ ----- راهنمای امت اسلام را باید پیغمبر معرفی کند
- ۱۳۸ ----- تنها امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او راهنمای مسلمانان هستند
- ۱۴۰ ----- حدیث نهم: تفسیر آیه إِخْوَانًا عَلٰی سُرِّ مُتَقَابِلِیْنَ -----
- ۱۴۰ ----- پیمان برادری میان پیغمبر و علی صلوات الله علیهما و آلهما -----
- ۱۴۱ ----- دو روایت بسیار جالب در پیرامون شخصیت بی نظیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) -----
- ۱۴۴ ----- تحریف حدیث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) -----
- ۱۴۴ ----- علی (علیه السلام) جانشین بلافصل پیغمبر است -----
- ۱۴۶ ----- سخنان قوشچی دانشمند معروف سنی -----
- ۱۴۸ ----- پاسخ اشکالات قوشچی -----
- ۱۵۱ ----- نکاتی که موجب اشتباه قوشچی شده است -----
- ۱۵۱ ----- پاسخ اشتباهات او -----
- ۱۵۳ ----- مقام برادری امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) -----
- ۱۵۴ ----- علی (علیه السلام) وارث نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است -----
- ۱۵۸ ----- حدیث دهم: تفسیر آیه إِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ... -----
- ۱۵۸ ----- ستمگران به منصب امامت نمی رسند -----
- ۱۵۹ ----- منصب امامت یک پیمان الهی است -----
- ۱۶۰ ----- منصب امامت برتر از مقام نبوت است -----
- ۱۶۲ ----- ستمکار نمی تواند به مقام امامت برسد -----
- ۱۶۳ ----- امام باید از طرف خدا و پیغمبر تعیین شود -----
- ۱۶۴ ----- امامت عالی ترین منصب الهی است -----
- ۱۶۷ ----- حدیث یازدهم: تفسیر آیه یَا أَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ -----
- ۱۶۷ ----- اولوالامر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه اطهار از دودمان آن حضرت می باشند -----
- ۱۶۸ ----- صاحبان امر دارای چه شرائطی هستند؟ -----
- ۱۶۸ ----- اشاره -----
- ۱۶۹ ----- موضوع اول -----

- ۱۶۹ موضوع دوم
- ۱۷۰ موضوع سوم
- ۱۷۰ موضوع چهارم
- ۱۷۱ موضوع پنجم
- ۱۷۱ ولایت اولی الامر مطلق است و محدود نمی باشد
- ۱۷۳ حدیثی که نسبت به پیغمبر داده اند
- ۱۷۴ اینان اولوالامر نیستند
- ۱۷۸ نظریه یکی از نویسندگان معاصر سنی
- ۱۷۹ پاسخ اشکالات وی
- ۱۸۱ حدیث دوازدهم: تفسیر آیه فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ
- ۱۸۱ کلماتی که خداوند به آدم القا کرد
- ۱۸۳ ائمه اطهار برتر از همه بندگان خدا هستند
- ۱۸۵ حدیث سیزدهم: تفسیر آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
- ۱۸۵ امیرالمؤمنین (علیه السلام) برادر و وزیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است
- ۱۸۹ جانشین پیغمبر باید از خاندان او باشد
- ۱۹۱ حدیث چهاردهم: تفسیر آیه وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
- ۱۹۱ جانشین پیغمبر را خدا تعیین می کند
- ۱۹۲ داستان مرغ بریان
- ۱۹۴ پیغمبر اسلام درباره علی (علیه السلام) سخن می گوید
- ۱۹۷ در خانه علی باید باز باشد
- ۲۰۰ میزان دوستی امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۲۰۲ حدیث پانزدهم: تفسیر آیه مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ ...
- ۲۰۲ سهم خدا و پیغمبر به اهل بیت عصمت می رسد
- ۲۰۳ فیئی در لغت و آیه یعنی چه؟
- ۲۰۴ ذی القربی کیست؟
- ۲۰۴ چگونه فیئ و غنائم به خویشان پیغمبر می رسد؟

- ۲۰۸ حدیث شانزدهم: تفسیر آیه وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ ...
- ۲۰۸ دوستی خاندان پیغمبر نشانه ایمان کامل است
- ۲۱۰ چرا حق خدا و پیغمبر به اهل بیت می رسد؟
- ۲۱۱ شش تأکید در آیه شریفه
- ۲۱۲ تحقیق درباره خمس
- ۲۱۳ خمس پاک ترین نوع مال است
- ۲۱۵ حدیث هفدهم: تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
- ۲۱۵ مزد رسالت پیغمبر اسلام دوستی خاندان آن حضرت است
- ۲۱۶ مقام شامخ علی (علیه السلام)
- ۲۱۷ موقعیت اهل بیت عصمت
- ۲۱۹ ذی القربی اهل بیت پیغمبر اکرم هستند
- ۲۲۲ حدیث هجدهم: تفسیر آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
- ۲۲۲ خداوند به خاندان پیغمبر درود می فرستد
- ۲۲۴ سخنی از فخر رازی
- ۲۲۸ حدیث نوزدهم: تفسیر آیه فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ...
- ۲۲۸ امیرالمؤمنین (علیه السلام) جان پیغمبر است
- ۲۳۰ پنج نور پاک و محبوب خدا
- ۲۳۲ جان پیغمبر باید به جای پیغمبر بنشیند
- ۲۳۴ حدیث بیستم: تفسیر آیه أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
- ۲۳۴ اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از هرگونه پلیدی پیراسته اند
- ۲۳۶ اهل بیت پیغمبر به گفته ابن ابی الحدید
- ۲۳۸ بحثی در پیرامون آیه شریفه
- ۲۴۲ اهل بیت از روز نخست معصوم بودند
- ۲۴۴ حدیث بیست و یکم: تفسیر آیه فَسَأَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
- ۲۴۴ هر سؤالی دارید از اهل بیت پیغمبر برسید
- ۲۴۶ روایات عامه در تفسیر اهل ذکر و تطبیق آن به ائمه اطهار (علیهم السلام)

- ۲۵۰ حدیث بیست و دوم: تفسیر آیه وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا
- ۲۵۰ پیامبران پیشین با قبول دوستی پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین برانگیخته شدند
- ۲۵۲ پیشی گرفتن بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) برخلاف بداهت حکم عقل است
- ۲۵۴ حدیث بیست و سوم: تفسیر آیه إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
- ۲۵۴ علی (علیه السلام) بهترین مردم روی زمین است
- ۲۵۸ ماجرائی که بعد از پیغمبر روی داد - سخنان ابن قتیبه در کتاب الامامة و السياسة
- ۲۶۶ حدیث بیست و چهارم: تفسیر آیه وَلَقَدْ ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ
- ۲۶۶ علی (علیه السلام) همچون عیسی بن مریم است
- ۲۶۸ مقام و منزلت والای امیرالمؤمنین (علیه السلام)
- ۲۷۰ کسی مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) در امت اسلام نبود
- ۲۷۲ حدیث بیست و پنجم: تفسیر آیه سَلَامٌ عَلٰى اِلٰى يٰسَيِّنَ
- ۲۷۲ درود بر خاندان پیغمبر
- ۲۷۵ حدیث بیست و ششم: تفسیر آیه وَتَعَبَّهَا اُذُنٌ وَاَعْيَتْ
- ۲۷۵ گوش علی (علیه السلام) شنوا و نیرومند بود
- ۲۷۷ نگاهدارنده اسلام علی (علیه السلام) بود
- ۲۸۰ حدیث بیست و هفتم: تفسیر آیه وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ
- ۲۸۰ تنها علی باید ابلاغ کند!
- ۲۸۳ اشکال
- ۲۸۳ پاسخ
- ۲۸۴ حدیث بیست و هشتم: تفسیر آیه فِي بُيُوتٍ اُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ
- ۲۸۴ مردان الهی همیشه به یاد خدا هستند
- ۲۸۶ بدون شناسائی خاندان پیغمبر هیچ عملی پذیرفته نیست
- ۲۸۸ خاندان پیغمبر برگزیده برگزیدگان جهانند
- ۲۹۰ حدیث بیست و نهم: تفسیر آیه نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ
- ۲۹۰ علی (علیه السلام) پرتو نور خداست
- ۲۹۳ تجزیه و تحلیل آیه نور

- تفسیرهای دیگر بی مورد است ۲۹۴
- ائمه اطهار مظاهر نور خدا هستند ۲۹۷
- حدیث سی ام: تفسیر آیه وَالْمَابِقُونَ الشَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، فِي جَنَّاتِ التَّعِيمِ ۲۹۹
- علی (علیه السلام) نخستین مسلمان است ۲۹۹
- صفات برجسته حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۳۰۱
- علی (علیه السلام) قبل از همه ایمان آورد ۳۰۲
- علی اول نمازگزار اسلام بود ۳۰۳
- چه کسی غیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شایسته زمامداری مسلمانان بود؟ ۳۰۵
- حدیث سی و یکم: تفسیر آیه طُوبَىٰ لِمَنْ لَهْمُ وَحُسْنُ مَأْبٍ ۳۱۰
- ریشه درخت طوبی در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است ۳۱۰
- علی (علیه السلام) سرور مؤمنین است ۳۱۲
- حدیث سی و دوم: تفسیر آیه وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ ۳۱۵
- صدیق اکبر علی (علیه السلام) است ۳۱۵
- علی (علیه السلام) صدیق امت اسلام است ۳۱۷
- کسی جز علی (علیه السلام) نمی تواند صدیق باشد! ۳۱۹
- حدیث سی و سوم: تفسیر آیه أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّاجِرِينَ ۳۲۱
- جانشین پیغمبر را بشناسید! ۳۲۱
- علی از همه کس به خدا و پیغمبر نزدیک تر است ۳۲۶
- حدیث سی و چهارم: تفسیر آیه وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ ۳۲۸
- علی و فرشتگان یاور پیغمبرند ۳۲۸
- خلافت بعد از پیغمبر اختصاص به صالح المؤمنین دارد ۳۳۰
- حدیث سی و پنجم: تفسیر آیه وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ ۳۳۱
- فداکاری علی (علیه السلام) ۳۳۱
- آیا غیر از علی (علیه السلام) کسی شایسته خلافت اسلامی بود؟ ۳۳۳
- حدیث سی و ششم: تفسیر آیه إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ۳۳۷
- علی را دوست بدارید! ۳۳۷

- ۳۴۲ حدیث سی و هفتم: تفسیر آیه مَرَجَ الْبُحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ
- ۳۴۲ دو دریای علم و عصمت علی و فاطمه، و دو گوهر گرانبها حسن و حسین
- ۳۴۵ نکات جالبی که از آیه شریفه استفاده می شود
- ۳۴۸ حقایق آشکار می شود
- ۳۵۰ آنجا که عقل و منطق سرکوب می شوند
- ۳۵۱ حدیث سی و هشتم: تفسیر آیه إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ...
- ۳۵۱ علی (علیه السلام) سرپرست مسلمین است
- ۳۵۳ تا توانی دلی به دست آور!
- ۳۵۵ گوشه ای از روایات شیعه در تفسیر آیه شریفه
- ۳۵۹ مصداق این آیه تنها علی (علیه السلام) است
- ۳۶۱ شخصی چون امیرالمؤمنین باید جانشین پیغمبر و زمامدار شایسته مسلمانان باشد
- ۳۶۶ حدیث سی و نهم: تفسیر آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ...
- ۳۶۶ تعیین جانشین بلافضل پیغمبر (صلی الله علیه و آله)
- ۳۶۷ گفتار مؤلف طی سه موضوع
- ۳۶۸ پیغمبر از مرم ملاحظه می نمود
- ۳۶۹ اهمیت منصب خلافت الهی
- ۳۷۰ تفسیرهای دیگر
- ۳۷۱ پاسخ مؤلف به تفسیرهای مزبور
- ۳۷۱ خصوصیات آیه شریفه
- ۳۷۲ تبلیغ ولایت علی (علیه السلام) توسط پیغمبر (صلی الله علیه و آله)
- ۳۷۳ علی سرور هر مرد و زن باایمان است
- ۳۷۵ آنها که حدیث غدیر را گواهی نکردند به نفرین امیرالمؤمنین (علیه السلام) مبتلا گردیدند
- ۳۷۸ گفتگوی ابوحنیفه با هیثم بن حبیب
- ۳۷۸ چرا فضائل علی را کتمان نمودند؟
- ۳۸۱ چرا علی را احترام نمی کنید؟
- ۳۸۲ اشکالاتی که بر لفظ «مولى» وارد ساخته اند

- ۳۸۳ پاسخ اشکالات مزبور
- ۳۸۷ حدیث چهلم: تفسیر آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً
- ۳۸۷ دین اسلام با ولایت علی (علیه السلام) کامل شد
- ۳۸۸ روز غدیر بهترین عید مسلمانان است
- ۳۹۵ ائمه طاهریں به امر خدا به امامت رسیدند
- ۳۹۸ دوازده نور درخشان الهی
- ۴۰۱ ائمه معصومین ترجمان قرآن مجید هستند
- ۴۰۳ مقایسه جانشین پیغمبر اسلام با جانشینان پیغمبران پیشین
- ۴۰۴ چرا پیغمبر خلافت امیرالمؤمنین را روشن ساخت؟
- ۴۰۸ فهرست مطالب متن کتاب
- ۴۲۴ فهرست مقدمه و پاورقی های کتاب
- ۴۳۴ روایان و دانشمندان شیعه
- ۴۳۷ روایان و دانشمندان عامه
- ۴۴۱ مآخذ تحقیق کتاب
- ۴۴۶ آثار چاپ شده مترجم کتاب
- ۴۴۶ الف - تصنیفات
- ۴۴۸ ب - تألیفات
- ۴۵۰ ج - ترجمه ها
- ۴۵۲ د- تصحیح و تحقیق و تهذیب
- ۴۵۳ درباره مرکز

فروغ هدایت: در اثبات شایستگی حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) برای زمامداری مسلمانان

مشخصات کتاب

سرشناسه: بهبهانی، علی، 1264 - 1353.

عنوان قراردادی: مصباح الهدایه فی اثبات الولایه. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: فروغ هدایت: در اثبات شایستگی حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام برای زمامداری مسلمانان/
[مولف] علی موسوی بهبهانی؛ مترجم علی دوانی؛ [برای] موسسه انتشارات دار العلم آیت الله بهبهانی.

وضعیت ویراست: [ویراست 2]

مشخصات نشر: تهران: رهنمون، [1382].

مشخصات ظاهری: 415ص.

شابک: 25000 ریال: 964-94295-0-6

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [408] - 410؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- اثبات خلافت.

موضوع: امامت -- احادیث.

ولایت -- احادیث.

اربعینات -- قرن 14.

احادیث شیعه -- قرن 14.

شناسه افزوده: دوانی، علی، 1308 -، مترجم

شناسه افزوده: موسسه انتشارات دار العلم آیت الله بهبهانی

رده بندی کنگره: 5/BP223/82م 6041 1382

رده بندی دیویی: 297/45

شماره کتابشناسی ملی : م 81-25455

نام کتاب: فروغ هدایت

مترجم: علی دوانی

چاپخانه: گیتا

ناشر: انتشارات رهنمون

لیتوگرافی چاپ: تصویر

صحافی: سیدین

نوبت چاپ: دوم با اضافات

تیراژ: 3000

قیمت: 25000 ریال

شابک: ISBN 964 - 94295 - 0 - 6

حق چاپ برای مترجم محفوظ است.

ص: 1

اشاره

آیت الله فقید حاج سید علی موسوی بهبهانی

فروغ هدایت

در اثبات شایستگی حضرت امیرالمؤمنین

و ائمه معصومین (علیهم السلام) برای زمامداری مسلمانان

مترجم: علی دوانی

مقدمه چاپ پنجم

کتاب «فروغ هدایت» ترجمه کتاب گران قدر «مصباح الهدایه» تألیف آیت الله فقیه آقای حاج سید علی موسوی بهبهانی پس از سال ها تأخیر برای پنجمین بار تجدید چاپ می شود و در دسترس طالبین قرار می گیرد.

می توان گفت تاکنون کتابی با این شیوه خاص در پیرامون مباحث اعتقادی اسلامی و تعیین جانشینی بلافصل پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، یعنی امامت و خلافت الهی حضرت امیرالمؤمنین از دودمان آن وجود مقدس صلوات الله علیهم اجمعین نگاشته نشده است.

مؤلف عالی قدر آنکه شرح حال او را می خوانید، از فقها و متکلمان و برجستگان علمای اسلامی بود، و با همان قدرت علمی و دید وسیع دینی به این کار بزرگ پرداخت است.

مرحوم آیت الله بهبهانی همان گونه که فقیه و مجتهد صاحب نظر و متکلم بلندپایه بود، در علوم ادبی عربی هم صاحب نظر و کم نظیر بود، و در واقع در علوم ادبی عربی از صرف و نحو و لغت و معانی و بیان نیز در عصر خویش بلامنازع بود.

دسته بندی مطالب و گزیده نمودن آنها، و بحث و فحص از واقع امر با وسعت نظر و نهایت بی طرفی، از ویژگی خاص آن بزرگ مرد علم و دین بود. یکی از علمای عامه (اهل تسنن) وقتی کتاب «مصباح الهدایه» متن کتاب حاضر را خوانده بود گفته است «از صدر اسلام تاکنون کتابی به این متینی و با رعایت جهات عدل و انصاف و به دور از حب و بغض در مسئله امامت و پاسخ به ما اهل سنت نوشته نشده است!»

و چون مؤلف فقیه دو کتاب دیگرش «کشف الاستار» و «اساس النحو» را در سفر حج دوم در مدینه منوره به حاکم مدینه اهدا می کند، او پس از مطالعه آن، در بازدید

مؤلف بزرگوار از وی، می گوید: «ما گمان نمی کردیم پس از هفتصد سال یک «ابن هشام» دیگر صاحب «مغنی» به وجد آمده باشد!»!

دو کتاب دیگر آن بزرگوار «مقالات حول مباحث الالفاظ» در علم اصول فقه، و «القواعد الکلیه» در معضلات مسائل فقه و اصول نیز از کتب کم نظیر است و سایر آثار فکری و قلمی آن بزرگوار.

جایگاه آن فقیه عالی قدر که سال ها در خوزستان و اصفهان مرجعیت تقلید داشت تا آنجا بود که حضرت امام خمینی قدس سره پس از ملاقات با ایشان در حوزه علمیه قم از ایشان تعبیر به «سیدالعلما» کرد!

تصمیم بر این بود که در این چاپ مطالبی بر شرح حال مؤلف بزرگوار بیفزائیم، ولی چون شرح زندگانی آن علامه فقیه به نام «شرح حال، افکار و آثار آیت الله بهبهانی» تألیف نویسنده عن قریب تجدید چاپ می شود، آنها را برای آن کتاب گذاشته ایم تا شرح حال او پربارتر گردد.

نویسنده افتخار دارد که افزون از سی سال سابقه آشنائی با آن فقیه علم و دین داشته، و او را چنان که بوده است شناخته و از آن بزرگوار بهره های فراوان گرفته است. چند سالی که در نجف اشرف بودند و بعد از آن که به کشور مراجعت کردند، و در رامهرمز و اهواز اقامت داشتند، و سال ها بعد که تابستان ها به اصفهان می رفتند از فیض محضرشان استفادات زیاد داشتم و خاطرات ذی قیمتی دارم.

در ایام تبلیغ ماه های محرم و صفر و ماه مبارک رمضان دو سفر در رامهرمز و سال ها در اهواز به دعوت ایشان در حضورشان به منبر می رفتم، در بعضی از سفرها نیز در خدمتشان بودم. به قم هم که برای زیارت می آمدند در خدمتشان بودم.

در نهضت اسلامی مراجع عالی قدر قم به رهبری حضرت امام خمینی رضوان الله علیه، آن بزرگوار نیز همراه آنها بودند پس از بازداشت امام فقیه در تهران، از اهواز برای حمایت از ایشان مانند دیگر فقها و مراجع تقلید به تهران آمدند، و تا در قید حیات بودند در هر مرحله به دفاع از امام خمینی و راهی که او در پیش داشت استوار، و با موضع گیری انقلابی در صدور اعلامیه، ایشان را تأیید می کردند.

کتابی دیگر از افکار آن عالم ربانی فراهم آورده ایم به نام «نمونه ای از معارف اسلامی» که آن نیز به زودی تجدید چاپ می شود، و منتشر می گردد، سعی ما بر این بود که مدارک و مآخذ گفته ها و نوشته های مؤلف را هر چه هست، از منابع فریقین عامه و خاصه یعنی شیعه و سنی در پاورقی بیاوریم، ولی به واسطه عدم دسترسی به همه آنها، و ملاحظه این که پاورقی زیاد و ملال آور نباشد، به همین اندازه ه می بینید بسنده کردیم، یعنی قسمتی دیگر را بر آنچه در چاپ های قبلی آورده بودیم، افزودیم.

چاپ اول کتاب توسط خود مؤلف بزرگوار انتشار یافت. چاپ سوم نیز با تحقیق حجة الاسلام و المسلمین سید مرتضی حکمی از علمای معاصر در مصر انجام گرفته است. چاپ چهارم آن هم اخیراً توسط حجة الاسلام و المسلمین رضا استادی از استادان حوزه علمیه قم انتشار یافته است.

آشنائی من با این کتاب مستطاب از موقعی بود که حضرت مؤلف در نجف اشرف آن را داده بودند به میرزا احمد زنجانی کاتب و برای چاپ سنگی به خط نسخ نوشته بود. من که همدرس فرزند دوم مرحوم مؤلف بودم، نسخه خط ایشان را در دست داشتم و حضرت مؤلف نسخه آماده چاپ را در دست داشتند. ایشان می خواندند و من به نسخه اصل نگاه می کردم، و بدین گونه کتاب را مقابله کردیم. در آن موقع من شانزده ساله بودم و مقدمات می خواندم.

پس از چاپ کتاب از طرف حضرت مؤلف تعدادی از آن به جمعی از علمای اعلام و فضلالی نجف اشرف اهدا شد، و همان موقع در محافل علمی نجف انعکاس وسیعی یافت. فراموش نمی کنم در یکی از روزهای جمعه که حضرت مؤلف در منزلشان مجلس روضه داشتند، چند جلد آن به علمای بزرگ حاضر در مجلس اهدا شد، از جمله مرحوم آیت الله شیخ محمدعلی کاظمینی از فقهای به نام و استاد بزرگ حوزه نجف، و مرحوم آیت الله خوئی هر دو لحظاتی سرگرم مطالعه آن شدند و در پایان شنیدم که یکی به دیگری می گفت: «سید کتاب خوبی نوشته است»، و هر دو با اعجاب به حضرت مؤلف که وارث مکتب آیت الله آقا شیخ هادی تهرانی بود، می نگریستند.

راجع به احاطه علمی مؤلف بزرگوار کافی است که بگویم وقتی به نجف آمدند و شروع

به تدریس خارج فقه بر اساس شرح مکاسب آیت الله سید محمدکاظم یزدی کردند، شبی یکی از شاگردان ایشان مرحوم آقا شیخ علی لاری که شاگرد آیت الله شیخ محمدعلی کاظمینی هم بود، در مجلسی می گفت: «چیز عجیبی است، مطلبی را که آقای کاظمینی چندین شب موضوع بحث قرار می دهد، سید در یک شب، و یک مجلس تمام نموده و حق مطلب را هم به تمام معنی ادا می کند.»!

در اهمیت کتاب هم کافی است که به مصداق مشک آن است که خود بوید نه آنکه عطار گوید اهل فضل آن را به دقت ببینند و بر فکر ثاقب و صائب مؤلف فقید آن آفرین گویند، نه آنکه من شرح و تفصیل بدهم.

مرحوم آیت الله بهبهانی پس از یک عمر پربرکت و طولانی در روز اول آذر 1354، مطابق 8 ذیقعده سال 1395 هجری قمری، در سن 91 یا 92 سالگی به جهان باقی شتافت و امروز آرامگاهش در کنار دارالعلمش در اهواز زیارتگاه خاص و عام است. رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

بسیار بجاست که اصل کتاب یعنی: «مصباح الهدایه» در حوزه علمیه قم و سایر حوزه ها به عنوان متن درسی مبحث امامت جزء برنامه باشد، و ترجمه آن نیز در بعضی از مجامع علمی و حتی خود حوزه ها جزء کتب درسی قرار گیرد، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. (1)

در پایان لازم می داند که از مدیریت محترم نشر قبله و آقای هیبت الله سوری که حروفچینی کتاب را به نحو احسن انجام داده اند سپاسگزاری نماید. همچنین از دختران عزیزم معصومه، زهرا و مریم و خواهرزاده ام مرجان فقهازاده تشکر می کنم که زحمت غلط گیری کتاب را به عهده داشته اند.

تهرام: علی دوانی

هشتم اردیبهشت 1377

مطابق اول محرم 1419

ص: 6

1- آنچه از این پس تا ترجمه متن کتاب می آید، به عنوان مقدمه مترجم در چاپ اول بوده تا چاپ چهارم که در زمان حیات مؤلف فقید در سال 1346 شمسی، یعنی 31 سال قبل نوشته شده است. گفتمی است که تاریخ ها عموماً قمری است، و اگر شمسی بود، می نویسیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

گر منظر افلاک شود منزل تو *** چون مهر علی نباشد اندر دل تو

وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو *** مسکین تو و سعی های بی حاصل تو

(ابوبکر تایبادی)

از ازل چون سقف این کاخ زبرجد ساختند *** فاضل جسم شریفش را که بد از آب و گل

از محمد و زعلی بهر سجود قدسیان *** چون علی عین محمد شد، محمد از علی

در شبستان علی آن چهارده مصباح نور *** در میان مهر و قهر و حب و بغض این دو هفت

قسمت هر کس به مهر افتاد تا صبح ازل *** قرعه هر کس به قهر افتاد تا شام ابد

طاق ایوانش بلند از نام احمد ساختند *** برگرفتند و بسی روح مجرد ساختند

هیكل توحیدی اندر کاخ سرمد ساختند *** آفریدند و علی باز از محمد ساختند

از ضیاء حضرت معبود موقد ساختند *** خلق را از عالی و دانی مردد ساختند

هفت جنت را بر او وقف مؤید ساختند *** هفت دوزخ را بر او حبس مخلد ساختند

(حاج میرزا حبیب خراسانی)

ص: 7

کتاب حاضر که در دست شماست و آن را از نظر می گذرانید یکی از آثار ارجدار اسلامی است که در پیرامون مهم ترین موضوع مذهبی یعنی اثبات امامت و پیشوائی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و فرزندان معصوم و پاک سرشت آن حضرت بحث می کند. مباحث این کتاب بر اساس تحقیق و بررسی های کلامی پی ریزی شده است، ولی در عین حال مؤلف عالی قدر، سعی کافی مبذول داشته اند که سطح آن درخور فهم عموم باشد.

مترجم نیز با توجه به این نکته کوشش نموده که تا حد امکان نکات علمی و اصطلاحات ویژه اهل فضل را در سطحی قرار دهد و به عبارتی درآورد که قابل استفاده همگان باشد.

قسمت عمده کتاب، ترجمه روایات و وقایع تاریخی است و ساده و مورد استفاده همه است، فقط در بعضی از موارد پای موضوعات علمی به میان آمده است.

از این رو اگر خواننده محترم به قسمتی رسید که جنبه علمی داشت و فهم آن تا حدی برایش مشکل بود، اولاً با کمی دقت ممکن است موضوع حل شود و ثانیاً قسمت های بعدی آن را از نظر دور ندارد، و با حوصله بیشتری آن را مطالعه کند، زیرا در آن صورت خواهد دید که چگونه مباحث علمی و تحقیقی با سبکی دلپذیر و روشی ساده و قلمی روان، مورد بحث و بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

مترجم

ص: 8

دانشمند محترم جناب آقای دوانی با ابلاغ سلام مخصوص ترجمه کتاب «مصباح الهدایة فی اثبات الولاية» به قلم جنابعالی که آن را «فروغ هدایت» نامیده اید ملاحظه نمودم و از طرز انشاء و نگارش آن خوشوقت شدم و مسرورم که این کتاب برای دومین بار چاپ می شود و در دسترس کسانی که با کتاب سر و کار دارند قرار می گیرد.

مقدمه جالب و پاورقی های لازم و مفید و توضیحات جنابعالی بر اهمیت کتاب افزوده و مخصوصاً اصالت ترجمه و عبارات روان و سلیس و در عین حال محکم و متین آن قابل تحسین و تقدیر و مزید بر تشکر و امتنان است.

امیدوارم خوانندگان این کتاب بیش از پیش رابطه خود را با مولی امیرالمؤمنین و اولاد معصومین آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین محکم و مستحکم نموده و آنچه لازمه ارادت و اخلاص و مودت به آن ذوات مقدس است معمول دارند و از این راه امر دنیا و آخرت خود را اصلاح نمایند.

در خاتمه مجدداً از زحمات ذقیمت آن جناب تشکر نموده توفیق و تأیید بیشتر جنابعالی را در راه اشاعه و نشر تعالیم عالیه اسلام و بزرگداشت و شناسائی بیشتر امامان به حق و خلفای شایسته پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را از خداوند متعال مسئلت دارم. والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.

علی الموسوی البهبهانی

(اصفهان - 5/ع 2/1390)

کتاب فروغ هدایت ترجمه کتاب «مصباح الهدایه فی اثبات الولاية» است، و همان طور که از نام آن پیداست، در پیرامون اثبات ولایت و خلافت الهی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بحث و گفتگو و تحقیق و بررسی می کند.

این کتاب چهل حدیث معتبر در تفسیر چهل آیه قرآن مجید راجع به فضائل و مناقب اهل بیت عصمت است که در میان شیعه و سنی مشابه زیاد دارد؛ مانند «اربعین» ابونعیم اصفهانی و «اربعین» شیخ بهائی.

کتاب «مصباح الهدایه» را مؤلف عالی قدر در سال 1364 هجری هنگامی که در شهر مقدس کربلا مشرف بودند، به عربی تألیف نمودند.

مدارک معظم له برای نقل روایات عامه (1) و شیعه بیشتر کتاب معروف (غایة المرام) محدث عالی قدر سید هاشم بحرانی متوفای 1107 هجری است. با این وصف تتبع و اطلاع ایشان نسبت به منابع سنیان نیز به خوبی مشهود و می رساند که هر موضوعی را در حدود خود کاملاً رعایت کرده اند.

ما نخست آیات را مقدم بر احادیث داشته و برداشت کتاب را با اجازه حضرت مؤلف، از روی آیات قرار دادیم نه حدیث، و حدیث را بعد از آیات آوردیم. ثانیاً برای کمک به فهم خوانندگان و سهولت امر، در آغاز هر بخش و خلال مباحث، عناوین و موضوعاتی قرار داده و در ذیل صفحات نیز مدارک هر روایت را از منابع گوناگون نقل کردیم، تا هم خوانندگان شیعی مذهب بیشتر از آن آگاهی یابند و هم عامه با روشن بینی و دور از هرگونه تعصب و خودبینی آنچه را مفاخر علما و اعظام دانشمندان آنان درباره

ص: 10

1- . چون تعبیر «اهل تسنن» و «اهل سنت» و «اهل سنت و جماعت» مفهوم دارد، و اهانت به طائفه شیعه پیروان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است، ما همان تعبیر درست قدما را به کار می بریم که به آنها «عامه» می گفتند، پس عامه یعنی اهل تسنن.

مدعای شیعه و اثبات برتری ائمه اطهار بر خلفای ثلاثه آورده اند، مطالعه نموده و مطابق حق و عدالت رفتار نمایند.

چنان که ملاحظه می کنید مؤلف عالی قدر کتاب چه هنگام تحقیق پیرامون آیات، و چه در موقع بحث و بررسی روایات شیعه و عامه، تا آنجا که میسر است، آیات و روایات را از جنبه ادبی و به همان گونه که صادر شده است، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و چنان که می باید حق مطلب را ادا کرده اند.

به طور خلاصه مؤلف بزرگوار در این کتاب مستطاب که باید آن را کاری برجسته در زمینه خود دانست، با کمال متانت و وسعت و اطلاع و دقت نظر و نهایت بی طرفی در این راه گام برداشته و مترجم نیز همین راه را پیموده است.

باشد که پس از چهارده قرن، مطالعه این کتاب به نوبت خود شپستان دل های تیره را با فروغ هدایت الهی روشن سازد و تعصب و لجاج که حجاب چهره تابناک اندیشه است و آدمی را از روشن بینی و نیل به سعادت دنیا و آخرت و حق و حقیقت باز می دارد به یک سوزده شود.

قم: علی دوانی

9 آذرماه 1346 شمسی

27 شعبان 1387 هجری

ص: 11

پیشگفتار

از روزی که بشر خود را در صحنه پهناور جهان دید، احساس کرد که برای حفظ اجتماع و بقای نوع خود، احتیاج به سرپرست دارد، از این رو به هرجا که رو آورد و در هر نقطه ای که سکونت ورزید، حتی میان کوه ها و جنگل ها و در آن جاها که به صورت وحشی و نیمه وحشی می زیست، کسی را به عنوان رئیس قبیله و بزرگ قوم دید که زمان امور و اختیار آنها را در دست دارد و درصدد آن است که آنها را از نزاع و اختلاف و هرج و مرج حفظ کند، با این که می دانستند رئیس قوم فردی از همان اجتماع بشری است و او نیز مانند دیگر مردم در معرض خطا و اشتباه و ظلم و تعدی است و کسی نیست که از هر جهت ممتاز و دارای خصال ملکوتی باشد، و بتواند بدون هیچ حب و بغض و نقص و عیبی افراد سرگردان را به راه آورد و چنان که می باید از خطر سقوط اخلاقی نگاه دارد.

به عقیده خداپرستان، خدایی که سلسله بشر را آفرید، فرمانروایی هم برای آنها برگزید تا در هر دوره و زمانی بندگان او را اداره کند و با نشر تعالیم آسمانی و تنظیم برنامه های خردپسند و سودمند دینی، آنها را از پراکندگی و سرگردانی حفظ کند و به راه راست خداشناسی و دینداری رهبری نماید.

بدین علت خداوند پیغمبران راستین را برای راهنمایی افراد نوع بشر برگزید و با نیروی شگرف عقل و تدبیر و صبر و بردباری، به سوی آنها اعزام داشت، تا جامعه بشری بتواند راه سعادت را از چاه غوایت تمیز دهد و به بزرگراه ترقی و تکامل نائل گردد.

انبیا آمدند تا پنبه غلت را از گوش ها در آورند و وجدان خواب گرفته ملت ها را بیدار کنند، و با خدای مهربان خود آشنا سازند. آمدند که به وی بگویند: خدا تو را از نیستی و گمنامی به وجود آورد، و با نام و نشان کرد، و همه گونه وسائل مادی و معنوی را برای استفاده و ترقی و تعالی تو فراهم کرد، تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری!

شعاع فکر بشر به آنجا نمی رسد که صلاح و فساد کار خود را چنان که می باید درک کند و به فرض که درک کند هوا و هوس و غرایزی که خداوند برای به کار انداختن آنها در مجاری خود و تأمین زندگی به وی موهبت کرده است، گاهی چنان طغیان می کند و بر عقل و ادراک وی چیره می گردد که او را از مسیر حق و حقیقت فرسنگ ها دور می گرداند. به طوری که همه چیز را فراموش می کند یا دانسته پشت سر می گذارد.

از این رو بشر در تشخیص صلاح و فساد کار و تعیین تکلف خود عاجز و ناقص است و نمی تواند طرحی بریزد که صد در صد به نفع فرد و اجتماع باشد و جلو هرگونه تبعیض و تعدی و تجاوز و هوا و هوس بنی نوع خود را بگیرد. به همین دلیل خداپرستان می گویند خدائی که بشر را خلق کرده است خود بهتر می داند چه کسی را از جنس بشر برای رهبری و راهنمایی آنان برانگیزد که از هر لحاظ فرد نمونه و ممتاز اجتماع باشد.

او باید دارای دو جنبه باشد: یکی جنبه الهی و ملکوتی و دیگری جنبه بشری و عادی. خدا نیز به پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: به مردم بگو «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» جز این است که من هم بشری مانند شما هستم با این فرق که از جانب خداوند به من وحی می شود، ولی شما این شایستگی را ندارید. نمایندگان الهی در میان بشر باید از جنس خود آنها باشند و با زبان آنها سخن بگویند و از مردم همان اجتماع و آشنای به تمام رموز کار محیط خود باشند، تا مردم آنها را بیگانه و از سرشت دیگر ندانند و از وی دوری نکنند.

این پیغمبران به اعتقاد مسلمانان یکصد و بیست و چهار هزار تن بوده اند که به رهبری و راهنمایی بندگان خدا پرداختند و آخرین آنها، پیغمبر ما حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) است.

جامعه شیعه عقیده دارد که جانشین پیغمبر باید به استثنای مقام نبوت دارای تمام اوصاف و خصال پیغمبر و تربیت شده او و نزدیک ترین افراد به وی باشد، زیرا به همان دلیل که افراد بشر قادر به حفظ نظم اجتماع و رفع نیازمندی های مادی و معنوی خود نمی باشند، و با وجد حکومت مردم بر مردم باز فرد و اجتماع از طغیان غرایز و عواطف و سلطه قوی بر ضعیف ایمن نیستند، بعد از پیغمبر هم باید شخصی که آئینه تمام نمای او باشد به جای وی بنشیند و زحمات و دین و قوانین موضوعه او را حفظ کند تا مشکلی پیش نیاید.

به اعتراف دوست و دشمن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) بعد از پیغمبر گرامی اسلام از لحاظ نسب عالی، علم و دانش، شجاعت و شهامت، زهد و تقوی، و سایر فضائل نفسانی و سجایای ملکوتی انسانی در میان تمام مسلمانان نظیر نداشته است. علی (علیه السلام) نخستین کسی که به خدا و پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد با این که در آن موقع ده سال بیشتر نداشت.

او پسر عم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و همسر بهترین دختر او فاطمه زهرا (علیها السلام) بانوی بانوان جهان است. پدرش ابوطالب و مادرش فاطمه دختر اسد، یعنی بهترین مرد و زن قریش و بنی هاشم و تنها غمخوار پیغمبر اسلام بودند که در محیط طاقت فرسا و پرخطر مکه به حمایت و دفاع از پیغمبر اسلام برخاستند. او پدر امام حسن و امام حسین فرزندان معصوم پیغمبر اسلام است، که نسل پاک پیغمبر به وسیله آنها در جهان باقی ماند.

علی (علیه السلام) تنها مدافع پرافتخار پیغمبر و بزرگ ترین قهرمان اسلام بود. او هیچ گاه روی از جنگ برتافت و هیچ دلاور و گردنکشی جرأت هم‌آوردی با وی را نداشت. با هر کس مبارزه کرد او را به خاک افکند و چون به دشمن حمله می برد، صفوف آنها را چون کرباسی از هم می شکافت.

شگفتی در این است که با همه سلحشوری و قوت قلب و نیروی فوق العاده بدنی شب هنگام که به راز و نیاز با خداوند بی نیاز می پرداخت سیلاب اشک از دیدگان فرو می ریخت. آن قلب نیرومند که در میدان جنگ لبخند به دشمن می زد، از مشاهده طفل یتیم و زن شوهر مرده می تپید و منقلب می گشت!

علی (علیه السلام) سه ماه رجب و شعبان و رمضان روزه دار بود، و بیش از هر فرد مسلمانی نماز می گزارد، و با خدای جهان راز و نیاز می کرد. به گفته ابن ابی الحدید دانشمند سنی در مقدمه شرح نهج البلاغه خود: «علی سرچشمه تمام علوم اسلامی: تفسیر، حدیث، فقه، اصول، صرف، نحو، کلام، تاریخ، رجال و غیره بود.

زبان گویای علی (علیه السلام) را هیچ کس نداشت، فصاحت و بلاغت و صراحت لهجه از امتیازات مخصوص آن حضرت بود. به هنگام سخن گفتن و ایراد خطبه، سخنان دلنشین و بیانات آتشین و لحن گیرای علی (علیه السلام) همه را تحت تأثیر عمیق قرار می داد و به عالمی از جذب و خلسه فرو می برد.

به طور خلاصه علی (علیه السلام) بعد از پیغمبر اسلام در تاریخ بی نظیر بود و تاکنون هم نظیر پیدا نکرده است و این قولی است که جملگی برآند.

اکنون باید دید چرا با وجود علی (علیه السلام) مسلمانان دیگران را بر وی مقدم داشتند، و جامعه واحد اسلامی را تبدیل به ملل پراکنده امروز نمودند؟

چه نقصی در وجود علی (علیه السلام) دیدند که دیگری را به جای او برگزیدند؟ مگر ابوبکر بعد از آنکه آنها از آسیاب افتاد و خلافت را قبضه کرد و گذشته را به یاد آورد، روی منبر نگفت اَقِيلُونِي! اَقِيلُونِي، لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلَيَّ فَيْكُم، مرا رها کنید، مرا رها کنید و بیعت خود را پس بگیرید که تا وقتی علی در میان شما است من بهترین فرد شما نیستم؟

مگر عمر بارها نگفت: لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ، و نگفت: خدا نکند مسئله مشکلی برای من پیش بیاید، و علی نباشد که آن را حل کند؟!

مگر علی (علیه السلام) نبود که اشتباه های عثمان را در وقتی که همه از ترس لب فرو بسته بودند، به رخ او کشید و از ظلم و تعدی حکامش به وی اعتراض کرد؟

مگر علی (علیه السلام) فاتح جنگ های پیغمبر و جوانمرد بزرگ اسلام و کشنده گردن فرازان یهود و عرب نبود که شهر مدینه را در معرض خطر سقوط قرار داده بودند؟

مگر پیغمبر نفرمود ضربتی که علی در راه خدا بر عمرو بن عبدود قهرمان بت پرستان وارد کرد و سر او را از تن جدا ساخت، از عبادت انس و جن برتر است؟

و از همه مهم تر مگر پیغمبر در غدیر خم رسماً علی (علیه السلام) را به جانشینی

اگر پاسخ این مسائل مثبت است چرا باید علی (علیه السلام) خلیفه چهارم باشد و بیست و پنج سال از صحنه سیاست اسلامی و رسیدگی به امور مسلمانان و اصلاح دین و دنیای مردم کنار گذاشته شود؟! ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟

و چنان که اینها درست نیست، پس این همه روایات در کتب اهل سنت! چیست؟ این همه فضائل و مناقب که راویان، محدثان، علما و دانشمندان آنان در چهارده قرن گذشته درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولاد معصومین آن حضرت از پیغمبر اسلام در آثار خود آورده اند، چه معنی می دهد؟! ممکن است بگویند همه اینها می رساند که علی و آل او را دوست بدانند، و اهل سنت! هم چنین اند. می گویم: جواب شام را کتاب فروغ هدایت به خوبی داده است. مطب به این سادگی نبوده است، و آفتاب برای همیشه در پشت ابرهای تیره پنهان نمی ماند!

این چه دوستی است که باید اهل بیت پیغمبر و اولاد او بعد از رحلت آن حضرت تا زمان انقراض خلافت بنی عباس در معرض همه گونه محرومیت و آزار و شکنجه و دربه دری قرار گیرند؟ این چه دوستی است که علی (علیه السلام) در زمان حکومت خلفا باید خانه نشین شود؟ امام حسن با دسیسه معاویه مسموم گردد، و امام حسین به جرم دفاع از اسلام و دین پیغمبر به امر یزید بن معاویه که به اصطلاح اهل سنت اولی الامر و اطاعتش بر هر مسلمانی واجب بود شهید شود؟

این چه دوستی است که باید بقیه ائمه اطهار که در عصر خود داناترین مردان اسلام و یادگاران پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودند، یکی پس از دیگری توسط اولی الامرهای بنی امیه و بنی عباس مسموم و شهید گردند، و از هرگونه آزادی محروم باشند؟!

آری، جامعه شیعه عقیده دارد که امت اسلام بعد از پیغمبر خاتم از مسیر اصلی خود منحرف شدند، و حق اهل بیت پیغمبر را ضایع کردند، و فرمان خدا و سفارش پیغمبر را درباره خلافت و حکومت اسلامی و منصب جانشینی آن حضرت (که به تفصیل در این کتاب آمده است) پشت سر انداختند. جلو پیشرفت معنوی اسلام را گرفتند و در نتیجه مسائل مشکله مردم جهان لاینحل ماند و حق و حقیقت از مجرای خود منحرف گردید.

اگر علی (علیه السلام) بلافاصله و قبل از آنکه مردم دگرگون شوند به جای پیغمبر می نشست امروز وضع دنیای اسلام چنین نبود که می بینیم. اسلام آمده بود که تمام دنیا را فتح کند نه تنها مصر و عراق و شام را. اسلام آمده بود که دنیا را پر از علم و دانش کند و به مسائل پیچیده مردم پاسخ دهد، چنان که تا پیغمبر بود چنین بود، و نیامده بود که احادیث کعب الاحبار اسرائیلی مشاور عثمان و معاویه و ابوهریره که با سنت پیغمبر تجارت می کرد و ده ها تن امثال آنها را میان جامعه اسلامی منتشر سازد و کتاب ها را از آن انباشته کند!

آن روز که علی (علیه السلام) می فرمود سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي پیش از آنکه مرا از دست بدهید هرچه می خواهید از من پرسید که من از هر کس آشناتر به راه های آسمانها و زمین هستم، می خواست مسلمانان را به سفر فضائی و سیر در اعماق آسمان ها آشنا کند و بگوید که در بعضی از این ستارگان شهرهائی است مانند شهرهای شما! آیا راه های آسمان ها چیزی جز تسخیر فضا و امکان راه یافتن به کرات عالم بالا هست؟ فکر کنید اگر آن روز افراد لایق و معتقد وجود داشتند و در این باره از علی (علیه السلام) سؤال می کردند، امروز جهان در چه سطحی از دانش و تکنیک بود؟

خواننده محترم! دنباله مطلب را در این کتاب که هم اکنون در معرض مطالعه شماست و با کمال انصاف و بی طرفی و با نظری بلند و جامع الاطراف نوشته شده است بخوانید. چنان که در این کتاب می خوانید مهم ترین حادثه تاریخ اسلام، از نظر شیعه واقع روز غدیر خم است که پیغمبر بزرگوار اسلام علی (علیه السلام) را رسماً به جانشینی خود منصوب داشت و صریحاً فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ هر کس مرا آقا و اختیاردار و سرپرست خود می داند، بداند که از امروز علی، آقا و اختیار دارد و سرپرست اوست، بنابراین روز غدیر یعنی روز جانشینی و انتصاب علی (علیه السلام) است.

به طوری که در این کتاب می خوانید نخستین کسی که بعد از بیانات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این منصب عالی و آسمانی را به علی (علیه السلام) تبریک گفت عمر بن الخطاب بود که گفت: خوش به حالت ای پسر ابوطالب! که از امروز سرور من و هر مرد و زن باایمان هستی!

اصولاً سبک و نظم قرآن مجید بهترین دلیل بر ثبوت خلافت و ولایت ائمه طاهرين (عليهم السلام) است و می رساند که غاصبان امر خلافت و افراد نابکاری در میان امت اسلام خواهند بود، زیرا قرآن مشتمل بر آیات محکم و مجمل و متشابه است. مجمل مانند آغاز سوره ها و لغت مخصوص نیست که برای همه قابل درک باشد، چون از حروف ترکیب نیافته است.

متشابه هم چنان که خود قرآن می گوید: «أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» ممکن است مورد دستبرد و سوء استفاده افراد مرموز و منحرف قرار گیرد. محکم نیز چیزی است که در دلالت روشن باشد و احتمال خلاف نرود. مانند سوره توحید (قل هو الله احد). در بادی امر به نظر می آید قرآن که برای ارشاد و هدایت بندگان نازل شده است با این سبک اجمال و تشابه مناسبی ندارد. زیرا اجمال و تشابه با دلالت و ظهور جمع نمی شود، بنابراین باید دید خداوند حکیم چگونه این سه نوع آیات را در کتابی که به منظور دلالت و ارشاد بندگان فرستاده، آورده است؟ به همین جهت عقل سلیم حکم می کند که یا باید خداوند کتاب خود را روشن و آشکار قرار دهد و یا این که ترجمانی ربانی تعیین کند تا مجملات و متشابهات کلام او را برای مردم روشن سازند!

می دانیم که مترجم قرآن مجید نخست خود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که قرآن بر وی نازل شده است. و بعد کسانی هستند که افراد برگزیده خاندان همان پیغمبر می باشند، افرادی که قرآن در خانه و خاندان آنها نازل شده است، زیرا أَهْلَ الْبَيْتِ أَدْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ! یعنی: اهل خانه بهتر می دانند در خانه چیست؟

علی هذا امت اسلام نیز باید در فهم مجملات و متشابهات قرآن و مسائل مشکله بعد از پیغمبر مراجعه کنند به جانشینان پیغمبر و از آنها استفاده نمایند، زیرا به تصدیق دوست و دشمن آنها از هر کس دیگر بهتر قادر به حل مسائل مشکله مردم بودند. چنان که در زمان ابوبکر و عمر هرگاه مسائل مشکلی برای خلیفه یا مردم پیش می آمد و از حل آن در می ماندند مراجعه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می کردند و برای حفظ مقام و موقعیت خود چاره ای جز این نداشتند.

پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) هم با القاء جمله معروف اَنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلِ بَيْتِي یعنی: من دو چیز گرانبها در میان شما به ودیعت می گذارم و آنها کتاب خدا و عترت من است، همین معنی را می خواست به مردم برساند و لذا فرمود:

مَا إِنْ تَمَسَّ كَتْمٌ بِهَيْمَا لَنْ تَضِيَ لَمَّا أَبَدًا. مادامی که چنگ به کتاب خدا و خاندان من زده اید هرگز گمراه نمی شوید و با عدم تمسک به عترت نفعی از کتاب خدا نخواهید برد، چون افزود که لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ این دو (کتاب و عترت) از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

جدا نبودن عترت از کتاب به این معنی است که دانا و نادان احتیاج به کتاب خدا و حقایق آسمانی دارند و عدم افتراق کتاب از عترت این است که علم کتاب در نزد دیگری پیدا نمی شود وگرنه افتراق تحقق نمی یابد.

از این بیان معلوم گردید که چون خداوند می دانسته غاصبانی خواهند بود و دست به راهزنی می زنند، لذا سبک قرآن را بدین گونه قرار داده است تا فرومایگان از حل مشکلات فرو مانند و در از خزف و حق از باطل تمیز یابد، زیرا اگر غاصبانی در میان نبود نیازی به اجمال و تشابه پیدا نمی شد، چون مسلم است که اجمال به خاطر این است که دشمن از اسرار سر در نیورد و به رموز آن آگاهی نیابد.

آیات قرآن در ارتباط با خلافت و امامت ائمه معصومین و حقانیت اهل بیت عصمت که رمز شناخت آنهاست فراوان است. حضرت مؤلف در این کتاب فقط چهل آیه آن را مورد بحث قرار داده اند.

آیت الله العظمی آقای حاج سید علی بهبهانی مؤلف معظم این کتاب در سال 1303 یا 1304 هجری قمری در شهر بهبهان واقع در استان خوزستان قدم به عرصه وجود گذاشت. در هیجده سالگی دروس مقدماتی و سطح را نزد علمای درجه اول بهبهان همچون مرحوم حجة الاسلام آقا میرزا محمدحسن و مرحوم حجة الاسلام آقا شیخ عبدالرسول و آیت الله مرحم آقا سید محمد ناظم الشریعه بهبهانی به اتمام رسانید.

از آغاز تحصیل آثار نبوغ و استعداد در ناصیه معظم له آشکار بوده، به قسمی که اساتید ایشان مکرر این موضوع را متذکر می شدند. در اواخر سال 1323 قمری هنگامی که برای ادامه تحصیل عازم عتبات عالیات می شوند متجزی بودند. در نجف اشرف مدت شش سال از محضر مرحوم آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آیت الله آقا سید محمد کاظم یزدی استفاده می کنند، ولی بیشتر استفادات ایشان در محضر مرحوم آت الله آقا سید محسن کوه کمری تبریزی (از افاضل تلامذه آیت الله آقا شیخ هادی تهرانی) بوده است.

آن گاه پس از نیل به درجه رفعیه اجتهاد و اخذ اجازه از اساتید و مراجع طراز اول عصر، به وطن مألوف مراجعت می نمایند. تا چندی در بهبهان مشغول تدریس بوده اند و غالب فضلالی محل در حوزه درسشان حاضر گشته و از مشکوة دانش معظم له استضائه می کردند. در این موقع متأهل شده و مجدداً در سال 1329 به عتبات عالیات مشرف می شوند، لیکن در این سفر به علت نامساعد بودن هوا و عارضه کسالت پس از یک سال توقف و تدریس ناگزیر به بهبهان مراجعت نموده و مدت هفت سال به درس و بحث علوم مختلفه می پردازند.

در سنه 1338 به درخواست جمعی از فضیلاى حوزه درس مرحوم آیت الله آقا ید محسن کوه کمرى برای سومین بار به نجف اشرف مشرف شده و پس از کمی توقف و تهیه منزل به ایران برمی گردند تا خانواده خود را همراه ببرند، ولی موقعی که به رامهرمز که سابقاً در مسیر بهبهان - اهواز بود، می رسند، خانواده شان دیمار می شود و حرکت ایشان نیز به تأخیر می افتد.

چون آن موقع مصادف با فصل تابستان و از طرفی هم، نجف اشرف دچار انقلاب و اعتصاب بوده است، لذا طبق دعوت یکی از علما مرحوم آقا سید عبدالله طباطبائی به یکی از نقاط بیلاقی به نام «مال آقا» واقع در ده فرسخی رامهرمز عزیمت می کنند، سپس به اصرار اهالی و عدم موافقت استخاره برای رفتن به عتبات، در رامهرمز سکونت می ورزند.

در سنه 1362 برای چهارمین بار به قصد زیارت ائمه طاهرین به عتبات عالیات مشرف و در کربلای معلی به تقاضای آیت الله مرحوم حاج آقا حسین قمی حوزه درسی تشکیل داده و چند سال به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال می ورزند. در این وقع بر اثر فراغتی که داشته اند کتاب «مصباح الهدایه» متن عربی کتاب حاضر را تألیف می کنند.

آن گاه به درخواست گروهی از علما و فضیلا به نجف مشرف شده و حوزه درسی منعقد و به افاده و افاضه می پردازند، تا آنکه در سال 1365 بر اثر تلگرام ها و مکاتبات پی در پی اهالی ناگزیر به رامهرمز مراجعت نموده و به تأسیس مدرسه دینی و حوزه علمیه و تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی همت می گمارند. در مدتی که در رامهرمز بوده اند چند بار به مشهد مقدس و قم مشرف شده و همه جا از طرف علما و دانشمندان مورد استقبال و احترام قرار می گیرند.

در اواخر ماه مبارک رمضان سال 1370 بر اثر عارضه کسالت به تهران آمده و مدت دو ماه تحت معالجه بوده و در مراجعت طبق تجویز پزشکان در شهرستان اهواز اقامت می کنند، که تاکنون هم در آن شهر مقیم مرجع خاص و عام می باشند.

آیت الله آقای حاج سید علی بهبهانی بی گمان یکی از مراجع بزرگ دینی عصر حاضر و از دانشمندان طراز اول شیعه به شمار می روند، ولی متأسفانه در اثر دوری از سواد اعظم و حوزه های علمیه، چنان که باید معرفی نشده و همچنان مجهول القدر

مانده اند، به طوری که هنوز هم اکثر مسلمانان از وجود چنین عالم مبرز و متبحری که در بیشتر علوم اسلامی تواناست بی خبر می باشند.

مؤلف معظم از چهل سال پیش مرجعیت داشته اند و امروزه در بیشتر مناطق خوزستان مانند اهواز، آبادان، رامهرمز، آغاچاری، رامشیر، بندر ماهشهر و غیره و نیز در اصفهان و سایر نقاط مقلد دارند. با این که بالغ بر سی سال در «رامهرمز» اقامت داشته اند و از بحث و تدریس به دور و تقریباً تارک بوده اند مع الوصف در سایه فکر عمیق و فهم سرشار و ذهن و قاد و استعداد خداداد هنوز هم تبحر کامل خود را در علوم مختلف و فنون متنوع حفظ کرده اند.

به طوری که هنگام بحث و گفتگو در مباحث فقه و اصول او را فقیهی توانا، و موقع سؤال از موضوعات کلامی و فلسفی، متکلم و حکیمی دانا، و در صرف و نحو و معانی و بیان، دارای یدی طولی، و در تجزیه مسائل معضله و تحلیل مطالب مشکله محقق مدقق خواهید یافت، و به طور خلاصه کمتر شخصیت علمی را بدین جمعیت دیده و می بینیم.

از نظر مکارم اخلاق و سجایای حمیده نزد همگام مشاراً با لبنان و از لحاظ خفض جناح و دوری از تعینات صوری به تمام معنی وارسته اند، که از این حیث هم واقعاً کم نظیر می باشند.

به خاطر دارم موقعی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم هرگاه معظم له به مدرسه ما که نزدیک منزل ایشان بود، تشریف می آوردند، من و سایر رفقا که آن موقع «جامع المقدمات» و «سیوطی» می خواندیم، اشکالات و اشتباهات خود را به حضور ایشان برده و معزی الیه با بیانی رسا و ملایم و در کمال ملاطفت و مهربانی، مانند یک استاد مقدماتی مطالب را برای ما تشریح می فرمودند.

حتی بارها می شد که خودشان نکاتی از صرف و نحو از ما می پرسیدند و چون ما از عهده جواب بر نمی آمدیم، می فرمودند بروید فکر کنید و پاسخ آن را بیاورید، و چنانچه می دیدند که ما از عهده جواب بر نمی آئیم، خودشان جواب می دادند. مکرر می دیدم بعضی ایشان را منع می کردند که برای شما شایسته نیست با طلاب مقدماتی طرف صحبت شوید و از صرف و نحو و منطق سخن بگوئید، ولی معظم له اهمیت نمی دادند و همچنان با کمال متانت و بزرگواری و سلامت نفس، ما را مشمول الطاف و

عنايات خود قرار می دادند.

مؤلف معظم داری سه پسر و چند دختر می باشند. پسران ثقة الاسلام آقای حاج سید عبدالله مجتهدزاده و فاضل ارجمند آقای سید جعفر و آقا سید محمدتقی می باشند.

یکی از اقدامات بسیار مؤثر معظم له تأسیس مدرسه علمیة نوبنیادی است که اخیراً ساختمان آن به اتمام رسیده و در تمام استان خوزستان بی نظیر است. این مدرسه در زمینی به مساحت بییش از دو هزار مترمربع و مجهز به تمام وسایل لازم است.

مدرسه دارای سی اتاق، سالن تدریس، کتابخانه، مسجد، آشپزخانه و سالن غذاخوری با رعایت جهات بهداشت و حفظ الصحه محصلین است.

این مدرسه دینی با شکوه به نام «دارالعلم آیت الله بهبهانی» موسوم است، و اینک طلاب و محصلین آن مطابق برنامه منظمی که تهیه شده، مشغول تحصیل هستند.

امید است تأسیس این دارالعلم در آن نواحی فصل نوینی در راه اشاعه اسلام و علوم دینی جامعه شیعه پدید آورد، و نتایج درخشانی داشته باشد، و خود مبدأ تحولات دینی و مذهبی و آثار برجسته دیگری گردد که استان خوزستان به خصوص شهر اهواز نیاز مبرمی به آن دارد. (1)

در سفرهای تبلیغی سنوات اخیر که نویسنده این سطور به دعوت معظم له در شهر اهواز مشغول تبلیغ بودم، جمعی از بانوان محترم از وضع ناهنجار موجود شکایت نموده و تقاضا داشتند که فکری برای امور دینی و آموزش صحیح دوشیزگان و بانوان اهواز مرکز خوزستان بشود. پس از مشورت با حضرت آیت الله بهبهانی و تنی چند از مردان پیشقدم در امور خیریه طرح یک دبستان و دبیرستان دخترانه که معلمات و دبیرات آن همگی زن و کاملاً مراقب نوامیس مردم باشند ریخته شد.

فراموش نمی کنم که معظم له فرمودند: برای حفظ نوامیس مردم این کار کمال ضرورت را دارد. و نیز در ماه صفر سال جاری که جمعی از بانوان تقاضای فراگرفتن زبان عربی توسط یک عالم روحانی و احیاناً آموختن دروس دینی به میزان لازم داشتند، و

ص: 23

1- . سایر امور خیریه و تأسیسات مذهبی آن مرحوم از مساجد و مدارس و درمانگاه در خوزستان و اصفهان، و فهرست کامل تألیفات و تصنیفات معظم له و اسامی استادان و شاگردان آن بزرگوار را در کتاب شرح حال، افکار و آثار آیت الله بهبهانی آورده ام.

این جانب خود با صلاح دید ایشان جلسات اولیه آنها را تشکیل دادم، معظم له در پاسخ یکی از علمای روحانی که بنا بود اداره جلسات بانوان را به عهده بگیرند فرمودند: من این کار را واجب می دانم.

روشن بینی این فقیه عالی قدر با این کهولت سن و احساس این که زمانه چه زمانی است واقعاً مایه افتخار است. آری مراجع عالی قدر می دانند که اوضاع جهان دگرگون شده و مرد و زن در معرض خطرهای گوناگون قرار گرفته اند و مخصوصاً نسل جوان آنها چه پسر و چه دختر با چه وضعی تهدید به خطر می گردند، باید چاره ای اندیشید، و برای حفظ آنها و سر و سامان دادن به احتیاجات آنان فکری کرد، فکر عملی و چاره اساسی.

هیچ فکری از این بهتر نیست که علمای روحانی از آنها مراقبت کامل نمایند. به خواسته های مشروع آنها پاسخ مثبت و عملی بدهند، برای مرد و زن و پسر و دختر جلسات دینی و انجمن های مذهبی تشکیل دهند و از وضع تحصیل و نحوه دروس آنها مطلع گردند و این کار را جزء مهم ترین کارهای دینی و ضرورت عصر بدانند!!

چند سال پیش که حضرت مؤلف برای تغییر آب و هوا به اصفهان تشریف برده بودند فضلا و دانشمندان و سایر طبقات متدین و عالم دوست اصفهان پیشنهاد کردند که معظم له تصمیم به اقامت در اصفهان بگیرند.

ولی از آنجا که استان خوزستان هم به وجود ایشان احتیاج مبرمی دارد، و توقف دائمی ایشان در اصفهان مشکل می نمود، سرانجام بنا می گذارند که سالی شش ماه را در اصفهان و شش ماه دیگر را در اهواز به سر برند و اینک سال پنجم است که این برنامه اجرا می گردد.

معظم له در اصفهان مانند خوزستان و دیگر جاها مورد احترام عمومی طبقات خاصه و جامعه روحانیت و بالخصوص علمای عالی قدر آن شهر دانش پرور قرار دارند و به اقامه نماز جماعت و تدریس خارج فقه و اصول و اصول عقاید و صدور فتوا و رسیدگی به امور دینی مسلمانان همت می گمارند، و هم اکنون که این کتاب منتشر می شود در اهواز اقامت دارند.

در سال جاری هنگامی که از اصفهان عازم اهواز بودم، یکی از شعرا به نام «برنا»

اشعار زیر را در فرودگاه اصفهان در مراسم بدرقه معظم له قرائت نمود:

طالبی باشی به عزت هم قران *** باش در فکر حیات جاودان

رو پی کسب کمال و زهد و علم *** خویش را از قید دنیا و ارهان

باش از دل خادم دین مبین *** پیرو احکام قرآن شوز جان

رهنمای خلق شو در راه دین *** یار مردم باش از پیر و جوان

هم چنان سید علی میر زعیم *** بهبهانی فخر زهاد زمان

حجة الاسلام دانای فهیم *** آیت الله خلیق مهربان

آنکه هر جا پا نهد پروانه وار *** خلق گیرندش چو شمعی در میان

رأی او حجت برای مسلمین *** امر او برهان برای شیعیان

نور علم از عارض او آشکار *** از جبینش پرتو ایمان عیان

من چه در توصیف او گویم که هست *** فلزمی از فضل و دانش بیکران

ای مهین روحانی عالی مقام *** کز علومی شهره در دار جهان

نیست برنا اهل تلبیس و ریا *** نیست برنا مدح گو و مدح خوان

ارغی تو هم ز توصیف و ز مدح *** چون عیان را نیست حاجت بر بیان

سر بر آرد چون ز مشرق آفتاب *** قرص آن باشد دلیلی بهر آن

لیک منظورم از این اشعار نغز *** نکته ای باشد که آرم بر زبان

می شود از دوریت دل ها غمین *** همچنین کز دیدنت شد شادمان

یک دو مضمون آورم از رودکی *** آن حکیم دوره سامانیان

«اصفهان چون آسمان و تو مهی *** می روی ای مه چرا از آسمان!»

«اصفهان چون بوستان و تو گلی *** می روی ای گل چرا از بوستان»

می روی اکنون که سوی شهر خویش *** زود باز از سوی اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش بی حساب شایسته خداوندی است که انسان را در بهترین صورت آفرید، و به دین حنیف اسلام و راه راست راهنمایی کرد. آن گاه عقل را به عنوان حجت درونی در وی ترکیب نمود، تا بدان وسیله به آفریننده خود راه یابد. سپس پیغمبران را برانگیخت، و از آن پس جانشینانی را به جای آنان منصوب داشت تا حجت های ظاهری و راهنمایان تأیید شده خداوند؛ بر امر و نهی او باشند. (1)

به همین جهت آنها را با معجزات آشکار و آیات بینات از دیگران ممتاز گردانید، تا بدین وسیله حجت خود را بر آنان تمام کند، و نعمت خویش را کامل گرداند.

درود پروردگار بر کامل ترین راهنمایان این راه و سرآمد پیغمبران خدا محمد مصطفی و خاندان او باد که راهنمایان خلق به بهترین راه ها می باشند.

ص: 26

1- . اشاره به حدیثی است که پیشوای محدثان شیعه، شیخ کلینی در کافی (چاپ جدید، ج 1، ص 16) از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت نموده که فرمود: **إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً. أَمَّا الْحُجَّةُ الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْإِمَّةُ وَأَمَّا الْحُجَّةُ الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.**

بنده نیازمند به خالق بی نیاز: علی بن محمد بن علی الموسوی البهبهانی حشرهم الله مع آبائهم الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين، می گوید: که در حدیث مسند(1) از حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) رسیده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ حَفَظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثْتُ اللَّهُ فُقَيْهًا عَالِمًا».

یعنی: هر کس چهل حدیث(2) به پیروان من یاد دهد، که در امر دینشان نیازمند به آن باشند، خداوند او را به صورت فقیهی دانشمند برانگیخته می کند.»(3)

چون نوشتن حدیث و روشن ساختن جهات آن برای کمک به فهم خوانندگان، و انتشار آن در بین آنان، یکی از بهترین طرق حفظ حدیث است، لذا خواستم چهل حدیث در تفسیر چهل آیه قرآن مجید را که متعلق به مقام ولایت مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) از دودمان آن حضرت باشد، جمع آوری کنم، سپس آن چهل حدیث را بدان گونه که خداوند فهم معانی آن را برای من میسر گردانیده، و دانستن آن را ارزانی داشته است شرح کنم.

ص: 27

1- . حدیث مسند، خبری است که تمام افراد راویان تا شخص معصوم در حدیث ذکر شده باشد و عکس آن حدیث «مرسل» است که از آخرین سلسله سند یک نفر یا بیشتر مذکور نباشد.

2- . حدیث در اصطلاح علم درایه (حدیث شناسی) کلامی است که از شخص معصوم خواه پیغمبر یا امام روایت شده باشد، ولی خبر لازم نیست چنین باشد و ممکن است از غیر معصوم هم روایت شود.

3- . این حدیث شریف را با همین عبارت که آیت الله مؤلف نقل کرده اند، دانشمند عالی مقام شیعه بهاءالدین عاملی متوفی به سال 1031 در کتاب ذیقیمت «اربعین» به عنوان حدیث اول با سلسله سند از ابراهیم مروزی از امام موسی کاظم (علیه السلام) آورده و به شرح آن پرداخته است. همچنین شیخ صدوق رئیس محدثین شیعه آن را در کتاب گرانمایه «خصال» در لفظ «اربعین» روایت کرده است. در آن کتاب و کتاب «کافی» و سایر منابع دیگر نیز از سایر ائمه اطهار هم روایت شده است.

حدیث اول: تفسیر آیه قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً ...

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارای همه علوم قرآن بود

آیه 1 - قال الله تعالى: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (1) یعنی: ای پیغمبر بگو کافی است که گواه میان من و شما، خداوند و کسی باشد که علم کتاب در نزد اوست.

حدیث اول - در تفسیر این آیه قرآنی: کلینی (2) در «کافی» و صفار (3) در «بصائر الدرجات» از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده اند که فرمود: إِيَّانَا عُنَى وَعَلَيْ (علیه السلام) أَوْلَانَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ (4).

یعنی: خداوند در این آیه «کسی که علم کتاب در نزد اوست» ما اهل بیت پیغمبر را قصد کرده است، و علی (علیه السلام) بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نخستین و بهترین

ص: 28

1- . سوره رعد آیه 43.

2- . محمد بن یعقوب کلینی سرآمد محدثان شیعه است که به سال 328 در بغداد رحلت نمود. او اصلاً از مردم کلین واقع در نزدیک حسن آباد تهران بوده است. وی رئیس جامعه شیعه و در نزد عامه جایگاهی بزرگ داشته است. معروف ترین تألیفات او کتاب با عظمت «کافی» است که به گفته استاد کل وحید بهبهانی آن را در مدت بیست سال و طی مسافرت های بسیار به منظور جمع آوری اخبار و احادیث آن تدوین نمود. کافی نخستین کتاب از کتب چهارگانه و معتبر شیعه است که مدار افاده و استفاده دانشمندان و فقهای ماست. سه کتاب دیگر: «من لا يحضره الفقيه» تألیف شیخ صدوق در گذشته سال 381، و «تهذیب» و «استبصار» هر دو تألیف فقیه اقدم شیخ طوسی متوفی به سال 460 هجری است.

3- . محمد بن حسن صفار از دانشمندان و راویان جلیل القدر قم و در عصر خود رئیس علمای قم بوده است. معروف ترین اثر او کتاب «بصائر الدرجات» است که به گفته علامه مجلسی در مقدمه «بحار الانوار» یکی از اصول معتبر شیعه است. صفار به سال 290 در قم وفات یافت. شرح حال کلینی و صفار را به تفصیل در جلد اول «مفاخر اسلم» آورده ایم.

4- . کافی، ج 1، ص 299، و بصائر الدرجات، ص 214 و 216.

امین الدین طبرسی (1) در «مجمع البیان» همین حدیث را از حضرت صادق (علیه السلام) آورده است، و در احتجاج (2) روایت نموده که شخصی از امیر مؤمنان (علیه السلام) پرسید بهترین فضیلتی که خداوند به شما داده چیست؟ حضرت همین آیه را تلاوت فرمود. (3)

در تفسیر «صافی» (4) به نقل از «مجالس» صدوق روایت کرده است که چون تفسیر این آیه شریفه را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال نمودند، فرمود: آن کسی که علم کتاب در نزد اوست، برادر علی بن ابیطالب است. (5)

در روایت دیگر یکی از راویان می گوید: در مسجد پیغمبر خدمت امام باقر (علیه السلام) نشسته بودم و آن حضرت حدیث می فرمود، ناگاه یکی از فرزندان عبدالله بن سلام از آنجا گذشت، من عرض کردم: فدایت شوم! این پسر کسی است که مردم (عامه) می گویند: علم کتاب در نزد او بوده است! حضرت فرمود: نه! کسی که علم کتاب در نزد او بوده است! فقط علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که پنج آیه درباره وی نازل شده و یکی از آنها «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً

بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است. (6)

ص: 29

1- فضل بن حسن طبرسی از مفسران به نام و دانشمندان عالی قدر شیعه است. وی اصلاً اهل تفرش بود. «طبرس» که وی بدان منسوب است معرب و هم وزن آن است. طبرسی در علوم فقه و اصول و کالم و تفسیر و حدیث و فنون ادبی یگانه عصر خود بوده، در سبزواری زیسته و همان جا به سال 548 در فتنه غز به شهادت رسید و در مشهد مقدس مدفون گردید. کتاب «مجمع البیان» در تفسیر قرآن یکی از بهترین تفاسیر اسلامی، و معروف ترین کتاب تفسیر شیعه امامیه است که با نهایت سلیقه و استادی نوشته شده و سرشار از علوم اسلامی است. شرح حال مفصل امین الدین طبرسی را در جلد سوم «مفاخر اسلام» آورده ایم.

2- کتاب «احتجاج» تألیف ابومنصور احمد بن ابیطالب طبرسی از علمای نامی شیعه در نیمه دوم سده ششم هجری و استاد ابن شهر آشوب مازندرانی و هم عصر امین الدین طبرسی است، ولی با او نسبتی ندارد. مؤلف احتجاج چنان که خود در مقدمه آن کتاب می نویسد سخنان نغز پیغمبر اکرم و یک ائمه اطهار در دفاع از دین خدا و آئین اسلام و رد معاندین و بدخواهان شیعه را گرد آورده، و به همین جهت یکی از منابع مهم و معتبر اسلامی در این زمینه است. شرح حال مؤلف احتجاج را در جلد چهارم «مفاخر اسلام» آورده ایم.

3- مجمع البیان، ج 6، ص 301، و احتجاج، ج 1، ص 232.

4- صافی، و اصفی و مصفی سه تفسیر قرآن مجید به عربی از فقیه و محدث نامی ملا محسن فیض کاشانی متوفای 1091 است.

5- مجالس و به نام دیگر «امالی» از تألیفات رئیس محدثین شیعه محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق در گذشته سال 381 در ری است.

6- بصائر الدرجات، ص 214، و صافی، ج 3، ص 77 با کمی اختلاف.

علی بن ابراهیم قمی (1) در تفسیر خود از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که «دارنده علم کتاب» امیر مؤمنان علی بن ابیطالب است، و می گوید: از آن حضرت پرسیدند کسی که خداوند می فرماید دانشی از کتاب در نزد او بود (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) دانایتر بود یا آن کس که فرموده است: همه علم کتاب در نزد اوست (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)؟ فرمود: آنچه در نزد «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» بود، نسبت به آنچه در نزد «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است، به مقدار آبی که پشه ریزی با بال های خود از دریا بردارد. (2)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای مردم! آگاه باشید دانشی که آدم با آن از آسمان به زمین آمد، و تمام آنچه موجب برتری پیغمبران تا خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله) است، همه و همه در امامان دودمان پیغمبر خاتم موجود است.

در تفسیر برهان از کتب عامه نقل کرده که فقیه «ابن مغازلی شافعی» به یک طرق و «ثعلبی» (3) به دو طریق روایت نموده اند که منظور از «کسی که علم کتاب در نزد او بود» علی بن ابیطالب است. (4)

با در نظر گرفتن روایاتی که ذکر شد مناسب چنان است که آیه شریفه را از چند لحاظ مورد بحث قرار دهیم:

1- این که «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» اختصاص به مولی امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن حضرت دارد و بر غیر آنان صدق نمی کند، چنان که در حدیث نخست که امام فرمود: «ایانا عنی» تقدیم مفعول بر فعل دلیل بر این مطلب است، و دیگر

ص: 30

1- . علی بن ابراهیم قمی از مفاخر دانشمندان و محدثین شیعه است. ابن ندیم در فهرست می نویسد: «وی از علما و فقها بود»، و به گفته نجاشی «علی بن ابراهیم در نقل حدیث موثق و مورد اطمینان و اعتماد است». وی در تفسیر خود که معروف به «تفسیر علی بن ابراهیم» است آیات قرآنی را بر اساس روایات اهل بیت تفسیر نموده و از این لحاظ نسبت به سایر تفاسیر امتیاز مخصوصی دارد. علی بن ابراهیم نزد بسیاری از فقها و محدثین شیعه کسب علم نموده و گروهی از علمای نامی ما نیز از شاگردان او بوده اند، مانند علی بن بابویه، محمد بن قولویه، محمد بن یعقوب کلینی و غیرهم. این عالم بزرگوار در سال 307 در قید حیات بوده، در قم شهر خود بدرود حیات گفت و در باغ ملی امروز واقع در میدان آستانه حضرت معصومه (علیها السلام) مدفون است. شرح حال مفصل او را در جلد 2 مفاخر اسلام نگاشته ایم.

2- . تفسیر علی بن ابراهیم، ج 1، ص 367.

3- . تفسیر برهان، ج 2، ص 304

4- . مناقب ابن مغازلی، ص 314.

اثبات این که معنی عام آیه درباره هر یک از ائمه اطهار، منافات با نزول آن در شأن امیر مؤمنان (علیه السلام) ندارد.

2- این که آیه شریفه مشتمل بر یک منقبت برجسته آن حضرت است.

3- این که آیه شریفه برترین فضیلتی است برای مولای متقیان (علیه السلام)، چنان که روایت «احتجاج» بر آن دلالت دارد.

قبل از پرداختن به هر یک از موارد سه گانه مزبور، ناگزیر از مقدمه ای هستیم که متضمن شش موضوع باشد، تا بدان وسیله چگونگی موارد سه گانه یاد شده روشن گردد.

اول این که آیا انضمام گواهی که «علم کتاب در نزد اوست» به گواهی خداوند، مانند ضمیمه کردن گواهی یک نفر عادل به دیگری است، یا از قبیل ضمیمه شدن برهانی است به برهان دیگر؟

دوم این که باید دید منظور از «کتاب» در آیه شریفه چیست؟

سوم درباره چگونگی گواهی خداوند، و گواهی کسی که علم کتاب در نزد اوست که آیا این واهی قولی یا فعلی است؟

چهارم بیان آنچه موجب می شود که از گواهی «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» علم و یقین حاصل گردد، به طوری که گواهی وی برهانی مستقل شمرده شود و بتواند در ردیف گواهی خداوند قرار گیرد، و به تنهایی برای اثبات رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کافی باشد.

پنجم بیان این که آیا اضافه کلمه «علم» به «کتاب» در جمله «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» افاده عموم می کند (و شامل همه علوم قرآن می شود) یا نه؟

ششم درباره این که آیا سوره «رعد» که آیه مزبور در آن است در مکه یا در مدینه نازل شده است؟

(اینک بیان هر یک از امور شش گانه مزبور):

گواهی به رسالت پیغمبر اسلام

بیان امر اول روشن است که انضمام گواهی «کسی که علم در کتاب در نزد اوست» به گواهی خداوند مانند انضمام برهان مستقلی به برهان دیگر است، زیرا بدیهی است که گواهی خداوند ناقص نیست تا با ضمیمه کردن گواهی دیگری کامل شود. شاید مقدم داشتن «شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» بر معطوف «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» نیز برای تنبیه

همان طور که امکان دارد آوردن وزن فعیل «شهید» در آیه شریفه به جای فاعل «شاهد» بدین منظور باشد که انصاف «شاهد» به صفت شهادت بر وجه ثبوت است نه حدوث، و به هر تقدیر که باشد هر یک از این دو گواهی (گواهی خدا و دارنده علم کتاب) دلیل تام و برهان قاطعی است برای اثبات نبوت و رسالت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله).

احتمال این که ضمیمه کردن گواهی «دارنده علم کتاب» به گواهی خداوند، از قبیل انضمام دلیل ظنی به دلیل علمی باشد، درست نیست، زیرا به سه دلیل استناد به امر ظنی برای اثبات رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در پیشگاه عقل مقبول نیست.

اول این که اصولاً اعتبار امر ظنی را در این مورد نمی توان تصور کرد، زیرا «اعتبار» یا مانند ادله علمی ذاتی است و یا مانند بینه و طرق و امارات شرعی، تبعدی جعلی می باشد، و هر دو اعتبار هم در این منتفی است.

منتفی بودن اول بدیهی و روشن است، برای این که «ظن» ذاتاً و به تنهایی اعتبار ندارد. منی بودن دوم نیز به این علت است که اصلاً «تعبد» در این مورد تصور نمی شود، زیرا تصور فرع تصدیق به نبوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، بنابراین معقول نیست تبعدی را که تصور نمی شود، بتوان دلیل تبعدی برای اثبات نبوت آن حضرت قرار داد.

دوم این که تعبد به ظن و امر ظنی فقط در مورد جهل به واقع و نداشتن علم به موافقت یا مخالفت با واقع، مصداق پیدا می کند، و با این فرض معقول نیست که با وجود گواهی خداوند «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» که موجب علم به رسالت پیغمبر است، تعبد به امر ظنی را دلیل اثبات رسالت آن حضرت قرار داد، مضافاً به این که گواهی خداوند در آیه شریفه، نسبت به دلیل ظنی (موهوم)، تقدم ذکری دارد؟

سوم این که اصول دین به واسطه اهمیتی که دارد، فقط با علم و یقین ثابت می شود، و ظن و امر ظنی اگر معتبر باشند تنها در فروع احکام اعتبار دارند، نه در اصول عقائد. به همین جهت خداوند کسانی را که در معتقدات خویش، اعتماد به ظن و گمان کرده، و عقاید خود را بر اساس آن پی ریزی نموده اند، نکوهش فرموده است. به قوله

ص: 32

1- . یعنی انضمام گواهی خدا و دارنده علم کتاب دو گواهی مستقل مانند ضمیمه کردن دو برهان مستقل می باشد.

تعالی: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (1) بنابراین چطور ممکن است خداوند در اثبات رسالت رسول خود به چیزی احتجاج کند که از پیروی و اعتماد بر آن، نهی فرموده است؟!

سؤال ممکن است گفته شود: بودن گواهی «دارنده علم کتاب» به منظور تأیید گواهی خداوند است، نه این که به تنهایی اعتبار دارد، بنابراین منافات ندارد که گواهی «دارنده علم کتاب» امر ظنی غیر معتبر باشد.

پاسخ عطف جمله «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» بر اسم جلاله (الله) در آیه شریفه اقتضا دارد که دارنده علم کتاب با خداوند در گواهی دادن یک حکم داشته باشد، به طوری که بتوان در ثابت رسالت پیغمبر و احتجاج با کافرانی که رسالت آن حضرت را تکذیب کردند، اکتفا به گواهی او (دارنده علم کتاب) نمود، پس سؤال بی مورد است.

اشکال خداوند در چند مورد از قرآن مجید به چیزهایی احتجاج نموده است که مفید علم و یقین نیست. از جمله در سوره نحل می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» (2).

یعنی: «ای پیغمبر کسانی که پیش از تو فرستادیم مردانی بودند که به آنها وحی نمودیم، پس اگر از بینات و زبر اطلاع ندارید، از اهل ذکر سؤال کنید (3) مقصود از «اهل ذکر» در این چنان که بعضی از مفسران گفته اند، علمای یهود و نصارا بودند. گواهی آنها برای بت پرستان که سؤال کنندگان بودند، یقین آور نبود، زیرا بت پرستان که منکر پیغمبر بودند و بعید می دانستند خداوند پیغمبری برانگیخته باشد، منکر یهود و نصارا هم بودند، از این رو گواهی آنها به این که خداوند پیغمبرانی از جنس بشر برانگیخته، برای بت پرستان مفید علم و یقین نبود.

و از جمله در سوره شعرا می فرماید: «أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (4) یعنی: چرا برای آنها آیه ای نباشد (در راستی و درستی نبوت پیغمبر و قرآن) تا علماء بنی اسرائیل آن را بدانند» که می رساند علمای بنی اسرائیل به علت این که

ص: 33

1- . سوره نجم آیه 28.

2- . سوره نحل آیه 43 - 44.

3- . زبر حروف اختصاری آیات است، و بینات معانی باطنی آنها است.

4- . سوره شعرا، آیه 197.

معصوم نبودند، گواهی آنها برای اثبات رسالت پیغمبر، موجب علم و یقین نبود و فقط افاده ظن و گمان می کرد.

و از جمله در سوره «احقاف» می فرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ». (1) یعنی: به من بگوئید اگر آن (قرآن) از نزد خدا باشد و شما به آن کفر ورزید و گواهی از بنی اسرائیل به مانند آن گواهی دهد ایمان بیاورید، ولی شما تکبر ورزید می دانید چه ظلمی به خود نموده اید؟ از این آیه شریفه هم معلوم می شود که گواهی دادن یک از گواهان بنی اسرائیل به آنچه می دانسته است، مفید علم و یقین به آنچه گواهی داده بودند، نیست.

پاسخ منظور از «اهل ذکر» اهل بیت معصوم و پاک سرشت پیغمبر اکرم می باشند، چنان که روایات شیعه و سنی بر آن دلالت دارد، و منافات با این هم ندارد که خداوند کافرانی را که منکر اهل بیت و خود پیغمبر بودند، مأمور به سؤال از آنها کند، زیرا منظور این است چیزی که می پرسند همراه با دلیل و برهان باشد، به طوری که افاده علم و قطع کند، به دلیل این که می فرماید: «اگر از بینات و زیر اطلاع ندارید از اهل ذکر پرسید»، و این خود دلیل است که آنها نمی دانستند.

بدیهی است، این که خداوند می فرماید: «اگر نمی دانید سؤال کنید». خود امر به تحصیل چیزی است که موجب علم و یقین باشد، نه فقط سؤال کردن ولو موجب علم و یقین نباشد.

اگر منظور از «اهل ذکر» علمای یهود و نصاری از اهل کتاب باشند، سؤال از آنها نیز به معنی درخواست دلیل و برهان است، نه این که گفتار آنها را بدون شاهد و برهان تصدیق کنند، و به هر تقدیر در آیه شریفه امری به پیروی از ظن و اعتماد بر آن نیست.

علمای بنی اسرائیل از بعثت پیغمبر اسلام آگاه بودند

راجع به علم علمای بنی اسرائیل در آیه «أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» که آیتی کافی و دلیلی آشکار شمرده شده است، می گویم اگر علم به صحت نبوت و صدق رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اراده شده باشد، در این صورت منظور از علمای بنی اسرائیل علمائی هستند که قبل از بعثت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از اوطان خود

ص: 34

هجرت نمودند و به محل هجرت پیغمبر (شهر مدینه) آمدند تا آن حضرت را دریابند و به او ایمان آورند و او را یاری کنند، و انتظار داشتند که به وسیله آن حضرت بر عرب چیره گردند!

عرب که این را دانستند از آنها به «تبع» شکایت نمودند. تبع هم یهودان را محاصره کرد، ولی بعد از آن که دانست منظور آنها درک حضور پیغمبر اُمّی قرشی محمد (صلی الله علیه و آله) است، به وسیله آنها به پیغمبر ایمان آورد (1) و دو قبیله «اوس» و «خزرج» را در مدینه با یهود اسکان داد، تا نگهبان آنها (یهود مهاجر) باشند و هنگام ظهور پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از جانب وی آن حضرت را یاری کنند.

لازم به ذکر نیست که اطلاع علمای بنی اسرائیل از برانگیخته شدن پیغمبر امی و مهاجرت وی به مدینه، پیش از ظهور آن حضرت بوده که آنها را وادار به مهاجرت از اوطان خود به مدینه و تحمل مشقت شدید از اعراب بت پرست و آرزوی پیروزی بر آنها به وسیله پیغمبر، همه از خبر دادن انبیای بنی اسرائیل و بودن این اخبار در کتب آسمانی آنان سرچشمه می گرفت.

زیرا در آن روز غیر از اخبار انبیاء و کتب آسمانی آنها، راه دیگری برای اطلاع از بعثت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وجود نداشت، و ناگفته معلوم است اطلاع آنها که از کتب آسمانی و اخبار پیغمبران سرچشمه می گرفت، موجب قطع و یقین به صحت نبوت پیغمبر ما بوده است.

ص: 35

1- . تبع لقب عده ای از سلاطین یمن بوده است. تبع اول معاصر «بلقیس» ملکه سبا بوده است. این تبع که حضرت مؤلف از وی نام می برد، تبع بن حسان بن معدیکرب است که از یمن به حجاز آمد و در مدینه با دو قبیله «اوس» و «خزرج» جنگ ها کرد. هنگامی که تبع خواست از «مدینه» کوچ کند، یکی از فرزندانش را به جای خود تعیین کرد، ولی عده ای از مردم مدینه او را غافلگیر نمودند و به قتل رساندند چون خبر به تبع رسید به مدینه بازگشت، و با آنها پیکار نمود. در این اثنا دو نفر از علمای یهود بنی قریظه تبع را ملاقات کردند و از وی خواستند که از ادامه جنگ خودداری کند. چون تبع سبب پرسید، گفتند پیغمبری از قریش برانگیخته می شود و به این شهر آمده، سکونت می ورزد، ما نیز برای درک حضور او به این شهر مهاجرت کرده ایم. تبع هم دست از جنگ کشید و به یمن وطن خود بازگشت. تبع در راه خود به یمن از مکه گذشت و به تعمیر کعبه و خانه خدا همت گماشت، دری برای کعبه قرار داد و آن را با پرده ای پوشانید و او نخستین کسی است که بر خانه خدا پرده پوشانیده است (مروج الذهب، ج 2، ص 76، و کامل ابن اثیر، ج 1، ص 244).

دلیل این که منظور از علمای بنی اسرائیل (در آیه گذشته) علمای یهود قبل از بعثت می باشند، این است که تمام سوره شعراء (که آیه مزبور در آن است) در مکه نازل شده است، به استثنای آیه «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ...» (1) تا پایان سوره که به نقل «مجمع البیان» در مدینه نازل شده است. (2)

علاوه بر این هیچ یک از علمای یهود در مکه اسلام نیاوردند، (3) و آنها که مسلمان شدند در مدینه و بعد از هجرت بود. قبل از هجرت کسی از ایشان مسلمان نشد که نبوت پیغمبر اسلام را تصدیق کند، تا خداوند با مشرکین و کافر اهل کتاب به گواهی او استشهاد نماید.

مزید بر این مطلب این است که خداوند علم و اطلاع علمای بنی اسرائیل را برای کفار و اهل کتاب، نشانه صحت نبوت پیغمبر ما قرار داده است، نه گواهی آنها را، زیرا در آن روز (که این آیه در مکه نازل شد) علمای یهود در آنجا نبودند، تا گواهی به رسالت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) بدهند.

ص: 36

1- . از این آیه تا پایان سوره شعرا فقط 4 آیه است.

2- . مجمع البیان، ج 7، ص 182.

3- . اصولاً یهود به مکه نیامدند و در آن شهر سکونت نورزیدند.

مقام ولایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

و چنانچه منظور از علم و اطلاع علمای بنی اسرائیل در آیه مذکور، علم و اطلاع آنها بر صحت ولایت مولی امیر مؤمنان (علیه السلام) باشد که در کتب پیشینیان هم مذکور است چنان که تفسیر آیه پیش از آن، مناسب آن است، یعنی آیه شریفه «وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»⁽¹⁾ یعنی: قرآن فرستاده خدای عالمیان است، جبرئیل آن را بر قلب تو نازل کرد تا از بیم دهندگان باشی.

چنان که در «کافی» و «بصائرالدرجات» از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «آنچه جبرئیل بر قلب پیغمبر نازل کرده ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)⁽²⁾ بود».

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت نموده⁽³⁾ که (علم و اطلاع علمای بنی اسرائیل) مقام ولایتی بود که در روز غدیر خم برای امیر مؤمنان (علیه السلام) نازل گردید. در این صورت منظور، آن دسته از علمای بنی اسرائیل هستند که بعد از بعثت یا پیش از آن ایمان آوردند و خبر دادند که منصب ولایت مولای متقیان (علیه السلام) در کتب پیشینیان ثبت شده است.

و با این فرض گواهی علمای بنی اسرائیل به علت وجود دو شرط، مفید علم و یقین است. آن دو شرط: یکی موقوف بودن گواهان، و دیگر این که موضوع مورد گواهی. یک امر بدیهی است نه نظری (که محتاج به استدلال باشد).

شاهد بنی اسرائیل کیست؟

و اما «شاهدی از بنی اسرائیل» که در آیه «...وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ» آمده است. یا حضرت موسی (علیه السلام) است، چنان که بعضی از مفسرین تفسیر کرده اند یا دیگری از پیغمبران، و یا یکی از جانشینان پیغمبران بنی اسرائیل است، نه این که یکی از علمای یهود بوده که بعد از بعثت خاتم انبیاء گواهی به نبوت پیغمبر ما داده است، و معصوم هم نمی باشد، زیرا تمام سوره «احقاف» که این آیه در آن است در مکه نازل

ص: 37

1- . سوره شعرا، آیات 192 - 194.

2- . کافی، ج 1، ص 412، و بصائرالدرجات، ص 73.

3- . تفسیر علی بن ابراهیم، ج 2، ص 124.

شده است، و گفتیم کسی از افراد یهود در مکه اسلام نیاورد تا گواهی به نبوت و رسالت پیغمبر ما بدهد.

امین الدین طبرسی در «مجمع البیان» در تفسیر «وشهد شاهد من بنی اسرائیل» گفته است مقصود «عبدالله بن سلام» و «علی مثله» یعنی گواهی داده که «نبوت پیغمبر» از جانب خداست، و می گوید گفته شده که «علی مثله» یعنی گواهی به تورات داده است. (1) این قول از مسروق (2) است، و او گفته است که «شاهد» در آیه مزبور حضرت موسی (علیه السلام) است که شهادت به آسمانی بودن تورات داده، چنان که پیغمبر ما گواهی به قرآن کتاب خدا داده است، زیرا سوره احقاف در مکه نازل شده و اسلام آوردن عبدالله سلام در مدینه بوده است. (3)

نظر مؤلف در این باره

به نظر ما دلیلی در دست نیست که شاهد در آیه شریفه عبدالله سلام است، بلکه نزول سوره احقاف در مکه دلیل بر عکس آن است. اگر گفته شود سوره احقاف غیر از این آیه که درباره عبدالله سلام است، بقیه در مکه نازل شده است، پنداری بیش نیست، و مستند به حدیث و روایتی نمی باشد. نسبت دادن این قول در «مجمع البیان» به عبدالله عباس، مانند تفسیر «من عنده علم الكتاب» به عبدالله سلام، اشتباه است. زیرا خواهیم گفت که عبدالله عباس از کسانی است که اصرار داشته آیه شریفه «من عنده علم الكتاب» درباره مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است، و بر کسی جز آن حضرت قابل تطبیق نیست.

به طور خلاصه عقل انسان استدلال و احتجاج به چیزی را که دلیلی بر آن وجود ندارد قبیح می داند، بنابراین چطور ممکن است خداوند در قرآن مجید به چیزی احتجاج کند که حجیت نداشته باشد، و آن را دلیل کافی برای رفع خصومت قرار دهد؟

ص: 38

1- . مجمع البیان، ج 9، ص 81.

2- . مسروق بن اجدع، از مردم یمن بود. در زمان ابوبکر به مدینه آمد و بعدها در کوفه سکنی گزید. وی باج گیر معاویه بود. گویند او در فتوا دادن از شریح قاضی اعلم ولی شریح در قضاوت بصیرتر بود. مسروق یکی از زهاد هشتگانه است و آنها: اویس قرنی، ربیع بن خثیم، عامر بن عبد قیس، هرم بن حیان، مسروق بن اجدع، حسن بصری، ابومسلم خولائی و اسود بن ابویزید بودند. چهار نفر نخست از طرفداران امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و چهار نفر اخیر از مخالفان بودند و از حضرت روی برتافتند.

3- . مجمع البیان، ج 9، ص 84.

امر دوم از امور ششگانه ای که در مقام اول از آنها گفتگو می شود این است که می گوییم لام «الکتاب» در «من عنده علم الکتاب» برای عهد است. (1) بنابراین منظور از «کتاب» در این آیه قرآن مجید است که بیان همه اشیاء در آن آمده است، یا «لوح محفوظ» است که همه چیز در آن نوشته شده است، نه سایر کتب آسمانی مانند تورات و انجیل و زبور و غیره. احتمال هم دارد که لام در «الکتاب» برای جنس باشد، و همه کتب آسمانی را شامل شود، زیرا نمی توان در این مورد غیر از کتاب آسمانی اراده کرد. در هر حال این دو فرض در معنی یکی است.

گواهی خداوند فعلی است

امر سوم درباره چگونگی گواهی دادن خداوند در آیه شریفه «قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم...» است که چند نوع می باشد. اول این که گواهی خداوند در این آیه، فعلی است نه قولی، چون مسلم است که خداوند با مردم عادی مانند حضرت موسی بن عمران، با ایجاد صوت در درخت و غیره تکلم نمی کند، و مردم عادی قابلیت این مقام بزرگ را که طرف مکالمه پروردگار عالم واقع شوند ندارند.

بنابراین منظور از گواهی خداوند به رسالت پیغمبر خود، آشکار ساختن معجزات به دست او است، تا بدین وسیله مردم دعوی نبوت او را تصدیق کنند، و از جمله این معجزات بلکه بزرگ ترین آنها نازل کردن قرآن مجید برای اوست که در عالی ترین مرحله فصاحت و بلاغت است، به طوری که تمام قبائل عرب را دعوت به مناظره کرد، ولی فصحا و بلغای آنان از آوردن یک سوره مانند آن عاجز ماندند، با این که در آن عصر فصاحت و بلاغت در میان عرب رواج زیاد داشت و آنها نیز در این دو فن مهارت کامل داشتند! کاملاً روشن است که آشکار ساختن «معجزه» به دست یک مدعی دروغ گو، کاری قبیح و زشت است و ذات مقدس الهی از آن کار، بری است.

ص: 39

1- . خواه عهد ذهنی و خواه عهد حضوری، چون هر دو متصور است.

باید توجه داشت که گواهی دادن دارنده علم کتاب (من عنده علم الكتاب) به واقعیت رسالت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هو قولی و هم فعلی است. قولی دادن آن با اقرار به زبان و سخن گفتن تحقق می یابد، و فعلیت آن با پیروی از پیغمبر و پذیرفتن امر و نهی آن حضرت انجام می گیرد.

اشکال لفظ «شهادت» از «شهود» به معنی حضور حسی، یا حضور علمی و اطلاعی گرفته شده است، و هیئت فاعل آن «شاهد» یا فاعیل «شاهد» برای افاده تلبس فاعل و فاعیل به مبدأ فعل (شهادت) است که وقتی شخص متصف به فعل شد، تحقق می یابد، ولی اظهارات شهود که بتوان گفت ادای شهادت کرده است در صورتی است که خود خبر دهد، مثل این که بگوید: من شهادت به فلان موضوع می دهم، یا شاهد می گویم که فلان کار شده است، و حال آنکه اولاً در آیه شریفه چنین چیزی نیست و صریحاً نمی گوید که خداوند گواهی به رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داده است، و ثانیاً خبر دادن از گواهی خداوند به صدق رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ایجاب نمی کند که معجزات هم به دست آن حضرت ظاهر گردد.

پاسخ این که خداوند متعال در مقام احتجاج و مناظره با منکرین رسالت پیغمبر، اکتفاء به گواهی خود و گواهی دارنده علم کتاب فرموده است، خود خبر دادن از گواهی خداوند است، و اگر گواهی خداوند به رسالت پیغمبر با ظهور معجزات به دست آن حضرت مقارن نبود، حجتی بر منکران رسالت وجود نداشت، و احتجاج به آن کامل نبود، چون بدیهی است که سخن مدعی رسالت که «خداوند می داند که م درستی ادعای من می دهد». بدون ظاهر شدن معجزه که اثر تصدیق خداوند است نمی تواند منکران را ملزم و مجاب کند.

بنابراین چگونه خداوند اکتفا به خبر دادن رسالت پیغمبر خود می کند و آن را برای الزام خصم و حجت بر منکران آن حضرت، کافی می داند؟ با این که می فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ

الْكِتَابِ» (1) آنها که کافرند می گویند: تو پیغمبر نیستی. بگو کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب در نزد اوست، میان من و شما گواه باشد.

اشکال دیگر آیه شریفه به منظور تسلی خاطر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده، به این معنی که «خدا می داند تو پیغمبر او هستی، پس اگر کفار تو را تکذیب کنند زیانی به تو نمی رساند»، علیهذا آیه درصدد مناظره با منکران آن حضرت نیست تا لازم آید که گواهی خداوند به رسالت او با ظهور معجزات به دست آن حضرت که کاشف از صحت رسالت اوست، مقارن باشد.

پاسخ اگر آیه شریفه چنین بوده «کفی بالله شهيداً و من عنده علم الكتاب» بدون ذکر «قل» در اول آن و ضمیمه «بینی و بینکم» به آن، این احتمال می رفت، اما با قرار گرفتن «قل» در اول و انضمام «بینی و بینکم» صریحاً می رساند که در مقام مناظره با کافران و جواب و رد منکران رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که آن حضرت را تکذیب می کردند.

مقام عصمت علی (علیه السلام) ایجاب می کند که دارنده تمام علوم قرآن باشد

امر چهارم درباره آنچه موجب می شود که از گواهی «دارنده علم کتاب»، علم و یقین حاصل شود، است. توضیح آن متوقف بر بیان معنی «علم الكتاب» می باشد. پس می گویم: منظور از دارا بودن علم کتاب در این آیه، تنها علم به ظاهر قرآن نیست، زیرا ممکن است شخص غیر معصوم و هواپرست هم چنین علمی داشته باشد، که البته گواهی چنین کسی مفید علم و یقین نیست، و در پیشگاه عقل پذیرفته نخواهد بود، و با این فرض چطور ممکن است گواهی چنین کسی، همتای گواهی خداوند و برهان جداگانه ای برای اثبات نبوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد؟

بنابراین، منظور از دارا بودن علم کتاب، آگاهی از ظاهر و باطن قرآن و احاطه بر تأویل و تنزیل و امور نهانی و اسرار پنهانی آن است، که خداوند در آن به ودیعت نهاده

ص: 41

است، و آن هم موهبتی الهی است و کسی و اکتسابی نیست. کسی هم شایسته این موهبت نیست، مگر این که معصوم از گناه و مصون از خطا و لغزش های عمدی و سهوی باشد. البته گواهی چنین کسی مفید علم و یقین و مقبول عقل سلم و شایسته همتا بودن یا گواهی خداوند متعال است.

از این گذشته راه پی بردن به این که کسی عالم به باطن کتاب است، متوقف بر این نیست که حتماً پیغمبر خبر دهد که او عالم به باطن کتاب می باشد، و اگر چنین بود لازم می آمد که گواهی او مثبت رسالت پیغمبر اکرم نباشد،⁽¹⁾ زیرا تصدیق این معنی که چنین کسی عالم به باطن قرآن است و معصوم می باشد، متفرع بر تصدیق نبوت پیغمبر اکرم است، با این فرض چگونه ممکن است گواهی دارنده علم کتاب، مثبت چیزی باشد که اعتبار گواهی او فرع آن است؟

پس عالم بودن کسی که به باطن کتاب همان طور که مثلاً از راه خبر دادن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بعد از تصدیق به نبوت آن حضرت، حاصل می شود، اثبات حجت از راه آثار آن مثل معجزات و کارهای خارق العاده، که هرگاه از او بخواهند به دست وی انجام می گیرد، نیز تحقق می یابد. چنان که این کار از کسی که فقط علمی از کتاب خدا داشت «الذی عنده علم من الكتاب» یعنی آصف بن برخیا وصی سلیمان بن داود (علیه السلام) آشکار شد، در وقتی که تخت بلقیس ملکه سبأ را پیش از چشم به هم زدن سلیمان به نزد او آورد.

سایر ائمه طاهرين نیز دارنده تمام علوم کتاب بودند

امر پنجم در این است که آیا اضافه کلمه «علم» به «الکتاب» در جمله «من عنده علم الكتاب» افاده عموم می کند یا نه؟ نیاز به گفتن ندارد که اضافه در این گونه موارد «علم الكتاب» افاده عموم و استغراق می کند، مثلاً وقتی که می گویند «زید عنده علم الفقه او النحو او الصرف» در نزد زید علم فقه یا صرف یا نحو است، به این معنی نیست که پاره ای از مسائل این علوم را می داند، بلکه می رساند که عالم به فقه و صرف و

ص: 42

1- . به عبارت دیگر «دور» است.

نمی‌گوییم اضافه مصدر به فاعل یا مفعول مطلقاً افاده عموم می‌کن، تا با «ضرب زید» و «رؤیت عمرو» و امثال آن که مسلماً مفید معنی عام نیست، نقض شود. (1)

بلکه می‌گوییم اضافه «مصدر» لفظاً یا معنأً به کلی که هر جزء آن صلاحیت تعلق به آن مصدر داشته باشد، ظاهر در استیعاب و عموم است. مگر در موقعی که استیعاب و عموم خارج از عادت باشد. به همین جهت وقتی می‌گوییم: بنده را خرید، یا او را آزاد کرد، یا خانه خرید یا آن را فروخت و نظائر آن، انصراف در عموم دارد، و ظهور در آن است، به عکس زدن زید و دیدن عمرو، که عادت بر این جاری نیست که این زدن و دیدن به هر جزئی از اجزاء آن تعلق گرفته باشد.

اشکال گاهی اضافه به معنی «من» می‌آید، چنان که به معنی «لام» و «فی» هم می‌آید، بنابراین احتمال دارد که اضافه علم به کتاب در «علم الکتاب» به معنی «من» تبعیض باشد، مثل این که بگوید «علم من الکتاب» یعنی پاره ای از علم کتاب در نزد او بود، نه همه علوم کتاب.

پاسخ اولاً اضافه در وقتی به معنی «من» می‌آید که مضاف الیه جنس مضاف باشد، مانند «خاتم فضة» و «ثوب قطن» و حال آنکه «کتاب» در آیه شریفه جنس (علم) نیست!

ثانیاً - اضافه به معنی «من» برای تبیین است، نه تبعیض.

ثالثاً - چنان که ما در جای خود تحقیق کرده و توضیح داده ایم: اضافه تنها افاده اختصاص می‌کند، از این رو اضافه همیشه، به معنی «لام» است، و فقط در پاره ای از موارد است که می‌توان «من» بیانیه را به جای «لام» گذاشت، نه این که اضافه به معنی «من» هم آمده است.

رابعاً افاده معنی عموم در اضافه «علم» به «کتاب» در آیه شریفه، واضح است و مجرد احتمال خلاف آن زیانی به آن نمی‌رساند.

ص: 43

1- در دو مثل فوق منظور این است که تمام نقاط بدن زید را زده یا همه اجزاء هیكل عمرو را دیده است، بنابراین اضافه مصدر «ضرب» و «رؤیت» به فاعل خود «زید» یا مفعول خود «عمرو» مفید عموم نیست.

امر ششم این است که سوره «رعد» که آیه مزبور در آن است، در مکه نازل شده است، چنان که نیشابوری از «سعید بن جبیر» و بغوی (1) در «معالم التنزیل» روایت کرده است.

دارنده علم کتاب فقط بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) تطبیق می شود

اکنون که مقدمات ششگانه مزبور به خوبی روشن گردید، عدم انطباق «من عنده علم الكتاب» بر عبدالله سلام و امثال او با توضیحی که طی چند امر می دهیم کاملاً روشن می گردد:

1- کافی دانستن گواهی «من عنده علم الكتاب» در اثبات نبوت که اساس دین است، و قرار دادن آن در عرض گواهی خداوند منوط به این است که چنین شهادتی مفید

ص: 44

1- . دانشمندان بسیاری به نام «بغوی» مشهورند. دو تن از آنان که از علمای عامه می باشند بیش از دیگران بدین نام شهرت دارند، نخست حسن بن محمد بن حسین نظام نیشابوری مؤلف تفسیر قرآن که به نظام بغوی نیشابوری معروف است، و شرح شافیه در صرف که به نام «شرح نظام» نامبردار است و کتب ذیقیمت دیگر؛ نظام بغوی نیشابوری در اوائل قرن نهم هجری می زیسته است. و دیگر محمد بن عبدالله بن محمد معروف به حاکم نیشابوری که از محدثان نامی و حفاظ عامه است. وی استادان بسیاری دیده و تألیفات فراوانی داشته است. از جمله آثار او «مستدرک صحیحین» و «تاریخ علمای نیشابور» و «فضائل فاطمه» است، با این که حاکم نیشابوری از مشاهیر علمای عامه و استاد «دارقطنی» است، ولی خطیب بغدادی و ذهبی و دیگران او را شیعه امامیه دانسته اند. ابن شهر آشوب مازندرانی و صاحب ریاض العلماء نیز حاکم را شیعه می دانند، اما او شیعه نبوده، بلکه عالمی معتدل بوده و بسیاری از حقایق را درباره اهل بیت گفته است. حاکم به سال 405 در نیشابور وفات یافت. حسین بن مسعود فراء معروف به «محبی السنه» و «بغوی»، او نیز از فقها و محدثان و مفسران نامی عامه است. در «النجوم الزاهره» جلد پنجم ص 223 می نویسد: «وی پیشوائی بزرگ و دانشمندی حافظ بود. برای کسب علم به شهرهای زیادی سفر کرده و استادان بسیاری دید و کتب پرارزشی نوشت» و در صفحه بعد می گوید: «صحیح این است که او به سال 516 هجری درگذشت، کتاب های شرح السنه، معالم التنزیل، المصابیح، التهذیب، در فقه، و جمع بین صحیحین از تألیفات اوست». «فراء» مبالغه «فرو» به معنی پوستین است، چون پدرش پوستین فروش بود بدین نام مشهور شده است. بغ نیز که فراء منسوب به آن است از شهرهای قدیم خراسان واقع در بین مرو و هرات بوده است. این حسین بن مسعود فراء حافظ بغوی یا فراء دیلمی دانشمند نحوی معروف متوفی به سال 207، عبدالله بن محمد بغوی مؤلف کتاب «معجم کبیر» در گذشته سال 317 که او نیز از علمای معروف عامه و استاد بخاری بوده است، اشتباه نشود.

علم و یقین باشد. افاده علم و یقین از چنین شهادتی هم متوقف بر ثبوت عصمت و طهارت شهادت دهنده «من عنده علم الكتاب» است. ثبوت عصمت و طهارت او نیز متوقف بر این است که وی عالم به ظاهر و باطن قرآن ولو به قسمتی از آنها باشد که ملازم عصمت و طهارت است.

معلوم است که عبدالله سلام (1) و امثال او از علمای یهود، معصوم نبوده اند، و اگر معصوم بودند، به دین موسی (علیه السلام) که با دین عیسی (علیه السلام) نسخ شده بود، باقی نمی ماندند، زیرا باقی ماندن آنها به دین موسی (علیه السلام) یا به واسطه دشمنی با حق، و یا به علت عدم اطلاع از حقیقت امر بوده است که هر دو با مقام عصمت منافات دارد.

پس وقتی ثابت شد که عبدالله سلام معصوم نبوده است، اسلام آوردن او هم ملازم با حق نیست، زیرا همان طور که احتمال می رود علت اسلام آوردن او، اطلاع وی از نبوت پیغمبر ما به وسیله «تورات» بوده است، چنان که ظاهراً هم چنین است، همین طور هم احتمال دارد که علت مسلمان شدن وی، ترس یا طمع بوده است. علیهذا نمی توان از راه اسلام آوردن او و گواهی وی احتجاج به حقانیت پیغمبر اسلام نمود.

2- همان طور که گفتیم اضافه «علم» به کتاب افاده استغراق و عموم می کند، و منظور عالم بودن به تمامی علم کتابی است که چیزی در آن فروگذار نشده و تر و خشکی نیست که در آن نباشد، و اگر مقصود دانستن پاره ای از علم کتاب بود، خداوند لفظ «من» را که معنی تبعیض می دهد، در این مورد نمی آورد - و می فرمود «علم من الله کتاب» چنان که در داستان آصف بن برخیا آورده است: قال الله تعالی: «وَقَالَ الَّذِي عِنْدَهُ

ص: 45

1- . عبدالله سلام - نخست یهودی بود و در مدینه می زیست، و از فرزندان حضرت یوسف به شمار می رفت. نامش حصین بود، ولی بعد که مسلمان شد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را عبدالله نامید. دانشمندان عامه مقام او را خیلی بالا برده اند، تا جائی که می گویند آیه «قل کفی بالله شهیداً» و آیه «وشهد شاهد من بنی اسرائیل» درباره او نازل شده است. ابن اثیر در «اسد الغابه» نقل می کند که خود عبدالله سلام گفت: این دو آیه درباره من نازل شده است! عبدالله سلام به سال 43 هجری درگذشت. ابن ماجه قزوینی در «سنن» کتاب صلوٰة، ص 95، و ابن اثیر در «اسد الغابه»، ج 3، ص 177 روایت می کند که عبدالله سلام گفت وقتی پیغمبر وارد مدینه شد من هم در میان مردم آمدم که او را ببینم. همین که نگاهم به رخسار حضرت افتاد فهمیدم که صورت او، صورت شخص دروغگو نیست. نخستین سخن حضرت در آن میان این بود: اِفْشُوا السَّلَامَ، وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَصَلُّوا الْارْحَامَ، وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ یعنی: ای مردم بنلد سلام کنید، گرسنگان را غذا بدهید، پیوند خویشی کنید و در حالی که مردم خواب هستند نماز شب بگذارید که به راحتی داخل بهشت خواهید شد.

باید دانست چنان که از آیات و اخبار به دست می آید تمام علوم کتاب نزد سایر پیغمبران نبوده است، بلکه علوم آنها محدود، و این فضیلت تنها اختصاص به پیغمبر ما و جانشینان پاک سرشت و پاکزاد او دارد، بنابراین چگونه می توان این معنی را تفسیر به علمای یهود و نصاری کرد، و آنها را دارنده تمام علوم کتاب دانست؟

3- همان طور که گفتیم تمام سوره رعد در مکه نازل شده است، و عبدالله سلام و سایر علمای اهل کتاب بعد از هجرت پیغمبر در مدینه اسلام آوردند، و لذا سعید بن جبیر گفت: چطور ممکن است این آیه درباره عبدالله سلام نازل شده باشد، و حال آنکه سوره رعد در مکه نازل شده است؟

اشکال کلبی (1) و مقاتل بن سلیمان (2) گفته اند سوره رعد در مکه نازل شده، نگر آیه آخر آن که درباره عبدالله سلام آمده است.

جواب دلیل آنها در جدا ساختن آخرین آیه سوره رعد که در مکه نازل شده از آیات قبلی آن، این است که به گمان آنها آن آیه درباره عبدالله سلام نازل گردیده، چنان که از گفتار آنها پیداست، نه این که این دو نفر به روایتی در خصوص این مورد، دسترسی پیدا کرده اند، زیرا استناد آنها به این که آیه مزبور درباره عبدالله سلام نازل شده، به این علت بوده که می گفتند در مکه نازل نشده است، در صورتی که قبلاً دانستی که این مطلب توهم فاسدی بیش نیست، و این توهم نیز از کسانی ناشی شده که در اطراف آیه شریفه درست تأمل نکرده اند، و اگر درست تأمل و دقت می کردند، چنان که باید به حق و حقیقت می رسیدند.

ص: 46

1- . کلبی یا ابن کلبی، منظور دانشمند نسب دان معروف هشام بن محمد بن سائب کلبی است که از مردم کوفه بوده است. هشام کلبی در علم انساب از همه داناتر بود. پاره ای از این علم را از پدرش محمد بن سائل که از شاگردان امام محمدباقر و حضرت صادق (علیهما السلام) بود فرا گرفت. ابن قتیبه گفته است: «بشر، جد هشام کلبی و سه فرزندش سائب و عبید و عبدالرحمن در جنگ جمل و صفین با علی بن ابیطالب (علیه السلام) بودند. هشام به سال 146 در کوفه رحلت نمود (الکنی و الالقاب).

2- . مقاتل بن سلیمان از دی بلخی از بزرگان مفسرین عامه است. اصلاً از مردم بلخ بوده است. ولی در بصره سکنی گزید و همان جا به سال 150 هجری درگذشت. محدثین عامه روایات او را ضعیف می دانند و از وی حدیث روایت نمی کنند. کتاب های تفسیر کبیر، نوادر التفسیر، رد بر قدریه؛ متشابه القرآن، ناسخ منسوخ و قرآت از جمله تألیفات اوست.

به هر حال از آنچه گفتیم مانند آفتاب نیمروز روشن شد که «من عنده علم الكتاب» بر علمای اهل کتاب که اسلام آوردند قابل تطبیق نیست، پس باقی نمی ماند مگر آنچه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و عترت طاهرین آ «حضرت رسیده است، و آن این که آیه مزبور درباره شخصیت بی نظیر مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سریان دادن آن به سایر امامان بعد از آن حضرت، نازل شده که همگی معصوم و پاک نژاد و عالمان به تمام کتاب خدا و ظاهر و باطن و تأویل و تنزل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ آن بوده اند.

این که عده ای از مفسرین عامه پنداشته اند که «دارنده علم کتاب» خداوند است، و گفته اند «من عنده علم الكتاب» عطف تفسیر به «الله»، بسیار خنک و در نهایت سخافت است، زیرا تاکنون معهود نبوده است که عطف تفسیری مانند این مورد با فاصله میان معطوف و معطوف علیه بیاید. اگر «من عنده علم الكتاب» عطف تفسیری به «الله» بود، لازم می آمد که «شهیلاً بینی و بینکم» به تأخیر افتد و آیه چنین باشد «قل کفی بالله و من عنده علم الكتاب شهیلاً بینی و بینکم» در صورتی که در قرآن چنین نیست.

و این که از زجاج (1) نقل کرده اند که دلیل بر عطف تفسیری بودن جمله مزبور این است که «من عنده علم الكتاب» به کسر میم و دال هم قرائت شده، غلط است، زیرا به جای این که این قرائت درست باشد فقط دلالت دارد که علم کتاب موهبتی است از جانب خداوند برای کسی که آن را به وی ارزانی داشته است، و منافات با این ندارد که در روایات فرموده اند کسانی که این موهبت به آنها ارزانی شده امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) از دودمان آن حضرت می باشند، بلکه موافق و مناسب با آن است. آری اگر لفظ «من» به کلی در قرائت حذف شود، سخن مزبور تا حدی تناسب دارد، و اگر قرائت «و عنده علم الكتاب» با اسقاط «من» بود، تا حدی این نظر درست بود.

سؤال کسی که منکر اصل یعنی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، فرع را هم که جانشین آن حضرت باشد انکار می کند، در این صورت گواهی او فصل خصومت به انکار پیغمبر نمی کند، و انکارکننده آن را بی ارزش می داند، پس چگونه خداوند در ثبوت نبوت

ص: 47

1- ابواسحاق ابراهیم بن سری بن سهل معروف به زجاج از علمای نحو و علوم عربیت، و شاگرد مبرد و ثعلب و استاد زجاج و ابوعلی فاری بوده که همه از دانشمندان مشهور علم نحو و ادبیات عرب هستند. زجاج در بغداد به سال 311 وفات یافت. کتاب های معانی القرآن و امالی از تألیفات اوست.

پیغمبرش به گواهی او استناد می کند، و بدان وسیله با منکرین نبوت و رسالت آن حضرت احتجاج نموده و آن را برای تأمین این منظور کافی می داند؟

پاسخ در صورتی گواهی فرع برای ثبوت اصل کافی نیست و بی مورد است که فقط اکتفا شود به اقرار و اعتراف فرع، بدون در نظر گرفتن مقام عالی و جلالت قدر او و اطلاع وی از کتاب خدا، و احاطه به هر چیز و قدرت بر انجام امور خارق العاده، که همه در نظر عقل ملازم با مقام عصمت و صداقت است، ولی اگر پذیرش گواهی جانشین پیغمبر، با در نظر گرفتن این اوصاف توأم باشد، چنان که در این مورد هست، و گواهی دهنده را با نام ذکر نکند، بلکه صفت او را یاد کند (دارنده علم کتب) تا شخص منکر، شخصیت او را به نظر آورد، و با دیدن وی و مشاهده آثارش تحقق صفت گواهی دهنده و حقانیت کسی که گواهی برای او داده شده است، برایش روشن گردد، بدیهی است که در این صورت گواهی جانشین پیغمبر برای فصل خصومت و اثبات رسالت آن حضرت کافی است، هر چند انکارکننده به واسطه عناد و دشمنی اعتراف نکند.

از آنچه گفتیم روشن گردید که «من عنده علم الكتاب» در آیه شریفه منطبق بر عبدالله سلام و امثال او نیست، و هر کس آیه را به عبدالله سلام یا دیگری از علمای یهود که مسلمان شدند تفسیر نموده است، تفسیر به رأی و ناشی از غفلتی است که از خصوصیات آیه داشته است، اما روایتی که از طریق شیعه و سنی با استناد به پیغمبر یا اهل بیت عصمت (علیهم السلام) در تفسیر آن رسیده است، خاصه و عامه اتفاق نظر دارند که آیه شریفه «ومن عنده علم الكتاب» در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شده است. کسانی که آن را به عبدالله سلام تفسیر کرده اند به استناد روایتی از پیغمبر یا ائمه اهل بیت نبوده است.

ناگفته نماند که نزول آیه مزبور در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) با استعمال «من» موصول در معنی عامی که شامل ائمه معصومین (علیهم السلام) هم بشود، منافات ندارد، زیرا نزول آیه در شأن علی (علیه السلام) به اعتبار این است که آن حضرت اولین مصداق و افضل و اکمل آن است، نه این که اختصاص به آن حضرت داشته باشد، و این که از بعضی روایات استفاده می شود که منحصر به آن حضرت می باشد، حصر نسبی است، و نسبت به عبدالله سلام و

امثال اوست. (1) این بود آنچه که می باید در مقام اول گفته شود.

از آنچه گفتیم حال مقام دوم نیز روشن گردید، بلکه وضع مقام سوم هم روشن می گردد، چنان که بر کسی که با توفیق و هدایت الهی بوئی از علم کتاب استشمام کرده است، پوشیده نیست، زیرا سایر مناقب برجسته ائمه اطهار یا متفرع بر این منقبت بزرگ (داشتن علم کتاب) است، یا ملازم آن می باشد، چون یکی از مناقب برجسته عصمت و طهارت است که آیه تطهیر (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) تصریح به آن می کند و آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» که تفسیر به علی (علیه السلام) و فرزندان معصوم آن حضرت شده است، بر آن دلالت دارد.

علاوه بر آیه شریفه «ومن عنده علم الكتاب» با دو وجه به طور ملازمه، دلالت بر عصمت و طهارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولاد طاهرین آن حضرت می کند.

وجه اول این است که خداوند در اثبات نبوت سرآمد پیغمبران، اکتفا به گواهی «من عنده علم الكتاب» نموده است و لازمه آن این است که «من عنده علم الكتاب» دارای مقام عصمت و طهارت باشد، و به هیچ وجه شائبه خطا به ساحت قدس او راه پیدا نکند، وگرنه خداوند گواهی او را کافی نمی دانست، بلکه چون خداوند گواهی او را در ردیف گواهی ذات مقدس خود قرار داده، دلالت بر کمال عصمت و طهارت او می کند، زیرا عصمت و طهارت هم مانند «عدالت» مراتبی دارد. به همین جهت است که می گوئیم صدور ترک اولی از پیغمبران اولوالعزم جایز نیست، در حالی که صدور آن از انبیای غیر اولوالعزم جایز است، آن هم با توجه به این که همه آنها معصوم می باشند.

وجه دوم این است که علم بودن «من عنده علم الكتاب» به همه علوم کتاب از ظاهر و باطن و تنزیل و تأویل ملازم کمال عصمت و منتهای طهارت نفس و قداست تام است، زیرا گفتیم که اضافه «علم» به «کتاب» در این مورد افاده عموم می کند.

توضیح این که علم و اطلاع به ظاهر و باطن کتاب و به پاره ای از آن اکتسابی

ص: 49

1- . به عبارت دیگر موصول در آیه شریفه (کسی که علم کتاب در نزد اوست) شامل یک یک ائمه اطهار می شود که البته اولین مصداق و افضل و اکمل آنها علی (علیه السلام) است، و در بعضی روایات که گفته اند شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) است یعنی عبدالله سلام و امثال او نیست، این معنی با شمول آن درباره سایر ائمه منافات ندارد.

نیست، بلکه این علم و احاطه موهبتی بزرگ است و غیر از کسی که دارای اوصاف پسندیده و فضائل کامله و از جمله عصمت و طهارت است، دیگری شایسته آن نمی باشد، و فقط خداوند است که به هر کس بر حسب مراتب استعدادی که دارند، موهبت می کند. به همین جهت بهره پیغمبران از اعطای این موهبت مختلف است، به این معنی که به بعضی یک حرف و به برخی دو حرف یا سه حرف یا بیشتر داده شده است، و همه آن به هیچ یک از انبیاء و اوصیاء، جز به پیغمبر ما و جانشینان معصوم آن حضرت صلی الله علیه و علیه داده نشده است.

محروم بودن سایر پیغمبران و جانشینان آنها، از تمامی این علوم موهبتی، به علت بخل در مبدأ فیاض نیست، و خداند برگتر از آن است، بلکه به واسطه عدم استعداد آنها برای دریافت آن بوده است. علیهذا این که خداوند همه آن علوم را به پیغمبر ما و جانشینان آن حضرت عطا فرموده است، خود دلیل است که آن ذوات مقدس به منتهی درجه کمالات رسیده بودند، به طوری که دیگر مقام و مرتبه ای مافوق آن تصور نمی شود، که از جمله مقام عصمت و طهارت باشد.

از مناقب دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) یکی این است که آن حضرت در دنیا و آخرین برادر پیغمبر و جان او خوانده شده، چنان که آیه مباحله ناطق به آن است. دیگر این که علی (علیه السلام) هادی و راهنما و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) منذر و بیم دهنده خلق از نافرمانی خداست.

و دیگر منصب ولایت و امامت آن حضرت است، و این که او مانند پیغمبر اختیاردار جان و مال مؤمنین بود، و تمام این مناقب بزرگ نیز از آنچه آیه «من عنده علم الکتاب» دربر دارد، منشعب می گردد.

راجع به مقام برادری آن حضرت نسبت به پیغمبر و این که به منزله جان آن حضرت بود، باید گفت کسی شایسته این دو مقام بزرگ است که از لحاظ علم و عصمت و سایر صفات و کمالات همتای پیغمبر باشد. از آنچه قبلاً بیان داشتیم روشن شد که تعبیر به «دارنده علم کتاب» با نص و التزام دلالت دارد که تمام کمالات در وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمع بوده است.

و این که گفتیم علی (علیه السلام) هادی و راهنمای خلق است، نیز بستگی به علم و عصمت دارد، زیرا اگر هادی و راهنما، در مقام راهنمایی اخلال و خرابکاری کند، از دو حال

بیرون نیست، یا به واسطه نادانی است، و یا از مخالفت عمدی یا سهوی می باشد، و اگر کسی دارای علم و عصمت باشد، اخلال در شخص هادی و راهنما راه پیدا نمی کند، بنابراین کسی که دارای مقام علم و عصمت باشد البته هادی و راهنمای خلق است، از انی رو متفرع بودن هدایت خلق بر مضمون «من عنده علم الكتاب» روشن تر و آشکارتر است، منصب ولایت و امامت آن حضرت نیز همین حکم را دارد.

بیان مطلب شایستگی شخصی برای مرجعیت امور دینی یا دنیوی، بستگی به علم و بصیرت او به آن امر و امین بودن وی در آن کار دارد، زیرا با نداشتن علم و بصیرت، اقدام وی به آن امر امکان ندارد، چنان که با نداشتن امانت، نمی توان از خرابکاری و تباهی وی ایمن بود، بنابراین شایستگی مرجعیت دینی یا دنیوی، بسته به میزان بصیرت و امانت شخص مرجع است، و کسی که بصیرتش ناقص و امانت داریش، سست باشد، نمی تواند متصدی کاری شود که بالاتر از بصیرت و امانت اوست، پس شایستگی ولایت نامه و امامت کبری و ریاست عامه در امور دین و دنیا، با علم و اطلاع به تمام نوامیس الهی و عصمتی که نگاهدارنده امر سهو عمد باشد، بستگی دارد.

با این بیان روشن شد که دارای بودن علم به تمام نوامیس الهی و عصمتی که نگاهدارنده از عمد و سهو و خطا باشد، به نحو اتم در «من عنده علم الكتاب» موجود است، بنابراین عدول از چنین کسی، به دیگری که دارای این شرائط نمی باشد، برخلاف فطرت و ضرورت حکم عقل است. قال الله تعالی: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (1).

از آنچه توضیح دادیم، روشن شد که صله در «من عنده علم الكتاب» دلالت بر امامت کسی می کند که دارنده علم کتاب، و مقام خلافت او از جانب خدا و پیغمبر و ولایت نامه باشد، بلکه با دلالت «لمی» یعنی دلالت علت بر معلول خود، امامت و خلافت و ولایت را منحصر در وی و مخصوص به او می داند، چنان که دلالت صله مزبور «عنده علم الكتاب» بر عصمت و طهارت موصول (من) از قبیل دلیل «انی» یعنی

ص: 51

1- . سوره یونس آیه 35 - یعنی: آیا کسی که مردم را به سوی حق راهنمایی می کند سزاوارتر است که از وی پیروی شود، یا کسی که نمی تواند هدایت کند مگر این که خود او را هدایت کنند! بنگرید که چه خواهید گفت؟!

دلالت معلول بر علت خود است.

سؤال دلالت «صله» بر شایستگی کسی که منصف بدان باشد، برای امامت مسلم است، ولی این که امامت هم منحصر در وی باشد، مسلم نیست، زیرا امکان دارد که علت دیگری باعث انحصار آن شده باشد.

پاسخ امامت تابع علم و امانت است، و از بدیهیات اولیه است که صفت دیگری جای علم و امانت را در تحقق و شایستگی مرجعیت، نخواهد گرفت.

سؤال دیگر آری، امامت و مرجعیت تابع علم و امانت است، و امامت کسی که از علم و دین و امانت بی بهره باشد دور از عقل است، ولی این که مرجعیت در امر دین و دنیا منوط به علم به تمام کتاب و عصمت نگاهدارنده از خاطی عمدی و سهوی باشد، معقول نیست، بلکه ممکن است کسی که تا حدی دارای علم و دین و امانت باشد، به اقتضای مصلحتی بر کسی که معصوم و عالم به تمام کتاب است، پیشی گیرد. آنها که در امامت بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیشی گرفتند تا حدی عالم به دین و امانت دار بودند. به همین جهت اهل حل و عقد روی مصالحی که دیدند، آنها را مقدم داشتند.

پاسخ اولاً دانستنی که شایسته شخصی برای مرجعیت در امری، طبق بصیرت وی به آن امر و امانتی است که در آن امر دارد، بنابراین کسی را که فقط در پاره ای از جهات امین است و در همه امور بصرت ندارد، نمی توان متصدی چنین منصب مهمی کرد.

واگذار نمودن چنین امر مهمی به شخصی که در کاردانی و امانت داری ناقص باشد! یا واگذاری آن به کسی که اصلاً امین نیست و یا جاهل به آن امر می باشد، یکسان است، زیرا آدم ناقص نسبت به آنچه فوق بصیرت یا امانت اوست، جاهل است و امین نمی باشد.

«امامت» عبارت است از «خلافت و جانشینی پیغمبر در امور دین و دنیا و وجوب اطاعت وی بر امت در آنچه امر و نهی می کند، و این خود منصبی است بس بزرگ که متفرع بر آشنایی وی به تمام احکام دین و امانت در جمیع امور است.

آنها که قبل از مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، این منصب را قبضه کردند، مسلماً آشنائی به تمام احکام دین نداشتند، زیرا در بسیاری از مسائل که در حل آن فرو می ماندند، به

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراجعه می کردند! چنان که در کتب شیعه و سنی مذکور است. و این مسلم است که خلیفه دوم بارها می گفت: *لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَذَاكَ عُمَرُ* و مشهور است که این جمله را در هفتاد مورد گفته است!⁽¹⁾ به طور خلاصه نارسائی دانش آنها نسبت به مقامی که اشغال کرده اند روشن است و قابل انکار نمی باشد.

ثانیاً خلافت منصبی است از جانب خدا و پیغمبر او، نه این که وکالتی از طرف مردم باشد و آنها اختیار داشته باشند که آن را به هر کس بخواهند بدهند! بنابراین تنها مرجعی که می تواند تعیین خلیفه کند، خدا و پیغمبر است. امت هیچ گونه اختیاری در این خصوص ندارد، و نمی تواند به نظر خود مصلحت اندیشی کند.

ثالثاً امام در هر عصر یک نفر است، چنان که خلیفه دوم اعتراف بدان نمود و گفت: «دو شمشیر در یک غلاف جمع نمی شود»، و بر سایر امت واجب است که از وی پیروی کنند و با او بیعت نمایند، زیرا یک فرد مسلمان یا امام است و یا مأموم. بنابراین اگر اطاعت خلیفه غیر معصوم و بی اطلاع از احکام دین واجب باشد، لازم می آید که علی (علیه السلام) دارنده علم کتاب و معصوم از خطا و لغزش، تحت فرمان شخصی غیر معصوم قرار گیرد! آیا در پیشگاه عقل زشت تر از این چیزی هست؟! نه، نه!

سؤال ممکن است از ما بپرسند از آنچه گفتی ثابت شد که «دارنده علم کتاب» بر عبدالله سلام و امثال او صادق نیست، ولی از طرفی نزول آیه مزبور در شأن علی (علیه السلام) هم با دلیل قطعی ثابت نشده است، زیرا روایاتی که مصداق «دارنده علم کتاب» را تعیین می کند «خبر واحد» است که موجب علم و یقین نیست⁽²⁾ بنابراین چطور ممکن است در

ص: 53

-
- 1- نگاه کنید به این کتاب ها: اربعین فخر رازی، ص 466، مناقب خوارزمی، چاپ قم، ص 81، الرياض النظره محب طبری، ج 2، ص 196، ذخائر العقبی، ص 80، مطالب السئوال، ص 513، تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، ص 70، کفایة الطالب کنجی شافعی، ص 96، و فصول المهمة ابن صباغ مالکی، ص 18، و فرائد السمطين خطیب خوارزمی، ج 1، ص 342 تا 351.
 - 2- خبر واحد گاهی یک روایت و زمانی دو روایت یا بیشتر است که درباره یک موضوع رسیده است، ولی چنان نیست که از طرق مختلف و راویان بسیاری منقول و از لحاظ سند و مضمون اطمینان بخش باشد، به همین جهت همه آنها در حکم یک روایت است. در مقابل آن «خبر متواتر» است. معنی متواتر این است که سلسله راویان آن در هر طبقه به قدری باشند که اطمینان به صحت مضمون آن حاصل گردد. از این رو می گویند «خبر متواتر» مفید علم و یقین است، به عکس «خبر واحد» که فقط افاده ظن و گمان می کند.

مسئله اثبات امامت که یکی از اصول دین است، و در اثبات آن به کمتر از علم و یقین نمی توان اکتفا نمود، به خبر واحد استناد جست؟

پاسخ می گویم همان طور که با دلیل قطعی ثابت گردید که «من عنده علم الكتاب» بر عبدالله سلام و امثال او منطبق نیست، به همان دلیل قطعی نیز ثابت شد که مصداق آیه شریفه امیر مؤمنان و ائمه معصومین (علیهم السلام) از دودمان آن حضرت است.

بیان مطلب آیه شریفه «من عنده علم الكتاب» با دلالت قطعی می رساند در میان مؤمنین که گواهی به نبوت و رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دادند، شخصی موصوف به صفت «دارا بودن علم کتاب» وجود دارد، و اگر جز این بود خدا پیغمبرش را مأمور نمی کرد که با منکرین رسالتش به گواهی او احتجاج کند، البته این گواهی دهنده هم باید با معرف پیغمبر معروف باشد، و سخن در این است که در روایات جز امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کسی دیگر معرفی نشده است، و اگر دیگری از طرف پیغمبر معرف شده بود، حتماً روایتی درباره او می رسید.

و این که در مثل چنین قضیه ای روایتی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) درباره دیگری غیر از علی (علیه السلام) وارد نشده است، خود دلیل قاطعی است که غیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی دیگر احتمال نمی رود، و آنها که گفته اند عبدالله سلام یا امثال اوست، تفسیر به رأی خود نموده، و از خصوصیات که آیه شریفه دربر دارد، غافل مانده اند.

از اینها گذشته اختصاص داشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این موهبت بزرگ (دارا بودن علم کتاب) از این که تمام مسلمانان اتفاق دارند که آن حضرت اعلم امت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده، آشکار می گردد، زیرا بعد از آنکه از این آیه شریفه معلوم شد که در میان اهل ایمان که گواهی به رسالت پیغمبر داده اند، کسی که موصوف به این حقیقت بوده وجود داشته است، اگر بگوییم این شخص مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است منظور ثابت می گردد.

و چنانچه بگویند دیگری غیر از آن حضرت است؛ لازم می آید که وی اعلم امت نباشد، یا این که از «دارنده علم کتاب» هم داناتر باشد، و هر دو فرض هم باطل است. بطلان فرض اول روشن است، باطل بودن فرض دوم هم بدین جهت است که «کتاب» یعنی قرآن مجید جامع تمام علوم است، و بالاتر از آن علمی نیست، مگر آنچه

که مخصوص ذات الهی است، چنان که روایت ابن عباس ناظر به این معنی است.

عبدالله بن عباس گفت: نه به خدا «دارنده علم کتاب» کسی جز علی بن ابیطالب (علیه السلام) نیست. علی (علیه السلام) عالم به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام بود». (1)

منظور ابن عباس این است که در امت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کسی جز علی بن ابیطالب (علیه السلام) نبود که دارنده تمام علوم کتاب و قرآن مجید باشد، از این رو احتمال نمی رود که آیه شریفه درباره دیگری نازل شده باشد.

و نیز از روایات به دست می آید که فقط پیروان غیر اهل بیت (عامه) مصداق آیه را عبدالله سلام می دانستند، ولی ائمه اطهار و مردان آنها مانند محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس، و زید بن علی و سعید بن جبیر و امثال اینان یادآور شده اند که این تفسیر بر عبدالله سلام منطبق نیست، بلکه منظور مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، و در میان این عده کسی که شخص سومی را نام برده باشد هم وجود ندارد!

پس وقتی که با برهان قاطع تطبیق آن بر عبدالله سلام باطل گردید، تعیین آن در شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) قطعی است، و موردی هم برای احتمال شخص سومی نیست.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیغمبران اولوالعزم برتر است

بعد از آنکه روشن شد طبق آیه شریفه تمام علم کتاب در نزد حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) است، روشن می گردد که آن ذوات مقدس اعلم و افضل از پیغمبران اولوالعزم هستند، زیرا چنان که گفتیم علوم انبیای اولوالعزم محدود و تمام علم کتاب نزد آنها نبوده است.

در «احتجاج» طبرسی از محمد بن ابی عمیر از عبدالله بن ولید سمان روایت نموده که حضرت صادق (علیه السلام) به وی فرمود: مردم (عامه) در مقام مقایسه پیغمبران اولوالعزم با امام شما یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه می گویند؟ گفتم: هیچ کس را بر پیغمبران اولوالعزم

ص: 55

مقدم نمی دارند. حضرت فرمود: خداوند درباره موسی می فرماید: «وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً» (1) یعنی: و نوشتیم برای موسی در الواح تورات از هر چیزی موعظه را، ولی فرمود «کل شیء» همه چیز را نوشتیم. و در خصوص عیسی فرموده است: «وَلَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ» (2) یعنی: بیان می کند (عیسی) بعضی از آنچه را که درباره آن اختلاف دارید، ولی درباره امام شما (امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» و علم این کتاب که خدا می فرماید: «وَلَا زُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (3) یعنی: هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتاب آشکار است، در نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. (4)

در این روایت حضرت صادق (علیه السلام) طریق استنباط برتری مولای متقیان را بر انبیای اولوالعزم از آیاتی که از قرآن مجید بیان فرمود، به راوی نشان داد.

از اینجا روشن می شود که دانش هر پیغمبر اولوالعزمی به اندازه محتوای کتاب آسمانی او بوده است، و نیز معلوم می شود که قرآن مجید تمام علوم را دربر دارد و سرآمد همه کتب آسمانی است، چنان که پیغمبر اسلام محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) نیز سرآمد همه پیغمبران است.

ص: 56

-
- 1- . آیه 145، سوره اعراف.
 - 2- . آیه 63، سوره زخرف.
 - 3- . آیه 59، سوره انعام.
 - 4- . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 140.

حدیث دوم: تفسیر آیه أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ ...

علی (علیه السلام) گواه پیغمبر و امامت و رحمت است

آیه 2 - قال الله تعالى: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً. (1) یعنی آیا اگر کسی بر حجتی روشن از خداوند خود باشد، و بعد از او نیز شاهدهی از خود داشته باشد، و قبل از او نیز کتاب موسی رهبر و رحمت خداوندی بوده است، دروغ می گوید؟

حدیث دوم - در تفسیر این آیه عیاشی (2) در تفسیر خود از حضرت امام محمدباقر (علیه السلام) روایت نموده که فرمود: کسی که از جانب خدای خود با دلیل روشن (قرآن) آمده بود، رسول خداست، و آن کس که بعد از آن حضرت بوده و شاهد

ص: 57

1- آیه 17 سوره هود.

2- شیخ اجل محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سمرقندی، از مفاخر دانشمندان شیعه است، مردی دانشمند و دانش دوست بوده و احاطه و اطالع وسیع به علوم متداول عصر از قبیل فقه و حدیث و رجال و تاریخ و تفسیر و غیره داشته است. ابن ندیم در فهرست می نویسد: «عیاشی از فقهای شیعه امامیه و در احاطه علمی یگانه عصر و زمان خود بود. کتاب های وی در نواحی خراسان مورد توجه شایان بود». عیاشی نخست از علمای عامه بود. احادیثی بسیاری از طریق عامه شنیده و ثبت کرده بود، ولی در سن جوانی شیعه شد و به مذهب حق گروید. بیش از دویست جلد کتاب نوشته است، از جمله تفسیر قرآن است که معروف به «تفسیر عیاشی» است. وی مردی ثروتمند بود و تمام ارث پدرش را که سیصد هزار دینار بود و در راه علم و نشر حدیث پیغمبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) صرف کرد. خانه او مثل مسجد بود. عده ای از علماء استنساخ می کردند، عده دیگر مقابله می نمودند، جمعی درس می گفتند، و برخی شرح و حاشیه می نوشتند. وی در عصر خود از لحاظ علم و ادب و فضل و فهم و بزرگواری بر همه مقدم بود (الکنی و الالقاب).

اوست، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و یک یک جانشینان آن حضرت می باشند. (1)

و نیز از حضرت امام باقر و امام صادق (علیهما السلام)

روایت شده که فرموده اند آیه شریفه بدین گونه نازل گردیده است «افمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه اماماً و رحمة» و موقع جمع آوری قرآن، تقدم و تأخير در آن به عمل آوردند. (2)

باید دانست در روایات مستفیضی (3) که از طریق شیعه رسیده است، ائمه طاهرین (علیهم السلام) فرموده اند منظور از «شاهدی از خود او» در این آیه امیر مؤمنان (علیه السلام) است، و می توان گفت که این روایت به حد تواتر رسیده است. (4)

در احتجاج طبرسی روایت می کند که از علی (علیه السلام) پرسیدند بهترین منقبت شما کدام است؟ حضرت این آیه را تلاوت نمود (5) و فرمود: «شاهدی که پیغمبر دارد من هستم». (6)

همچنین در روایات مستفیضی که از طریق عامه با سلسله سند از پیغمبر و امیر مؤمنان و امام باقر (علیهم السلام) و عبدالله عباس رسیده است، صریحاً می گوید که «شاهد منه» علی (علیه السلام) است، (7) با این وصف مفسران در این که منظور از موصول

ص: 58

-
- 1- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 142.
 - 2- . تفسیر علی بن ابراهیم، ج 1، ص 324.
 - 3- . اگر خبر واحد را در هر مرتبه سه تن روایت کند «مستفیض» است.
 - 4- . غایة المرام، ص 361، و تفسیر برهان، ج 2، ص 212.
 - 5- . البته این موضوع منافات با حدیثی که به همین مضمون در ذیل آیه سابق از آن حضرت نقل شد ندارد، زیرا هر دو در معنی یکی است. سیوطی دانشمند معروف عامه در تفسیر «الدرالمثور» ذیل این آیه می نویسد: ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر و ابونعیم در «المعوقه» از علی بن ابیطالب (رض) روایت نموده اند که شخصی از آن حضرت پرسید کدام آیه درباره شما نازل شده است؟ علی (رض) فرمود: سوره هود را نخوانده ای که خدا می فرماید: «افمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه»؟ رسول خدا دارای بینة و دلیلی «چون قرآن» از جانب خدا بود و «انا شاهد منه» و من هم گواهی از خود پیغمبر هستم. این حدیث به همین گونه در کنز العمال، ج 1، ص 2051 آمده است و به نقل سیوطی در آن کتاب ابن مردویه و ابن عساکر هم از علی (علیه السلام) آن را روایت کرده اند. فخر رازی هم در تفسیر کبیر ذیل این آیه می گوید: مفسرین چند وجه در تفسیر «شاهد» ذکر کرده اند، وجه سوم این است که این شاهد علی بن ابیطالب است، یعنی علی بعد از بینة و دلیل محمد قرار دارد و «منه» یعنی علی از محمد (صلی الله علیه و آله) است. (فضائل الخمسة، ج 1، ص 270)
 - 6- . احتجاج، ج 1، ص 368.
 - 7- . غایة المرام، ص 359، و بحار الانوار، ج 35، ص 386.

امین الدین طبرسی در «مجمع البیان» بعد از ذکر این معنی که «افمن کان» پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و «بینة» قرآن مجید است؛ می گویند: برخی گفته اند مصدر از موصول «افمن کان» هر انسان حق دانی است که با دلیل و برهان به دین خدا بگردد، زیرا «من» موصولی است که شامل هر انسان عاقلی می شود، و قول دیگری از جبائی (1) نقل شده که مقصود افراد باایمان از صحابه پیغمبر اسلام هستند.

سپس طبرسی راجع به تفسیر «ویتلوه شاهد منه» می گوید: مفسران در معنی این فقره نیز اختلاف نظر دارند، برخی برآنند که این «شاهد» جبرئیل است که از طرف خداوند قرآن را بر پیغمبر تلاوت می کند. این قول نیز از عبدالله عباس و مجاهد (2) و زجاج نقل شده است. از امام حسین (علیه السلام) و ابن زید (3) روایت شده که «شاهد» محمد (صلی الله علیه و آله) است. جبائی نیز این قول را برگزیده است. و هم از محمد بن حنفیه (4) و حسن بصری (5) و قتاده نقل کرده که گفته اند: منظور از «شاهد» زبان پیغمبر است که قرآن مجید

ص: 59

1- ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی از رؤسای معتزله است. او و فرزندش ابوهاشم عبدالسلام بن محمد را که او نیز از رؤسای مذهب اعتزال بود «جبائیان» می نامند. آراء و نظرات آنها در عقائد و مذاهب و کتب کلامی مشهور است. باید دانست که به گفته «قاموس»، (جَبَّی) بلوکی واقع در خوزستان و نواحی اهواز، و به قول یاقوت حموی در «معجم البلدان» عبادان (آبادان) جزو این بلوک بوده است (حدود بندر ماهشهر و شادگان کنونی). ابوعلی جبائی به سال 303 و فرزندش ابوهاشم در سنه 321 هجری در بغداد درگذشتند.

2- مجاهد بن جبیر از مفسرین معروف عامه و شاگرد عبدالله بن عباس است و وی از مردم مکه بود و بعد از سفرهای طولانی در طلب علم و حدیث در کوفه زیست و به سال 104 هجری درگذشت. مجاهد کتابی در تفسیر نوشته است که خود عامه هم از آن پرهیز دارند!

3- ابن زید، شهاب الدین احمد بن محمد بن احمد بن زید دمشقی از علمای فرقه حنبلی عامه، مؤلف اختصار سیره ابن هشام، و غیره است. به سال 870 هجری درگذشت.

4- محمد حنفیه یکی از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که چون مادرش از قبیله بنو حنفیه بوده، به نام مادرش حنفیه خوانده اش. او به سال 81 هجری در مدینه به سن 65 سالگی وفات یافت.

5- حسن بصری متوفی به سال 110 هجری از صوفیان و محدثین و علمای معروف عامه و شیخ الاسلام آنها است. ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند وی علی (علیه السلام) را دشمن می داشت، و در جنگ جمل از یاری حضرت خودداری کرد. بعد از واقعه جمل حضرت حسن بصری را دید که وضو می گیرد و آب زیاد مصرف می کند. فرمود: ای حسن اسراف نکن! حسن با جسارت گفت خونی که امیرالمؤمنین در این جنگ از مسلمانان ریخت بیش از اینها بود!! حضرت او را نفرین کرد و فرمود پس پیوسته غمخوار آنها باش. نوشته اند از آن روز تا پایان عمر پیوسته غمگین و افسرده بود!

را تلاوت می کرد.

همچنین گفته شده که «شاهد منه» امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که گواهی به نبوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می دهد و از خود او می باشد. این تفسیر از حضرت امام محمد باقر و امام رضا (علیهما السلام) روایت شده است، و محمد بن جریر طبری (1) هم با اسناد خود آن را از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده است. مجاهد قول دیگری هم نقل می کند که «شاهد» فرشته ای است که پیغمبر را از خطرهای نگاه می دارد، و هم گفته اند که «بینة من ربه» دلیلی از عقل پیغمبر است. اضافه «بینة» به ذات حق نیز بدان سبب است که ادله عقلی و شرعی را خداوند حجت قرار داده است، و «شاهد منه» یعنی گواهی به درستی قرآن می دهد. این سخن از ابومسلم (2) نقل شده است. (3)

تحقیق موضوع طی سه مقام

در تعقیب آنچه گفته شد مناسب می دانیم که موضوع طی سه مقام مورد بررسی قرار گیرد:

مقام اول در این که موصول «افمن کان» بر کسی جز پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صدق نمی کند.

مقام دوم در این که «شاهد منه» نیز جز بر امیر مؤمنان علی و سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) بر دیگری صادق نیست، و بیان تفاسیر مخالف این معنی با روایات مستفیضی که شیعه و سنی نقل کرده اند.

ص: 60

1- . محمد بن جریر طبری آملی مازندرانی از اعظام علمای عامه است. طبری در اکثر علوم اسلامی تاریخ، تفسیر، قرائت، حدیث، فقه و اصول یگانه روزگار بود. کتاب «تفسیر کبیر» و «تاریخ الامم و الملوک» معروف به تفسیر طبری و تاریخ طبری، و اختلاف الفقهاء. کتاب دیگر او «الولایة» مشتمل بر طرق روایات حدیث غدیر خم از جمله آثار فکری و قلمی اوست. ذهبی می گوید من وقتی کتاب الولایة او را دیدم از کثرت طرق و سلسله سند آن مدهوش شدم! و اسماعیل بن عمر شافعی گفته است کتاب او که احادیث غدیر خم را در آن نقل کرده است در دو جلد بزرگ دیدم. طبری به سال 310هـ- در بغداد درگذشت.

2- . ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی متوفی به سال 322 مؤلف «جامع التأویل» در تفسیر از علمای لغت و نحو و بلاغت است.

3- . مجمع البیان، ج 5، ص 150.

مقام سوم در این که آیه شریفه مشتمل بر منقبت بزرگی برای امیر مؤمنان و جانشینان معصوم آن حضرت؛ بلکه باید گفت متضمن بهترین منقبت آن بزرگوار است، چنان که روایت کتاب «احتجاج» دلالت بر آن دارد.

قرآن دلیل روشن پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

تفصیل مقام اول این که گفتیم: مصداق موصول «افمن کان» شخص پیغمبر اکرم بدان جهت می باشد که سه جمله که بعد از آن ذکر شده است بر کسی جز پیغمبر اسلام تطبیق نمی شود، (1) زیرا مسلم است که «صله» سوم یعنی «قبل از او کتاب موسی راهبر و رحمت بود» درباره هر کسی که با دلیل و برهان به دینی گروید تحقق نمی یابد، و بدیهی است که این فقره بر پیغمبران پیش از خاتم انبیا (صلی الله علیه و آله) امت های آنها هم صدق نمی کند، بلکه فقره دوم «ویتلوه شاهد منه» نیز چنین است، به گونه ای که به زودی روشن خواهد شد.

پس تنها به این دلیل که «من» موصول شامل عقلاً می شود نمی توان گفت که منظور هر انسان متدینی است که با روشنی و دلیل به دینی گرویده باشد، ولو صله های سه گانه مزبور در آنها نباشد. و اگر بگویند مقصود از «افمن کان» افراد باایمان صحابه پیغمبر اسلام هستند؛ صله دومی «ویتلوه شاهد منه» بر آنها تطبیق نمی شود، زیرا با این فرض (شاهدی از خود وی) یا پیغمبر اکرم و یا قرآن مجید می باشد، و این که احتمال داده اند مقصود جبرئیل یا فرشته محافظ پیغمبر است، سخن بی مورد است.

سخنی درباره یک جمله آیه شریفه

باید دانست که فعل «یتلوه» یا از ماده «تلاوت» به معنی خواندن گرفته شده، و یا از «تلو» به معنی متابعت و از پی درآمدن است، و از این دو وجه چهار صورت حاصل می گردد که همه باطل است.

اول این که پیغمبر «تالی بینه» یعنی خواننده قرآن بر مردم باشد، که از نظر معنی و

ص: 61

1- سه جمله «صله» موصول در آیه اینهاست: علی بینة من ربه، یتلوه شاهد منه، و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة.

لفظ مردود است. از نظر معنی به این علت بی مورد است که دارندهٔ بینه (یعنی قرآن مجید)، پیغمبر است نه مؤمنین اصحاب آن حضرت، زیرا قرآن بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده، و دلیل نبوت آن حضرت است. بنابراین چگونه می توان گفت که مؤمنین دارای این بینه و دلیل هستند، و بعد پیغمبر را خوانندهٔ قرآن بر آنها بدانیم؟ چون در این صورت مؤمنین در این بینه اصل و پیغمبر فرع خواهد بود! که البته غلط است.

از نظر لفظ هم بدان جهت گفتیم مردود است که جمله ای که عطف به صله می شود باید مشتمل بر ضمیری باشد که به موصول برگردد، مگر در جمله ای که با «فاء» عطف شود. در صورتی که در جملهٔ «ویتالوه شاهد منه» ضمیر عائد نیست، (1) زیرا ضمیر «یتالوه» به «بینه» عود می کند و ضمیر «منه» به «رب» برمی گردد.

دوم این که پیغمبر تالی یعنی تابع باشد، که البته این معنی از وجه نخست نادرست تر است، چون اگر بگویند ضمیر «یتالوه» به موصول «من» عود می کند؛ نادرستی آن روشن است، زیرا پیغمبر پیرو و تابع اصحاب مؤمن خود نیست.

و چنانچه گفته شود ضمیر «یتالوه» به «بینه» یعنی قرآن بازگشت می کند، گذشته از آنچه در صورت اول گفتیم که از لحاظ معنی و لفظ نادرست است، اصولاً پیغمبر بعد از قرآن نیامده و این مؤمنین هستند که از پی آن آمده اند؛ و تابع آن می باشند. قرآن یادبود پیغمبر است و با عترت طاهرهٔ آن حضرت در میان مؤمنین باقی خواهد بود، تا بر حوض کوثر بر پیغمبر وارد گردند.

سوم این که قرآن را اسم فاعل و از مادهٔ تلاوت، یعنی «تالی» به معنی خواننده بدانیم که بی گفتگو درست نیست، چون قرآن خواننده می شود، نه این که می خواند.

چهارم این که قرآن را از «تلو» به معنی از پی درآمدن بگیریم و در این صورت اگر ضمیر «یتالوه» را به «من» موصول برگردانیم، باز بی مورد خواهد بود و چنانچه ضمیر را به «بینه» برگردانیم، نیز لفظاً و معنأ نادرست می باشد.

نارستی از آن از نظر لفظ گذشت، و نادرستی از نظر معنی هم بدین جهت است که منظور از «بینه» در این هنگام بصیرت عقلی است نه قرآن، وگرنه لازم می آمد که

ص: 62

1- . به عبارت روشن تر جمله «ویتالوه شاهد منه» بر «صله» یعنی «کان علی بینه من ربه» عطف شده، بدون این که دارای فاء یا ضمیری باشد که به موصول (من) برگردد.

خواننده و متلو (خواننده شد) و شاهد (گواه) و مشهود به (گواهی شده) یکی باشد. بصیرت عقلی هم چیزی نیست که قبل از کتاب موسی باشد. کتاب بر خود مؤمنین تقدم دارد نه این که بر بصیرت آنها سبقت داشته باشد.

و اگر ضمیر «من قبله» به (من) موصول برگردد، لازم می آید که دو ضمیر «یتلوه» و «من قبله» از هم تفکیک شوند، و هر کدام به چیزی تعلق گیرند و این هم تکلیف رکیکی است که شایسته کلام بلیغان نیست. بلکه شایسته کسی که دارای اندک مرتبه ای از بلاغت باشد هم نیست، تا چه رسد به کلام آفریننده جهان. علاوه بر اینها اصولاً ارجاع ضمیر مذکور در غالب صور گذشته، برخلاف ظاهر است و بدون دلیل نمی توان اعمال کرد.

از آنچه گفتیم روشن شد که صله دوم (ویتلوه شاهد منه) همان طور که به مؤمنین اصحاب پیغمبر قابل تطبیق نیست، بر فردی که با دلیل و برهان به دینی گرویده است هم منطبق نمی باشد. زیرا منظور «شاهد» در اینجا خواه کتاب (قرآن) و خواه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باشد. هر ایراد که بر تفسیر صله سوم (من قبله کتاب موسی) وار دساختیم، متوجه این مورد هم می شود. در هر صورت کاملاً روشن شد که مقصود از موصول (من کان علی بینه) کسی جز پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ما نیست.

بعد از پیغمبر خلافت واقعی مسلمین از آن علی (علیه السلام) و اولاد معصومین آن حضرت است

مقام دوم درباره این بود که مقصود از «شاهد منه» امیر مؤمنان و ائمه معصومین از دودمان آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین است. توضیح امر در این مقام منوط به ابطال سایر تفاسیری است که مفسران با رأی خود نموده اند، از این رو می گویم تفسیر «شاهد منه» به جبرئیل یا فرشته حافظ پیغمبر به عللی، باطل است.

علت اول این که خداوند در این آیه شریفه می خواهد رسالت پیغمبر خدا را ثابت کند و با مخالفان آن حضرت احتجاج نماید، به طوی که پیغمبر با وجود این سه موضوع (علی بینه من ربه، و یتلوه شاهد منه، و من قبله کتاب موسی) که هر کدام دلیلی قاطع و برهانی مستقل برای دعوی پیغمبر است، هیچ انسان با شعوری را نمی رسد که در

لازم به ذکر نیست که دلیل باید آشکار و روشن باشد، تا مدعای مجهول بدان وسیله کشف شود، بنابراین، گواهی امین وحی الهی (جبرئیل) یا فرشته ای که پیغمبر را از امور نامعلومی حفظ می کند که اثبات آنها محتاج به دلیل است، چگونه ممکن است آن را دلیل اثبات رسالت پیغمبر قرار داد و بگوییم «کان علی بینة من ربه» اوست؟

ثبوت آن با خبر دادن پیغمبر نیز، شایسته نیست که دلیل اثبات نبوت آن حضرت باشد. همچنین اگر بخواهند شهادت جبرئیل یا قرشته حافظ پیغمبر را به وسیله قرآن دلیل اثبات رسالت آن حضرت قرار دهند، و آن را دلیل مستقلی مقابل «بینة من ربه» به حساب آورند، باز بی مورد خواهد بود. (1)

علت دوم این که از ظاهر کلام پیداست که ضمیر «یتلوه» و «شاهد منه» به «من» موصول در فقره «افمن کان علی بینة» بازگشت می کند؛ که شخص پیغمبر اکرم است و چون فرشته از جنس بشر نیست، لذا نمی توان او را شاهی از جانب پیغمبر دانست.

علت سوم این که فعل «یتلوه» اگر از تلاوت به معنی خواندن گرفته شود و ضمیر آن به «بینة» و ضمیر «شاهد منه» به رب در فقره «من ربه» بازگشت کند، لازم می آید که جمله معطوف از عائد یعنی ضمیری که به موصول برمی گردد؛ خالی باشد، و عود ضمیر مجرور در «منه» به موصول در «افمن کان» درست نیست. زیرا «شاهد منه» بر فرشته منطبق نمی شود، و اگر فعل مزبور از «تلو» به معنی از پی درآمدن باشد، باز به دو دلیل صحیح نیست:

اول این که جبرئیل یا فرشته حافظ پیغمبر، چنین نیست که بعد از پیغمبر باشند بلکه همه وقت با آن حضرت هستند، زیرا با رحلت پیغمبر، وحی و حفظ آن حضرت نیز منتفی می گردد.

دوم این که چون دانستی که «شاهد منه» بر جبرئیل یا فرشته هیچ کدام صدق نمی کند، بازگشت ضمیر «منه» به رب در (من ربه) نیز مخالف ظاهر کلام است، چون ظاهر کلام می رساند که ضمیر دوم «منه» به همان مرجعی برمی گردد که ضمیر نخست «منه» بدان بازگشت می نمود، البته در صورتی که مرجع برای ارجاع ضمیر قابلیت

1- . زیرا اثبات رسالت پیغمبر با گواهی جبرئیل یا فرشته حافظ آن حضرت، و اثبات گواهی جبرئیل یا فرشته حافظ، به وسیله خبر دادن پیغمبر «دور» است، و دور هم از نظر عقلی باطل می باشد.

قبلاً دانست که اگر «شاهد منه» تفسیر به قرآن شود و مصداق «افمن کان» را مؤمنین اصحاب پیغمبر بدانند، نادرست است، و چنانچه «افمن کان» را خود پیغمبر بدانند نادرست تر می باشد، زیرا روشن ترین و کامل ترین و جامع ترین بینه و شاهدی که پیغمبر از جانب خداوند داشت، قرآن مجید بود که خداوند آن را معجزه و دلیل بر راستگویی پیغمبر قرار داده است؛ و آن حضرت به وسیله آن بر فصحا و بلغای عرب مناظره نمود.

پس «بینة من ربه» یا تنها قرآن است، چنان که بعضی از مفسران گفته اند و یا اعم از قرآن و سایر معجزات می باشد، و در هر دو صورت نمی توان گفت که قرآن شاهدی است که بعد از پیغمبر می آید. (1)

به علاوه اصولاً این درست نیست که بگوییم قرآن شاهدی از پیغمبر است زیرا تعبیر کلمه «من» در «منه» یا به لحاظ این است که پیغمبر قرآن را تألیف کرده است، و یا به ملاحظه نسبت خویشی است که با آن حضرت دارد، و بطلان هر دو نیز کاملاً روشن است.

این شاهد زبان پیغمبر نیست

این که بعضی از مفسران «شاهد منه» را تفسیر به زبان مبارک پیغمبر کرده اند نیز به چند وجه نادرست است:

وجه اول این که از جمله «یتلوه» به قرینه تقابل با «من قبله کتاب موسی» استفاده می شود که از ماده «تَلَو» به معنی از پی درآمدن است، نه از تلاوت به معنی خواندن. (2)

وجه دوم این که با این فرض، تلاوت کننده شخص پیغمبر است، چون زبان آلت تلاوت و خواندن می باشد، و در این صورت باید گفت: «افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه» بدون ذکر شاهد منه. (3)

وجه سوم این که اطلاق لفظ «شاهد» بر زبان صدق نمی کند.

ص: 65

- 1- . زیرا قرآن شاهدی است که در دست پیغمبر و با خود آن حضرت بود.
- 2- . نادرستی این وجه هم بدان جهت است که زبان پیغمبر بعد از آن حضرت نبود بلکه با خود وی بود.
- 3- . در صورتی که آیه شریفه چنین نیست.

وجه چهارم این که اگر شاهد زبان پیغمبر باشد، دیگر دلیل و برهان جداگانه نخواهد بود، حال آنکه خداوند در مقام آوردن دلیل و حجت دیگری (برای الزام خصم و اثبات نبوت پیغمبر است).

کسانی که تفسیر «شاهد» را به زبان پیغمبر، به محمد بن حنفیه نسبت داده اند، به خطا رفته اند، زیرا او بزرگ تر از آن است که چنین سخنی از وی صادر شود. شاید محمد حنفیه از امیرالمؤمنین به زبان پیغمبر تعبیر کرده و موجب این اشتباه شده است، چنان که نظیر آن در خبر حماد بن سلمه از ثابت بن انس واقع شده است که گفت: «افمن كان على بينة من ربه» پیغمبر و «یتلوه شاهد منه» علی بن ابیطالب است؛ و به خدا قسم که او زبان رسول خدا بود (1) آری ممکن است مطلب چنین بوده، ولی راوی اشتباه کرده و متوجه معنی آن نشده است.

و اگر «شاهد منه» را پیغمبر و «من كان» را مؤمنین اصحاب بدانند، قبلاً نادرستی آن را ذکر کردیم (2) و چنانچه «شاهد منه» و «من كان» هر دو را به پیغمبر تفسیر کنند نادرست تر است، زیرا معنی ندارد بگوئیم که شخصی گواه خودش هست، یا از جانب خود گواهی می دهد، یا پیغمبر قرآن را برای خود تلاوت می کند، یا بر وی تلاوت می کنند. نسبت این قول هم به حضرت امام حسین (علیه السلام) غلط و بی مأخذ است.

و این که گفته اند «شاهد منه» جبرئیل است، و آن را به عبدالله عباس نسبت داده اند نیز اشتباه است، زیرا در تفسیر برهان از حافظ ابونعیم اصفهانی با سه طریق از ابن عباس روایت نموده که گفت «شاهد منه» علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. (3)

آن گاه صاحب تفسیر برهان می گوید: خطیب خوارزمی نیز آن را نقل نموده است و اضافه می کند که ثعلبی در تفسیر خود و خطیب خوارزمی روایت نموده اند که «شاهد منه» فقط علی (علیه السلام) است که شهادت به صدق نبوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می دهد و هم از پیغمبر بود. (4)

پس آنچه در این میان می ماند روایات مستفیضه ای است که شیعه و سنی روایت

ص: 66

-
- 1- . تفسیر برهان، ج 2، ص 214، و غایة المرام، ص 360.
 - 2- . در مقام اول که مؤلف گفت «لازم می آید مؤمنین اصل و پیغمبر فرع باشد».
 - 3- . همان دو مأخذ.
 - 4- . تفسیر برهان، ج 2، ص 241، مناقب خوارزمی، ص 278، و فراند السمطین، ج 1، ص 338 تا 340.

کرده اند و همگی می گویند این شاهد که از خود پیغمبر است مولای متقیان علی (علیه السلام) است، بلکه باید گفت احادیث اهل بیت (علیهم السلام) راجع به این موضوع متواتر است.

همه امامان گواهان پیغمبرند

البته چنان که پیشتر هم گفتیم (1) نزول این آیه در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) با تعمیم آن در ائمه معصومین که از دودمان آن حضرت می باشند، منافات ندارد، همچنین آوردن لفظ «شاهد» که به صغیه مفرد است، منافاتی با جریان آن در مورد آن ذوات مقدس ندارد، زیرا هر یک از ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين در عصر خود شاهدی از پیغمبر بر صدق مدعای آن حضرت بوده اند، چنان که امام محمدباقر (علیه السلام) اشاره به آن نموده و فرموده است ثم اوصیائه واحداً بعد واحد یعنی بعد از علی (علیه السلام) جانشینان آن حضرت یکی بعد از دیگری مصداق شاهد خواهند بود. شاید هم به علت متعدد بودن «شاهد» و اقامه شهادت در هر عصری به واسطه یکی از آنها است که خداوند متعال آن را به لفظ مفرد نکره آورد هاست!

«بینه» نیز که به صورت نکره آمده شاید به این علت باشد که خود «بینه» و دلیل از جانب خدا در اثبات دعوی پیغمبر کافی است، بدون این که فرقی بین مصداق آنها باشد، و هم به خاطر این باشد که قرآن مجید و سایر معجزات و خوارق عادت همه و همه را شامل گردد، و یا این که نکره آوردن «بینه» برای تعظیم و بزرگداشت باشد، زیرا گاهی منظور از آوردن لفظ نکره، تعظیم است.

بهترین فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

مقام سوم این بود که آیه شریفه مشتمل بر منقبت بزرگی برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که از چند جای آیه مزبور آشکار است:

1- علی (علیه السلام) گواه رسالت پیغمبر است.

ص: 67

1- . در اواخر مقام اول.

2- علی (علیه السلام) از پیغمبر و وابسته به آن حضرت است.

3- علی (علیه السلام) تابع پیغمبر و پیرو آن حضرت است.

4- علی (علیه السلام) امام و پیشواست.

5- علی (علیه السلام) رحمت است.

بیان مطلب یکی از آثار گواهی دادن به رسالت پیغمبر اسلام این است که باید گواهی دهنده مسلمان باشد، این معنی در تمام موارد مترتب بر گواهی دادن هست، خواه گواهی دهنده معصوم از خطا و لغزش باشد و خواه نباشد.

دیگر این که باید رسالت پیغمبر با آن گواهی ثابت گردد. این هم در صورتی تحقق می یابد که گواهی دهنده عالم و معصوم از خطا و لغزش عمدی و سهوی و نادانی باشد. منظور ما در این مورد اثر دومی (یعنی ثبوت رسالت پیغمبر با گواهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است) زیرا در این آیه شریفه خداوند در مقام این است که با ادله قطعی که هرگونه شک و تردیدی را برطرف کند، رسالت پیغمبر خود را برای کسانی که بهره ای از اندیشه دارند ثابت نماید.

با در نظر گرفتن این مطلب، چنانچه گواه و شاهدی که خدا آورده است، از نادانی و لغزش های عمدی و سهوی، معصوم نباشد، ذکر وی در این مقام و قرار دادن گواهی او در ردیف بینه خداوند، و مقدم داشتن آن بر گواهی کتاب موسی، بی مورد خواهد بود. این مطلب کاملاً روشن است و نیازی به توضیح بیشتر ندارد. به همین جهت می بینیم مفسران با همه اضطراب کلمات و اختلاف آرائی که دارند، از غیر معصوم سخن نگفته اند. (1)

از آنچه گفتیم روشن می گردد که شاهد بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای اثبات نبوت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) یکی از القاب شریف آن حضرت است که دلالت

ص: 68

1- . منظور این است که احتمال آیه شریفه بر منقبت بزرگ امیر مؤمنان (علیه السلام) امری واضح و کاملاً روشن است، به همین جهت نیز ملاحظه می کنید مفسران مصادیقی را که برای «شاهد منه» ذکر کرده اند. جبرئیل، فرشته حافظ پیغمبر، قرآن، زبان پیغمبر، و خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و مولای متقیان علی بن ابیطالب (علیه السلام)، هستند که همه معصوم می باشند، و هیچ کدام هم غیر معصومین نیستند، ولی گفتیم که بر هیچ کدام جز علی (علیه السلام) هم قابل تطبیق نیست.

بر عصمت و طهارت آن وجود مقدس می کند، بلکه تقدم شهادت آن حضرت بر شهادت کتاب موسی در آیه شریفه، دلیل است که گواهی امیرالمؤمنین مقدم بر گواهی و شهادت کتاب موسی است (1) و این معنی نیز می رساند که مقام و رتبه علی (علیه السلام) مقدم بر حضرت موسی (علیه السلام) است، زیرا قبلاً گفتیم که دانش هر پیغمبری به اندازه محتوای کتاب اوست، و مقام آن پیغمبر نیز مطابق با مقام کتاب خود اوست، از این رو کسی که رتبه اش مقدم بر کتاب پیغمبری است، بر صاحب آن کتاب نیز در مقام مقدم می باشد.

این بود آنچه درباره گواه بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان داشتیم.

علی (علیه السلام) از پیغمبر جدا نیست

اما این که علی (علیه السلام) از پیغمبر است، خود منقبت دیگری برای آن حضرت می باشد، و شخص پیغمبر آن را اظهار داشت. شیعه و سنی روایت کرده اند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: **أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَسَائِرُ النَّاسِ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى**، (2) **وَعَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ** (3) یعنی: من و علی از یک درخت هستیم و سایر مردم درخت های متعدد می باشند، و علی از من است و من از اویم. و این خود منقبت بزرگی است که می رساند علی و پیغمبر مانند هم در کمال و جلال مساوی بودند، و هیچ کسی به مقام و درجه او نرسیده است.

و اما اینکه گفتیم فقره «بتلوه» به معنی «تلو» از پی در آمدن است، و علی (علیه السلام) تابع پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد. (4) خود دلیل است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بهترین مردم و بعد از پیغمبر از همه مسلمانین افضل و هم جانشین بلافصل آن حضرت است، زیرا چنانچه دیگری غیر از علی (علیه السلام) یا کسی قبل از آن حضرت، جانشین واقعی پیغمبر بود، لازم بود

ص: 69

1- . یعنی تقدم در ذکر و بیان، دلیل است که در رتبه و مقام نیز مقدم می باشد.

2- . مناقب ابن مغازلی، ص 400.

3- . غایة المرام، ص 456.

4- . شرح آن قبلاً گذشت و دیگر در اینجا تکرار نمی کنیم.

که در آیه شریفه ذکر شود و جا نداشت که شخص متأخر در آیه مذکور گردد و متقدم ترک شود. (1)

اشکال از پی درآمدن و تابع بودن که معنی «تلو» است، به اعتبار تأخر و متابعت است، و دیگر تحقق این معنی متوقف بر جانشینی وی از متبوع و «متلو» نیست.

پاسخ این طور نیست که در همه موارد معنی «تلو» و متابعت فقط تأخر و از پی درآمدن باشد، بلکه در مثل این مورد لازم است که شخث تالی و جانشین بعد از متبوع خود دارای تمام شئون و اموری باشد که متبوع بدان قیام می نموده، چنان که مثلاً به یک نفر رعیت یا فقیر یا مقلد نمی گویند «تالی» و جانشین پادشاه، یا تأخر یا مرجع تقلید است، ولی به ولیعهد و نایب السلطنه و به یک نفر بازرگان و مجتهد می توان گفت که «تالی» و جانشین پادشاه، یا تاجر یا مرجع تقلید است، بلکه باید گفت در تمام موارد باید میان تالی و تابع تناسب و سنخیت نسبت به «متلو» و متبوع برقرار باشد، با این فرق که شئون و خصوصیات با اختلاف موارد فرق می کند.

این در صورتی بود که فعل «یتلوه» از «تلوه» به معنی جانشین و از پی درآمدن باشد، چنان که ظاهراً نیز چنین است، ولی اگر از «تلاوت» به معنی خواندن گرفته شود و با ارجاع ضمیر آن به «بینه» منظور قرآن باشد، نیز دلیل دیگری است که مولی امیرالمؤمنین، جانشین پیغمبر است، زیرا تلاوت قرآن تنها خواندن و قرائت آن نیست، و اگر چنین بود خداوند در مقام اثبات رسالت پیغمبر آن را به عنوان دلیل ذکر نمی فرمود، بلکه منظور از تلاوت قرآن بر مردم این است که این کتاب آسمانی هنگام ارشاد و راهنمایی مردم به دین حق، جانشین پیغمبر باشد، چنان که پیغمبر نیز به همین گونه مردم را به دین حق راهنمایی کرد.

لازم به ذکر نیست که بعد از آن حضرت، این کار جانشین و ولیعهد اوست. از همین جا نیز معلوم می شود که علی (علیه السلام) جانشین پیغمبر اسلام، عالم به ظاهر و

ص: 70

1- . پس این که «یتلوه» بر کسی جز علی (علیه السلام) منطبق نمی شود، خود دلیل است که او مقدم بر سایر خلفا است، و جانشین بلافصل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بوده است.

باطن و تنزیل و تأویل قرآن مجید بوده است، وگرنه علت نداشت که از میان تمام امت اسلام، تلاوت قرآن برای مردم به منظور اثبات رسالت پیغمبر، اختصاص به آن حضرت داشته باشد؛ و به هدایت نامه ای دسترسی نیابد که از آیه شریفه مستفاد می گردد، زیرا اگر علی (علیه السلام) در راهنمایی مردم نقص داشت، خداوند در مقام اثبات رسالت پیغمبرش، به وجود او احتجاج نمی نمود.

امیرالمؤمنین برای مسلمانان امام و رحمت است

چهارم و پنجم که گفتیم حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام و رحمت عالمیان است، دلالت این موضوع بر منقبت فاضله و امامت آن حضرت چنان صریح است که بی نیاز از شرح و بیان می باشد.

شاید به همین جهت که این فقره آیه مزبور (اماماً و رحمة) دلیل صریحی بر امامت مولای متقیان است، از زمان عثمان که قرآن کنونی جمع آوری شد، آیه را پس و پیش نمودند و بعد از کتاب موسی قرار دادند(1) و ندانستند که خداوند متعال قرآن را طوری نازل کرده است که اگر موقع جمع آوری تبدیل و تغییری در آن بدهند، باز دلالت آن بر مطلوب برای دانشمندان باقی خواهد ماند! و این خود یکی از اقسام اعجاز قرآن مجید است!!

یکی از عللی که می رساند «اماماً و رحمة» حال است برای «شاهد منه» نه برای کتاب موسی، حدیثی است که در تفسیر برهان از طریق عامه نقل شده است.

حدیث مزبور این است که ابوبکر بن مردویه(2) از ابوبکر بن احمد سری بن یحیی

ص: 71

-
- 1- زیرا آیه شریفه چنین است: «افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب موسى اماماً ورحمة». و در حدیث ذیل آن از حضرت امام باقر (علیه السلام) روایت کردیم که آیه در اصل چنین بوده است «ویتلوه شاهد منه اماماً ورحمة و من قبله کتاب موسی».
 - 2- حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، از مورخین و مفسرین بزرگ و مشهور عامه است. «زرکلی» در «اعلام» وفات او را 410 هجری دانسته، و از تذکرة الحفاظ سیوطی نقل می کند که درگذشت او 416 بوده است، در حالی که محدث قمی در الکنی و الالقب، ج 1، ص 400، سال 352 می داند! کتاب های «التاریخ» و «تفسیر قرآن»، «مسند» و «مستخرج» در حدیث از تألیفات ابن مردویه است.

تمیمی و او از عمویش حسین بن سعید بن ابی الجهم از پدرش از ابان بن تغلب و او از مسلم روایت نموده که گفت: شنیدم ابوذر غفاری و مقداد و سلمان فارسی می گفتند: روزی در خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم و دیگری با ما نبود. در این هنگام سه نفر از مهاجرین(1) که در جنگ بدر شرکت داشتند وارد شدند. آن گاه پیغمبر اکرم فرمودند: بعد از من سه فرقه خواهند بود. یک فرقه بر حق هستند، و از آلودگی باطل محفوظ می باشند. آنها مانند طلا هستند که هرچه آن را در آتش امتحان کنی، جلا و خوبی آن زیادتیر می شود و امام و پیشوای آنان یکی از این سه نفر است، و او کسی است که خداوند در کتاب خود (قرآن) امام و رحمت شناخته است.

فرقه دیگر اهل باطل محض می باشند که به هیچ وجه آمیخته به حق نباشد. اینان هم چون آهن زنگ زده ای هستند که هرچه آن را به آتش بیازمائی زنگار آن زیادتیر گردد. پیشوای آنان یکی از آن سه نفر است: فرقه دیگر گمراه و میان دو فرقه دیگر دودل و متزلزل می باشند! نه از اینها هستند و نه از آنها! پیشوای آنان، این دیگری از آن سه تن است.

مسلم گفت: از ابوذر و مقداد و سلمان پرسیدم اهل حق کیست و امام آنها چه کسی است؟ گفتند: این علی بن ابیطالب است که امام پرهیزگاران می باشد، ولی آنها از ذکر نام و تعیین دو نفر دیگر خودداری نمودند!! هرچه سعی کردم که آن دو نفر را نیز نام ببرند، نپذیرفتند.(2)

ص: 72

- 1- . مهاجرین کسانی بودند که بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه هجرت نمودند و به آن حضرت پیوستند. انصار هم مردم مدینه بودند که هنگام تشریف فرمائی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه به یاری و نصرت حضرت برخاستند و دو قبیله معروف اوس و خزرج را انصار می گفتند و اهل مدینه بودند، اینان دو بار پیش از تشریف آوردن پیغمبر به مدینه، دو هیئت به نمایندگی نزد پیغمبر فرستادند و ضمن این که خود مسلمان شدند و با حضرت در «منی» بیعت کردند، رسول خدا را به شهر خود «مدینه» دعوت نمودند و حضرت هم آمدن خود را موکول به موقع مناسب نمود تا در اوائل سال 14 بعثت خود، برای رهائی از خطر کفار بت پرست مکه به شهر مدینه هجرت نمود و از آنجا تعالیم حیات بخش اسلام را به اطراف جهان نشر داد.
- 2- . تفسیر برهان، ج3، ص214 پیداست که ابوذر و مقداد و سلمان از نفوذ و استبداد دولت وقت و محیط خفقانی که به وجود آورده بودند، هراس داشتند و گرنه حق را کتمان نمی کردند و از افشای آن خودداری نمی نمودند.

این حدیث را اخطب خطبای خوارزم موفق بن احمد(1) و نیز ابوالفرج معافی که استاد بخاری است، روایت کرده اند.(2)

جانشین بلافصل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) منحصر به علی (علیه السلام) است

از آنچه بیان داشتیم روشن شد که این آیه شریفه «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ» مانند آیه نخست «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» مشتمل بر فضائل بزرگ و مناقب عالیۀ مولای متقیان علی (علیه السلام) و ائمه معصومین از دودمان آن حضرت صلی الله علیهم اجمعین می باشد، زیرا هر دو آیه از لحاظ ثابت شدن رسالت پیغمبر اسلام به شهادت علی (علیه السلام) که ملازم عصمت و طهارت است، و هم از نظر این که آن حضرت از پیغمبر است و جانشین او با تعیین پیغمبر بوده، و در کمالات شایسته (تالی تلو) و نسخه دوم آن حضرت بوده است، یکسان است، بنابراین شایسته است آیه «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ» را که دلالت بر این مناقب دارد، بهترین منقبت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد.

تبصره این آیه شریفه دلالت دارد که جانشین پیغمبر منحصر در «شاهد منه» است، زیرا اگر دیگری غیر از آن کس که موصوف به صفات یاد شده باشد، جانشین آن حضرت می بود، خداوند او را شاهد پیغمبر قرار می داد، چون اخلال در حکمت به واسطه ذکر او با وجود کسی که در ردیف «شاهد منه» است جایز نیست.

ص: 73

1- . حافظ ابوالمؤید موفق بن احمد بن محمد حنفی مکی خوارزمی متوفی به سال 568 معروف به «اخطب خوارزم» از مشاهیر محدثین و فقها و دانشمندان عامه است. در شعر و ادب و وعظ یگانه عصر خویش بود. علوم عربیت را در خوارزم از «زمخشری» دانشمند مشهور فراگرفت، و در مسجد جامع خوارزم منصب خطابه یافت. یکی از تألیفات ارجدار او کتاب «مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)» است که معروف به مناقب خوارزمی است. قسمیت از عناوین آن کتاب چنین است: علی (علیه السلام) در سن 10 سالگی ایمان آورد، او نخستین مسلمان بود، علی (علیه السلام) از اهل بیت عصمت است. پایه دانش علی (علیه السلام) از همه صحابه پیغمبر برتر، و از هر کس به پیغمبر نزدیک تر بود، علی (علیه السلام) از اهل بهشت و بهشت مشتاق دیدار اوست، او از گناه مصون بود... و در پایان کتاب قصائدی چند که خود به عربی در مناقب و فضائل آن حضرت سروده نقل کرده است.

2- . تفسیر برهان، ج 2، ص 214.

علیهذا آیه شریفه دلالت دارد بر انحصار خلافت و امامت به کسی که از پیغمبر اکرم است، آن هم با انصاف گواهی دادن به سرالت آن حضرت، بنابراین امامت و خلافت ممنحصر است، به امیرالمؤمنین و اولاد معصوم و پاک سرشت آن حضرت. (1) کسانیکه از خویشان پیغمبر نیستند با کلمه «منه» و خویشان غیر معصوم آن حضرت با قند صفت «شاهد» از این عنوان خارج می شوند، زیرا دانستی که منظور از این گواهی دادن، این است که گواهی مثبت رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باشد و آن هم ملازم عصمت گواهی دهنده و پاکی اوست، و مسلم است که هیچ یک از علویان و غیر آنان، جز ائمه اطهار از دودمان او سلام الله علیهم اجمعین دعوی عصمت نداشتند.

ص: 74

1- . که دارای اوصاف مذکور می باشند.

حدیث سوم: تفسیر آیه **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا**

پیروی اهل بیت عصمت (علیهم السلام) رمز اتحاد و سربلندی مسلمان است

آیه 3- قال الله تعالى: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا**: (1) یعنی: و همگی چنگ زنید به ریسمان خداوند و پراکنده نشوید.

حدیث سوم - عیاشی با اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت نموده که فرمود: آل محمد هم حبل الله الذی امر بالاعتصام به فقال واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا، یعنی: اهل بیت پیغمبر ریسمان الهی هستند که خدا امر نموده چنگ به آن بزنند، و فرموده است: همگی چنگ زنید به ریسمان خداوند و پراکنده نگردید. (2)

سید هاشم بحرانی قدس سره در «غایة المرام» شش حدیث از طریق شیعه و چهار حدیث از طریق عامه در تفسیر این آیه شریفه نقل کرده است. (3) علاوه بر این، شیعه و سنی از پیغمبر نقل کرده اند که آن حضرت دستور داده است مسلمانان بعد از وی چنگ زنند به قرآن و عترت طاهره آن حضرت، نیز حدیث فوق را روشن می سازد، زیرا در

ص: 75

1- . آیه 103 سوره آل عمران.

2- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 194.

3- . غایة المرام، ص 242 - 244.

این حدیث پیغمبر می فرماید: من دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم و آن دو کتاب خدا و خاندانم می باشند، تا وقتی که به این دو چنگ زده اید هرگز گمراه نمی شوید. این دو نیز هرگز از هم جدا نخواهد بود تا (در سرای دیگر) بر حوض کوثر نزد من بیایند.

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ، وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا، إِلَّا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ). (1)

در روایت ابوسعید خدری است که پیغمبر فرمود: ای مردم! من دو ریسمان در میان شما گذاردم، اگر آن دو را بگیرد، بعد از من گمراه نمی شوید، یکی بزرگ تر از دیگری است. و آن دو کتاب خدا و ریسمانی است که از آسمان تا زمین کشیده شده است، و دیگر عترت و اهل بیت من می باشند. آگاه باشید که این دو از هم جدا نمی شوند، تا این که بر حوض کوثر نزد من حاضر شوند. (ایها الناس انی ترکت فیکم حبلین، ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی، احدهما اکبر من الاخر: کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی اهل بیتی، الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض). (2)

در «غایة المرام» هشتاد و دو حدیث از طریق شیعه، و سی و نه حدیث از طریق عامه راجع به این موضوع به تفصیل نقل کرده است، البته جزئی اختلافی که در الفاظ بعضی از آنهاست زبانی به اصل آنکه در معنی یکی است نمی رساند. (3)

حدیث عترت مشتمل بر هشت فضیلت برای ائمه اطهار (علیهم السلام) است

اشاره

باید دانست حدیث «عترت» که متواتر است و میان شیعه و سنی تردید در صحت آن نیست، دلالت بر چند فضیلت بزرگ برای ائمه اطهار (علیهم السلام) دارد.

ص: 76

1- . همان کتاب، ص 211.

2- . مجمع البیان، ج 2، ص 482.

3- . غایة المرام، ص 211 - 234. علامه فقید سید عبدالحسین شرف الدین عاملی در پاورقی متن حدیث می نویسد: این احادیث را مسلم و ترمذی و نسائی در صحیح خود و احمد بن حنبل در مسند، و طبرانی در معجم کبیر و حاکم نیشابوری در تلخیص مستدرک، و ابن ابی شیبیه و ابویعلی در سنن خود، و محمد بن سعد در طبقات، و دیگران به طرق متعدد و اسناد بسیار نقل کرده اند. تفصیل آن را در مراجعه هشتم از کتاب «المراجعات» بخوانید (اجتهاد در مقال نص - ترجمه نویسنده، چاپ هشتم، ص 72).

بدین گونه:

- 1- دلالت دارد که اهل بیت عصمت بعد از پیغمبر بهترین مردم هستند.
- 2- همه مردم نیازمند به وجود آنها می باشند، ولی آنها از همه مردم بی نیاز هستند.
- 3- دلالت دارد بر عصمت و طهارت آن ذوات مقدس.
- 4- ائمه اطهار عالم به تمام علوم قرآن مجید می باشند.
- 5- آنها از جانب خدا و پیغمبر خلیفه و جانشین آن حضرت هستند.
- 6- امامت و پیشوائی مسلمانان منحصر به آنهاست.
- 7- برای راه یافتن به حق فقط باید دست به دامان آنها زد، و به آنها مراجعه کرد.
- 8- تا روز قیامت زمین از وجود آنها خالی نخواهد ماند.

فضیلت اول

دلالت حدیث عترت بر فضیلت اول، از قرار دادن قرآن و عترت همتا و قرین یکدیگر معلوم می گردد، به طوری که آن دو از هم جدا نمی شوند، و همه باید دست به دامان آنها بزنند، و دست زدن به دامان آنها باعث برطرف شدن گمراهی می شود، زیرا اگر کسی در میان مسلمانان وجود می داشت که از لحاظ فضیلت مقدم یا مساوی با اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود، مردم مأمور نمی شدند که دست به دامن اهل بیت بزنند، بلکه اگر کسی در میان آنها بود که شایستگی تقدم بر اهل بیت عصمت (علیهم السلام) را داشته باشد، واجب بود که ائمه دست به سوی آنان دراز کنند!

فضیلت دوم

فضیلت دوم نیز از جدا نبودن کتاب خدا (قرآن) از اهل بتی و جدا نشدن آنها از قرآن، شناخته می شوند، جدا نبودن قرآن از اهل بتی می رساند که تمام مسلمانان نیازمند به عترت پیغمبرند، و جدا نشدن اهل بیت از قرآن هم دلالت دارد که اهل بیت از همه مردم بی نیاز می باشند.

توضیح می دانیم که همه امت اسلام برای شناختن احکام دین و وظایف فردی

و اجتماعی و حل و فصل قضایا و دانستن حدود و حقوق خود، و اجرای عدالت، و اصلاح امور دنیوی و اخروی خویش، محتاج به علوم قرآن مجید می باشند. قرآن مجید هم با این که به دلیل ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین تمام احتیاجات آنها را تأمین می کند، ولی قسمتی از آن مانند اول سوره ها مجمل، و قسمتی صریحی و جزو آیات محکم است. برخی هم از تشابهات است که چند جور می توان احتمال داد. به علاوه چنان که گفتیم قرآن دارای ظاهر و باطن و تنزیل و تأویل است. باطن آن نیز باطنی دیگر دارد تا هفتاد بطن و راز پنهانی.

از آیات محکم و صریح جز اندکی از احکام دینی استنباط نمی شود. تفسیر آیه های مجمل و متشابه و تأویل و بواطن قرآن هم کار کسی جز آنان خداوند آنها را ترجمان وحی خود و مطلع بر علوم قرآنی قرار داده است، نیست.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز با جمله «لن یفتقا» یعنی قرآن و عترت از هم جدا نمی گردند، این معنی را به امت اعلام نمود که مفسران قرآن مجید، و دانایان مجملات و محکمت و تشابهات و تأویل و تنزیل و ظاهر و باطن قرآن، فقط و فقط اهل بیت پیغمبر و عترت طاهره هستند که راهنمایان خلق و ترجمان وحی الهی می باشند.

بنابراین جمله «لن یفتقا» دلیل است که اهل بیت معصوم پیغمبر از تمام علوم قرآنی آگاهی داشتند، و اگر جزء این بود از قرآن مجید جدا بودند، و این امتیاز را نداشتند که پیغمبر بفرماید: تنها عترت عالم به قرآن می باشند وگرنه قرآن از آنها جدا می شد. پس این که در گفتار پیغمبر، کتاب و عترت با هم هستند و هرگز از هم جدا نمی شوند، دلیل است که آن ذوات قدس عالم به تمام علوم قرآنی بودند، و دیگران چنین علمی به کتاب خداوند نداشتند. با این بیان ثابت شد که ائمه اطهار از همه مردم بی نیاز بودند، ولی همه مردم به آنها نیاز داشتند، و دانستن علوم قرآن فقط با مراجعه به آنها و تمسک به ذیل عنایت آنان امکان پذیر است.

به علاوه اگر در امت اسلامی کسی بود که از همه علم کتاب آگاهی داشت، واجب بود که پیغمبر او را همسان عترت قرار دهد، و همه مردم می باید مانند عترت به آنها چنگ بزنند، پس این که پیغمبر همه امت را بدون استثناء بر آن داشت که چنگ به عترت بزنند دلیل است که امت محتاج به عترت هستند، و احاطه بر تمامی علوم قرآن ندارند.

فضیلت سوم که گفتیم اهل بیت (علیهم السلام) معصوم از خطا و لغزش می باشند و پاک و پاکیزه هستند، نیز از جدا نبودن آنها از قرآن و راه نیافتن گمراهی در صورت تمسک به آنها، معلوم می گردد، چه اگر آنها از ارتکاب گناه و عارضه اشتباه و فراموشی معصوم نبودند، به هنگام ارتکاب گناه و عروض اشتباه و فراموشی از قرآن مجید جدائی پیدا می کردند، و پیوستن به آنها از ضلالت و گمراهی مصون نمی بود.

فضیلت چهارم

فضیلت چهارم که اطلاع وسیع عترت به علوم قرآن باشد، نیز از دو جمله «لن یفترقا» و «لن تضلوا» عترت و قرآن از هم جدا نیستند، و با تمسک به آنها گمراه نمی شوند، شناخته می گردد، برای این که اگر آن ذوات مقدس از قسمتی از علوم قرآن بی اطلاع بودند، از قرآن جدا می گشتند، زیرا شخص بی اطلاع از چیزی، از آنچه نمی داند فاصله دارد، از این رو چنگ زدن به دامان او ایمن از گمراهی نیست.

فضیلت پنجم

فضیلت پنجم که عترت از جانب خدا و پیغمبر، جانشین آن حضرت هستند، با صراحت از جمله «ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا» یعنی: مادام که دست به دامن قرآن و عترت زده اید، هرگز گمراه نمی شوید، استفاده می شود، زیرا چنگ زدن به آن دو، موجب ایمنی است، پس این که خداوند «عترت» را همتای قرآن و وسیله تمسک امت قرار داده است، صریح در این است که امامت و ولایت و خلافت آنها از جانب خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می باشد. از این گذشته در بعضی از روایات چنین آمده است: «انی تارک فیکم الثقلین خلیفتین» یعنی: من دو چیز سنگین که جانشین من هستند در میان شما می گذارم...» (1).

به علاوه این معنی از جمله «لن یفترقا» نیز با التزام عقلی دانسته می شود، زیرا گفتیم که این فقره دلالت دارد که ائمه اطهار (علیهم السلام) از همه امت بی نیاز بودند، و تمام امت دست

ص: 79

1- . که در این صورت منظور ما صریح تر حاصل می شود.

نیاز به دامن آنها می زند، بنابراین امامت و پیشوائی شخص نادان و کسی که محتاج به انسان دانا و غیر محتاج است، در پیشگاه عقل پذیرفته نیست.

معقول نبودن خلافت چنین کسی با وصف نادانی و احتیاج او به دانا، یک امر بدیهی است، بلکه بعد از مراجعه وی به عالم بی نیاز و کسب علم از او نیز سزاوار چنین منصب بزرگی نمی باشد و با پیروی عالم از وی، منافات دارد.

آیا هیچ نادان راضی می شود بگوید: واجب است بر عالم مجتهدی که از یک فرد بی اطلاع که در شناختن وظیفه دینی اش به رجوع کرده است تقلید کند، آن هم بعد از آنکه مجتهد احکام و وظایف دینی را به او آموخت؟ نه! نه! چنین چیزی ابداً معقول نیست.

می توان گفت این که خداوند متعال قرآن مجید را به چند بخش: مجمل، محکم و متشابه تقسیم نموده است، خود دلیل است که حضرت باری عزاسمه ترجمانی ربانی برای کتاب خود تعیین کرده که مسلمانان برای فهمیدن آن مراجعه به آنها کنند، زیرا خدا می دانست افرادی پیدا خواهند شد که مدعی مقام منیع عترت پیغمبر می شوند، و با این که خداوند قرآن مجید را به سه قسم: مجمل، محکم و متشابه تقسیم فرموده است، چنانچه ترجمانی از جانب خود برای فهمیدن آن و تفهیم به مردم قرار نمی داد، لازم می آمد که اخلال در حکمت نموده باشد، چون در این صورت خداوند کلام خود (قرآن) را که وسیله هدایت بندگان است، باعث تحیر و گمراهی قرار می داد، حال آنکه ذات حق از ایجاد آنچه موجب تحیر و ضلالت بندگان است، منزه می باشد.

اگر در میان مسلمین کسی پیدا نمی شد که دعوی مقام عترت کند، نیازی به تقسیم قرآن به سه قسمت نبود! به همین جهت رموز و متشابهاتی که خداوند در قرآن آورده است، به منظور پوشیده داشتن اسرار نهانی، از نااهلان است!!

اگر همگی امت بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از عترت طاهره فرمان برداری و پیروی می کردند، نااهلی پیدا نمی شد و احتیاجی نبود که رمز و تشابه در قرآن باشد.

از حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده که فرمود: خداوند متعال کتاب خود را به مجمل و محکم و متشابه تقسیم نمود، تا آنها که با زور به خلافت رسیدند، از کسی که سزاوار و اهل آن بود امتیاز یابند، و معلوم شود که داننده علوم قرآن باید جانشین پیغمبر و خلیفه او باشد. (1)

ص: 80

فضیلت ششم که گفتیم امامت و پیشوائی خلق منحصر به عترت پیغمبر است، نیز از جمله «لن یفتقرا» شناخته می‌گردد، زیرا دلالت این جمله بر نیازمندی سایر مردم به عترت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می‌رساند که خالفت و امامت در غیر آنها راه ندارد، وگرنه لازم بود امام از آنها باشد، و مانند عترت پیغمبر بی‌نیاز از مراجعه به دیگران باشند، حال آنکه این مطلب با فقره «لن یفتقرا» مناقض است، بلکه باید گفت جمله «مادام که به این دو چنگ زده اید بعد از من هرگز گمراه نمی‌شوید» نیز دلالت بر انحصار خلافت به اهل بیت عصمت (علیهم السلام) دارد، برای این که اگر از غیر اهل بیت هم پیشوائی وجود داشت، لازم بود از دیگران که مأمور به چنگ زدن به دامت عترت بوده‌اند، مستثنی گردند، زیرا امام و پیشوا چنگ به دامن فردی از امت نمی‌زند!

فضیلت هفتم

فضیلت هفتم که گفتیم برای راه یافتن به حقیقت باید دست به دامن اهل بیت (علیهم السلام) زد، و به آنها مراجعه کرد، نیز با ظهور و صراحت از دو فقره روایت مزبور معلوم می‌گردد:

فقره اول این که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جمله «مادام که چنگ به این دو زده اید، هرگز گمراه نمی‌شوید» می‌خواهد بگوید راه هدایت و رسیدن به حقیقت منحصر است به چنگ زدن به قرآن و عترت من و اگر امت دست به دامن آنها نزنند، از گمراهی ایمن نخواهند بود. ظاهر این معنی در انحصار راه یابی به وسیله قرآن و عترت، چنان است که گوئی صریحاً بر آن دلالت دارد.

فقره دوم با صراحت دلالت بر این معنی دارد، زیرا جمله «قرآن و عترت هرگز از هم جدا نمی‌شوند» می‌رساند که اگر علوم قرآن نزد غیر از عترت پیغمبر یافت می‌شد، و با مراجعه به غیر آنان مردم راه راست را می‌یافتند، معنی نداشت که بفرماید کتاب خدا هرگز از عترت من جدا نیست.

فضیلت هشتم که گفتیم تا روز قیامت، زمین از وجود عترت پیغمبر خالی نخواهد بود، نیز از همین جمله «هرگز قرآن از عترت جدا نیست» به انضمام قسمت آخر حدیث: «تا این که بر حوض نزد من بیایند» آشکار می‌گردد، زیرا اگر قبل از رسیدن قرآن و عترت به حوض کوثر در نزد پیغمبر، زمین از وجود عترت آن حضرت خالی بماند، آن دو از هم جدا می‌گردند، و گفتار پیغمبر که فرمود «از هم جدا نمی‌شوند تا بر حوض نزد من بیایند» تحقق پیدا نمی‌کند.

به علاوه این معنی به دلیل التزام از فقره نخست نیز آشکار است، زیرا ضمیمه کردن «عترت» به «کتاب خدا» برای نگاهداری مردم از گمراهی، به خاطر این است که کتاب خداوند برای بیان مقاصدش احتیاج به ترجمانی ربانی دارد، و مسلم است که ترجمانی غیر از عترت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای قرآن وجود ندارد، چون دانستی که یافتن راه حقیقت جز با توسل به آن ذوات مقدس امکان پذیر نیست.

بنابراین اگر روزی زمین از وجود عترت خالی بماند، راه هدایت بسته می‌شود، و دین کامل الهی ناقص می‌گردد. بر خدای حکیم نیز محال است که دین خود و راه راستش را کامل نگرداند، یا بعد از اكمال ناقص بگذارد!

باید دانست که خالی نبودن زمین از وجود عترت طاهره منافاتی با غیبت حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه در عصر ما ندارد، زیرا مردم از وجود مقدس او نیز مانند آفتاب که در ابرها پنهان است، منتفع می‌شوند. (1)

از آنچه گفتیم روشن شد که «حدیث عترت» از سخنان جامع پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که در آن فضائل عترت طاهره سالم الله علیهم اجمعین جمع شده است.

سؤال اگر بگویند در این روایات، پیغمبر دستور نداده است که دست به دامان

ص: 82

1- . علامه مجلسی در جلد 13 بحار الانوار (باب علت غیبت امام زمان و کیفیت انتفاع مردم از وجود آن حضرت در زمان غیبت) ذیل حدیث شریفی که پیغمبر می‌فرماید: «مردم در غیبت مهدی موعود(ع) از نور ولایت او بهره مند می‌باشند، همان طور که از نور آفتاب بهره مند می‌شوند، هر چند ابرها آن را بپوشاند» هشت وجه درباره علت تشبیه امام غائب شیعیان جهان به خورشید پنهان در ابر، بیان می‌کند. نویسنده این سطور در کتاب مهدی موعود ترجمه آن کتاب چاپ بیست و هفتم صفحه 846 ترجمه آن را به فارسی آورده است.

قرآن و اهل بیت بزنید، بلکه فرموده است: مادام که دست به دامان آنها زده اید گمراه نمی شوید» و با این سخن به امت خبر داده است که چنگ زدن به قرآن و عترت باعث حفظ از گمراهی است؟

پاسخ می‌گوئیم این تعبیر برای رساندن وجوب تمسک به ذیل قرآن و اهل بیت پیغمبر، از تعبیر به صیغه امر رساتر و کامل‌تر است، زیرا صیغه امر قطع نظر از خصوصیت مورد، ممکن است حمل بر استحباب شود، وی انحصار هدایت و نبودن گمراهی در چنگ زدن به قرآن و عترت که از این تعبیر استفاده می‌شود، صریح است که تمسک به آنها واجب می‌باشد، و دیگر استحباب در آن پیدا نمی‌کند، زیرا توجه به راه هدایت و دوری جستن از طریق ضلالت عقلاً واجب است. به همین جهت ذکر موضوع ما را از بیان حکم آن بی‌نیاز می‌گرداند، چون حکم موضوع کاملاً واضح و آشکار است.

علاوه بر این می‌دانیم که تمسک به قرآن بر هر مسلمانی واجب است، و با این وصف چگونه ممکن است قرآن را از عترت که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آنها را با قرآن قرین دانسته و از هر دو به تقلین و دو چیز گرانبها تعبیر نموده است، و هر دو را مانند دو ریسمان در میان امت خود به یادگار نهاد، تا برای حفظ از گمراهی چنگ به آنها بزنند، جدا ساخت و از هم تفکیک نمود، بدین گونه که تمسک به یکی واجب، ولی به دیگری لزومی نباشد؟

اشکال نصی نیست که منظور از «عترت» اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باشد، زیرا عترت به معنی گروه و طائفه هم می‌آید، چنان که ابوبکر (در روز سقیفه) گفت: ما عترت (طائفه) پیغمبریم که از آن بیرون آمد، و جایگاه او هستیم که از آن خارج شد.

پاسخ اولاً عترت به معنی هر گروهی نیامده، بلکه فقط به معنی کسان و دودمان شخص می‌آید. در «مصباح المنیر» می‌گوید: عترت به معنی نسل انسان است.

ازهری (1) از ثعلب و او از ابن اعرابی (2) روایت نموده که گفته است: عترت،

ص: 83

1- . محمد بن احمد ازهری، از دانشمندان شافعی متولد سال 282 هجری و اهل لغت و ادب بوده است. کتاب های «تهذب اللغه» و «الادوات» از آثار اوست.

2- . ابو عبدالله محمد بن زیاد کوی معروف به ابن اعرابی از علمای مشهور لغت، شاگرد کسائی و ابن سکیت و استاد ابرهیم حریری و ثعلب دانشمندان معروف علم نحو است. به سال 231 هجری درگذشت.

فرزندان شخص و ذریه و بازماندگان از صلب او می باشند. عرب جز این معنی چیزی از لفظ عترت نمی فهمد، و به معنی بستگان نزدیک شخص هم آمده است، هرچند از هری بعد از این می گوید: بعضی گفته اند که عترت و رهط (طائفه) یک معنی دارد، چنان که ابوبکر گفت...» ولی آنچه تحقیق شده این است که سخن ابوبکر از باب مجاز است، نه این که معنی حقیقی عترت باشد، چنان که ابن ابی الحدیدی معتزلی در شرح نهج البلاغه گفته است.

وی در شرح یکی از خطبه های مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) که می فرماید: «...و دیگری گاهی عالم نامیده می شود، و حال آن که علمی ندارد، نادانی هائی را از نادان ها و گمراهی هائی را از گمراهان گرفته است». (1) می گوید: «عترت پیغمبر خانواده و نسل او می باشند. کسی که گفته است عترت پیغمبر خویشان آن حضرت هستند هرچند دور باشند، درست نیست؟ فقط ابوبکر به طور مجاز در روز سقیفه و بعد از آن گفت: «ما عترت (طائفه) پیغمبریم که از آن بیرون آمد». زیرا ابوبکر با نسبت از عترت (طائفه) پیغمبر بود (یعنی از قریش بود) نه آنکه در واقع از عترت به معنی دودمان و نسل پیغمبر بود!!

چنین تعبیرهایی در عرب موسوم بوده است، چنان که مثلاً عرب عدناتی بر عرب قحطانی فخر می کند و می گوید: من پسر عم رسول خدا هستم، و حال آنکه پسر عم پیغمبر نیست، ولی نسبت به عرب قحطانی (که از پیغمبر دور هستند) به طور کنایه و مجاز پسر عم پیغمبر است. (2)

زنان پیغمبر جزو اهل بیت نیستند

ثانیاً روایات مربوط به عترت صریح است که منظور از عترت اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، چنان که ابن ابی الحدید نیز در «شرح نهج البلاغه» اعتراف نموده است. او بعد از

ص: 84

- 1- و آخر یسمی عالماً لیس به فاقبس جهائل من جهال و اضالیل من ضلال. شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 375.
- 2- به نظر ما ابوبکر چون حدیث عترت را از پیغمبر شنیده بود عمداً گفت ما عترت پیغمبریم تا خود را مصداق عترت در حدیث پیغمبر وانمود کند. تعجب است که نه حضرت مؤلف و نه دیگری را ندیده ایم که به این نکته اشاره کرده باشد.

گفتار سابق می گوید: «وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم» معین عترت را بیان نمود، زیرا می فرماید: دوم عترت من و آنها اهل بیت من می باشند! (وعترتی اهل بیته).

در ذیل روایاتی که عامه راجع به عترت از زید بن ارقم نقل کرده اند، بعد از توضیحی که زید می دهد، و می گوید: عترت اهل بیت پیغمبر می باشند، آمده است که: از زید پرسیدند آیا زنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم جزو اهل بیت آن حضرت هستند؟ زید گفت: نه! اهل بیت پیغمبر کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام است» (1).

این خبر به خوبی می رساند که تفسیر عترت به اهل بیت پیغمبر، در نزد عامه معلوم بوده است، و لذا از زید می پرسند که آیا زنان پیغمبر جزو اهل بیت آن حضرت هستند؟ ولی پرسیدند، از عترت می باشند؟!

ص: 85

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 375. حدیث زید بن ارقم در معنی اهل بیت را مسلم در «صحیح» کتاب «فضائل الصحابه - باب فضائل علی بن ابیطالب (علیه السلام)» و احمد حنبل در «مسند»، جلد 4، ص 366، و بیهقی در «سنن»، ج 2، ص 148، و ج 7، ص 30 با جزئی اختلافی در لفظ، و «دارمی» در سنن، ج 2، ص 431، و متقی هندی در «کنز العمال»، ج 1، ص 45، و ج 7، ص 120 با دو طریق از طبری، و طحاوی در «مشکل الآثار»، ج 4، ص 368، و ترمذی در «صحیح»، ج 2، ص 308، و ابن اثیر در «اسدالغابه»، ج 2، ص 12، و حاکم نیشابوری در «مستدرک صحیحین»، ج 3، ص 109 - 148، و نسائی در «خصائص»، ص 21، و ابن حجر مکی در «صواعق»، ص 89 به اجمال و تفصیل و با اسناد مختلف نقل کرده اند. (فضائل الخمسه، ج 2، ص 43 - 53) باید در نظر داشت که زید بن ارقم یکی از راویان حدیث عترت است، و سایر راویان را که این حدیث از آنان در منابع دیگر عامه آمده است، جداگانه نقل می کنیم. امتیاز حدیث زید بن ارقم این است که صریحاً می گوید زنان پیغمبر جزو اهل بیت آن حضرت که خدا صدقه را بر آنان حرام کرده است نیستند. در صورتی که صدقه بر هیچ یک از زنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) حرام نبوده است، و عایشه و حفصه، و ام سلمه و حتی خدیجه کبری که گرامی ترین زنان پیغمبر بودند، می توانستند از صدقه استفاده کنند و برای آنها منعی نداشت. تنها خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یعنی شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) و سایر ائمه و دودمان آنها که امروز میان ما معروف به «سادات» و از نسل پاک پیغمبر و علی و زهرا (علیهم السلام) می باشند و یادبود آن ذوات مقدس هستند، از این حکم مستثنی بوده و می باشند، و خدا به جای آنها طبق آیه ذیل خمس را به آنها اختصاص داده به قوله تعالی: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ» و مسلم است که ذی القربی و خویشان نزدیک پیغمبر، زنان آن حضرت نیستند، چنان که در روایات شیعه و سنی نیز تفسیر به اهل بیت عصمت شده است.

عترت پیغمبر اینان هستند و دارای چنین اوصافی می باشند

ثالثاً اوصافی که عترت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بدان موصوف گشته اند مانند عصمت و طهارت، و این که تمسک به آنها موجب صیانت از گمراهی است، و اطلاع وسیع آنها به تمام علوم قرآن، فقط بر اهل بیت پیغمبر که خداوند هرگونه پلیدی را از آنها دور گردانیده است و پاک و پاکیزه می باشند، تطبیق می شود.

چنان که در روایات متواتری که شیعه و سنی نقل کرده اند پیغمبر درباره آنها فرمود: «مثل اهل بیتی کسفینه نوح من ركبها نجی ومن تخلف عنها غرق» یعنی: مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است که هر کس در آن نشست نجات یافت، و هر کس از آن روی برتافت، غرق شد. (1)

و فرمود: علی بهترین مردم روی زمین است (علی خیر البریه). (2)

و فرمود: علی سرآمد عرب است (و علی سید العرب). (3)

ص: 86

1- این حدیث نیز متواتر است و شیعه و سنی به طرق مختلف آن را از وجود اقدس نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند. از جمله حاکم نیشابوری در «مستدرک»، ج 2، ص 343 و ج 3، ص 151 از حنش کنانی و او از ابوذر غفاری حاکم می گوید حدیثی صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند! و نیز طبری در تاریخ خود، و هیشمی در مجمع الزوائد، ج 9، ص 168 و طبرانی در معجم کبیر و صغیر و اوسط، و ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، ج 4، ص 306 از عبدالله عباس، همچنین هیشمی در مجمع الزوائد و محب الدین طبری در ذخائر القبی، ص 20 و متقی هندی در کنز العمال، ج 6، ص 216 از عبدالله زبیر، و نیز خطیب در تاریخ بغداد، ج 12، ص 19 با سند خود از انس بن مالک روایت کرده اند (فضائل الخمسه، ج 2، ص 106 - 112).

2- سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» ذیل آیه: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه» از ابن عساکر از جابر بن عبدالله انصاری، و ابوسعید خدری و ابن عباس، و هم طبری در ج 30 تفسیر ص 171 به سند خود از ابوالجارود از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده اند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی بهترین مردم روی زمین تو و شیعیانت می باشید. (یا علی انت و شیعتک خیر اهل الارض)

3- حاکم نیشابوری در مستدرک، ج 3، ص 124 به سند خود از سعید بن جبیر روایت می کند که عایشه گفت: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: انا سید وُلْدِ اَدَمَ وَعَلَى سَیِّدِ الْعَرَبِ. من سرور اولاد آدم هستم و علی سرور عرب است. حاکم می گوید اسناد این حدیث صحیح است. در کنز العمال، ج 6، ص 157 هم آمده است دارقطنی نیز آن را از ابن عباس روایت کرده است (فضائل الخمسه، ج 2، ص 106 - 112).

و فرمود: علی بهترین جانشینان است (و خیر الوصیین). (1)

و فرمود: که من شهر علمم، و علی در آن است (انا مدینة العلم و علی بابها). (2)

و فرمود: علی از من است، و من از اویم (علی منی و انا منه). (3)

و فرمود: علی با قرآن است، و قرآن با اوست (علی مع القرآن و القرآن معه). (4)

و فرمود: علی با حق است، و حق هم با اوست، و هر جا علی باشد حق با او می گردد (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ). (5)

و فرمود: حق علی بر این امت مانند حق پدر بر فرزندانش می باشد (حَقُّ عَلِيٍّ عَلِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَيَّ وَوَلَدِهِ) (6) و سیار فضائلی که نمی توان بر شمرد و همه را شیعه و سنی در کتب معتبر خود آورده اند و تردیدی در آن نیست.

مسلم است که غیر از اهل بیت پیغمبر کسی در میان امت نبود که معصوم و از پلیدی پاک و عالم به تمام علوم قرآن باشد، به طوری که از قرآن جدا نگردد، و قرآن نیز از وی جدا نباشد، تا این که اوصاف عترت پیغمبر تطبیق به او شود، و احتمال دهیم که بر وی صدق کند.

ص: 87

1- . این حدیث شریف در تمام منابع معتبر عامه به طرق مختلف نقل شده و به حد تواتر رسیده است، از جمله صحیح بخاری - فی الصلح - سنن بیهقی، ج 8، ص 5، خصائص نسائی، ص 51، صحیح ترمذی، ج 2، ص 297 - 299، مسند احمد حنبل، ج 1، ص 98 - 108 - 330 و ج 4، ص 437 و ج 5، ص 356، مستدرک حاکم، ج 3، ص 110، حلیة الاولیا ابونعیم اصفهانی، ج 6، ص 294، ریاض النضرة محب الدین طبری، ج 2، ص 172 - 202 - 203 و تاریخ طبری، ج 2، ص 97.

2- . علامه امینی مأخذ این حدیث شریف را از کتاب های 143 نفر از علمای عامه در 17 صفحه ج 6 «الغدیر» نقل می کند، و می گوید: سخنان این بزرگان پیرامون این حدیث در جزء پنجم کتاب «عقبات الانوار» علامه بزرگ سید میرحامد حسین موسوی لکهنوی متوفی به سال 1306 موجود است.

3- . احمد حنبل در جزء چهارم مسندش، ص 438 و جزء پنجم، ص 347، نسائی در خصائص العلویه، ص 17، حاکم نیشابوری در جزء سوم مستدرک، ص 111، ذهبی در تلخیص مستدرک، کنز العمال علی متقی هندی، جزء 6، ص 400 و بسیاری دیگر از علمای اعلام عامه در کتب معتبر خود.

4- . مستدرک حاکم، ج 3، ص 124، فیض القدیر مناوی، ج 4، ص 356، کنز العمال متقی، ج 6، ص 153 به نقل از اوسط طبرانی، و مجمع الزوائد هیشمی، ج 9، ص 134 و صواعق ابن حجر مکی، ص 74 - 75، آن را بدین گونه روایت کرده اند: «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

5- . صحیح ترمذی، ج 2، ص 298، مستدرک حاکم، ج 3، ص 119 - 124، تاریخ بغداد، ج 14، ص 321، مجمع الزوائد هیشمی، ج 7، ص 235 به طرق مختلف و با تعبیر «لن يفترقا حتى يردا على الحوض يوم القيامة» هم روایت شده است. (فضائل الخمسة، ج 2، ص 108 - 112).

6- . غایة المرام، ص 543.

اکنون که این مطلب روشن شد می‌گوییم: آیه شریفه مورد بحث «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» دلالت دارد که واجب است (برای رسیدن به حقیقت) دست به دامان عترت طاهره (علیهم السلام) زد، زیرا اگر ریسمان خدا حبل الله به آنها تفسیر شود، چنان که روایات گذشته در تفسیر آن وارد شده، منظور ما حاصل است، اگر «حبل الله» تفسیر به قرآن شود، چنان که ابوسعید خدری و عبدالله عباس و قتاده و سدی گفته‌اند، باز هم به دلیل التزام و با در نظر گرفتن روایات متواتری که می‌گفت قرآن و عترت از هم جدا نمی‌شوند، می‌گوییم منظور اهل بیت پیغمبر می‌باشند، زیرا کسی که چنگ به یکی از این دو چیز می‌زند، باید از دومی هم دست بردارد.

و اگر «حبل الله» تفسیر به اسلام و دین خدا شود، چنان که ابن عباس و ابوزید (1) گفته‌اند، نیز با منظور وفق می‌دهد، چون کسی که چنگ می‌زند به اسلام و دین خدا ناچار است که دست به دامان کتاب خدا بزند و عترت پیغمبر جدای از آن نیست و احکام قرآن جز به وسیله آنها به دست نمی‌آید.

علاوه بر این باید دانست که تعبیر چنگ زدن و «اعتصام» در آیه شریفه دلالت دارد که چنگ زدن به ریسمان خدا موجب نگاهداری انسان از گمراهی است و این معنی از تعبیر «تمسک» و غیره رساتر است، ولی در روایات که تعبیر به «تمسک» شده است به خاطر این است که صریحاً گفته‌اند: گرفتن این ریسمان و شیء گرانها باعث می‌شود که آدمی گمراه نگردد. (2)

ص: 88

- 1- ابوزید - سعید بن اوس بن ثابت انصاری متوفی به سال 215 از دانشمندان علم و ادب و لغت است. کتاب‌های «النوادر» در لغت و «لغات القرآن» از آثار اوست. ابن انباری می‌گوید هرگاه سیبویه می‌گفت: «از مردی ثقه شنیدیم» منظورش ابوزید بود. (الاعلام زرکلی)
- 2- به عبارت دیگر چنگ زدن و محکم گرفتن ریسمان الهی یعنی اهل بیت پیغمبر و ملازمت دائم با آنها که معنی «اعتصام» است باعث می‌شود که انسان از گمراهی و هرگونه ضلالتی مصونیت پیدا کند، ولی تمسک و گرفتن ریسمان که در روایت آمده است به این معنی است که مادام که آدمی این ریسمان را به دست گرفته است، گمراهی ندارد. از این رو تعبیر نخست کامل تر و اطمینان بخش تر است.

حدیث چهارم: تفسیر آیه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

با راستگویان باشید

آیه 4 - قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. (1) یعنی: ای افراد باایمان از خدا بترسید و با راستگویان باشید.

حدیث چهارم - کلینی در «کافی» از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت نموده است که فرمود: اَيُّنَا عُنِيَ (2) در این آیه منظور ما هستیم، و از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده که: الصَّادِقُونَ هُمُ الْأُمَّةُ الصِّدِّيقُونَ بِطَاعَتِهِمْ (3) یعنی: راستگویان در این آیه امامان هستند که در اطاعت خدا سخت راستگو می باشند.

شیخ صدوق در «کمال الدین» از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت نموده که آن حضرت در حضور گروهی از مهاجرین و انصار فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که وقتی این آیه نازل شد، سلمان فارسی به پیغمبر گفت: یا رسول الله! این آیه عام است یا خاص؟ و حضرت فرمود: آنها که مأمور شده اند از خدا بترسند و با راستگویان باشند عامه مؤمنین هستند، اما «صادقین» مخصوص برادرم و جانشینانم که بعد از او می آیند تا روز قیامت می باشند. مهاجر و انصار گفتند: آری به خدا می دانیم و اعتراف داریم! (4).

ص: 89

1- . سورة توبه آیه 119.

2- . کافی، ج 1، ص 208.

3- . همان مأخذ.

4- . کمال الدین، ج 1، ص 278.

در احادیث مستفیضی که از طریق شیعه و نسبی نقل شده است صریحاً می گوید: «صادقین» در این آیه اهل بیت پاک سرشت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هستند. سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ده روایت از طریق ما و هفت روایت از طریق عامه در این خصوص ذکر کرده است. (1)

راستگویان در این آیه فقط ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشند

آنچه دلالت دارد که «صادقین» در آیه شریفه اختصاص به ائمه معصومین از دودمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دارد، و همه راستگویان مراد نیست، گذشته از روایات مستفیضی که شیعه و سنی نقل کرده اند، این است که اگر مقصود از «صدق» و راستگویی، صدق و راستگویی به طور مطلق بود که شامل هر مرتبه آن باشد و از هر شخص باایمانی انتظار برود، و منظور از «صادقین» هم معنی عام آن بود که دارای یکی از مراتب راستگویی باشد، لازم بود که در آیه شریفه به جای لفظ «مع» کلمه «من» به کار رود، زیرا هر مؤمنی باید از دروغ اجتناب ورزد و از راستگویان باشد، پس این که به جای کلمه «من» در آیه شریفه «مع» به کار رفته است، می رساند که منظور مرتبه مخصوص از راستی است، و راستگویان افراد معینی هستند.

لازم به ذکر نیست که این مرتبه کاملی است که دارندگان آن شایستگی این را دارند که سایر مؤمنین از آنها پیروی کنند، و این مرتبه کامله صداقت و راستی، چیزی جز عصمت و طهارت که با داشتن آن دروغ در گفتار و کردار راه پیدا نمی کند، نیست، زیرا می دانیم که در میان امت اسلام کسانی که خدانند آنها را پاک نموده و پلیدی را از آنان دور ساخته است، وجود دارند. و اینان نیز به نص آیه تطهیر و اتفاق تمام مسلمانان، اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می باشند.

پس اگر «صادقین» در آیه شریفه غیر از ائمه معصومین باشند، طبق آیه مزبور باید

ص: 90

1- . حدیث مستفیض خبر یا حدیثی است که در هر مرتبه بیش از سه نفر آن را روایت کرده باشند.

ائمه معصومین، از افراد غیر معصوم که دروغ ولو از روی نادانی و اشتباه در آنان راه پیدا می کند، پیروی نمایند، در صورتی که این کار در پیشگاه عقل قبیح است.

بنابراین آنچه مسلم است، منظور راستگویان پاک سرشتی هستند که دارای تمام مراتب راستی در گفتار و کردار باشند، و این معانی هم جز بر اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که خداوند پلیدی ها را از آنان دور ساخته و پاک و پاکیزه نموده است، صادق نیست. امام رضا (علیه السلام) نیز به همین مطلب اشاره نموده و می فرماید: منظور امامان هستند که در طاعات خدا سخت راستگو می باشند».

دلیل بر این که اهل بیت عصمت (صلی الله علیه و آله) پیشوایان مسلمین هستند، چنان که حضرت رضا (علیه السلام) در روایت یادآوری فرموده است، این است که خداند سبحان بعد از این که به تمام افراد باایمان دستور می دهد که پرهیزگار باشند و از خدا بترسند، امر می کند که با راستگویان باشند، بودن با راستگویان نیز جزء با قرار گرفتن در تحت فرمان آنها و دوری از نافرمانی آنان، تحقق پیدا نمی کند! معنی امامت و پیشوائی مسلمین هم چیزی جز وجوب پیروی امام بر مأموم از جانب خدا نیست، بلکه درباره معنی امامت تعبیری از این بهتر نیست که خداوند به مؤمنین امر کند با امام باشند، زیرا حقیقت پیروی عبارت از پیروی نسبت به پیشوای خود و جدا نگشتن از او است.

اشکال اگر خداوند واجب کرده باشد که از شخصی پیروی کنند، این معنی نمی رساند که وی امام و پیشواست، زیرا مثلاً بر فرزند واجب است که از پدر خود اطاعت و پیروی کند، و بر زن واجب است که مطیع شوهر خویش باشد، بدون این که پدر و شوهر بر آنها منصب پیشوائی داشته باشند؟

پاسخ وجوب اطاعت ائمه اطهار بر همه مؤمنین که از لفظ عام (الذین) استفاده می شود، بدون استثنائی در مدلول موصول و طاعت، ملازم با امامت و پیشوائی آن ذوات مقدس است، ولی وجوب اطاعت شخص به خصوص به واسطه پیوند پدری با همسری و سایر جهات محدود دیگر، مستلزم این معنی نیست.

به علاوه از صیغه امر که به لفظ جمع آمده (کونوا) و این که خداند بعد از آنکه مؤمنین را امر به تقوا و دوری از معصیت می کند، دستور می دهد که همگی با

راستگویان باشند، چون امر به تقوا برای همه مؤمنین است و جمله بعدی که عطف به آن می شود، نیز مفید معنی عامی است که شامل تمام افراد بایمان می گردد، و تخصیص و تقبیدی هم احتمال نمی رود. (1)

بنابراین بیان هیچ کس را نمی رسد که بر راستگویان خاندان پیغمبر یعنی علی (علیه السلام) و اولاد پاکزاد و پاک سرشت آن حضرت صلی الله علیهم اجمعین پیشی گیرد. (2)

ص: 92

1- . با بیان روشن تر بودن با راستگویان هم بودن تکوینی و فیزیکی نیست، بلکه منظور همراهی و پیروی از آنها است، آن هم کسانی که صداقت و درستی به تمام معنی در آنها باشد، چنین کسانی هم جز ائمه معصومین نمی توانند باشند، بنابراین بر اساس این آیه شریفه مسلمانان در هر عصری تا روز قیامت موظف هستند که هیچ گاه و هرگز از پیروی ائمه معصومین بر کنار نباشند، و این معنی می رساند که امامت آنها تا انقراض عالم تداوم دارد، و بهترین دلیل بر این معنی است.

2- . سیوطی در «الدر المنثور» ذیل این آیه از ابن مردویه و او از عبدالله عباس روایت می کند که گفت کونوا مع الصادقین با راستگویان باشید، عین: با علی بن ابیطالب باشید. و می گوید: ابن عساکر نیز در تفسیر این آیه همین معنی را از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده است. (فضائل الخمسه، ج 1، ص 370)

حدیث پنجم: تفسیر آیه وَاِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى

پذیرش توبه و ایمان و اعمال نیک منوط به قبول ولایت و دوستی ائمه اطهار است

آیه 5 - قال الله تعالى: وَاِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (1) یعنی: و من می آمرزم هر کس را که توبه کند و ایمان بیاورد و کار نیک انجام دهد، سپس هدایت یابد.

حدیث پنجم - در «غایة المرام» از احمد بن محمد بن خالد برقی (2) نقل می کند که در کتاب «محاسن» با سند از یعقوب بن شعیب روایت نموده که گفت از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدم: شخصی که توبه می کند و عمل نیک انجام می دهد، سپس هدایت یابد، به چه چیز هدایت می یابد؟ فرمود: إلى ولايتنا والله، أما ترى كيف اشترط الله عز وجلّ يعني: به خدا قسم با ولایت ما هدایت می شود، نمی بینی خدا چگونه شرط کرده است؟

دلیل بر این منی این است که آنچه در قبول توبه و ایمان و عمل صالح اعتبار دارد، ولایت و دوستی اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) می باشد، زیرا احادیث شیعه و سنی به

ص: 93

1- . آیه 82 سوره طه.

2- . ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی از دانشمندان پیشین ما در قم و متوفای در آنجا به سال 274 یا 280. کتاب «المحاسن» در حدیث اهل بیت عصمت از تألیفات گرانقدر اوست. محاسن برقی را باید پنجمین کتاب معتبر حدیث شیعه دانست. شرح حال مفصل برقی را در «مفاخر اسلام» جلد اول آورده ایم.

«تواتر» رسیده است که ایمان شخص کامل نمی گردد، و عمل صالح وی پذیرفته نمی شود، مگر به دوستی امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از دودمان آن حضرت (1) سلام الله علیهم اجمعین و شناخت خداوند هم کامل نمی شود مگر با شناخت و دوستی آنها. (2)

در آن احادیث می گوید: معرفت خداوند جز با شناختن و دوستی آنان، کامل نمی شود تا آنجا که اگر شخص در تمام عمر خود شب ها را با نماز به صبح آورد، و روزها را روزه بگیرد و همه ثروت خود را در راه خدا انفاق کند، و هر سال به حج برود، ولی حجت خدا را نشناسد که او را دوست بدارد، و اعمالش با راهنمایی او انجام گیرد، خداوند پاداشی به او نخواهد داد، و از اهل بهشت نخواهد بود. (3)

بیان مطلب عطف لفظ «اهتدی» در آیه شریفه به «ثم» دلالت دارد که هدایت یافتن توقف دارد بر توبه کردن و ایمان و عمل صالح، و چنین هدایتی که بر این اساس استوار باشد، جز ولایت و دوستی خاندان پیغمبر چیز دیگری نیست، ولی اگر با «واو» عطف شده بود احتمال می رفت که از قبیل عطف سابق به لاحق باشد، مثل این آیه «و کذلک یوحی الکی و الی الذین من قبلک» یعنی: بدین گونه وحی به تو می شود و به کسانی که قبل از تو بودند.

همچنین علت عطف به «ثم» نه «فاء» برای این است که عطف به «ثم» با خصوصیت مقام، رساتر و بلیغ تر از عطف به «فاء» می باشد، چون «فاء» گاهی برای متفرع ساختن بعد از خود به سابق است، و اگر در آیه چنین بود، دیگر استفاده نمی شد که این

ص: 94

1- . کافی، ج 1، ص 180، غایة المرام، ص 353. در کنز العمال، ج 6، ص 218، و ج 7، ص 3. می نویسد: ابن عساکر از علی (علیه السلام) روایت نموده که پیغمبر فرمود: یا علی اسلام عریان است، لباس آن تقوا و پرهیزکاری آن هدایت و زینت آن حیا و آباد کردن آن پرهیزکاری، و میزان کار وی عمل صالح و اساس آن دوستی من، و دوستی خاندانم است.

2- . غایة المرام، ص 353.

3- . کافی، ج 2، ص 19. مضمون این روایت را فیلسوف بزرگ اسلام و تشیع خواجه نصیرالدین طوسی در عربی به نظم آورده است، بدین گونه: لو ان عبداً اتى بالصالحات غداً *** و ودّ کل نبی مرسل و ولی وقام ما قام قوام بلا ملل *** و صام ما صام صوام بلا کسل و عاش فی الناس آلافاً مؤلفه *** عار من الذنب معصوماً من الزلل و لیس فی الحشر یوم البعث ینفعه *** الا بحب امیرالمؤمنین علی

«اهتدی» و هدایت یافتن، چیز دیگری است که بعد از ایمان و عمل صالح می آید، ولی عطف به «ثم» صریح در ترتیب است و تفریع در آن راه ندارد. به عبارت دیگر نخست باید توبه کند و بعد ایمان بیاورد و سپس عمل صالح پیشه سازد، تا آن گاه شایستی پیدا کند که خداوند او را راهنمائی به ولایت و دوستی اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نماید، و این مراتب فقط با عطف «اهتدی» به «ثم» تحقق می یابد.

حضرت صادق (علیه السلام) نیز به همین معنی اشاره نموده که می فرماید به خدا قسم با ولایت و دوستی ما هدایت می شود، نمی بینی که خدا چگونه شرط کرده است؟ یعنی شرطی که در ایمان کامل و پذیرش عمل صالح که باعث آمرزش می باشد، جز دوستی ما خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نیست. این مطلب برای کسی که نظری به روایات شیعه و سنی بیفکند روشن است.

آنها که با دوستی آل محمد از دنیا می روند

از جمله روایاتی که عامه در این زمینه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند این است که آن حضرت فرمود: هر کس با محبت و دوستی آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است.

و هر کس با محبت و دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده است.

و هر کس با محبت و دوستی آل محمد بمیرد، توبه کرده از دنیا رفته است.

و هر کس با محبت و دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن است و با ایمان کامل از دنیا رفته است.

و هر کس با محبت و دوستی آل محمد بمیرد، فرشته مأمور مرگ و منکر و نکیر به وی مژده بهشت می دهد.

و هر کس با محبت و دوستی آل محمد بمیرد، بر سنت و جماعت مرده است!

و کسی که با دشمنی آل محمد بمیرد، روز قیامت در حالی وارد صحرای محشر می شود که در پیشانیش نوشته است: این از رحمت خدا محروم است.

و کسی که با دشمنی آل محمد بمیرد، کافر از دنیا رفته است.

و کسی که با دشمنی آل محمد بمیرد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد. (1)

مؤلف خدا را ستایش می‌کند که ما را به محبت و دوستی آل محمد (صلی الله علیه و آله) راهنمایی فرمود، و بیزاری از دشمنان آنها را به ما روزی کرده است. و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله. (2)

دلیل بر این معانی این است که خداوند برای هر قومی یک نفر راهنما از آل محمد (صلی الله علیه و آله) قرار داده است. چنان که در روایات مستفیض شیعه و سنی بلکه نزدیک به تواتر آمده است، و آن این که آیه شریفه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** درباره امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) نازل شده است، و مردم هر عصری (بعد از پیغمبر) راهنمایی از آل محمد دارند، و زمین از وجود آنها خالی نخواهد ماند. (3)

بنابراین که هر کس را خداوند متعال راهنمای امت ممد (صلی الله علیه و آله) قرار داد، واجب است که نخست او را بشناسند و دوست بدارند، سپس از وی پیروی کنند، و این هدایت که در آیه شریفه بعد از توبه و ایمان به خدا و پیغمبر و عمل صالح قرار گرفته است، چیزی جز همان راهنمایی که خدا او را برای آن راهنما گردانیده است، نیست.

میزان دوستی و احترام خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)

این که سیاق آیه و جمله های عاطفه (من تاب، و آمن، و عمل صالحاً) با عطف «اهتدی» به «ثم» به «آمن و عمل» تغییر یافته است به خاطر توجه دادن به دو امر است:

1- آخرین چیزی که در آموزش معتبر است، به طوری که ایمان کامل و پذیرش عمل صالح، بدون آن تحقق نیابد، هدایت به ولایت و دوستی اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، و بعد از آن چیزی نیست.

ص: 96

1- این حدیث را زمشخری دانشمند معروف عامه در تفسیر «کشاف» ذیل آیه شریفه: «قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربی» مفصل تر از این آورده است.

2- مترجم نیز خدا را ستایش می‌کند که با محبت محمد و آل محمد و بیزاری از دشمنان آنها زیسته و انشاء الله با محبت آنان و بیزاری از دشمنان آنها از دنیا می‌رود، و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

3- غایة المرام، ص 235، کافی، ج 1، ص 191، و تفسیر عیاشی، ج 2، ص 203، و بصائر الدرجات، ص 29، و مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 83.

2- امت اسلام راه یافتن به سوی اهل بیت پیغمبر را پشت سر انداخت(1) به طوری که به نظر آنها چیزی دشوارتر از هدایت به دوستی خاندان پیغمبر نبود! چنان که این معنی برای کسی که کمترین تبعی در حالات صحابه و روایات شیعه و سنی کرده باشد روشن و مسلم است.

گاهی اوقات «ثم» استعمال می شود برای اعلام این که جمله سابق احتیاج به چیزی دارد که عطف بر آن شود، با این که در ظاهر و نظر اول نیازی به آن نیست. آیه مورد بحث نیز از همین قبیل است، زیرا در ظاهر به نظر می رسد که ایمان با عمل صالح بعد از توبه، برای آموزش کافی باشد، ولی با آوردن لفظ «ثم» توجه می دهد که به امر دیگری نیز نیاز هست و آن هدایت به سوی هادی است که خداوند متعال او را برای هدایت بندگان خود منصوب داشته است.

آنها که قرآن را با نظر خود تفسیر می کنند، گاهی «اهتداء» را به لزوم داشتن ایمان و استمرار آن، و زمانی به این که نباید در ایمانش شک باشد، و زمانی دیگر به این که باید عامل به سنت و تارک بدعت باشد، تفسیر کرده اند. در «مجمع البیاء» این نظرات را نقل کرده و هر کدام را نسبت به قائلی داده است.(2)

به تعبیر دیگر، تغییر سیاق در متعاطفات، و عطف «اهتدی» به «ثم» نه «آمن و عمل» دلالت دارد که ایمان و عمل صالح موجب هدایت و خروج از ضلالت نیست، بلکه خروج از ضلالت و راهنمایی به حق محتاج به امر دیگری است، زیرا کلمه «ثم» دلالت می کند بر این که بعد از آن با تراخی مترتب با ماقبل خود است.

علیهذا اگر ایمان و عمل صالح در هدایت و خروج از ضلالت کافی بود، دیگر جایی برای عطف به کلمه «ثم» نبود و بعد از ایمان و عمل صالح به طریقه عامه دیگر گمراهی و ضلالتی نیست، یا برای این که در نزد آنها جانشینی پیغمبر جزء فروع دین است، و لذا خلافت در نزد آنها با بیعت تحقق می یابد.

بنابراین عدم خروج از گمراهی به وسیله ایمان و عمل صالح تنها به طریقه شیعه

ص: 97

1- . مجمع البیان، ج 7، ص 23.

2- . منظور این است که لفظ «ثم» که «اهتدی» به وسیله آن عطف شده است، گذشته از این که معنی ترتیب می دهد برای تراخی و عقب انداختن هم می آید، چنان که در این دو مورد به همین معنی آمده است.

امامیه تمامیت پیدا می کند که عقیده دارند شناخت امام و جانشینی پیغمبر از اصول دین است، و خلافت و امامت جز از راه نص از جانب خدا و پیغمبر ثابت نمی گردد. زیرا از طریق شیعه و سنی روایت شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد درست مثل این است که در زمان جاهلیت مرده است (من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة). (1)

ولی ایراد به آن این است که وجه سوم به عمل صالح برمی گردد، بنابراین ترتیب آن و عطف به کلمه «ثم» بی مورد است و دو وجه اول هم به یک وجه بازگشت می کند، و آن هم استمرار ایمان است که تا پای مرگ برای او باقی خواهد ماند، ولی این با کلمه «اهتدا» که دال بر قبول هدایت و ملازم با خارج نشده از ضلالت قبل از قبول هدایت است، منافات دارد، زیرا قبول هدایت مسبوق به ضلالت است، و استمرار ایمان مسبوق به ایمانی است که اساس هدایت می باشد، بنابراین تفسیر یکی از آن دو به دیگری موردی پیدا نمی کند.

در غایة المرام با سلسله سند از انس بن مالک روایت کرده که گفت با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از جنگ تبوک برمی گشتیم. حضرت در میان راه به من فرمود: گلیم ها و جهاز شتران را روی زمین بگذراید. وقتی جهازها آماده شد، پیغمبر از آن بالا رفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! می بینم که وقتی «آل ابراهیم» ذکر می شود چهره های شما باز می گردد، ولی چون «آل محمد» ذکر می شود مثل این است که گوئی دانه انار در برابر صورت ها شما می شکنند و چهره در هم می کشید؟!

به خدائی که مرا به راستی و درستی برانگیخته است، اگر روز قیامت یکی از شما با اعمالی مانند کوه ها محشور گردد، ولی ولایت و دوستی علی بن ابیطالب را نداشته باشد، خدا او را به رو در آتش دوزخ می افکند. (2)

مؤلف برای شناخت دشمنی آل محمد همین کافی است که مردم دیگران را بر آنان مقدم داشتند و از آنها پیروی کردند و دستوره های آنها را اجرا نمودند، و در کارها به آنها مراجعه می نمودند، ولی آل محمد (صلی الله علیه و آله) را رها کردند، چنان که روایات، آن را

ص: 98

1- . کافی، ج 1، ص 378، محاسن برقی، ج 1، ص 154، مناقب آل ابیطالب، ج 1، ص 246.

2- . امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 314، و غایة المرام، ص 257.

بازگو می کند. علت آن هم روشن است، زیرا شخص دوستدار متعرض دوست خود نمی شود، بلکه هر کار خوبی بکند، بر آن صحنه می گذارد و هر فعل بدی که انجام دهد، او هم آن را زشت می داند.

جای شک نیست و بسیار روشن است که مولی امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از دودمان آن حضرت (علیهم السلام) یقین داشتند که خلافت و سرپرستی مسلمانان اختصاص به آنها دارد، ولی مردم آنها را از حقشان بازداشتند، بنابراین هر کس از غاصبان حق ائمه (علیهم السلام) پیروی کند، و دستور آنها را اجرا نماید، و برای آنها حقی قائل شود، به آل محمد (صلی الله علیه و آله) دروغ می گوید و به طور قطع در دعوی محبت آنان کاذب است.

ص: 99

حدیث ششم: تفسیر آیه وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

آنها که از پیروی اهل بیت روی برنافتند در پیشگاه خداوند مسئول هستند

آیه 6 - قال الله تعالى: وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (1) یعنی: آنها را نگاه دارید که مسئول هستید.

حدیث ششم - در «غایة المرام» از ابن شهر آشوب مازندرانی نقل می کند که وی از طریق عامه و غیر آنها از محمد بن اسحاق شعبی، (2) و اعمش و سعید بن جبیر و عبدالله بن عباس و ابونعمیم اصفهانی و حاکم حسکانی و نطنزی و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) روایت نموده است که گفته اند: تفسیر آیه چنین است «وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنِ وِلَايَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَحُبِّهِمْ» یعنی: نگاه دارید آنها را که به واسطه نداشتن ولایت و دوستی اهل بیت مسئول می باشند! (3)

ص: 100

1- . آیه 24 سوره الصافات.

- 2- . شعبی (به فتح شین و سکون عین) از مردم کوفه و از فقها و محدثین مشهور عامه است. شعبی را در عصر خود مانند ابن عباس در میان صحابه می دانستند، ولی در نظر علمای شیعه مورد نکوهش قرار گرفته است، زیرا نسبت به مولای متقیان بدبین بود و ابوبکر را بر آن حضرت برتر می دانست، و در این خصوص روایات نادرستی از او نقل شده است. شعبی به سال 104 با مرگ ناگهانی در کوفه درگذشت.
- 3- . غایة المرام، ص 259. و مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 152.

شیخ طوسی در کتاب «امالی» به اسناد خود از عبدالله بن عباس روایت نموده که وی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: یا رسول الله وصیتی به من بنما. حضرت فرمود: وصیتی که به تو می کنم این است که: علی بن ابیطالب را دوست بداری. به خدائی که مرا به راستی برانگیخته است خداوند هیچ کار نیکی را از بنده ای نمی پذیرد جز این که نخست از وی راجع به دوستی علی بن ابیطالب پرسش می کند، با این که خداوند از هر کس داناتر است. اگر آن بنده دوستدار علی بن ابیطالب بود، کارهای نیکی را که انجام داده است پذیرفته می شود، ولی چنانچه ولایت آن حضرت را نداشت، از سایر اعمال از او سؤال نمی کند، آن گاه دستور می رسد که او را به آتش دراندازند. (1)

در این خصوص روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیده است، و هم راجع به این که هیچ بنده ای از پل صراط نمی گذرد و داخل بهشت نمی شود مگر این که فرمانی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در دست داشته باشد که آن حضرت و خاندان او را دوست می دارد (2) سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» بیست حدیث از طریق عامه و هیجده حدیث از طریق شیعه در این باره نقل کرده است. (3)

از جمله از طریق عامه نقل می کند که موفق بن احمد خطیب خوارزمی در کتاب «مناقب» به سند خود از حسن بصری و او از عبدالله عباس روایت نموده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: در روز قیامت علی بن ابیطالب می نشیند در فردوس که کوهی است در بلندی بهشت و بالاتر از آن عرش (4) الهی است و از پائین آن نهرهای بهشتی جاری گشته و به اطراف بهشت روان است. علی روی کرسی نور نشسته است و

ص: 101

- 1- . امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 103، باب چهارم.
- 2- . در مناقب خوارزمی، ص 195 از ابوالاحوص و او از ابواسحاق روایت نموده که در تفسیر این آیه گفت: از مردم راجع به ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام) سؤال می شود. إِنَّهُ لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصِّرَاطَ إِلَّا وَيَدِهِ بَرَاءَةٌ بِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام). یعنی: «هیچ کس از پل صراط نمی گذرد مگر این که گذرنامه ای در دست داشته باشد که نشان دهد علی بن ابیطالب را ولی خدا می داند».
- 3- . غایة المرام، ص 259 - 261.
- 4- . منظور از عرش در اعتقاد شیعه ما سوای خداوند و دائره قدرت الهی و صحنه پهنای آفرینش است، چنان که شیخ صدوق در «اعتقادات» فرموده است. در اینجا ممکن است مقصود این باشد که فردوس در جایگاهی بسیار بلند و مشرف بر بهشت است و مافوق آن جز احاطه قدرت الهی چیزی نیست. در آیه شریفه هم که می فرماید. الرحمن علی العرش استوی یعنی خداوند بر همه چیز قدرت و توانائی دارد.

تسنیم(1) از پیش روی او می گذارد، هر کس از صراط عبور می کند و براتی در دست دارد که در آن گاهی به ولایت و دوستی علی و اهل بیت او می دهد، علی دوستان خود را وارد بهشت می کند و دشمنانش را به دوزخ می سپارد(2) این رایت دلالت دارد که امامت و جانشینی پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اختصاص به خاندان آن حضرت دارد، و دیگران شایسته آن مقام والا نیستند.(3)

خاندان پیغمبر خود را از هر کس

برای پیشوائی مسلمانان بهتر می دانستند

بیان مطلب می دانیم که امیر مؤمنان (علیه السلام) و ائمه معصومین از دودمان آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین مدعی بودند که به طور قطع پیشوائی مسلمین حق مسلم آنهاست. آنها این معنی را به طور آشکار اعلام می کردند و می فرمودند: «اگر امت از ما پیروی کند قیام می کنیم و رسماً رهبری مسلمانان را به عهده می گیریم، و چنانچه ما را از حق خود منع کردند و آن را از ما گرفتند صبر می کنیم تا خداوند حکم خود را درباره آنها جاری سازد».

و نیز می دانیم که بیعت آنها با سایر خلفا با میل و رغبت انجام نگرفت، زیرا مخالفت اهل بیت با متصدیان خلافت (ابوبکر و عمر و عثمان) روشن و آشکار بود. یکی

ص: 102

- 1- . تسنیم نام آبی از آب های گوارای بهشتی است که بندگان باایمان خداوند در سرای جاویدان از آن می نوشند.
- 2- . مناقب خوارزمی، ص 31. جالب است که این گونه روایات با این صراحت را علمای عامه نقل کرده اند و بدین گونه درباره مولای متقیان سخن گفته اند! آیا جای تعجب نیست که با این وصف او را خلیفه چهارم و اکثراً مقامش را پائین تر از سه خلیفه دیگر بدانند که برای نمونه یک حدیث صحیح حتی در کتب خود آنها به این مضامین درباره آنها نرسیده است؟!
- 3- . ابن حجر مکی در «الصواعق المحرقة»، ص 89 می نویسد: دیلمی از ابوسعید خدری روایت نموده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» یعنی از ولایت و دوستی علی (علیه السلام) از آنها سؤال می شود. منظور «واحدی» نیز همین است که در تفسیر این آیه می نیوسد: از آنها راجع به ولایت علی (علیه السلام) و اهل بیت سؤال می شود، زیرا خداوند به پیغمبرش امر فرمود که به مردم بگوید: من برای تبلیغ رسالت الهی مزدی از شما نمی خواهم مگر دوستی ذوی القربی (اهل بیت) خود معنی آیه این است که از آنها می پرسند: آیا چنان که می باید و پیغمبر شما وصیت کرده بود علی (علیه السلام) را دوست داشتید و احترام کردید، یا حق او را ضایع نمودید، و سستی نشان دادید؟!

از موارد مخالفت اهل بیت با بیعت خلفا این بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) شب‌ها به در خانه مهارچین و انصار می‌رفت و از آنها استمداد می‌نمود و اتمام حجت می‌کرد، و چون عکس‌العملی از آنها ندید و ملا-حظه فرمود که همگی با ابوبکر بیعت نمودند و جز چهار نفر بقیه به عهد خود وفادار نماندند، ناگزیر آن حضرت هم با ابوبکر بیعت کرد. (1)

در صحیح بخاری روایت نموده است که تا فاطمه زهرا (علیها السلام) زنده بوده علی با ابوبکر بیعت نکرد و گفته است حضرت فاطمه شش ماه بعد از پیغمبر زنده بود. (2)

قرآنی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمع آوری نمود

و از جمله متروک ماندن قرآنی بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمع آوری و مرتب گردانیده بود. این قرآن چنان متروک باشد که هیچ یک مسلمین غیر از اهل بیت از آن آگاهی نیافتند! با این که علی (علیه السلام) نخستین کسی بود که طبق وصیت و دستور پیغمبر (صلی الله علیه و آله) قرآن را جمع آوری نمود، و به اعتراف همه آنها، از تمام مسلمانان داناتر و یکی از دو چیز گرانبها بود که هیچ‌گاه از قرآن جدا نبود، و قرآن هم از وی جدائی نداشت، بنابراین روی گردانیدن از قرآن علی (علیه السلام) که طبق امر پیغمبر به همان گونه که امین و وحی خدا جبرئیل نازل کرده بود، جمع آوری نمود، دلیلی جز مخالفت با علی (علیه السلام) نداشت. (3)

ص: 103

1- . شکی نیست که تا حضرت صدیقۀ کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها زنده بود، چون تنها یادبود پیغمبر و بهترین پشتیبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، علی (علیه السلام) با ابوبکر و دار و دسته او کنار نیامد، ولی بعد از شهادت دختر پیغمبر که آن حضرت به تمام معنی خود را تنها دید، برای حفظ اتحاد و همبستگی مسلمانان و جلوگیری از تفرقه و از هم پاشیدگی دولت جدیدالتأسیس اسلام که نتیجه زحمات رسول خدا و خود آن حضرت بود، ناچار با آنها کنار آمد و در مجلس و مسجد با آنها می‌نشست و آنها را در موارد سخت و دشوار و هنگام طرح مسائل مشکل و پیچیده کشوری و لکشری و حقوقی، راهنمایی می‌فرمود.

2- . صحیح بخاری، ج 5، ص 177، چاپ سال 1378.

3- . قرآنی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمع آوری نمود، به عقیده محققین دانشمندان شیعه با قرآن کنونی از لحاظ کمیت یکی بوده و فقط از نظر کیفیت فرق داشته است. چون امیر مؤمنان بعد از پیغمبر و در میان امت از هر کس داناتر و آشناتر به کلام خدا بود، لذا پیغمبر اکرم به آن حضرت وصیت نمود که پس از وی آیات و سوره‌های پراکنده قرآن را همان گونه که طی بیست و سه سال دوران رسالت آن حضرت نازل شده بود، جمع آوری و مرتب نماید، ولی چون پذیرش قرآن جمع آوری شده علی (علیه السلام) توسط خلفائی که خلافت حق مسلم آن حضرت را غصب کرده بودند، برای آنها گران تمام می‌شد و رسمیت یافتن آن در بین مسلمانان عکس‌العمل داشت، لذا از پذیرش آن سر باز زدند، و قرآنی را که می‌گویند عثمان به طرز کنونی جمع آوری نمود، رسمیت دادند.

اشکال علت این که خلفا قرآنی را ه علی (علیه السلام) جمع آوری و مرتب نمود نپذیرفتند این بود که آن حضرت در عمل خود شاهد واحد بود و کسی در این کار با وی شرکت نداشت، و شاهد واحد هم شرعاً مورد قبول نیست، و لذا خلفا اظهار نظر دیگران را درباره یک آیه قرآن نمی پذیرفتند مگر این که دو شاهد عادل به آن گواهی بدهد.

پاسخ علی (علیه السلام) شاهد نبود بلکه جانشین پیغمبر و از جانب آن حضرت مأمور بود قرآن را همان طور که نازل شده است جمع آوری کند و مرتب سازد، و قول جانشین هم اگر چه یک نفر باشد، نافذ و قطعی است و نیازی به تعدد ندارد، چنانچه از این نظریه تنزل کنیم و بگوئیم علی (علیه السلام) شاهی بود که شهادت به صحت تنظیم و ترتیب قرآن داده که خود جمع آوری کرده بود، باز به نص آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» به واسطه مقام عصمت و طهارت آن حضرت، واجب بود شهادت او به تنهایی نافذ باشد، و جایز نبود شهادت کسی که مقام عصمت وی آشکار است، رد شود.

غصب فدک یا دومین ضربت بر پیکر خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

و دیگر از موارد مخالفت اهل بیت یا متصدیان خلافت، تصرف ملک «فدک» توسط خلفا و عزل کارکنان حضرت فاطمه (علیها السلام) از ملک مزبور بود، به دلیل حدیثی که به پیغمبر نسبت دادند که فرموده است: «ما جماعت پیغمبران ارث نمی گذاریم و آنچه از ما می ماند صدقه است». (نحن معاشر النبیا لا نورث و ما ترکناه صدقه) که باید به همه مسلمین برسد، تا جائی که کار آنها با حضرت فاطمه (علیها السلام) به خصومت کشید و از آن حضرت مطالبه دلیل و شاهد کردند، و چون آن حضرت شوهرش امیرالمؤمنین و فرزندانش امام حسن و امام حسین سلام الله علیهم اجمعین را گواه آورد، گواهی آنها را رد کردند! با این که بر آنها مسلم بود که هیچ کس حق نداشت از کسی که آیه تطهیر درباره اش نازل شده است، و خدا گواهی به طهارت و عصمت او داده است، مطالبه شاهد و دلیل کند.

به علاوه در آن موقع «فدک» در تصرف حضرت زهرا (علیها السلام) بود، و شرعاً

نمی بایست از «ذوالید» و متصرف، مطالعه دلیل و شاهد کند، آیا این عمل مخالفت آشکار با اهل بیت عصمت و طهارت نبود؟ و آیا مخالفتی از این روشن تر هست؟! (1)

نارضائی دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

و دیگر موضوع به خاک سپردن حضرت زهرا (علیها السلام) در شب، و پنهان نمودن قبر آن بانوی عالی قدر و جلوگیری از حضور ابوبکر و عمر در مراسم تشییع جنازه و نماز بر آن حضرت بود، که طبق وصیت خود دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) انجام گرفت، و همگی کاشف از عدم رضایت بانوی اسلام از آن دو نفر بود. (2)

ص: 105

1- . ماجرای غضب فدک توسط ابوبکر، بعد از غضب خلافت بزرگ ترین جنایت عاملین این کار بود. فدک قطعه ملک وسیعی واقع در پایین سرزمین خیبر بود که بعد از جنگ خیبر صاحبان آن با صلح به پیغمبر بخشیدند، و پیغمبر آن را در زمان خود به فاطمه زهرا (علیها السلام) بخشید و عوائد آن صرف اهل بیت و فقرای بنی هاشیم و غیره می شد. سیوطی در «الدر المنثور» ذیل آیه «وآت ذالقربی حقه» از بزاز و ابویعلی و عبدالرحمن ابن ابی حاتم و ابن مردویه روایت می کند که: «چون این آیه نازل شد، پیغمبر فاطمه زهرا (علیها السلام) را خواست و ملک فدک را به او داد»، ولی ابوبکر بلافاصله بعد از تصاحب خلافت، با نقل حدیثی که شاهد آن عایشه دخترش بود، فدک را از تصرف حضرت زهرا خارج ساخت و کارکنان او را بیرون کرد! به این دلیل که پیغمبران ارث نمی گذارند، در صورتی که اولاً فدک ارث نبود؛ و ملک مسلم حضرت زهرا بود، و ثانیاً طبق آیات قرآن و سنت پیغمبر و سیره مسلمانان هر مسلمانی بلکه هر انسانی از پدر و مادرش ارث می برد، حال چه شد که تنها دختر پیغمبر از ارث پدرش محروم شد، پاسخ آن را فردای قیامت باید از غاصبان آن شنید! آوخ به روزگار سیه فام غاصبان!!

2- . نارضائی دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از ابوبکر و عمر ناشی از ظلم هایی بود که از آن دو نفر و دار و دسته آنها به آن بانوی عالی قدر رسید، زیرا گذشته از غضب خلافت که حق مسلم شوهرش علی (علیه السلام) بود، در خانه اش را برای جلب علی (علیه السلام) اشغال نمودند و بر سر آن دختر پیغمبر را آزدند. ابن قتیبه دینوری در «الامامة والسیاسیه» می نویسد: «عمر گفت: همزم بیاورید که این خانه را با هر کس در آن است آتش بزنم گفتند: فاطمه در این خانه است گفت: باشد!! در روایات معتبر شیعه صریحاً ذکر شده است که در خانه حضرت زهرا را آتش زدند، و در نیم سوخته را برای گشودن و ریختن به خانه به پهلوی دختر پیغمبر که از هجوم آنها در پشت در قرار داشت، زدند و از ضربت آن و سایر ظلم هایی که قلم از شرح آن عاجز است دختر پیغمبر بیمار و بستری شد و به همان علت هم چشم از جهان فرویست. تا زنده بد جواب سلام ابوبکر و عمر را نداد، و هنگام رحلت هم وصیت کرد جنازه اش را شب دفن کنند و به آنها خبر ندهند که تظاهر نمایند و در تشییع وی خودنمایی کنند. آتش زدن در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) با تواتر قطعی امری ثابت و مسلم است. گذشته از نقل ابن قتیبه، طبری هم در تاریخش در دو موضع از حوادث سال یازدهم هجری، و ابن عبد ربه مالکی در «حدیث سقیفه» از جزء دوم «عقد الفرید»، و ابوبکر جوهری در کتاب «السقیفه» به نقل ابن ابی الحدید در جلد اول، شرح نهج البلاغه، ص 134، و مسعودی در مروج الذهب با اشاره در ج 3، ص 86، و شهرستانی به نقل از نظام آنجا که از فرقه نظامیه در کتاب «ملل و نحل» سخن گفته اند. در اشتها این مطلب کافی است که شاعر نیل حافظ ابراهیم در قصیده عمریه مشهورش می گوید: عمر به علی گفت: این مطلب کافی است که شاعر نیل حافظ ابراهیم در قصیده عمریه مشهورش می گوید: عمر به علی گفت: «اگر با ابوبکر بیعت نکنی خانه ات را با این که دختر پیغمبر در آن است آتش می زنم!» غیر از عمر که جرئت داشت این سخن را به قهرمان عدنان بگوید؟! وقوله لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها حرقت دارک لا ابقی علیک بها *** ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها ما کان غیر ابی حفص بقائها *** امام

فارس عدنان و حامیہا پورقی «المراجعات» چاپ اسوه، ص 357.

مناظره امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اصحاب شوری

و دیگر مناظره امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اصحاب شوری بود که حضرت با ذکر فضائل و مناقب بی شمار خود با آنها مناظره نمود و فرمود: خلافت بلافصل پیغمبر اختصاص به وی داشت، و این که بعد با اولی و دومی بیعت نمود، و با آنها کنار آمد از روی بی میلی و اجبار بوده است. این مناظره مفصل است و شیعه و سنی آن را در کتب خود روایت کرده اند. (1)

برای گرفتن حق چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود دست به شمشیر نبرد؟

و دیگر از موارد مخالفت اهل بیت با متصدیان خلافت، این است که در موارد بسیار حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه هایش از خلفای پیش از خود شکایت نموده است، تا جائی که روزی اشعث بن قیس (2) به آن حضرت گفت: چرا روزی که مردم با ابوبکر و

ص: 106

1- شرح آن را می توانید در مناقب خوارزمی، ص 299 و 313، مناقب ابن مغازلی، ص 112، احتجاج طبرسی، ج 1، ص 320، و الغدیر، ج 1، ص 159 بخوانید.

2- اشعث بن قیس کندی متوفی به سال 40 هجری شوهر خواهر ابوبکر و پدر محمد بن اشعث است که از طرف عبیدالله زیاد مأمور گرفتن حضرت مسلم بن عقیل شد. اشعث در کوفه می زیست او به امیر مؤمنان (علیه السلام) دشمنی می ورزید، هرچند به ظاهر از یاران حضرت به شمار می رفت. روزی از پای منبر سخن علی (علیه السلام) را قطع کرد و گفت: آنچه گفتمی به زیان تو است نه این که به سود تو باشد. حضرت فرمود: «خدا تو را لعنت کند، تو از کجا سود و زیان مرا می دانی، ای جولای پسر جولای ای منافق پسر کافرا!». اشعث در جنگ صفین یکی از سرداران کوفه و از محرکین افراد بر ضد علی (علیه السلام) بود که در نتیجه خوارج به وجود آمدند، و هم به گفته کلینی در کافی در توطئه قتل امیرالمؤمنین دست داشت. دخترش (جعه) نیز همسر امام حسن مجتبی بود، که به تحریک معاویه حضرت را مسموم کرد. پسرش محمد بن اشعث نیز مشاور عبیدالله زیاد و شریک وی در ریختن خون امام حسین (علیه السلام) بود!

عمر و عثمان بیعت کردند، شمشیر به دست نگرفتی و با آنها جنگ نمودی؟ چه ما می بینیم از روزی که به عراق آمده ای در هر خطبه ای که برای ما خواندی گفتی: به خدا قسم من برای احراز مقام خلافت از همه سزاوارتر و همیشه مظلوم بودم؟

حضرت فرمود: سخن خود را گفتی اکنون جواب آن را بشنو! مانع من در این کار ترس و جان دادن در راه خدا نبود، بلکه من آنچه را که در نزد خداست از همه دنیا و آنچه در آن است، بهتر می دانم. چیزی که مرا از دست بردن به شمشیر برای احقاق حقم بازداشت، سفارش پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) و پیمانی است که آن حضرت با من بسته بود!

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به من خبر داد که امت بعد از او چه خواهند کرد: و لذا وقتی کارهای آنها را به طور آشکار دیدم، غیر منتظره جلوه نکرد و چیزی بر یقین من نیفزود. یقین من به آنچه رسول خدا گفته بود محکم تر از مشاهده خودم بود!

وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مرا از ماجرا آگاه ساخت، عرض کردم در آن موقع تکلیف من چیست؟ پیغمبر فرمود: اگر یاورانی یافتی با آنها پیکار کن، و چنانچه کسی تو را یاری نکرد دست نگاهدار و نگذار خونت ریخته شود، تا این که برای به پا داشتن کتاب خدا (قرآن) و سنت و تعالیم من یاورانی بیایی.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به من خبر داد که امت به زودی مرا تنها می گذارند و پیروی دیگری را برمی گزینند، و فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی بن عمران می باشی. امت بعد از من تو را مانند هارون رها می کنند و دنبال گوساله پرستی می روند، چنان که وقتی موسی بن عمران از میقات برگشت و پیروان خویش را منحرف دید، گفت: ای هارون چرا وقتی دیدی آنها گمراه گشتند، آنها را از این عمل بازداشتی با این که تو را جانشین خود کرده بودم؟ و هارون گفت: ای فرزند مادرم! مردم چنان (از دور من پراکنده شدند) و مرا زبون کردند که نزدیک بود به قتل رسانند. ای فرزند مادرم! علت کناره گیری من این بود که مبادا تو بگویی با دخالت خود میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا از نظر دور داشتی. (1)

سپس حضرت فرمود: از این آیات که خداوند داستان موسی و هارون را طی آن

ص: 107

1- . داستان آن را خداوند در سوره اعراف آیات 141 - 151 بیان فرموده است.

نقل می کند معلوم می شود که وقتی موسی هارون را به جانشینی خود برگزید به وی دستور داده بود که اگر بنی اسرائیل گمراه گشتند، و او یارانی یافت باید با آنها پیکار کند، و چنانچه یاورانی نیافت دست نگاه دارد و خون خود را نریزد و باعث از هم پاشیدگی مردم نگردد.

من هم ترسیدم که با قیام مسلحانه خود، برادرم پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) بفرماید: چرا میان امت من تفرقه انداختی و وصیت مرا به کار نبستی؟ در صورتی که با تو پیمان بستم که اگر یاورانی نیافتی دست نگاهدارد و از ریختن خون خود و خاندان و شیعیان جلوگیری به عمل آور.

از این رو وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، مردم به طرف ابوبکر رفتند و با وی بیعت کردند، در حالی که من مشغول کفن و دفن پیغمبر، و جمع آوری قرآن مجید بودم، و با خود عهد کرده بودم تا آیات و سوره های قرآن را در کتابی جمع آوری نکنم جز برای نماز رداء به دوش نگیرم، ولی برای اتمام حجت دختر پیغمبر را سوار درازگوشی کردم و دست حسن و حسین فرزندانم را گرفتم و به سراغ تمام مهاجرین و انصار که در جنگ «بدر» شرکت داشتند، و سابقه دار در اسلام بودند رفتم، و درباره حق خودم با آنها گفتگو نمودم، و به یاری خویش دعوت کردم، ولی جز چهار تن: زبیر، سلمان، ابوذر و مقداد، دعوتم را نپذیرفتند».

این روایت به همین گونه در «غایة المرام» به نقل از کتاب «سلیم بن قیس هلالی» آمده است. (1)

سخنان امام حسن (علیه السلام) در مجلس معاویه

و دیگر از موارد مخالفت اهل بیت عصمت با متصدیان خلافت، خطابه ای است که حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) در مجلس معاویه ایراد فرمود. این خطابه مفصل است. امام حسن (علیه السلام) در آن خطبه پاره ای از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین

ص: 108

1- . غایة المرام، ص 72، و کتاب سلیم بن قیس، ج 2، ص 663 با اندک اختلافی در بعضی از جملات. سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین (علیهم السلام) به شمار می رود. کتاب او نخستین کتاب حدیث شیعه است که راویان بزرگ و علمای نامی از آن حدیث نقل کرده اند، و دانشمندانی امثال ثقة الاسلام کلینی و شیخ صدوق و غیرهم به آن اعتماد نموده اند.

و سایر امامان اهل بیت (علیهم السلام) را شمرد، سپس فرمود: «معاویه پسر صخر گمان می کند که من او را شایسته خلافت دانستم و خود را سزاوار این مقام نمی دانم! معاویه دروغ گفته است.

به خدا قسم اگر به قرآن نگاه کنید یا به گفتار پیغمبر درباره من نظر بیندازید خواهید دید که من از همه مردم برای زمامداری مسلمانان سزاوارتر هستم، جز این که به واسطه دوری مردم از ما، بعد از پیغمبر پیوسته مظلوم و بی یاور ماندیم. خداوند میان ما و کسانی که به ما ظلم کردند و بر ما مسلط گشتند، و مردم را بر ما شورانیدند، و سهمی را که خدا برای ما مقرر داشته (خمس) و حق مادرمان فاطمه را که پیغمبر به او داده بود (فدک) از ما دریغ داشتند، به حق و عدالت حکم کند... (1)

خاندان پیغمبر در دعوی خود راستگو بودند

به طور خلاصه اعتراض و مخالفت اهل بیت (علیهم السلام)

به کسانی که زمام مردم را به دست گرفتند و خلافت الهی و پیشوائی مخصوص به آنها را غصب کردند، مانند آفتاب نیمروز روشن است. در این جا مطلب از دو حال بیرون نیست، یا خاندان پیغمبر در دعوی خود راستگو بودند، و یا (نغود بالله) دروغگو.

می دانیم که دروغگو دشمن خداست و دوستی امر واجبی نیست که اگر کسی دارا نبود، در پیشگاه خداوند مسئول باشد. همچنین دوستی او نشانه ایمان کامل به خدا و پیغمبر نیست که هیچ کس بجز با در دست داشتن گذرنامه و برات امان آنها نتواند از صراط بگذرد، پس مسلماً اهل بیت در دعوی خود راستگو بودند، و چون ثابت شد که راستگو هستند، مسلم است که خلافت الهی اختصاص به آنها دارد، و دیگران شایسته آن نبودند.

ص: 109

1- . بحارالانوار، ج 44، ص 63، به نقل از امالی شیخ طوسی.

حدیث هفتم: تفسیر آیه اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ

دشمنان علی (علیه السلام) را به دوزخ افکنید!

آیه 7 - قال الله تعالى: اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (1) یعنی: هر کافر عنودی را به دوزخ افکنید!

حدیث هفتم - در «غایة المرام» با سلسله سند از طرق ما، و طرق عامه از شریک بن عبدالله قاضی روایت نموده است که گفت: در آن بیماری که سلیمان اعمش بدورد حیات گفت به عیادتش رفتم. در آن لحظه که من نزد او بدم، ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابوحنیفه (2) نیز وارد شدند، و از «اعمش» حالش را پرسیدند. اعمش از ضعف شدیدی که داشت سخن گفت و افزود که از خطاهای خویش هراسان است. سپس متأثر گردید و گریست.

در این وقت ابوحنیفه رو کرد به او و گفت: ای ابو محمد! (3) از خدا بترس و در کار

ص: 110

- 1- آیه 24 سوره ق.
- 2- ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابوحنیفه هر سه از فقهای مشهور عامه بودند و هر سه در کوفه می زیستند، فتاوی فقهای و آراء این سه نفر در کتب فقه و حدیث عامه معروف است. معروف ترین آنها ابوحنیفه است که رئیس فرقه حنفی می باشد و به سال 150 هجری درگذشت. ابوحنیفه گفته است: اگر آن دو سال نبود که از محضر امام جعفر صادق (علیه السلام) استفاده می کردم هر آینه در امر دین به هلاکت می رسیدم (ولو السنتان لهلك نعمان).
- 3- ابو محمد سلیمان بن مهران اعمش از مفاخر علماء و محدثین شیعه و هم عصر ابوحنیفه بوده است. علمای عامه هم جلالت قدر و وثاقت او را می ستودند و از وی حدیث نقل می کردند، با این که آنها از تشیع و محبت او به ائمه شیعه اطلاع کامل داشتند. وی قضایا و نوادر زیادی دارد. ابن طرلون دمشقی کتابی درباره قضایا و نوادر اعمش نوشته است به نام «الزهر الانعش فی نوادر الاعمش». او اصلاً از مردم دماوند ایران و مردی بذله گو و لطیف خوی و خوش مجلس بوده است. به سال 148 هجری وفات یافت. عیسی بن یونس می گوید: ندیدم که اغنیاء و سلاطین نزد کسی مانند اعمش خاضع باشند، با این که او مردی فقیر و تهی دست بود.

خود بیندیش، زیرا تو اکنون در آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت قرار داری. تو درباره علی بن ابیطالب احادیثی نقل می کردی که اگر از آنها درگذری و آنها را تکذیب کنی هم اکنون که از دنیا می روی سودمندتر به حالت می باشد.

اعمش گفت: ای نعمان! کدام حدیثی می گفتم که اصلی نداشت؟ ابوحنیفه گفت: مثلاً حدیث عبایه که علی گفته است: «انا قَسِيمُ النار». اعمش خشمگین شد و گفت: ای یهودی! این سخن را به کسی مثل من می گوئی؟ مرا بنشانید. چون او را نشانند و تکیه داد گفت: به خدائی که هم اکنون به سوی او می روم روایت کرد برای من موسی بن ظریف و من کسی از بنی اسد را به خوبی او ندیدم. او گفت از عبایه ربعی شنیدم می گفت: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: انا قسیم النار. من قسمت کننده آتش دوزخ هستم. به آتش دوزخ می گویم این دوست ما است او را رها کن، و این دشمن من است او را بگیر». (1)

و نیز حدیث کرد برای من ابو متوکل ناجی در زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی (که بدون جهت علی (علیه السلام) را دشنام می داد) از ابوسعید خدری که گفت: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: در روز قیامت خداوند به من و علی بن ابیطالب می گوید هر کس شما را دشمن می داشته است بیفکنید به جهنم، و هر کس شما را دوست می دارد ببرید به بهشت، و این است معنی آیه شریفه *الْقِيَامِ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ*.

در این وقت ابوحنیفه برخاست و به ما گفت: تا دروغ بزرگ تری نگفته است

ص: 111

1- . خطیب خوارزمی در مناقب، ص 229 به سند خود از مجاهد و او از عبدالله بن عباس روایت نموده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: روز قیامت خداوند جبرئیل و محمد (صلی الله علیه و آله) را بر پل صراط نگاه می دارد، و بدین گونه هیچ کس از صراط نمی گذرد مگر این که براتی از علی بن ابیطالب (علیه السلام) با وی باشد که نشان دهد اهل بهشت است! و نیز خطیب بغدادی در ج 3، تاریخ بغدادی، ص 161 به سند خود از عبدالله بن عباس روایت می کند که گفت به پیغمبر عرض کردم: آیا برای تبرئه از آتش دوزخ هم گذرنامه ای هست؟ فرمود: آری. گفتم: آن گذرنامه چیست؟ فرمود: محبت علی بن ابیطالب و نیز تاریخ بغداد، ج 10، ص 356، و هم محب طبری در «الریاض النظره»، ج 2، ص 172 از پیغمبر روایت می کند که فرمود: وقتی در روز قیامت خداوند تمام بندگان خود را گرد آورد و «صراط» را بر پل جهنم بست هیچ کس از آن نمی گذرد مگر این که گذرنامه از علی بن ابیطالب داشته باشد.

برخیزید برویم (1) شریک بن عبدالله گفت: اعمش هنوز شب نکرده بود که از دنیا رفت!

مؤلف سلیمان اعمش از بزرگان شیعه و در دوستی و ارادت به خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) میان شیعه و سنی مشهور بود. او داستان معروفی با منصور خلیفه عباسی دارد. در یکی از شب ها منصور او را احضار کرد و پرسید تو را به خدا چند حدیث می توانی در فضائل علی روایت کنی؟

اعمش: مقدار کمی.

منصور: مثلاً چقدر؟

اعمش: ده هزار حدیث و بلکه بیشتر!! (2)

روایاتی که در این باره از طریق شیعه و سنی رسیده بسیار و به حد استفاضه رسیده است!

روایاتی که در ذیل حدیث ششم نقل شد نیز این حدیث را تأیید می کند، زیرا آن روایات می گفت: هیچ بنده ای از صراط نمی گذرد و داخل بهشت نمی شود مگر این که گذرنامه ای از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دست داشته باشد.

همچنین انبوه روایاتی که شیعه و سنی نقل کرده اند که آن حضرت ساقی حوض کوثر است و مردانی را از حوض کوثر دور می گرداند، چنان که شتر گمشده ای از سر آب رانده می شود و این که آن حضرت قسمت کننده بهشت و دوزخ است، نیز مؤید این است.

از جمله روایاتی که عامه نقل کرده اند حدیثی است که خطیب خوارزمی به سند خود از عبدالله عمر روایت نموده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به علی بن ابیطالب فرمود: یا علی! در روز قیامت شتری برای تو می آورند (که سوار شوی) و تاجی به سرداری که نور از آن می درخشد، به طوری که دیدگان اهل محشر را خیره می کند.

ص: 112

1- . بر سیه دل چه سود خواندن و عظم نرود میخ آهنین در سنگ

2- . این داستان را به تفصیل موفق بن احمد خطیب خوارزمی در کتاب مناقب، ص 20 نقل کرده است.

در آن وقت از جانب خداوند ندا می رسد که: جانشین محمد پیغمبر خدا کجاست؟ و تو می گوئی: این که منم. ندا می رسد هر کس تورا دوست دارد ببر به بهشت و هر کس تورا دشمن می دارد، به دوزخ افکن، زیرا امروز قسمت کننده بهشت و دوزخ تو هستی (ادخل من احبک الجنة ومن عاداک فی النار، فانت قسیم الجنة وقسیم النار). (1)

و نیز خطیب خوارزمی به سند خود از عبدالله عمر روایت نموده که گفت: شنیدم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود: علی پرچمدار و امین من بر حوض کوثر و یاور من بر کلیدهای خزائن بهشت است (علی صاحب لوائی و امینی علی الحوض و معینی معلی مفاتیح خزائن الجنة). (2)

تقسیم بهشت و دوزخ به دست علی (علیه السلام) است

حموئی (3) که او نیز از علمای عامه است روایت مفصلی در این زمینه به سند خود از ابوسعید خدری نقل کرده است و در آخر آن می گوید: روز قیامت به دستور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کلیدهای بهشت و جهنم به علی (علیه السلام) تسلیم می شود، آن گاه علی (علیه السلام) در حالی که شراره های آتش دوزخ زبانه می کشد و گرمی آن به نهایت رسیده است کنار دوزخ می ایستد. دوزخ می گوید: یا علی از پهلوی من کنار برو. نور تو شراره مرا خاموش ساخت. علی (علیه السلام) می گوید: آرام باش. این شخص دشمن من است او را بگیر، و این شخص دوست من است او را رها کن، در آن روز اطاعتی که دوزخ از علی

ص: 113

-
- 1- نگاه کنید به مناقب خطیب خوارزمی، ص 259، و تذکرة الخواص ابن جوزی، ص 45 چاپ نجف، و تاریخ بغداد، ج 11، ص 112، و ج 13، ص 22، و کنز العمال، ج 6، ص 402، و ریاض النظره، ج 2، ص 211.
 - 2- مناقب خوارزمی، ص 208، و تاریخ بغداد، ج 14، ص 97، و ریاض النظره، ج 2، ص 303، و کنز العمال، ج 6، ص 402.
 - 3- ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی معروف به حموئی متوفی به سال 730 هجری یکی از اعظام علما و محدثان و حفاظ عامه است. پدر و جدش نیز چنین مقامی داشته اند. وی مؤلف کتاب «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین» است که در سال 716 آن را تألیف کرده است. کتاب مزبور یکی از کتب ارجدار عامه درباره مناقب و فضائل اهل بیت عصمت است. مؤلف فقید و جمعی دیگر نام او را «حموینی» نوشته اند، حال آنکه او در واقع «حمویشی» به نام «حمویه» جد خود است.

(علیه السلام) می کند از تمایم خلائق بیشتر است. (1)

به طور خلاصه تمام روایات گذشته از این معنی خیر می دهد و آن این که امر بهشت و جهنم به علی (علیه السلام) واگذار شده است، کسی که او را دوست می دارد در بهشت جایگزین است، و هر کس او را دشمن می دارد به دوزخ خواهد رفت. اخباری که در این خصوص رسیده است نیز متواتر می باشد. بدیهی است کسی که دارای چنین مقامی است، همیشه با حق می گردد و حق نیز با او خواهد بود، زیرا اگر چنین نبود، شایستگی این موهبت بزرگ را از جانب خدا پیدا نمی کرد. پس علی (علیه السلام) سخنی جز به راستی نمی گوید و کاری جز به حق نمی کند.

وقتی این مطلب مسلم و ثابت گردید مسلم می گردد که امامت و خلافت بلافصل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اختصاص به علی و دودمان طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین دارد، چنان که دانستی که آن حضرت هیچ کس را جز خود و فرزندان پاک سرشت خویش شایسته پیشوائی مسلمانان نمی دانست.

ص: 114

1- . فرائد السمطین، ج 1، ص 105.

آیه 8 - قال الله تعالى: (1) یعنی ای پیغمبر! تو هشداردهنده خلقی، و هر قومی نیز راهنمایی دارد.

حدیث هشتم - از برید عجلی (2) روایت شد که گفت: حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه شریفه فرمود: رَسُوْلُ اللهِ الْمُنذِرُ وَّلِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ اِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللهِ ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ ثُمَّ الْاَوْصِيَاءُ وَّاحِدًا بَعْدَ وَّاحِدٍ. یعنی: در این آیه منذر و هشداردهنده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و برای هر زمانی راهنمایی از ما است که مردم را هر آنچه پیغمبر خدا آورده است راهنمایی کند. راهنمایان بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) و بعد از آن حضرت جانشینان او یکی پس از دیگری است.

ص: 115

1- آیه 7 سوره رعد.

2- برید بن معاویه عجلی از مشاهیر شاگردان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق (علیهما السلام) است و نزد آن دو امام همام و سایر ائمه بعدی مقامی بزرگ داشته است. برید از اصحاب اجماع است که علما و فقها شیعه به اتفاق و ثاقت، جلالت قدر، و قداست نفس آنها را ستوده و احادیث آنها را مورد اعتبار و اعتماد قرار داده اند. حضرت صادق (علیه السلام) فرمود اوتاد زمین چهار نفرند: محمد بن مسلم و برید عجلی و لیث بختری مرادی، و زرارة بن اعین، و در حدیثی دیگر آن چهار نفر را به بهشت مژده داد. برید به سال 150 هجری وفات یافت. پسرش قاسم بن برید نیز از راویان اصحاب حضرت صادق (علیه السلام) بوده است.

در «غایة المرام» از ابراهیم بن محمد حموئی که از مشاهیر دانشمندان عامه است، در کتاب «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و فاطمه والسبطين» نقل کرده که گفته است: «خبر داد به ما استاد ما علامه نجم الدین عثمان بن الموفق و او گفت خبر داد به ما مؤید بن محمد بن علی طوسی، و او گفت: خبر داد به ما عبدالجبار بن محمد جواری بیهقی و او گفت: خبر داد به ما امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی که: از جمله آیات قرآنی که در آن علی (علیه السلام) بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته انما انت منذر ولکل قوم هاد است.

و نیز حموئی به سند خود از ابو برزّه اسلمی روایت نموده که گفت: شنیدم پیغمبر دست روی سینه خود نهاد و این آیه را بدین گونه تلاوت فرمود: «انما انت منذر» جز این نیست که تو هشداردهنده خلقی. آن گاه دست روی دست علی (علیه السلام) گذارد و فرمود: «ولکل قوم هاد» و برای هر قومی راهنما هستی. (1)

همچنین حموئی در آن کتاب از ثعلبی با اسناد خود نقل کرده که عبدالله عباس گفت: هنگامی که این آیه شریفه نازل گردید، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دست روی سینه خود گذارد و فرمود: منذر و هشداردهنده خلق من هستم. سپس با دست اشاره به دوش علی بن ابیطالب (علیه السلام) نمود و فرمود: یا علی! هادی و راهنما هم توئی که رهروان به وسیله تو راه پیدا می کنند. (2)

این راهنما باید از خاندان پیغمبر باشد

روایات شیعه و سنی در این معنی بسیار است و به حد استفاضه رسیده، بلکه روایاتی که هر دو طائفه از عبدالله بن عباس در این خصوص نقل کرده اند به تنهایی به حد استفاضه رسید است. چنان که در «غایة المرام» آورده است.

ص: 116

1- . تفسیر طبری، ج 13، ص 72. سیوطی در «الدر المنثور» ذیل آیه مورد بحث، به نقل از ابن مردویه، و ابونعیم اصفهانی در کتاب «المعرفة» و دیلمی و ابن عساکر و ابن نجار، و نیز «کنوز الحقائق» مناوی، ص 42، و فرائد السمطین، ج 1، ص 148، و غایة المرام، ص 235.

2- . حاکم نیشابوری در مستدرک، ج 3، ص 129 به سند خود از عباد بن عبدالله اسدی روایت می کند که علی (علیه السلام) فرمود: «منذر» پیغمبر خدا و «هادی» من هستم. سپس می گوید: اسناد این حدیث صحیح است. درج 1 «کنز العمال»، ص 251 از ابن ابی حاتم، و «مجمع الزوائد» هیثمی، ج 7، ص 41، و نورالابصار شبلنجی، ص 70 نیز روایت کرده است (فضائل الخمسه، ج 1، ص 266) و فرائد السمطین، ج 1، ص 148.

ابن شهر آشوب (1) می گوید! ابن عقده احمد بن سعید (2) کتابی در تفسیر آیه «انما انت منذر و لكل قوم هاد» تألیف نموده و گفته است که این آیه تنها درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است. (3)

مؤلف مؤید این که راهنما در این آیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، روایات متواتری است که شیعه و سنی راجع به اهل بیت عصمت نقل کرده اند که آنها همیشه با قرآن هستند و از آن جدا نمی شوند، و قرآن نیز از آنها جدا نمی شود و جز با توسل به آنان راهی برای حفظ از گمراهی نیست. همچنین روایات مستفیضه ای که هر دو طائفه نقل کرده اند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است که هر کس در آن نشست نجات یافت و هر کس روی برتافت غرق شد.

بیان مطلب دلالت آیه شریفه بر این که منظور از هادی و راهنما، علی بن ابیطالب است، روشن می باشد، زیرا اگر این راهنما که خداوند در کتاب خود از آن خبر داده است غیر از اهل بیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد، باید توسل به آنها نیز باعث حفظ از گمراهی و نجات مردم گردد، و همتای قرآن مجید باشند، در صورتی که پیغمبر فقط

ص: 117

1- . محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی از مفاخر دانشمندان و فقهای شیعه است. صلاح الدین صفدی می نویسد: «وی در اصول (عقاید) به مقام نهائی رسید، و برای دیدار دانشمندان به شهرها سفر کرد، و در علوم تفسیر و نحو و غیره استاد بود. در ایام مقتفی بالله عباسی به وعظ می پرداخت و در نظر وی بزرگ بود و او را خلعت پوشانید. مردی خوش سیما، زیبا و راستگو، و دارای سخنی نمکین و دانش وسیع بود». ابن شهر آشوب از شاگردان امین الدین طبرسی، و ابومنصور طبرسی مؤلف احتجاج، و عبدالجلیل قزوینی و ابوالفتح رازی و غیرهم بوده است، و جمعی از مفاخر علمای شیعه و سنی هم از شاگردان او می باشند. او مؤلف کتاب معروف «مناقب» و «معالم العلماء» است. به سال 588 در حلب وفات یافت و مرقدش مزار شیعیان آن دیار است. شرح حالش را مفصلاً در جلد سوم «مفاخر اسلام» نگاشته ام.

2- . حافظ احمد بن محمد بن سعید معروف به «ابن عقده» از مردم کوفه و زیدی مذهب بوده است، ولی چون بیشتر با شیعه امامیه آمیزش داشته و به روش شیعه کتاب نوشته، و مردی خوش حافظه و راست گفتار و موثق بوده از علمای ما به شمار آمده است. شیخ طوسی می گوید: جماعتی از علما می گفتند: ابن عقده گفته است: صد و بست هزار حدیث با سلسله سند از حفظ دارم، و می توانم درباره سیصد هزار حدیث بحث و گفتگو نمایم! (الکنی و الالقاب) (البته باید دید این مقدار حدیث صحیح داشته ایم؟ شرح حال ابن عقده را در جلد سوم «مفاخر اسلام» آورده ایم.

3- . مناقب آل ابیطالب، ج 3، ص 83.

اهل بیت خود را قرین و همتای قرآن قرار داده و صریحاً فرموده است که این دو از هم جدا نمی شوند، به این معنی که علوم قرآن جز در نزد آنان یافت نمی شود، و تمام امت را سفارش نموده که دست به دامان آنها بزنند و فرموده است: مادام که دست به دامان آنها زده اید هرگز گمراه نمی شوید، و نجات از هرگونه ضلالت و گمراهی را منحصر به توسل به آن ذوات مقدسه دانسته و فرموده است که هر کس از آنان دست بردارد در دریای معاصی و گمراهی نابود می گردد. در این مورد شعر حسان بن ثابت انصاری معروف است که می گوید:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِعِبَادٍ *** وَعَلَىٰ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (1)

مردم از راهنمای دینی بی نیاز نیستند

آیه شریفه می رساند که مردم نیازمند به راهنمایی می باشند که آنها را به راه راست هدایت کند، زیرا خداوند متعال صفت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را فقط «انذار» و بیم دهنده خلق از نافرمانی الهی قرار داده است. و مسلم است که دین خدا و اسلام با هشدار مردم از عذاب الهی تکمیل نمی شود، برای این که بیم دادن خلق تنها اساس سازمانی را پی ریزی می کند، و پی ریزی به تنهایی باعث بقای سازمان نیست، زیرا پی ها ممکن است در معرض نابودی و شکستن قرار بگیرد، از این رو برای نگاهداری آن پی ها ناگزیر از وجود سرپرست و نگاهدارنده و راهنمایی هستیم که در قرون بعدی مردم را به جانب آن اساس راهنمایی کند.

بنابراین خداوند که می فرماید: «تو برای هر قومی راهنما هستی» یعنی: ای پیغمبر! همان طور که تو را پیغمبر و هشداردهنده خلق قرار دادم و پایه های دین خود را به وسیله تو استوار داشتیم، همان طور هم آن را کامل نموده و محکم گردانیدم و نعمت خود را بر مردم تمام کردم، بدین گونه که بر هر قومی که در قرن های آینده خواهند آمد، راهنمایی قرار داده ام که رهروان را به راه راست هدایت کنند و خطر تندروان و اهل باطل و نادان ها را از ساحت دین دور نماید.

ص: 118

1- . یعنی: تنها تو هشداردهنده بندگان خدائی، و علی هم راهنمای هر قومی است.

پس آیه شریفه دلالت بر چند امر دارد:

1- از این آیه استفاده می شود که بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای باقی ماندن دین و حفظ آن از نقصان و نابودی، احتیاج به راهنمایی هست.

2- منصب هدایت و راهنمایی خلق مانند منصب «انذار» و بیم دادن بندگان از نافرمانی خداوند از مناصب الهی است و انتخاب مردم در آن راه ندارد. به عبارت دیگر راهنمایی که در این آیه ذکر شده است، هر راهنمایی نیست که مثلاً در بعضی احکام مردم را راهنمایی کند، زیرا احتیاج، او را ناگزیر به چنین راهنمایی نمی کند، بلکه مقصود این است که این راهنما در تمام موارد مردم را به آنچه که احتیاج دارند راهنمایی کند، و این معنی نیز بستگی به این دارد که راهنما از تمام آنچه در کتاب (قرآن) است آگاه و از هواپرستی برکنار باشد.

چنین شخصی هم مسلماً بعد از پیغمبر برگزیده خدا خواهد بود، و جز خداوند کسی او را نمی شناسد، بنابراین واجب است که خداوند او را برای راهنمایی بندگان منصوب کند، تا بدین وسیله با بندگان اتمام حجت کرده باشد.

3- از آیه شریفه معلوم می شود که این راهنما بعد از پیغمبر خواهد بود، زیرا شعاع عمل آنها یکی در تأسیس دین است و دیگر در ابقای آن می باشد، و هر دو نیز از اصول دین به شمار می رود. بر مردم نیز واجب است که این راهنما را بشناسند و با اعتراف به مقامی که دارد از وی پیروی نمایند، چنان که شناختن بیم دهنده خلق (منذر) و اقرار پیغمبری او و پیروی از وی، بر آنها واجب بود.

راهنمای امت اسلام را باید پیغمبر معرفی کند

اکنون که برای شما خواننده روشن شد که این منصب (رسالت) از مناصب برجسته الهی است، خواهی دانست که شناختن راهنمای بعدی نیز جز به توسط صاحب رسالت که بیم دهنده و بیدارکننده خلق است میسر نیست، و مردم هم راهی برای شناختن او جز به وسیله پیغمبر ندارند، بنابراین واجب است که پیغمبر این راهنما را به مردم معرفی کند، و سخن در این است که در احادیث سنی و شعیه که به ما رسیده است جز

امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین کسی دیگر از جانب پیغمبر با این صفت شناخته نشده است.

همین معنی نیز دلیل است که هادی و راهنما در آیه شریفه به طور قطع آن حضرت می باشد. از این گذشته حدیث ثقلین که مورد اتفاق هر دو طائفه است، و حدیث «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است» هر دو دلالت دارند که این «هادی» فقط از خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، و از میان آنان خارج نیست.

به علاوه این که لفظ «هادی» بعد از «لکل قوم» به صورت نکره آمده است دلالت بر تعداد هادی و راهنما دارد و می رساند که برای هر قومی در هر دوره ای راهنمایی خواهد بود، چنان که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: برای هر زمانی راهنمایی از ما خاندان پیغمبر هست که مسلمانان را به آنچه پیغمبر آورده است راهنمایی کند.

دلالت لفظ «هادی» بر تعدد راهنما در این گونه ترکیب (لکل قوم هاد) روشن است، چنان که وقتی مثلاً گفته شود: هر قومی عالمی دارند، و برای هر شخصی از این عده، دیناری خواهد بود، می رساند که این «عالم» و «دینار» متعدد است. ضمناً این که در روایات بسیاری، راهنما در آیه به شیخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) تفسیر شده است، منافات با سایر ائمه اطهار ندارد، زیرا علی (علیه السلام) مصداق اول و اکمل آنان می باشد.

از اینجا روشن می شود آنچه یکی از مفسرین به نقل «مجمع البیان» گفته است که این راهنما خداوند است، تسیر به رأی و جداً نادرست می باشد. آری خداوند بیم دهنده (منذر) و راهنما (هاد) است، ولی به وسیله پیغمبر و جانشینان معصوم آن حضرت، پس اگر منظور این معنی باشد درست است، ولی دیگر نمی توان بیم دهنده خلق را از راهنما جدا کرد، و چنانچه منظور این است که خداوند بدون واسطه بیم دهنده خلق و راهنمای آنهاست، مسلماً درست نیست، زیرا خداوند هیچ وقت کاری بدون واسطه و سبب نمی کند.

جمله کلام این که دلالت لفظ «هادی» در آیه شریفه بر تعدد راهنما کاملاً روشن و آشکار است و جای شک نیست. با این وصف برای مزید توضیح می گوئیم: آیه شریفه دلالت دارد که امت اسلام بعد از هشداردهنده خلق (منذر) که پیغمبر اکرم است احتیاج

اگر وجود یک نفر راهنما در یک قرن، برای مردمی که در قرون بعدی می آیند کافی باشد، می باید بعد از رحلت پیغمبر هم نیازی به هادی و راهنما نباشد، زیرا پیغمبر راهنمای قرن خودش هم بود در صورتی که این درست خلاف فرض است، و از اینجا معلوم می شود که هر زمان و قرنی محتاج به راهنمایی است، و این هم بستگی دارد به این که راهنما متعدد باشد تا تکافوی تمام آنها و قرن ها را بنماید.

تنها امیرالمؤمنین و اولاد طاهرين او راهنمای مسلمانان هستند

با در نظر گرفتن این جهات مسلم است که راهنمایی این چنین هم بعد از مولای متقیان (علیه السلام) فقط عترت طاهره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می باشند که خود درباره آنها فرمود: همیشه با قرآن هستند و قرآن نیز با آنهاست و هیچ گاه زمین از وجود آنان خالی نخواهد ماند تا پیغمبر را بر حوض کوثر ملاقات کنند. و از این جا معلوم می گرد که ولایت الهی و پیشوائی مسلمین بعد از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز اختصاص به امیرالمؤمنین و اولاد پاک سرشت آن حضرت دارد، زیرا امامت و پیشوائی مسلمانان بر محور منصب هدایت و راهنمایی خلق می گردد، چون معقول نیست که شخص راهنما، پیرو کسی باشد که خود او محتاج به آن راهنماست (1) چنان که خداوند می فرماید: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ

كَيْفَ تَحْكُمُونَ (2) یعنی: آیا کسی که (مردم را) به سوی حق راهنمایی می کند سزاوارتر است که پیروی شود یا آن کس که تا خود هدایت نشود، نمی تواند کسی را راهنمایی کند؟ چه می گوئید و چگونه حکم می کنید؟

اشکال ممکن است گفته شود که: «هاد» در آیه شریفه عطف به «منذر» است، چنان که طبرسی در «مجمع البیان» از بعضی مفسران عامه نقل کرده است، (3) و در این

ص: 121

1- . معقول نبودن آن به خاطر این است که مستلزم «دور» می باشد که از نظر عقل باطل است.

2- . سوره یونس آیه 35.

3- . مجمع البیان، ج 6، ص 278.

صورت معنی آیه این است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هشداردهنده خلق و رهنمایی هر قومی است.

پاسخ می‌گوییم: با این که عطف «هادی» به «منذر» خلاف ظاهر ترکیب آیه شریفه است، با روایات سنی و شیعه که در تفسیر آیه رسیده است، منافات دارد و مستلزم این خواهد بود که مجرور (کل) فقط متعلق به «هاد» باشد، و چنانچه از باب تنازع و متعلق به هر دو منذر و هاد باشد می‌باید گفته شود: «انما انت منذر و هاد لكل قوم» و با این فرض لازم می‌آید که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رهنمای هر قومی باشد، ولی «هشداردهنده هر قومی نباشد» که البته نادرست است.

زیرا کسانی که در عصر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودند مستقیماً و بدون واسطه مشمول انذار و هدایت آن حضرت قرار داشتند، و با واسطه شامل هر عصر و هر قومی هم می‌باشد. و جا ندارد که آن دو را از هم جدا کرد و گفت که تنها هدایت آن حضرت شامل هر قومی می‌شود پس آنچه مسلم است لفظ «لكل» خبر مقدم «هاد» است و عطف آن از قبیل عطف جمله به جمله است. سپاس خدای را که حق و حقیقت را برای هر کس که قلب آگاه و گوش شنوا دارد آشکار می‌سازد.

ص: 122

حدیث نهم: تفسیر آیه اِخْوَانًا عَلٰی سُرِّ مُتَقَابِلِیْنَ

پیمان برادری میان پیغمبر و علی صلوات الله علیهما و آلهما

آیه 9 - قال الله تعالى: اِخْوَانًا عَلٰی سُرِّ مُتَقَابِلِیْنَ (1) یعنی: آنها با هم برادرند، و در بهشت روی تخت ها مقابل یکدیگر نشسته اند.

حدیث نهم - در «غایة المرام» از عبدالله بن احمد بن حنبل به سند خود از زید بن ابی اوفی روایت نموده که گفت: «در مسجدالنبی خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیدم. پیغمبر میان تمام اصحاب خود پیمان برادری بست. در آخر علی (علیه السلام) رو کرد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و گفت: یا رسول الله! از این که می بینم میان یاران خود پیمان برادری بستی و مرا تنها گذاردی جانم از دست رفت و پشتم شکست. اگر این کار به واسطه نارضائی است که از من دارید من تن به رضای حق می دهم.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به خدائی که مرا به راستی و درستی برانگیخته است علت این که تو را تنها گذاردم این است که می خواهم خودم با تو پیمان برادری ببندم. تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی، با این فرق که بعد از من پیغمبری نیست، تو برادر و وارث من می باشی!

ص: 123

1- . آیه 47 سوره حجر - قسمت اول آیه شریفه چنین است وَتَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ.

علی (علیه السلام): یا رسول الله! چه چیزی را از شما ارث می برم؟

پیغمبر (صلی الله علیه و آله): آنچه پیغمبران پیش از من به ارث گذاردند.

علی (علیه السلام): پیغمبران قبل از شما چه ارثی گذاردند؟

پیغمبر (صلی الله علیه و آله): کتاب خدا و گفتار و آثار پیغمبران را به ارث گذاردند. یا علی! تو در بهشت با دخترم فاطمه در قصر من خواهی بود. تو برادر و همنشین من خواهی بود. آن گاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) این آیه را تلاوت فرمود: **إِخْوَانًا عَلَيَّ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ**. یعنی اهل بهشت با هم برادر و روی تخت ها مقابل هم نشسته اند و به هم اظهار محبت می کنند و به هم می نگرند. (1)

مؤلف این آیه شریفه مشتمل بر سه منقبت عالی برای مولای متقیان علی (علیه السلام) است، و آنها منزلت، برادری، وراثت است. درباره منقبت اول و دوم روایات شیعه و سنی به حد تواتر رسیده است. تا آنجا که در «غایة المرام» فقط روایات عامه را که با صراحت این فضیلت را برای آن حضرت شمرده است، متجاوز از صد حدیث ذکر کرده است! (2)

دو روایت بسیار جالب در پیرامون شخصیت بی نظیر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

راجع به منقبت سوم یعنی «وراثت» روایات هر دو طائفه به حد استفاضه رسیده بلکه می توان گفت متواتر است. به هر حال تردیدی نیست که روایت فوق مشتمل بر سه

ص: 124

1- . غایة المرام، ص 399، این حدیث را محب الدین طبری در «الریاض النظرة»، ج اول، ص 13 به تفصیل نقل کرده است. و می گوید: حافظ ابوالقاسم دمشقی نیز آن را در «الاربعین الطوال» آورده است. و نیز محب طبری در جلد دوم ریاض، ص 209 حدیث مزبور را از زید بن ابی اوفی در تفسیر آیه شریفه از مناقب احمد حنبل نقل کرده است. همچنین در «کنز العمال» متقی، ج 5، ص 40 آن را ذکر نموده و می گوید این حدیث را مفاخر علمای عامه امثال بعوی و طبرانی در معجم خود و با وردی در «المعرفة» آورده اند (فضائل الحمسه، ج 1، ص 311).

2- . غایة المرام، ص 109 - 126، و 478 - 491.

بی تناسب نیست که برای مزید توضیح دو روایت دیگر هم از منابع عامه نقل کنیم. این دو روایت یکی از خلیفه دوم (عمر خطاب) و دیگری از معاویه بن ابی سفیان است!

روایت اول را «غایة المرام» به عنوان روایت سی و پنجم نقل کرده و می گوید: ابن مغزالی شافعی به سند خود از اسماعیل بن ابی خالد و او از قیس (1) روایت می کند که مردی مسئله ای از معاویه پرسید، معاویه گفت: آن را از علی بن ابیطالب سؤال کن که او داناتر است. قیس گفت: یا امیرالمؤمنین! جواب شما برای من بهتر از پاسخ علی است! معاویه گفت: سخنی زشت گفتمی، و کاری ناستوده کردی! تو مردی را بد می دانی که پیغمبر علم و دانش بسیار چنان که می باید به وی داد، درباره او گفت: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیغمبری نیست. عمر بن خطاب خلیفه دوم نیز مشکلات خود را از او می پرسید و به گفته او عمل می نمود. من خود می دیدم که وقتی مشکلی برای عمر پیش می آمد می پرسید علی در اینجا هست؟!

آن گاه معاویه به قیس گفت: خدا تو را مرگ دهد با این سخن که درباره علی گفتمی! و دستور داد نام او را از دیوان قلم گرفتند (2) چه خوب گفت است شاعر عرب:

ومناقبُ شَهِدِ العَدُوُّ بِفَضْلِهَا وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الأَعْدَاءُ

یعنی: چه بسیار مناقبی که دشمن به آن گواهی می دهد، فضیلت نیز آن است که دشمنان آن را گواهی کنند. (3) این روایت در «غایة المرام» از مسند احمد بن حنبل هم نقل شده است. (4)

روایت دوم این روایت هم در «غایة المرام» به عنوان روایت نود و دوم از

ص: 125

-
- 1- . محب الدین طبری در «الریاض النظره»، ج 2، ص 195 این روایت را از مناقب احمد حنبل نقل می کند. با این فرق که به جای «قیس» می گوید: «مردی آمد نزد معاویه. همچنین مناوی در ج 3، ص 46. و ابن حجر مکی در ص 107 صواعق نقل کرده است.
 - 2- . غایة المرام، ص 112، و مناقب ابن مغزالی، ص 34.
 - 3- . و به فارسی هم گفته اند: خوشتر آن باشد که وصف دلبران گفته آید در حدیث دیگران
 - 4- . غایة المرام، ص 114.

ابن صباغ مالکی (1) از بزرگان علمای عامه به نقل از کتاب «خصائص» از عباس بن عبدالمطلب نقل شده است که گفت: شنیدم عمر بن خطاب می گفت: علی بن ابیطالب را جز به نیکی یاد نکنید، زیرا از پیغمبر شنیدم که می فرمود: علی بن ابیطالب سه امتیاز دارد که اگر یکی از این سه امتیاز را من (عمر) داشتم از آنچه آفتاب بر آن می تابد برای من بهتر بود.

موضوع این بود که روزی من و ابوبکر و ابوعبیده جراح و چند نفر دیگر از صحابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نزد آن حضرت بودیم. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دست گذاشت روی دوش علی بن ابیطالب و فرمود: یا علی تو در میان همه مسلمانان نخستین کسی هستی که اسلام آوردی، تو در میان مؤمنین نخستین فرد باایمانی، و تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی. دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست دارد، ولی تو را دشمن می دارد!

یا علی! هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است، و هر کس مرا دوست بدارد، دوستدار خداست، و پروردگار او را به بهشت می برد، و هر کس تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است، و هر کس مرا دشمن بدارد، خدا را به خشم آورده است و خدا او را به آتش دوزخ می افکند. (2)

مؤلف در «غایة المرام» این حدیث را از موفق بن احمد خوارزمی نقل کرده که وی به اسناد خود آن را از عبدالله عباس روایت نموده، ولی قسمت بعدی حدیث (دروغ می گوید کسی که...) حذف شده است. (3)

ص: 126

- 1- . نورالدین علی بن محمد بن صباغ مالکی از علمای مشهور عامه است. ابن صباغ اهل مکه بوده و مؤلف کتاب «الفصول المهمة فی معرفة الائمة» است، که بسیاری از روایات جالب عامه را در فضائل ائمه اثنی عشر در آن کتاب آورده است. به طوری که چلبی در کشف الظنون می نویسد: «عده ای از دانشمندان عامه ابن صباغ را به این دلیل که در اول «فصول المهمة» نوشته است: «حمد خدا را که برای اصلاح کار امت اسلام امام عادل منصوب داشت» شیعه می دانند. ابن صباغ به سال 855 وفات یافت. (الکنی و الالقاب).
- 2- . فصول المهمة، ص 126، و کنز العمال، ج 6، ص 395 و می گوید: حسن بن بدر آن را از جمله روایاتی شمرده که خلفا نقل کرده اند، و نیز حاکم در «الکنی» و شیرازی در «الالقاب» و ابن نجار و محب طبری در «ریاض» ج 2، ص 163 و 175 روایت کرده اند.
- 3- . غایة المرام، ص 114، مناقب خوارزمی، ص 55.

تحریف حدیث پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

باید دانست که منظور پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در حدیث نخست که فرمود: «ارث پیغمبران کتاب و سنت است»، علم و اطلاع بر آنهاست، زیرا پیغمبران درهم و دیناری ارث نمی گذارند، بلکه ارث آنها علم و دانش است که نصیب هر کس بشود، بهره فراوانی برده است، (1) از این رو تناسب ندارد در ارث کتاب و سنت احتمال معنی دیگری بدهند. این که از طریق عامه روایت شده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ما پیغمبران ارث نمی گذاریم، و آنچه از ما می ماند صدقه است (که به همه مسلمانان می رسد) از مجعولات و احادیث ساختگی است. آنها روایت صحیح را تحریف کردند و قسمت آخر آن را (کتاب الله و سنت نبیهم) برداشته و «ما ترکناه صدقه» را به جای آن گذارده اند.

شگفتا! چگونه ممکن است این روایت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باشد و بر وارثان کتاب و سنت (حضرت امیر و فاطمه زهرا (علیهما السلام)) پوشیده بماند، ولی دیگران (ابوبکر و عایشه) از آن آگاهی داشته باشند!؟

اکنون که شما خواننده محترم پی به این مطالب برده اید بدانید که هر یک از مناقب سه گانه یاد شده دلالت دارد که منصب عالی امامت و خلافت الهی بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اختصاص به مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته است، و با وجود آن حضرت هیچ یک از مسلمانان شایسته آن مقام رفیع نبوده اند، بدین گونه:

علی (علیه السلام) جانشین بلا فصل پیغمبر است

1- منزلت: دلالت این منقبت بر انحصار جانشینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) از گفتار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که به علی (علیه السلام) فرمود: «تونسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، با این فرق که بعد از من پیغمبری نخواهد بود» استفاده می شود، زیرا این حدیث شریف می رساند که تمام منزلت ها و امتیازاتی که هارون به عنوان جانشین حضرت موسی دارا بوده، امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ص: 127

هم داشته است، به استثنای «نبوت» که پیغمبر هم در حدیث فرموده است «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». یکی از امتیازات هارون بلکه روشن ترین و آشکارترین آنها جانشینی و وزارت حضرت موسی بود که خداوند هم در قرآن مجید بیان فرموده است. (1)

سؤال دلالت حدیث منزلت بر خلافت مسلم است، ولی سخن در این است که آیا دلالت هم دارد که خلافت اختصاص به علی (علیه السلام) دارد و دیگران شایسته آن نمی باشند؟

جواب می گویم اولاً یکی از منزلت های هارون نسبت به موسی جانشینی بلافصل او نسبت به حضرت موسی بود، و همین معنی، دلالت دارد که طبق حدیث شریف، علی (علیه السلام) نیز که منزلت هارون را داشته است، جانشین بلافصل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده است، و دیگران حق نداشته اند بر آن حضرت پیشی گیرند.

ثانیاً این حدیث دلالت بر این هم دارد که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به جانشینی خود برگزید، همان طور که موسی هارون را جانشین خود نمود، بنابراین خلافت بلافصل امیرمؤمنان نص صریح پیغمبر ثابت می گردد، و نص دیگری هم که معارض آن باشد وجود ندارد که خلافت را به دیگری حواله بدهند! زیرا می دانیم که عامه دلیلی از گفتار پیغمبر برای اثبات خلافت سه خلیفه خود ندارند. استدلال آنها به این است که مردم با ابوبکر بیعت کردند، و عمر را هم ابوبکر تعیین نمود و عثمان نیز به وسیله شورائی که عمر تشکیل داده بود خلیفه شد!

ولی آنچه مسلم است بیعت مردم با نص صریح پیغمبر و قرآن نمی تواند معارض باشد، چنان که خداوند می فرماید: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ وَجَدَ لَهُ سَبِيلًا مُبِينًا (2) یعنی: هیچ مرد و زن باایمانی را نمی رسد که وقتی خداوند و پیغمبرش (در باره آنها) امری صادر کنند، از پیش خود اختیاری داشته باشند، و اگر کسی در این باره نافرمانی خدا و پیغمبر کند، سخت گمراه است.

ص: 128

1- . سوره اعراف آیه 142 و سوره طه آیه 21.

2- . آیه 36 سوره احزاب.

بنابراین چگونه آنها به خود اجازه دادند که بعد از دستور و نص صریح پیغمبر (حدیث منزلت) جانشینی برای آن حضرت تعیین کنند و برخلاف آن حضرت رفتار نمایند؟ مضافاً به این که تعیین جانشینی پیغمبر مربوط به آنها نبوده و جزو کارهای عمومی مردم نیست. (1)

سخنان قوشچی دانشمند معروف سنی

در اینجا مناسب است می دانیم که سخنان و اشکالات ملاعلی قوشچی (2) را برای تکمیل آنچه گفتیم ذکر کنیم و سپس به پاسخ یک یک آنها مبادرت ورزیم.

قوشچی در کتاب شرح تجرید خود ذیل سخن خواجه نصیرالدین محقق طوسی که فرموده است: «یکی از ادله خلافت بالفصل امیرالمؤمنین «حدیث منزلت» است، می گوید: بیان سخن محقق طوسی در دلالت حدیث منزلت بر خلافت الهی و بلافصل علی (رض) این است: «منزلة» اسم جنس است و اضافه به اسم علم (هارون) شده است، و

ص: 129

1- . به عبارت روشن تر تعیین جانشین پیغمبر و نماینده خدا، کار مردم نیست که واگذار به آنها باشد و جزو امور عمومی مردم نیست که طبق آیه و امرهم شوری بینهم آن را به مشورت و صلاحدید و انتخاب خود بگذارند. خلافت الهی از شئون ذات بی زوال خداوند است، و اختیار آن هم مثل تعیین پیغمبر و تشریح و تعیین احکام و قوانین دینی همه و همه بسته به اراده و صلاحدید خداوند متعال است. پیغمبر و امام نیز که حق تعیین جانشین خود دارند به عقیده شیعه از طرف خداوند مأموریت داشته اند، نه این که از پیش خود و به میل خویش اقدام به این کار کرده اند.

2- . علاءالدینی ملاعلی قوشچی از علمای نامی عامه در قرن نهم هجری است. چون پدرش عهده دار باز شکاری الغ بیک نوه تیمور گورکان بوده است، به زبان ترکی به وی «قوشچی» می گفتند و این نام برای فرزندش ملاعلی نیز لقب شد. قوشچی در علوم معقول فلسفه و کلام و ریاضی و هیئت و نجوم مهارت کامل داشت. زیچ الغ بیک واقع در سمرقند را او تکمیل نمود. یکی از تألیفات او کتاب شرح تجرید خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف عالیقدر شیعه است. این کتاب بزرگ خود نماینده مقام علمی قوشچی است. با این وصف او مردی متعصب بوده و در این کتاب با دلیل های واهی استدلال های محکم خواجه را در مبحث امامت رد کرده است، از جمله همین مورد است که حضرت مولف پاسخ های شایسته ای به وی داده است. قوشچی از جمله در آخر بحث امامت شرح تجرید خود می نویسد: «عمر در منبر گفت: سه چیز در زمان پیغمبر بود که من آن را حرام کرده ام و هر کس مرتکب شود، مجازات خواهم کرد! این سه چیز متعه (عقد موقت) و حج تمتع و گفتن حی علی خیرالعمل در نماز است»، سپس می گوید: «این کلام از روی اجتهاد عمر بوده است»!! قوشچی به سال 879 در قسطنطنیه درگذشت و نزدیک قبر ابویوب انصاری به خاک رفت.

در افاده عام مثل این است که با الف و لام تعریف، معرفه گردد. به همین دلیل (که جنس است و معنی عام دارد) نیز استثنای آن صحیح است، و چون «نبوت» را از آن استثنا کردیم، به معنی عام خود باقی ماند، سایر مناقب و فضائل هارون برای علی (علیه السلام) خواهد ماند، که از جمله جانشینی موسی و تصدی امور و تصرف در مصالح عمومی ملت و ریاست واجب الاطاعه هارون بود که اگر بعد از موسی زنده می ماند همه این مناصب را دارا بود.

زیرا شایسته مقام عالی نبوت نیست که این مقام رفیع و منزلت عالی (خلافت) که در زمان حیات موسی برای هارون ثابت بود، با درگذشت او از وی زائل گردد. چون پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از میان همه منزلت های هارون با جمله «إلا أنه لا نبي بعدی» نبوت و پیغمبری را (که هارون داشت) استثناء نمود، منصب نبوت به صورت پیشوائی و امامت برای علی (علیه السلام) خواهد ماند.

سپس قوشچی می نویسد: «عامه در پاسخ این نظریه می گویند: «حدیث منزلت متواتر نیست، بلکه در مقابل اجماع امت راجع به خلافت ابوبکر، خبر واحد است» و هم می گویند: «تمام منزلت ها و امتیازات هارون شامل علی (علیه السلام) نمی شود، زیرا اضافه اسم مفرد (منزله) به اسم علم (هارون) فقط دلالت بر اطلاق معنی آن می کند نه این که مفید معنی عموم باشد.

به علاوه امکان دارد که منظور یک منزلت معهود و مقام معین هارون بوده است، مثل «غلام زید» و فقره «الا انه لا نبي بعدی» استثناء نبوت از سایر منزلت های هارون نبوده است که گفته شود سایر منزلت ها برای علی (رض) باقی ماند، بلکه این استثناء منقطع و به معنی (لکن) است، بنابراین جمله (به منزله هارون) دلالت نمی کند که همه منزلت های هارون منظور بوده است، به دلیل این که یکی از امتیازات و منزلت های هارون برادری او نسبت به موسی بود، و حال آنکه علی چنین نسبتی با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نداشت، مگر این که بگویند چون علی برادر حقیقی پیغمبر نبوده است طبعاً از این منزلت ها مستثنی است! (1)

ص: 130

1- . بنابراین (حدیث منزلت) به معنی عام خود می ماند، و منظور، حاصل است، چنان که همین طور نیز هست.

از این گذشته به فرض هم که بگوئیم (منزله هارون) دلالت بر ثبوت عموم منازل هارون برای علی (رض) می کند، خلافت و دخل و تصرف در امور امت به عنوان نیابت پیغمبر که معنی امامت است، جزو منزلت های هارون نبوده است تا با این حدیث برای علی ثابت گردد، زیرا او در مقام نبوت و پیغمبری با موسی یکسان و شریک بود، و این که موسی هنگام رفتن به میقات به هارون گفت جانشین من باش (اخلفنی) منظورش نیابت از وی نبود، بلکه مبالغه و تأکید بود که در غیاب وی کاملاً به امور قوم رسیدگی کند، اگر هم منظور موسی نیابت بوده است باز نمی رساند که این منزلت و منصب بعد از مرگ موسی هم برای هارون ثابت می بود.

منتفی شدن نیابت هارون به واسطه مرگ موسی نیز به عنوان عزل روی از مقام نیابت و نقص او تلقی نمی شود، زیرا چه بسا که در آن صورت به مقامی کامل تر برسد و آن هم مقام نبوت هارون بعد از موسی و استقلال وی در ارم تبلیغ رسالت الهی باشد.

بنابراین تصرف و رسیدگی به اور قوم و نفوذ امر وی، اگر بعد از موسی زنده می ماند، به واسطه مقام نبوت و منزلت پیغمبری است هم درباره علی منتفی بود. از همه اینها گذشته اصولاً حدیث منزلت ندارد که خلفای سه گانه ابوبکر و عمر و عثمان نمی توانستند قبل از علی به مقام امامت و پیشوائی مسلمین برسند» (1).

پاسخ اشکالات قوشچی

مؤلف کسی که از روایات مختلف (حدیث منزلت) آگاهی دارد، می داند که بی گفتگو حدیث مزبور «متواتر» است. و تواتر آن از دو حال بیرون نیست: یا حقیقت

ص: 131

1- . واقعاً من وقتی در کتابی می خوانم که یک نفر ایرانی و همزبان من سعی در رد خلافت و فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولاد طیبین و طاهرین آن حضرت دارد به خود می پیچم، و همان وقت درود می فرستم به روح سلاطین صفویه مخصوصاً شاه اسماعیل که شعارش در میدان جنگ (اگر خسته جانی بگو یا علی) بود، و شاه عباس که مُهرش (کلب آستان علی عباس) بود، و از خدا می خواهم که گناهان آنها را ببخشد، و روح آنها را شاد کند که باعث شیعه شدن ما ایرانیان شدند، و امروز من قلم به دست گرفته و از حق غضب شده ذوات مقدسه ائمه اطهار دفاع می کنم. رحمت الله علیهم و غُفِرَ لَهُمْ.

را زیر پا گذارده است و یا از آن حدیث و انبوه راویان آن بی اطلاع می باشد، چنان که هر کس از داستان (سقیفه بنی ساعده) و کشمکش‌های که دربارهٔ خلافت میان اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) درگرفت و چگونگی بیعت گرفتن برای ابوبکر، واقف باشد، به خوبی می داند که همهٔ امت در بیعت ابوبکر اتفاق نداشتند، تا اجماع و اتفاق آنها با نص پیغمبر و گفتار آن حضرت (حدیث منزلت نقض گردد).

به علاوه اگر تمام صحابهٔ حاضر در مدینه هم در بیعت ابوبکر شرکت می کردند، باز در صورتی این اجماع اعتبار و حجیت داشت (آن هم بر فرض حجیت داشتن اجماع مردم) که نص صریحی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دربارهٔ خلافت علی (علیه السلام) وجود نداشت، و با وجود نص صریح و گفتار روشن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اجماع مردم بر خلافت ابوبکر مورد پیدا نمی کند، تا با نص معارضه نماید و بر آن مقدم گردد.

این که قوشچی بعد از استثنای نبوت از منزلت هارون می گوید لفظ «منزلة» به معنی عام خود باقی نمی ماند و سایر منزلت‌ها و امتیازات هارون دربارهٔ مولای متقیان علی (علیه السلام) تحقق نمی یابد، بی مورد است، زیرا به استثناء نبوت سایر منزلت‌های هارون را علی (علیه السلام) هم دارا بود.

و این که گفته است منظور منزلت معهود و معین هارون بوده، سخن گزاف است، زیرا اگر «عهد» در این مورد درست باشد، آن منزلتی که هارون نسبت به موسی داشت چیزی غیر از خلافت و وزارت موسی نبود.

و این که گفته است «الا انه لا نبی بعدی» استثنای منقطع است و دلالت بر باقی ماندن سایر منزلت‌های هارون نمی کند، پنداری بیش نیست، زیرا اگر استثنای متصل صلاحیت داشته باشد، دیگر استثنای منقطع بی مورد است، بلکه باید گفت اصولاً استثنای منقطع معنی ندارد، و هر جا توهم کنند منقطع است، استثنای متصلی است که دلالت بر معنی عام حکم مستثنی می کند، اگرچه موضوع مشمول آن نگردد، و عموم حکم هم با عدم عموم موضوع منافات ندارد، به شرحی که ما در کتب اصول خود بیان داشته ایم.

می توان گفت که در استثنای به اصطلاح منقطع، موضوع به طور التزام داخل در مستثنی است، زیرا هنگامی صحیح است که در مثال «قوم آمد» غلامان و چهارپایان را

از آنها استثناء کنیم که عادتاً، غلامان و چهارپایان با قوم بیایند، ولی اگر عادت بر این جاری نباشد، اصلاً استثناء بی مورد است.

و اما این که قوشچی گفته است: دلیل بر عدم عموم معنی «منزلت» این است که برادری هارون نسبت به موسی را علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نداشت، کاملاً بیهوده است، زیرا این که پیغمبر به استثنای نبوت، علی (علیه السلام) را به منزله هارون برادر موسی دانسته است، می رساند که در هر جهتی که صلاحیت آن را داشته باشد، مثل هارون است، از این رو برادری مقامی علی نسبت به پیغمبر (که پیغمبر خود با علی پیمان برادری بست) نزد سنی و شیعه امری مسلم و از این حیث نیز مثل هارون برادر موسی است. (1)

و این که گفته است بر فرض که منزلت هارون معنی عام داشته باشد، دیگر خلافت و جانشینی جزو منزلت های هارون نیست، از تمام سخنانی که گفته است سست تر و عجیب تر است. زیرا هارون با موسی در مطلق نبوت شریک بود، نه در نبوت خاصه حضرت موسی که صاحب کتاب آسمانی و شریعت و دین مستقل بود که دین قبل از خود را نسخ کرد.

پس حضرت موسی اصل و پیغمبر اولوالعزم بوده است، ولی هارون مانند سایر پیغمبران بنی اسرائیل که بعد از موسی تا زمان حضرت عیسی آمدند، همه فرع و پیرو موسی و تابع شریعت او بود، بنابراین نبوت هارون با مقام نیابت و جانشینی حضرت موسی که مخصوص او بود، منافات ندارد، و این که موسی گفت: (اخلفنی فی قومی) جانشین من باش در میان قوم من، خود صریح است که موسی (علیه السلام) مرجع بوده است، و چنانچه هارون در تأسیس شریعت و دین هم با موسی شریک بود می باید بگوید (اخلفنی فی قومی و قومک) در میان قوم من و قوم خودت جانشین من باش.

و این که گفته است بر فرض که دلالت بر نیابت و جانشینی هارون کند، دیگر دلالت ندارد که بعد از مرگ موسی هم این منصب برای هارون باقی می ماند، با این که نادرستی آن روشن است، مع الوصف به منظور ریشه کن ساختن ماده شبهه، آن را بیان می کنیم و به رد آن می پردازیم.

ص: 133

1- و دیگر نسبی و غیر نسبی، و برادر حقیقی و غیر حقیقی بودن، در این مورد تأثیر ندارد.

این پندار قوشچی که می گوید نیابت و خلافت هارون لازم نیست بعد از موسی هم باقی باشد، از چند چیز سرچشمه گرفته است:

نکاتی که موجب اشتباه قوشچی شده است

1- قوشچی گمان کرده است خلافت و نیابت هم مانند وکالت است که بنفسها قابل بقاء نیست، و تصور کرده همان طور که وکالت با فوت موکل باطل می شود، نیابت نیز با مرگ منوب عنه باطل می گردد.

2- وی پنداشته است که استقلال هارون در امر نبوت بعد از موسی مانع از تحقق جنبه نیابت و جانشینی اوست، زیرا با ثبوت ولایت اصلی (نبوت) ولایت تبعی (خلافت) معقول نیست.

3- او گمان کرده که امامت و پیشوائی تنها جانشینی بعد از مرگ شخص قبلی است، و جایز نیست که در زمان حیات منوب عنه هم امامت و پیشوائی نائب تحقق پذیرد، چه در این صورت دو امام و پیشوای مقتضای اطاعه در یک زمان وجود خواهند داشت، از این رو پنداشت است که خلافت در زمان حیات شخص سابق از قبیل وکالت است نه این که مثل امامت باشد، بنابراین، بعد از مرگ پیغمبر سابق خلافت او هم باقی نخواهد ماند، چنان که یکی از علمای سنی همین نظریه را داشته است.

4- قوشچی تصور کرده است که خلافت هارون نسبت به موسی مطلق نبوده است تا بعد از مرگ موسی هم باقی باشد، بلکه مقید به همان موقعی بوده است که موسی به میقات رفت و در میان قوم نبود، بنابراین خلافت و جانشینی موقت را نمی توان به منزله خلافت مطلق دانست که بعد از مرگ پیغمبر هم باقی می ماند.

5- همچنین وی پنداشته است بر فرض هم که خلافت هارون نسبت به موسی مطلق بود، جز با تصریح به ابدیت آن نمی توان حکم به بقاء آن تا بعد از مرگ نمود.

پاسخ اشتباهات او

مؤلف در پاسخ پندارهای قوشچی می گوئیم: علت این که وکالت با درگذشت موکل باطل می گردد، این است که مالی که وکیل در فروش آن وکالت دارد، با فوت

موکل منتقل به وارث او می شود، و وکالت هم منتفی می گردد، زیرا وکالت عبارت است از داشتن اجازه در تصرف مال موکل، اما مقام نبوت چنین نیست که با رحلت پیغمبر منتقل به دیگری شود، و سخن از باقی ماندن در جانشین آن به میان آید. اگر منصب نبوت مانند وکالت بود می باید خلافت و جانشینی بعد از پیغمبر بلاثر باشد! با این که پیغمبر تصریح نموده که منصب خلافت بعد از او باقی خواهد بود، بنابراین، پندار نخست او باطل و بی مورد است.

پاسخ پندار دوم او نیز از توضیح بالا معلوم می گردد، زیرا نبوت هارون در عرض نبوت حضرت موسی نبود که بعد از موسی استقلال داشته باشد، و دیگر نتواند خلیفه و جانشین وی گردد.

پس این که گفته است منتفی شدن خلافت هارون با درگذشت موسی، موجب عزل و نقضی برای هارون نبوده، بلکه وی به مرتبه ای کامل تر از خلافت یعنی استقلال در نبوت می رسید، کاملاً بی مورد است، زیرا نبوتی که هارون داشت اقتضا نمی کرد که وی مانند موسی استقلال داشته باشد و پیشوای خلق گردد، پس نفوذ امر هارون در صورتی که بعد از موسی زنده می ماند به واسطه جانشینی حضرت موسی بود، نه این که وی پیغمبر مستقل می شد.

و در پاسخ پندار سوم او می گوئیم: از نظر عقلی و شرعی منعی وجود ندارد که شخصی را به عنوان خلیفه و جانشین پیغمبر سابق، امام و پیشوا هم بدانیم، به طوری که این فرع (خلیفه) مانند اصل (پیغمبر) در زمان غیبت او یا بعد از مرگ وی مستقلاً رسیدگی به امور امت کند. به همین جهت او پنداشته که نصب «امامت» فقط خلافت و جانشینی بعد از مرگ پیغمبر سابق است، و حال این که پنداری غلط و نامربوط است.

راجع به پندار چهارم که تصور کرده است خلافت هارون مطلق نبوده است، می گوئیم این که موسی به هارون گفت «اخلفنی فی قومی» در میان قوم من جاشین من باش، مطلق است و مقید به زمان غیبت او از میان قوم نبوده است و این که علت خلیفه نمودن هارون سفری بوده که موسی در پیش داشته است، موجب نمی شود که بگوئیم مقام خلافت و جانشینی هارون تنها در مورد سفر موسی و غیبت وی از میان قوم بوده

است، مگر این که موسی خود آن را مقید می کرده است که مادام که من غائب هستم تو در میان قوم باید جانشین من باشی، در صورتی که آیه شریفه چنین نیست، بنابراین باید گفت منصب خلافت و جانشینی هارون بعد از مرگ موسی هم در صورتی که او (هارون) زنده می ماند، باقی بود.

پندار پنجم هم کاملاً نادرست و بی مورد است، زیرا وقتی خلافت هارون مطلق باشد، واجب است که حکم به بقای آن شود، چون مقتضی موجود و مانع مفقود است، و دیگر معنی ندارد که موسی تصریح به ابدیت آن کند. و این که گفته است «بعد از همه اینها حدیث عترت دلالت ندارد که خلفای سه گانه حق نداشته اند خلیفه شوند» از توضیحاتی که دادیم بی اعتباری و پاسخ آن چنان که می باید روشن شد و نیازی به توضیح بیشتر ندارد.

مقام برادری امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله)

منقبت دوم که گفتیم از حدیث مزبور استفاده می شود، برادری علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که خود به تنهایی می رساند آن حضرت از لحاظ شرافت و مقام نزدیک ترین فرد مسلمان نسبت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود، و کسی که دارای چنین مقام منیعی باشد چگونه ممکن است دیگری به عنوان جانشین پیغمبر بر وی مقدم گردد؟

توضیح مطلب می دانیم که طبق آیه شریفه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»⁽¹⁾ همه مؤمنین نسبت به هم برادرند، ولی آن برادری که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) میان هر دو نفر از اصحاب خود برقرار ساخت بر حسب میزان دیانت و ایمان آنها انجام گرفت، پس این که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را برادر خود دانست، می رساند که آن حضرت از لحاظ دیانت داری و ایمان به خدا و پیغمبر و اطلاع از کتاب و سنت پیغمبر و عمل به آنها، از همه کس به پیغمبر نزدیک تر بود، و کسی که دارای چنین مقامی باشد مسلماً شایستگی این را دارد که جانشین پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گردد، و آنچه را که او از نزد خدا آورده و به خاطر آن برانگیخته

ص: 136

شده است مانند هدایت بندگان و تبلیغ احکام الهی، این جانشین تکمیل کند و دیگران حق ندارند بر وی مقدم گردند.

آیا وجدان شما خواننده رضایت می دهد حکم کند که با وجود شخص نزدیک به میت، دیگری که از او دور است وارث او گردد، یا شخصی که به میت نزدیک است مقدم شود بر کسی که به وی نزدیک تر است؟ بدیهی است که وجدان کسی چنین حکمی نمی کند. این یک قضیه بدیهی و فطری است که هر کس مخالف آن باشد با فطرت و بدهت عقل خود عمل کرده است. (1)

علی (علیه السلام) وارث نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است

3- وراثت منقبت سوم که عبارت از وراثت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود، و گفتیم که از حدیث منزلت استفاده می شود، بهتر و روشن تر از منقبت سابق دلالت بر اختصاص خلافت و امامت به آن حضرت دارد.

ص: 137

1- . اشعار زیر از ناصر خسرو قبادیانی در این زمینه معروف است: گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا *** میراث خلافت به فلان داد و به بهمان هرگز ملکی ملک به بیگانه نداد است *** رو دفتر شاهان جهان جمله تو بر خوان با دختر و داماد و پسر عم و نبیره *** میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان؟ و نیز سنائی در اشعار زیر که در پاسخ نامه سلطان سنجر سلجوقی گفته است از جمله می گوید: احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد *** دل اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن من سلامت خانه نوح نبی بنمایمت *** تا توانی خویشان را ایمن از شر داشتن رو مدینه علم را در جوی و پس در وی خرام *** تا کی آخر خویشان چون حلقه بر در داشتن؟ چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است *** خوب نبود جز که حیدر میر و مهتر داشتن کی روا باشد به ناموس و حیل در راه دین *** دیورا بر مسند قاضی اکبر داشتن مر مرا باری نکوناید ز روی اعتقاد *** حق حیدر بردن و دین پیمبر داشتن! آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر *** کافر مگر می تواند کفش قنبر داشتن! تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک *** زشت باشد دیورا بر تارک افسر داشتن گر همی خواهی که چون مهرت بود مهرت قبول *** مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتن چون درخت دین به باغ شرع، هم حیدر نشاند *** باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند *** یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن از پس سلطان ملک شه چون نمی داری روا *** تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن؟ از پی سلطان دین پس چون روا داری همی *** جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن!؟

بیان مطلب وراثت عبارت است از قرار گرفتن وارث به جای مُورث در آنچه از وی بازمانده است. ترکه و بازمانده پیغمبر از لحاظ نبوت و رسالتی که داشته است کتاب (قرآن) و سنت اوست، نه مال دنیا. معنی روایت «ما پیغمبران در هم و دیناری ارث نمی گذاریم، و تنها علم و امامت باقی می گذاریم» نیز همین است. جانشین پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم چیزی جز قرار گرفتن خلیفه و امام به جای پیغمبر در آنچه از شئون نبوت و رسالت وی به شمار می رود، نیست، نه این که این خلیفه در اموال بازمانده از پیغمبر جانشین او شده است. به همین جهت است که اطاعت و پیروی امام مانند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر تمام امت واجب است.

بنابراین بعد از این که پیغمبر به علی (علیه السلام) فرمود: «أَنْتَ أَخِي وَ وَاِثِي» تو برادر و وارث من هستی، و صریحاً فرمود که این وراثت، وارث بودن در اموال نیست بلکه وراثت در امر نبوت و رسالت من است، و در پاسخ علی (علیه السلام) که پرسید: «چه چیز را از شما راث می برم» و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آنچه که پیغمبران قبل از من باقی گذاردند»، و به عبارت روشن تر که بعد فرمود: «آنچه پیغمبران قبل از من باقی گذاردند کتاب و سنت است»، دیگر جایی برای خلافت دیگران باقی نمی ماند، زیرا خلافت و جانشینی پیغمبر غیر از این وراثت که آن را رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اختصاص به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داد، چیزی نیست، از این رو واگذاری این منصب بزرگ به دیگری غیر از علی (علیه السلام) نقض صریح قول پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که به آن حضرت فرمود: «تو برادر و وراثت من هستی» و به معنی وارث قرار دادن بیگانه و ممنوع ساختن وارث حقیقی از ارث مسلم اوست.

پرسش امامت به معنی جانشینی پیغمبر به لحاظ نبوت و پیغمبری آن حضرت مطلب درستی است، و لذا اطاعت امام هم مانند پیغمبر بر امت واجب است، ولی شئون نبوت تنها این نیست، بلکه متعدد است که از جمله اطلاع کامل به کتاب و سنت است، و وجوب اطاعت او بر امت، و عصمت و طهارت و نزول وحی بر آن حضرت و سایر چیزهایی است که جزو شئون نبوت است.

حدیث منزلت فقط دلالت دارد که علی (علیه السلام) داری مقام اول از شئون نبوت یعنی علم و اطلاع به کتاب و سنت بود، بنابراین چه مانعی دارد که مقام دیگر نبوت یعنی

و جوب اطاعت وی بر امت به دیگری غیر از علی (علیه السلام) تعلق گیرد. (1)

پاسخ می‌گویم و جوب اطاعت جزو شئونی است که مترتب بر مقام اول (یعنی علم به کتاب) است، چون مسلماً محال است که پیروی جاهل و نادان بنفسه باشد، پرا گذشت از این که در پیروی جاهل کسی هدایت نمی‌شود، خود موجب رها ساختن مردم در حیرت و گمراهی است، و از این بدتر آنکه اطاعت جاهل مقدم بر پیروی عالم باشد. قال الله تعالی: **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ... (2)**

از این زشت تر هم این است که بگویند پیروی و اطاعت جاهل بر عالم واجب است و حکم کنند که باید عالم با جاهل بیعت کند! (3)

به علاوه از حدیث منزلت استفاده می‌شود که عمده چیزی که پیغمبران سلام الله علیهم اجمعین باقی می‌گذارند، علم و اطلاع بر کتاب و سنت پیغمبر است، زیرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ارث آنها را منحصر در کتاب و سنت دانست، که البته همین طور هم هست، برای این که منظور در برانگیختن پیغمبران (علیهم السلام) راهنمایی بندگان و هدایت آنها به راه حق و بیرون آوردن آنان از تاریکی های حیرت و گمراهی و سوق آنها به طرف نور علم و یقین و کامل نمودن در علم و عمل است، و این معنی هم جز با علم به کتاب و سنت تأمین نخواهد شد، بنابراین سایر شئون نبوت تابع این مقام است و معقول نیست که بدون

ص: 139

1- . یعنی علی (علیه السلام) دارای مقام «دارنده علم الكتاب»، و خلفای ثلاثه امام و پیشوای خلق و اطاعت آنها بر امت واجب باشند، چنان که عامه چنین عقیده ای دارند.

2- . ترجمه آن قبلاً گذشت.

3- . چنان که گروه مفضلۀ عامه در عین این که علی (علیه السلام) را دانایتر و در تمام جهات روحی و جسمی و حسب و نسب از سه خلیفه ابوبکر و عمر و عثمان برتر می‌دانند، مع الوصف روی اوهامی که از پدران خود به راث برده و بدان خو گرفته اند، نمی‌توانند قبول کنند که خلافت آنها باطل بوده است ناچار می‌گویند: مصلحتی در کار بوده است که با این وصف، علی خلیفه چهارم و مطیع سه خلیفه پیش از خود باشد!! کار به جانی رسیده است که دانشمندی چون ابن ابی الحدیدی معتزلی در خطبه شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: «وقدم المفضل علی الفاضل لمصلحة اقتضاها التكليف». یعنی: حمد خدا را که آدم بی سواد (ابوبکر) را بر دانائی چون علی (علیه السلام) مقدم داشت، به خاطر مصلحتی که تکلیف اقتضا داشت!! ولی باید پرسید: کدام مصلحت؟ پیروی نادان از دانا چه مصلحتی دارد؟ آیا این معنی ضدیت با علم و عقل و پایین آوردن مقام دانش و دانشمند نیست؟! و برخلاف نص صریح آیه شریفه: **قل هل يستوی الذين يعلمون و الذين لا يعلمون؟** انما يتذكر اولوالالباب نمی‌باشد؟! (آیه 9 سوره زمر)

وجود متبوع (علم به کتاب) تابع (سائر شئون نبوت) تحقق یابد.

شگفتی این جاست، آنها که بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) زمام خلافت را به دست گرفتند، دین پیغمبر را ادا نکردند و وعده های او را عملی نساختند و هر دورا به عهده مولای متقیان علی (علیه السلام) گذاردند، و آن حضرت هم هر دورا انجام داد، بدین گونه خلفا منافع وراثت را قبضه کردند، ولی زحمات آن را رها ساختند!

ص: 140

حدیث دهم: تفسیر آیه اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ...

ستمگران به منصب امامت نمی رسند

آیه 10 - قال الله تعالى: اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. (1)

یعنی: ای ابراهیم! من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار دادم. ابراهیم گفت: از دودمان من هم امام خواهند بود؟ خدا فرمود: ستمگران آنها به عهد و پیمان من نخواهند رسید.

حدیث دهم - در «غایة المرام» می نویسد: ابن مغازلی شافعی از احمد بن حسن بن احمد بن موسی قندجانی و او از بوالفتح هلال بن احمد حقار و او از اسمعیل بن علی بن رزین و او از پدرش و اسحاق بن ابراهیم دیری و او از عبدالرزاق از پدرش از مینا غلام عبدالرحمن بن عوف و او از عبدالله بن مسعود روایت نموده است که گفت: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آنچه پدرم ابراهیم از خدا خواست، من هستم (أَنَا دَعْوَةُ أَبِي اِبْرَاهِيمَ).

من گفتم یا رسول الله! چگونه شما خواسته پدرتان حضرت ابراهیم هستید؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند وحی فرستاد به ابراهیم که تو را برای مردم پیشوا قرار دادم. ابراهیم از شنیدن این مژده مسرور گشت و عرض کرد: خدایا از دودمان من نیز پیشوایانی مثل من خواهند بود؟ ندا رسید که ای ابراهیم! من وعده ای به تو نمی دهم که به آن وفا نمایم. ابراهیم عرض کرد: خدایا کدام وعده است که به آن برای من وفا نمی کنی؟ ندا رسید من به تو وعده نمی دهم که ستمکاران دودمان تو را، امام و پیشوای خلق

ص: 141

گردانم! در اینجا ابراهیم گفت: **وَاجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ. رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّونَ كَثِيراً مِنْ النَّاسِ (1)** عین: «خدایا مرا و فرزندان مرا از پرستیدن بت ها دور گردان. پروردگارا! این بت ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته اند».

سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: در خواست حضرت ابراهیم منتهی به من و علی شده است که هیچ گاه در برابر بت سر فرود نیاوردیم. بدین گونه خداوند مرا پیغمبر گردانید و علی را جانشین من نمود. (2)

شیخ طوسی قدس سره نیز این حدیث را با همین اسناد از عبدالله مسعود روایت کرده است. (3) در روایات مستفیضی که از طریق شیعه از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است می گوید که این آیه شریفه امامت هر ظالم ستمگری را باطل نموده است، و تنها این مقام والا را در پاکان و برگزیدگان دودمان حضرت ابراهیم قرار دارد. (4)

مؤلف آیه شریفه دلالت بر سه امر می کند.

اول این که امامت عهد و پیمانی از جانب خدا و یک منصب الهی است که مردم هیچ گونه دخالتی در آن ندارند.

دوم این که امامت مقامی بالاتر از مقام نبوت است.

سوم این است که هر کس جزئی تماسی با ظلم و ستم داشته باشد، قابلیت این پیمان بزرگ را ندارد.

منصب امامت یک پیمان الهی است

توضیح امر اول از جمله آیه شریفه «لَا يَنْالُ عَهْدِي» استفاده می شود، زیرا صریحاً می رساند که «امامت» یک پیمان خدائی است، چنان که فقره «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً» دلالت بر آن دارد، و چون مسلم شد که امامت ریسمان الهی است، مسلم

ص: 142

1- آیات 34 - 35 سوره بقره.

2- غایة المرام، ص 270، و مناقب ابن مغازی شافعی، ص 276.

3- همان کتاب و همان صفحه، و امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 388.

4- همان کتاب و همان صفحه، و تفسیر برهان، ج 1، ص 147 - 151.

می‌گردد که مردم دخالت و اختیاری در آن ندارند، زیرا لازم به ذکر نیست که مردم تنها در عهد و پیمان‌های خود اختیار دارند، و دیگر حدود اختیارات آنها به عهد و پیمان الهی نمی‌رسد.

منصب امامت برتر از مقام نبوت است

امر دوم که گفتیم امامت مافوق نبوت است از فقرة «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و تقاضای حضرت ابراهیم که این منصب را خداوند برای ذریه و دودمانش هم قرار دهد، و پاسخی که خدا به او داد که ستمکاران به عهد و پیمان من نمی‌رسند، معلوم می‌گردد و می‌رساند مقام «امامت» که به ابراهیم داده شد بعد از آن بود که به مقام نبوت و پیغمبری رسید.

زیرا این که به ابراهیم وحی شد که تو را «امام» قرار دادیم، و درخواست وی از خداوند که این مقام را به برخی از دودمان او هم عطا فرماید، و جواب خداوند که ستمگران به عهد و پیمان من نمی‌رسند دلالت دارد که شایسته این مقام تنها پیغمبری است که به او وحی می‌رسد یا مخاطب پروردگار قرار می‌گیرد، بلکه در روایات اهل بیت عصمت (علیهم السلام) فرموده اند. اعطای منصب «امامت» به ابراهیم بعد از آن بود که خداوند او را «خلیل» خود دانست و این مقام نیز بعد از مقام نبوت و رسالت الهی است.

سید هاشم بحرانی (1) در «غایة المرام» از کلینی و او به سند خود از زید شحام روایت می‌کند که گفت: شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرمود: خداوند ابراهیم را بنده

ص: 143

1- . دانشمند عالی مقام سید هاشم بن سلیمان حسینی بحرانی متوفی به سال 1107 هجری از مفاخر علما و محدثین بزرگ ماست. کتاب های غایة المرام فی فضائل امیرالمؤمنین و الائمه (علیهم السلام)، تفسیر برهان، المعالم الزلفی، تفضیل الائمه علی سائر الانبیاء البهجة فی اثبات الخلافة والوصیة، حلیة النظر فی فضل الائمة الاثنی عشر، مناقب الشیعة، کتاب نسب عمر، المحجة فیما نزل فی الحجة، از جمله تألیفات اوست. کتاب های این سید بزرگوار، اغلب در پیرامون خلافت و اثبات حقانیت ائمه اطهار (علیهم السلام) است، مخصوصاً غایة المرام او کتاب بسیار بزرگی است که روایات شیعه و سنی را در هر باب راجع به فضائل و مناقب ائمه اطهار گرد آورده است. مایه عمده این کتاب نیز از بعضی احادیث آن است. بسیار بجاست که «غایة المرام» را در چندین جلد به قطع وزیری و تحقیقات لازم تجدید چاپ کنند و تمام مآخذ احادیث آن از منابع شیعه و سنی را در پاورقی بیاورند. سید بزرگوار از لحاظ تقوی و قداست نفس و شخصیت ممتاز دینی چنان است که فقیه عالی قدر صاحب جواهر در میان علمای شیعه به عدالت او و مقدس اردبیلی (در معنی عدالت) مثل زده است. وی شاگرد شیخ فخرالدین طریحی و شیخ بهائی و استاد شیخ حر عاملی بوده است.

خود دانست پیش از آنکه او را پیغمبر گردانند، و پیغمبر گردانید قبل از آنکه او را «امام» بدانند. و آن گاه که تمام کارها رو به راه شد به وی فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». من تو را امام گردانیدم.

چون این معنی در نظر ابراهیم بزرگ جلوه نمود، عرض کرد: خدایا از ذریه من هم کسانی را امام گردان! ولی خداوند فرمود: ستمکاران به عهد من نمی رسند، سپس حضرت صادق (علیه السلام) فرمود بدین گونه شخص سفیه و نادان، امام و پیشوای آدم پرهیزکار نخواهد شد. (1)

این که پنداشته اند آنچه ابراهیم از خداوند برای دودمان خود خواست سلطنت ظاهری و پادشاهی بود. پنداری پیش نیست، زیرا سلطنت تکوینی و پادشاهی عهد و پیمان الهی نیست که ستمکاران نتوانند به آن نائل گردند، چون می دانیم که بسیاری از مردم دنیا به این سلطنت، و مقام پادشاهی رسیدند، و به عکس افراد باایمان کمتر به چنین سلطنتی نائل گشتند. به علاوه این پندار با اول آیه مزبور هماهنگ نیست، زیرا آنچه ابراهیم خلیل برای دودمان خود خواست، مقامی بود که خداوند برای خود وی قرار داده بود و مختص به او گردانید، و آنچه خدا به او داد امامت و ولایت الهی بود نه سلطنت ظاهری و پادشاهی دنیوی.

چون ثابت شد که امامت حضرت ابراهیم بعد از نبوت او، بلکه بعد از رسالت و خلیل بودن وی بوده است، خواننده به خوبی می داند که «امامت» بالاتر از مقام «نبوت» می باشد. از همین جا نیز روشن می شود که امامت عهد و پیمانی است الهی، زیرا نبوت نیز پیمان خداوند است که به طور مسلم و به اتفاق تمام مسلمانان مردم در آن اختیار و دخالتی ندارند. پس وقتی نبوت که مرتبه پائین تر است، و عهد و پیمانی الهی است و دخالت و اختیار مردم در آن راه ندارد، چگونه ممکن است امامت که مقامی بالاتر از آن است واگذار به مردم و اهل حل و عقد و ریش سفیدان قوم شود؟!

ص: 144

1- . غایة المرام، ص 271، و کافی، ج 1، ص 175. یعنی آنها که از لحاظ دانش و اطلاع بر حلال و حرام خدا و احکام دینی سفیه و نادان بوده اند، «می توانند مثلاً امام و پیشوای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) باشند، که دانای روزگار و بهترین پرهیزکار جهان بود.

امر سوم این بود که ستمکاران نمی توانند به مقام «امامت» نائل گردند. این مطلب از توضیح امر دوم آشکار می گردد، زیرا مسلم است که آنچه در مرتبه پائین معتبر است باید در مرتبه بالاتر به اضافه چیزی دیگر معتبر باشد، و چون «عصمت» جزو مقام نبوت است، به طریق اولی باید در مقام «امامت» باشد، و چون کسی که تماسی با ظلم و ستم داشته است معصوم نیست، لذا نمی تواند امام باشد، بنابراین منظور از «ظالمین» در آیه شریفه کسی است که بتوان به او ستمکار گفت و این صفت در وی راه یافته باشد هر چند فعلاً ظالم نباشد.

اشکال استعمال مشتق (ظالم) در کسی حقیقت دارد که متلبس به مبدأ (ظلم) باشد و اطلاق آن بر کسی که روزی این مبدأ (ظلم) در او راه یافته و تماسی به آن نداشته است مجاز است و جز با دلیل نمی توان گفت که او ظالم است.

پاسخ می گویم هنگامی مشتق (ظالم) به معنی حقیقی در کسی که مبدأ (ظلم) از وی گذشته است صدق نمی کند که مبدأ از قبیل صفات مانند: عالم، جاهل، قائم و قائد باشد. اما اگر مبدأ از قبیل افعالی باشد که عنوان اخذ شده آنها حدوث مبدأ از ذات باشد، مانند ضارب، قاتل، والد، ولد، صدق مشتق در آنها بستگی به حدوث مبدأ دارد، و دیگر لازم نیست که آنچه حادث شده است باقی بماند.

آیا در لفظ «والد» و «ولد» که حدوث مبدأ باقی نمانده است، شما آقای سائل عقیده دارید که به طور مجاز به آنها پدر و پسر می گویند و در حقیقت پدر و پسر نیستند؟!

آیا در قاتل عمرو و ضارب بکر، دو عنوان (قاتل) و (ضارب) «حقیقت» صادق نیست، و هر دو مجاز است؟ مسلم است که چنین نیست، و صدق آنها بر معانی خود به نحو حقیقت است.

کلمه «ظالم» نیز از قبیل دسته دوم است، زیرا ظلم فعل است نه صفت، پس اگر منظور از ظالم و ستمگر کسی باشد که فعل ظلم در او راه یافته است، اطلاق این کلمه به نحو حقیقت است،

و مخالف ظاهر هم نیست که برای اراده حقیقت احتیاج به دلیل داشته باشد.

آری چنانچه معنی کلمه «ظالم» این باشد که امکان دارد فعل ظلم از وی سر بزند، هر چند خلاف ظاهر است، ولی دلیل بر امکان این معنی هم وجود دارد، و آن این است که نداشتن «عصمت» و راه یافتن ظلم در شخصی، برای نیل به مقام امامت که عهدی الهی و فوق مقام نبوت است، منافات دارد. در هر صورت این آیه شریفه به سه وجه دلالت دارد که خلافتی ثلاثه شایسته خلافت نبودند.

امام باید از طرف خدا و پیغمبر تعیین شود

وجه اول این است که امامت عهد و پیمانی الهی است که جز با نص از جانب خداوند و پیغمبر تحقق نمی یابد، و حال آنکه به عقیده عامه امامت خلیفه اول با بیعت اهل حل و عقد تحقق یافت، با این که به نظر شما شیعه همه اهل حل و عقد در بیعت با ابوبکر اتفاق نداشتند و یاران برگزیده پیغمبر در میان بیعت کنندگان نبودند. (1)

امامت خلیفه دوم نیز با تعیین و نص خلیفه اول انجام گرفت. امامت خلیفه سوم هم به حکم شورائی که دومی قرار داده بود به وقوع پیوست، و یک نفر از عامه ادعا نکرده است که خلافت ابوبکر مستند به نصی از جانب خدا و پیغمبر بوده است.

وجه دوم معصوم نبودن خلفاء است، با وجودی که گفتیم عصمت در نبوت که مقامی پائین تر از امامت است معتبر می باشد، و می باید در امامت به طریق اولی باشد.

اشکال قدر مسلم معتبر بودن عصمت این است که پیغمبر در حال نبوت معصوم

ص: 146

1- . راستی جای بسی تعجب است که عامه می گویند خلافت اسلامی امری است مربوط به مردم و باید به وسیله آنها تعیین شود، و به همین جهت می گویند ابوبکر به اجماع امت و بیعت اهل حل و عقد یعنی سرجنابان و ریش سفیدان اصحاب انجام گرفت، در صورتی که خود آنها اعتراف دارند که عباس عموی پیغمبر، علی (علیه السلام)، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد، عمار یاسر، زبیر، سعد بن عباده رئیس انصار و تمام بنی هاشم و بسیار دیگر از مردان پاک سرشت و سابقه دار در اسلام، هنگام بیعت با ابوبکر در سقیفه حضور نداشتند، و بعد هم از روی ناچاری و با کمال بی میلی بیعت کردند. آیا اینان اهل حل و عقد نبودند؟ و حق نداشتند درباره کسی که سرنوشت آنها را به دست می گیرد اظهار نظر کنند؟ چرا آنها را دعوت به سقیفه نکردند و در عمل انجام یافته قرار دادند؟ آری انتخابات است! انتخابات محدود، که آن هم آزاد نبوده است! انتخاباتی که توسط مردم و به دست آنها انجام گیرد، از این بازی ها و زد و بندها هم دارد!!

باشد، نه پیش از آن. لازمه آن هم این است که امام در حال امامت معصوم باشد، و این معنی با امامت خلفای ثلاثه که قبل از مسلمان شدن مشرک بودند و بت‌ها را پرستش می‌کردند، منافات ندارد.

پاسخ حق این است که عصمت پیغمبر از موقع ولادت تا هنگام وفات باید معتبر باشد، و اگر مانند عامه قائل شویم که فقط در زمان نبوت باید معصوم باشد، باز ادعای خلاف با منصب امامت منافات دارد. زیرا به اتفاق تمام مسلمانان آنها نه قبل و نه بعد از احراز مقام خلافت و امامت، معصوم نبودند، و هیچ شخص سنی هم نگفته است که آنها دارای مقام عصمت بوده‌اند، و اگر هم چنین ادعائی بشود قطعاً باطل است، زیرا جز از راه نص و تصریح خدا و پیغمبر راهی برای پی بردن به عصمت شخصی نداریم، و گفتیم که به اجماع تمام مسلمین نصی از جانب خدا و پیغمبر بر معصوم بودن آنها در دست نیست، و تنها نص بر عصمت اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وارد شده است.

وجه سوم این است که خداوند تصریح می‌کند که ستمگران به عهد و پیمان او نمی‌رسند، و فرض این است که خلفای ثلاثه ستمکار بودند، چون دانستید که «ظالم» در آیه شریفه یا به معنی کسی است که امکان صدور ظلم از وی باشد، و یا به معین کسی است که ظلم در او پدید آمده‌باشد، و ظلم به هر دو معین در آنان وجود داشته است.

امامت عالی ترین منصب الهی است

از آنچه بیان داشتیم روشن شد که امامت یکی از اصول دین، و اعتراف به امامت امام و ولایت او مانند اقرار به نبوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جزو اصول دین است نه این که از فروع دین به شمار آید⁽¹⁾ به همین جهت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس بمیرد و امام

ص: 147

1- . متأسفانه در بعضی از کتاب‌ها و حتی برخی از رساله‌های عملیه، امامت و عدل دو رکن بزرگ اصول دین را جزو اصول مذهب دانسته و بدون توجه از اهمیت و ارزش آن کاسته‌اند، در صورتی که ممکن است بگویند یا بنویسند «اصول دین اسلام پنج چیز است: توحید، عدل، نوبت، امامت و معاد، ولی جبریان عدل را قبول ندارند و تنها جامعه شیعه معتقد به امامت هستند» نه این که بگویند توحید و نبوت و معاد اصول دین، و امامت و عدل اصول مذهب است و از این راه مقام عالی «امامت» را که بالاتر از مقام نبوت است، جدای از صول دین به حساب آورند! در هر صورت این چیزی است که باید کاملاً مورد توجه باشد، و از آن جلوگیری به عمل آید.

زمان خود را نشناسد، بسان مردم جهالیت مرده است. (من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة). (1)

بلکه باید گفت علت این که شناختن پیغمبر به عنوان یکی از اصول دین واجب است، به اعتبار این است که آن حضرت یا پیغمبر و یا امام بوده است، زیرا پیغمبر قطع نظر از رسالت و امامتش، شناسائی او بر مردم واجب نیست، مثل این که وی پیغمبر خود و مأمور خویش، نه به سوی کسی فرستاده شده و نه امام امت باشد. از این رو شناسائی وی به ملاحظه یکی از این دو صفت واجب است.

اگر وجوب شناختن پیغمبر به ملاحظه رسالت او باشد، لازم می آید که شناختن امام به طریق اولی واجب باشد، زیرا امامت مرتبه ای بالاتر از رسالت است، ولی اگر به خاطر امامت واجب باشد، وجوب آن روشن تر خواهد بود، چون رسول و امام در اینجا یکی است و نمی توان آنها را از هم تکفیک نمود.

از آنچه گفتیم این مطلب نیز روشن گردید که منصب امامت عالی ترین مرتبه و کامل ترین درجه نبوت و رسالت است. سرّ این که پیغمبر مقام و منزلت خود را از همه امت برتر داشت هم به ملاحظه مقام امامت بود، نه این که به واسطه نبوت بود. هنگامی که پیغمبر در «غدیر خم» امیرالمؤمنین (علیه السلام) را جانشین خود گردانید و ولایت او را تثبیت کرد فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم؟» یعنی: آیا من نسبت به شما از خودتان برتر نیستم؟، ولی نفرمود: «الست نبیکم او رسولکم»، آیا من نبی و رسول شما نیستم؟ زیرا امامت فرع (علی) متفرع بر امامت و ولایت اصل (پیغمبر) است، نه این که متفرع بر نبوت و رسالت اصل باشد، چون نبوت یا رسالت پیغمبر، امامت را برای جانشین و قائم مقام وی ایجاب نمی کند. از آنچه گذشت نیز کاملاً روشن می گردد که ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از سایر پیغمبران حتی انبیای اولوالعزم برتر می باشند.

تقدم آن ذوات مقدس بر انبیای غیر اولوالعزم از آنجا معلوم می گردد که دانستی مرتبه امامت بالاتر از مرتبه نبوت و رسالت است، و اما تقدم آنها بر پیغمبران اولوالعزم که دارای مقام امامت هم هستند به لحاظ این است که امامت و ولایت مراتبی دارد، و

ص: 148

کامل ترین مرتبه آن متعلق است به پیغمبر ما. به همین جهت نیز آن حضرت از همه پیغمبران افضل می باشد، و گفتیم که مقام امامت فرع با امامت اصل خود یکسان است، بنابراین امامت ائمه معصومین سلام الله علیهم نیز کامل ترین مراتب امامت و ولایت است.

و نیز روشن شد که نبوت و امامت گاهی با هم جمع می شوند، چنان که در پیغمبر ما و ابراهیم خلیل بلکه در سایر پیغمبران اولوالعزم جمع شده بود، ولی در غیر اولوالعزم نبوت از امامت تفکیک می شود، چنان که در ائمه اطهار هم امامت از نبوت جدا است.

سؤال این که امامت مرتبه ای بالاتر از نبوت است با این معنی که در یک مورد امامت از نبوت جدا می شود هماهنگ نیست، زیرا رسیدن به مرتبه بالاتر متفرع بر نیل به مرتبه پائین تر است.

جواب شایستگی نیل به مقام بالاتر یعنی امامت برای رسیدن به مرتبه پائین تر که نبوت باشد، در ائمه ما (علیهم السلام) محقق است، ولی مانع از نیل به مقام نبوت، مقام خاتمیت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) است، چنان که در برخی از احادیث منزلت که عامه از پیغمبر روایت کرده اند اشاره به این معنی است، و آن این است که از طرق عامه روایت شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الا انه لا نبی بعدی ولو کان لکنته» یعنی: یا علی تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر می بود آن پیغمبر تو بودی. (1)

ص: 149

1- . در تاریخ بغداد، ج 3، ص 288 حدیث منزلت به همین گونه که حضرت مؤلف نقل کرده است: قال (صلی الله علیه و آله) انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ولو کان لکنته. جالب این جاست که یکی از احادیث مجعول عامه این است که می گویند: پیغمبر فرموده است: لو لم أبعث لبعث عمر! یعنی اگر من مبعوث به پیغمبری نمی شدم عمر مبعوث می گردید! در صورتی که آنچه درباره علی (علیه السلام) روایت کرده اند، نزد آنها معتبر و صحیح است، ولی روایت پیغمبری عمر را بیشتر علمای عامه هم ساختگی و مجعول می دانند!

حدیث یازدهم: تفسیر آیه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

اولوالامر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه اطهار از دودمان آن حضرت می باشند

آیه 11 - قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. (1) یعنی: ای مردم باایمان پیروی کنید از خدا و پیغمبر و کسانی که اختیاردار شما هستند.

حدیث یازدهم - در «غایة المرام» از کلینی و او به سند خود از سلیم بن قیس هلالی (2) روایت می کند که گفت: شخصی خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید و پرسید: کمترین چیزی که بنده ای به وسیله آن مؤمن می شود، و کمترین چیزی که به واسطه آن کار می گردد، و کمترین چیزی که به علت آن گمراه می شود، چیست حضرت فرمود: سؤال کردی اکنون پاسخ آن را بشنو!

کمترین چیزی که بنده ای به وسیله آن مؤمن می شود این است که خداوند و پیغمبر و امام و حجت و گواه او را بر بندگانش بشناسد و با اطاعت از آنها اقرار به شناسائی آنها کند.

ص: 150

1- . آیه 59 سوره نساء.

2- . سلیم بن قیس هلالی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) است. ابان بن تغلب می گوید: سلیم پیرمردی عاید و صورتی نورانی داشت. کتاب سلیم بن قیس هلالی میان علما و دانشمندان ما معروف است.

من (سلیم بن قیس) گفتم: یا امیرالمؤمنین! اگر این بنده غیر از آنچه فرمودی نسبت به سایر اشیاء بی اطلاع بود باز هم ایمان دارد؟ فرمود: آری اگر خدا و رسول و امام هر امری به وی کنند اطاعت کند و هر نهی که به او نمایند ترک کند، مؤمن است.

و کمترین چیزی که بنده به وسیله آن کافر می شود، این است که گمان کند آنچه خدا از آن نهی فرموده است، مورد نظر خدا است و آن را دین خدا پنداشته که به آن دل بندد! و گمان کند چیزی را عبادت می کند که خدا به وی امر نموده است، در حالی که عبادت شیطان می کند.

و کمترین چیزی که موجب می شود، بنده به وسیله آن گمراه گردد این است که حجت خدا و گواه او بر بندگانش که اطاعت و ولایت آنها را واجب شمرده است نشناسد.

گفتم: یا امیرالمؤمنین! آنها را بشناسان! فرمود: حجت ها و گواهان الهی کسانی هستند که خداوند با خود و پیغمبرش قرین دانسته و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

گفتم: یا امیرالمؤمنین! خدا مرا فدایت گرداند، روشن تر بفرمائید! فرمود: آنها کسانی می باشند که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) در آخرین خطبه خود به مردم معرفی نمود و فرمود: من دو چیز سنگین و گرانبها از خود باقی می گذارم که اگر چنگ به آنها بزیند هرگز گمراه نمی شوید و آن دو کتاب خدا و عترت و اهل بیت من است. خداوند لطیف خبیر با من پیمان بسته است که این دو از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد گردند.

آن گاه دو انگشت سبابه خود را پهلوی هم گرفت و فرمود: پیوسته چنگ به این دو بزیند (یعنی کتاب و عترت) و بر آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید. (1)

صاحبان امر دارای چه شرائطی هستند؟

اشاره

روایت شیعه در این مورد به حد استفاضه رسیده است، بلکه می توان گفت متواتر است. از طریق عامه هم در «غایة المرام» چهار روایت نقل کرده است. (2)

ص: 151

1- . کافی، ج 2، ص 414، و غایة المرام، ص 262.

2- . غایة المرام، ص 265 - 268. در آنجا 14 حدیث از طریق شیعه نقل شده است.

در اینجا شایسته است که درباره چند موضوع تحقیق شود تا روشن گردد که «أُولِي الْأَمْرِ» جز بر امیرالمؤمنین و دودمان معصوم آن حضرت (علیه السلام) صادق نیست، و این که آیه شریفه با کمال صراحت دلالت بر امامت و خلافت آنها از جانب خداوند و پیغمبر دارد.

موضوع اول

اصولاً باید دانست که «أُولِي الْأَمْرِ» به کسی می گویند که واقعاً و به طور طبیعی سرپرست کاری باشد، نه این که با زور و بدون حق بدان دست یابد، چنان که صاحب مال کسی است که واقعاً مالک آن باشد، نه این که چون از راه غصب یا سرقت به دست آورده است، به او صاحب مال بگویند.

اولوالالباب هم به کسانی می گویند که واقعاً دارای عقل باشند، نه کسی که تظاهر به داشتن عقل می کند، ولی در حقیقت از آن بی بهره است. به هر جهت دارا بودن چیزی، منوط به این است که واقعاً آن را دارا باشد، نه این که تظاهر به آن کند و ادعا داشته باشد، بنابراین «صاحب امر» هم کسی است که آن امر حق مسلم او باشد، و مادام که عهده دار آن نیست، نمی توان آن امر را حق او دانست.

موضوع دوم

موضوع دوم این است که تولیت امر بندگان خدا قبل از هر چیز (ذاتاً و ابتدائاً) اختصاص به خداوند متعال دارد، زیرا ولایت خداوند بر امور بندگان کار اوست که از آفرینش آنها انتزاع می گردد، مردم ذاتاً بر یکدیگر ولایت ندارند، بلکه ولایت و تسلطی که بعضی از آنها بر بعضی دیگر دارند، از جانب خداوند تشریح شده است و آن هم بازگشت به امر خداوند می کند.

زیرا به اصطلاح علمی ما بالغیر باید به ما بالذات بازگشت کند، و به عبارت روشن تر کسی که اختیارش به دست دیگری است از خود اختیاری ندارد، علیهذا عقل نمی پذیرد که یک نفر مخلوق منصب ولایت الهی را به دیگری بدهد، زیرا او خود

شخصاً ولایتی ندارد تا به دیگری واگذار نماید.

ذات نایافته از هستی بخش *** کی تواند که شود هستی بخش

موضوع سوم

موضوع سوم این است که وجوب اطاعت و پیروی بستگی به ولایتی دارد. بدیهی است که وقتی اولوالامر ولایتی بر مأمور نداشته باشد، سزاوار پیروی نیست، از این رو استحقاق اطاعت و پیروی از شئون ولایت به شمار می آید و صفت دیگری حتی «عصمت» جای آن را نمی گیرد، زیرا فرضاً اگر کسی معصوم بود، لازم است گفتار او را تصدیق کنند و هرچه بگوید راست و درست بدانند.

پس اگر شخص معصوم گفت من ولایت بر این امر دارم، بر ما واجب است که ولایت او را تصدیق کنیم، و بعد از ثبوت آن واجب است در آنچه می گوید یا از آن نهی می کند پیروی نمائیم، و برای اثبات وجوب اطاعت او، بعد از ثبوت ولایتش، احتیاج به امر دیگری نداریم. زیرا وجوب ولایت او از نظر عقل ثابت است، و شرع هم به عنوان تأکید حکم عقل و ارشاد آن، پیروی او را واجب دانسته است.

موضوع چهارم

موضوع چهارم این است که اعطای ولایت به کسی، منوط به این است که عطاکننده خود ولایت داشته باشد، وگرنه ولایتی که او به دیگری داده است نافذ نخواهد بود. از این رو وجوب اطاعت ولی برای غیر مولی (ولایت دهنده) است، و معقول نیست که ولایت مولی به خاطر ولایت دادن به ولی تحقق یابد. تا بدین وسیله اطاعت ولی که از جانب او ولایت پیدا کرده است همه واجب باشد، بلکه بر ولی واجب است که از حدودی که ولایت دهنده بر او ولایت داده است، تجاوز نکند و مخالفت ننماید. بنابراین شخص ولی تحت فرمان ولایت دهنده به اوست، نه این که مولی که به وی ولایت داده است، فرمان بر او باشد.

ص: 153

به طور کلی ولایت بر دو نوع است: ولایت مطلقه، ولایت محدود. ولایت مطلقه تامه از آن خداوند متعال است، زیرا چیزی که مقام ولایت کامله الهی را با بندگی بندگانش به هم ربط می دهد عبارت از خلقت و پرورش بندگان توسط خداوند است، و لازم به ذکر نیست که مخلوق و پرورش یافتگان، آنچه دراند از خداوند خالق متعال است و بازگشت به او می کند، و با این فرض معقول نیست که ولایت او محدود به حد معینی باشد.

چون در آن صورت لازم می آید که افراد ممکن در بعضی از جهات وجودی استقلال داشته باشند و حال آنکه این معنی متناقض امکان اوست. ولایت مطلقه جز از طرف خداوند برای هیچ یک از بندگان تحقق نمی یابد. علیهذا ثبوت چنین ولایتی برای پیغمبر ما که خداوند فرموده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (1) یعنی پیغمبر از خود مؤمنان نسبت به آنها اولویت دارند، کاشف از این است که آن حضرت از جانب خداوند دارای خلافت کبری بوده است.

ولایت اولی الامر مطلق است و محدود نمی باشد

راجع به ولایت محدود می گوئیم: ممکن است از جانب خداوند به کسی اعطا گردد. مانند ولایتی که حاکم شرع به قیم می دهد که به امور صغیر رسیدگی کند، یا از راه دیگری مانند ولایت پدر بر فرزند صغیر خود و مستأجر نسبت به اجیر، و مرد نسبت به زن خود. این گونه ولایت ها از علقه پدری و فرزندگی و زوجیت و عقد اجاره انتزاع می گردد. این گونه ولایت ها که افراد پیدا می کنند همگی از طرف شارع مقدس به آنها داده می شود، و این هم دو حالت دارد: یا ابتدائاً دارای ولایت می شوند (مانند ولایت پدر و شوهر و مستأجر، بر فرزند و زن و اجیر خود) و یا به واسطه متابعت.

بیان موضوع این است که البته منشأ انتزاع آن در موارد مختلف متفاوت است، به

ص: 154

این معنی که گاهی منشأ انتزاع آن خلافت و جانشینی پیغمبر از جانب خداوند است، و زمانی منشأ آن علل دیگری می باشد.

اکنون که این چند موضوع روشن شد، روشن می گردد که وجوب اطاعت خدا و رسول محدود به حد معینی نیست، زیرا ولایت خدا و پیغمبر محدود نمی باشد. از این که خداوند سبحان «اولوالامر» را عطف به «علی الرسول» نموده است و کلام را مطلق گذارده و مقید به قیدی نکرده است با دلالت بسیار روشنی می رساند که اطاعت «اولوالامر» مانند اطاعت خداوند و اطاعت پیغمبر مطلق است و محدود نمی باشد.

بیان مطلب اگر خداوند متعال می فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و آن را مقید به قیدی نمی نمود ظاهر در اطلاق و عموم بود، ولی خداوند کلام را با اطاعت خود و پیغمبرش که مطلق می باشند شروع فرموده است و سپس اطاعت «اولوالامر» را بدون قید عطف بدان کرده است، تا بدین گونه عطف مزبور تأکیدی برای افاده اطلاق و تصریح به آن باشد. معنی گفتار حضرت امیرالمؤمنین روحی فداه نیز همین است که فرمود: اولوالامر کسانی هستند که خداوند آنها را در قرآن قرین خود و پیغمبرش قرار داد!

چون این مرتبه از ولایت تامه معقول نیست که برای هیچ یک از بندگان خدا جز آنها که از لحاظ اطلاع بر کتاب خدا و عصمت و طهارت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک باشند، یقین آن منحصر به کسانی است که پیغمبر آنها را موصوف به این صفت یعنی علم به کتاب و عصمت و طهارت دانسته است. به همین جهت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ سائل که خواستار توضیح بیشتر شد گفت: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در آخرین خطبه خود فرمود....»

ضمناً باید دانست این که حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید: «پیغمبر در آخرین خطبه خود فرمود...»، منظور این نیست که آن حضرت سخن مزبور را در غیر خطبه آخر نفرموده است، زیرا مسلم است که پیغمبر آن سخن را مکرر و در موارد گوناگون در روز

غدیر خم و جاهای دیگر بیان داشته است (1) چنان که روایات شیعه و سنی گواه آن است. معنی سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که پیغمبر از باب تأکید موضوع در آخرین خطبه خود هم آنچه را که بارها فرموده بود اظهار داشت تا کسی گمان نکند که پیغمبر بعداً دیگری را مصداق (اولوالامر) می دانست!

حدیثی که نسبت به پیغمبر داده اند

و این که نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می دهند که بعد از آن فرموده است: ما خاندانی هستیم که خداوند ما را برگزید و آخرت را به جای دنیا برای ما انتخاب کرد، زیرا خداوند نمی خواست که نبوت و خلافت را برای ما جمع کند، به چهار دلیل دروغ است:

1- اولاً روایت سلیم بن قیس که در آغاز این باب نقل شد آن را تکذیب می کند.

2- سخن خلیفه اول (ابوبکر) که گفت: أَقِيلُونِي وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلَىٰ فَيْكُم (2) یعنی مرا رها کنید که با بودن علی در میان شما من بهترین فرد شما نیستم دلیل روشنی بر مجعول بودن آن است، زیرا اگر روایت مزبور صحیح بود، معنی نداشت که با بودن علی (علیه السلام) خلیفه اول خود را از خلافت اقاله کند.

3- همین کار را خلیفه دوم نیز در تشکیل شورا عملی ساخت، زیرا علی (علیه السلام) را داخل در شورا نمود و جزو شش نفری قرار داد که به نظر وی برای خلافت صلاحیت

ص: 156

1- . در پاورقی صفحات قبل مدارک حدیث عترت را به روایت زید بن ارقم ذکر نمودیم و تذکر دادیم که بقیه راویان آن را ذکر خواهیم کرد. اکنون توضیح می دهیم چنان که حضرت مؤلف فرموده اند «حدیث ثقلین» یا «حدیث عترت» تنها در آخرین خطبه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صادر نشده، بلکه در موارد دیگری و از غیر زید بن ارقم هم روایت شده است. از جمله به نقل «فضائل الخمسة، ج 2، ص 45»، ترمذی در صحیح، ج 2، ص 308 به سند خود حدیث عترت را از جابر بن عبدالله روایت نموده که گفت در روز عرفه دیدیم پیغمبر سوار ناقه کوچک خود بود و می فرمود: ای مردم! من دو چیز را در میان شما گذاردم که اگر آنها را بگیرید و هرگز گمراه نمی شوید و آن دو کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند. همچنین آن را از ابوذر غفاری و ابوسعید خدری و زید بن ارقم، و حذیفه بن اسید، هم نقل کرده است. و نیز حکم در مستدرک، ج 3، ص 109 آن را از زید بن ارقم در بحث از غدیر خم روایت می کند. در خصائص نسائی، ص 21 و کنز العمال، ج 1، ص 48 هم آمده است، و نیز در کنز العمال، ج 6، ص 390 آن را از عطبه عوفی و ابوسعید خدری به نقل از طبری روایت کرده است. همچنین احمد حنبل در مسند، ج 3، ص 17 از ابوسعید خدری و در ج 5، ص 181 از زید بن ثابت نیز روایت نموده است.

2- . غایة المرام، ص 549.

داشتند، و می دانیم که خلافت هم مانند نبوت از شئون دینی است نه دنیوی.

4- بدیهی است که تعیین خلیفه مانند برانگیختن پیغمبر برای هدایت خلق و راهنمایی آنها به کار نیک و شایسته و اجتناب از اعمال زشت و ناپسند است، نه این که تنها سلطنت و ریاست بر مردم باشد.

اینان اولوالامر نیستند

بعد از آنکه به گواهی سیاق آیه و اطلاق کلام روشن شد که منظور از «اولوالامر» در آیه شریفه کسی است که دارای ولایت مطلقه مانند ولایت پیغمبر باشد، روشن می گردد که تفسیر «اولوالامر» به سلاطین اسلامی یا قضات که از طرف خلفا به منصب قضا منصوب گشته اند یا امرای لشکر و غیر اینان، از خرافاتی است که مفسران عامه با رأی و نظر خود به هم بافته اند و غلطی آشکار است. (1)

و این که عده دیگری از مفسران آنها «اولوالامر» را تفسیر کرده اند به علماء و این آیه شریفه را دلیل بر آن آورده اند: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (2) ولی اگر منظور آنها از این علماء اهل بیت پیغمبر باشند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آنها را همتای قرآن قرار داد و با قرآن به عنوان یاد بود خود در میان امت خود گذارد و دستور داد که امت به آنها تمسک جویند، باید گفت درست است، زیرا از آن ذوات مقدسه روایت شده است که فرموده اند: ما علما هستیم و شیعیان ما شاگردان ما هستند. (3)

ولی اگر منظور آنها مطلق علماء باشد، تفسیری باطل و نادرست است، زیرا گفتیم ولایت مطلقه که معنی «اولی الامر» بود اختصاص به اهل بیت رسالت دارد که خداوند هرگونه پلیدی را از آنها دور گردانیده و آنها را پاک و پاکیزه نموده بود، و آنان را

ص: 157

1- این روایت را عامه از ابوبکر نقل کرده اند که گفت: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، خداوند جایگاه او را پر از آتش خواهد کرد، ولی نمی دانیم توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند؟!.

2- آیه 83 سوره نساء.

3- نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَشِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَسَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ - کافی، ج 1، ص 34. یعنی: علما ما هستیم و شیعیان ما شاگردان ما می باشند و بقیه مردم که با ما میانه ای ندارند خار و خاشاک هستند.

از آنچه بیان شد روشن می شود که اگر مردم با یک نفر از خودشان بیعت کنند و بگویند که او اولی الامر است و اطاعت وی بر مردم واجب می باشد، در پیشگاه عقل درست نیست، زیرا اختیار مردم با ریسمان امارت و ولایت امر، پیوند دارد، و این ریسمان هم در دست مردم نیست، بلکه در دست کسی است که امور بندگان در دست اوست و او هم خداوند متعال است، و پیغمبر نیز این سمت را به عنوان خلافت الهی دارد.

بدیهی است مردمی که گردنشان به این ریسمان بسته است، از پیش خود اختیاری در این کار ندارند، و بیعتی که با یکی از افراد خود نموده اند، جز فرار و بیرون رفتن از تحت فرمان ولی امری که خدا و پیغمبر منصوب داشته است، اثر دیگری ندارد. بر فرض هم که مردم با بیعت نمودن با یک فرد از خود ولایت پیدا کنند، لازم می آید که اطاعت مردمی که او را ولی امر و سرپرست نموده و با او بیعت کرده اند (و به او رأی داده اند!) بر وی واجب باشد، نه این که اطاعت این ولی امر منتخب بر مردم واجب گردد، زیرا ولایت چنین شخصی متفرع بر ولایت مردم است و تابع آن می باشد⁽¹⁾ و این امر مسلم و روشن است که اطاعت فرع بر اصل واجب نمی شود، بلکه اطاعت اصل بر فرع واجب است، به همین جهت پیروی نمودن از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر امامی که جانشین اوست واجب است، نه این که اطاعت او بر پیغمبر واجب باشد.

اشکال ممکن است بگویند: آنچه ذکر نمودی اقتضاء دارد که مرد بر زن خود و مستأجر بر اجیر خویش ولایت نداشته باشند، زیرا ولایت آنها متفرع بر این است که زن و اجیر نسبت به خود ولایت داشته باشند، و این که زن و اجیر ولایت و اختیار خود را به شوهر و مستأجر می دهند به واسطه پذیرفتن پیوند ازدواج و اجاره است.

پاسخ می گویم پیوند ازدواج و اجاره و سایر عقود شرعی از جهات شئون

ص: 158

1- . زیرا مردی که او را اختیاردار و سرپرست و ولی امر نموده اند و به او رأی داده اند، بر وی منت نهاده و اختیار و سرنوشت خود را به دست او سپرده اند. از این رو بر وی حق پیدا کرده اند. در حقیقت او وکیل است که نماینده ملت و مردم می باشد.

متعاقدين است، و هر عقد و پيوندی به آن دو بازگشت می کند. از اين رو وقتی متعاقدين يکی از عقود و پيوندهای شرعی را اختيار کردند، هر يک از آنها ناگزيرند که شرعاً به مقتضای آن عمل نمايند و برحسب اقتضای عقد هر يک از آنان نسبت به ديگری ولایت پيدا می کنند، و از همين جاست که مثلاً مرد حق دارد از زن خود تمتع ببرد، و زن هم حق دارد از شوهر نفقه طلب کند. مستأجر نیز حق دارد که از اجير خود منفعت بخواهد، و اجير هم حق گرفتن وجه الاجاره را در ذمه مستأجر دارد. بنابراین ولایتی که از عقود شرعی ناشی می شود تابع آن عقود است، پس هرگاه عقدی در خارج تحقق يافت برحسب اقتضای عقد برای هر يک از متعاقدين، ولایت تحقق پيدا می کند.

ولی بيعت کردن با فردی، اين اقتضا را ندارد که برای بيعت کنندگان ولایتی ثابت گردد، زیرا اگر اين بيعت بازگشت به خليفه شدن ابوبکر از طرف مسلمانان کند، اقتضا ندارد که اطاعت ابوبکر بر مسلمانان واجب باشد. چون بدیهی است که اطاعت خليفه بر کسی که او را خليفه کرده است واجب نیست، و چنانچه خليفه شدن او از طرف خدا و پيغمبر (صلی الله عليه و آله) بوده است، مردم حق نداشته اند به وی رأی بدهند و او را خليفه کنند، زیرا اين عمل جزو شئون و اختيارات آنها نیست.

اشکال از نظر شرعی مردم نسبت به خود ولایت دارند. به همين جهت نیز اعترافات و معاملات و عهد و پيمان های آنها نافذ و مؤثر است، که از جمله بيعت آنها با يکی از افراد خودشان است، زیرا دليل هست که بيعت کردن مخصوصاً بعد از آنکه مردم بر خود واجب شمردند، از ساير عهد و پيمان هائی که میان آنها نافذ است، خارج می باشد. پس وقتی بيعت کردن نافذ بود اطاعت خليفه هم بر مردمی که او را انتخاب کرده اند واجب می شود.

پاسخ می گويم: بيعت مانند داد و ستد در معاملات است، از اين رو چنانچه اين بيعت کردن مثل بيعت مردم با کسی بود که خداوند او را امام قرار داده و سرپرست آنها نموده است، بيعت آنها درست و اطاعت وی هم واجب می باشد وگرنه باطل و بيهوده است.

بیعت کنندگان با ابوبکر هم اگر می خواستند او را خلیفه خدا نمایند، گفتیم که باطل و نادرست است، و چنانچه بیعت بدون جنبه خلافت بوده است، نادرستی آن روشن تر و آشکارتر می باشد، زیرا بیعت بدون عنوان باعث وجوب اطاعت نمی شود بلکه مسلم است که بیعت هنگامی درست و نافذ است که مسبوق به وجوب اطاعت باشد، نه این که واجب بودن اطاعت، از احکام و آثار بیعت باشد، چنان که برخی پنداشته اند، چون بدیهی است که بیعت کردن با کسی که شایسته آن نیست باعث نمی شود که اطاعت او واجب گردد، و واجب شدن اطاعت او با بیعت وی مخصوص کسی است که شایسته بیعت باشد، و قبل از بیعت، اطاعت او واجب بوده است، بنابراین نافذ بودن بیعت از آثار وجوب اطاعت است.

سؤال شاید تعیین خلیفه و امام از جانب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به مردم واگذار شده است و از این رو عمل مردم در انتخاب خلیفه و پیشوا به ملاحظه تقویض نافذ است، نه به خاطر ولایتی که نسبت به خود داشتند، چنان که در صدر اسلام گاهی در میدان جنگ بعد از کشته شدن فرمانده سابق، فرماندهی سپاه واگذار به خود مسلمانان می گردید؟

پاسخ می گویم: امامت کبری و خلافت عظمی که عبارت است از «ریاست عمومی در امور دین و دنیای مردم» از شئون بزرگی است که مقام منیع نبوت (چنان که پیشتر گفتیم) به پایه آن نمی رسد و بستگی دارد به عصمت و اطلاع بر تمام علوم قرآن مجید. عصمت نیز از امور پنهانی است که جز خدای داننده رازهای نهانی کسی از آن آگاهی ندارد، بنابراین چگونه ممکن است که خداوند آن را واگذار به اختیار مردم نادان کند که به کلی از آن بی خبرند؟ آیا این عمل جز سهل انگاری و اخلال در حکمت چیزی هست؟ تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً.

به علاوه دلیل هم در دست نیست که پیغمبر انتخاب خلفه را به مردم تقویض کرده باشد. خود مدعیان هم چنین دعائی نکرده اند، بلکه همین قدر می گویند پیغمبر کسی را برای جانشینی خویش تعیین نکرده است.

باید دانست که آیه شریفه همان طور که دلالت دارد خداوند متعال ائمه معصومین را بعد از پیغمبرش به عنوان ولی امر و سرپرست مسلمانان منصوب داشته است،

چون نخست امر نموده که از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایند و بعد اطاعت اولی الامر را همتای اطاعت خود و پیغمبر دانسته است، همین طور هم دلالت بر تعدد اولی الامر و عدم انحصار آن در یک فرد می کند و لذا آن را به لفظ جمع آورده است!

نظریه یکی از نویسندگان معاصر سنی

یکی از نویسندگان جدید سنی منکر این موضوع شده است و می گوید: در دین اسلام نه کتاب (قرآن) و نه سنت (احادیث پیغمبر) هیچ کدام دلالت بر وجود خلافت عظمی و امامت کبری ندارد، و می نویسد: تنها آیه ای که تناسب دارد آن را دلیل بیاورند آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» است، از احادیث پیغمبر هم جز چند حدیث چیزی که بتوان به آن استدلال کرد وجود ندارد.

مثل این روایت که پیغمبر فرمود: «امامان از قریش هستند» و «هر کس بمیرد و بیعتی در گردن او نباشد، مانند مردم جاهلیت مرده است» و چند خبر دیگر قریب به این دو حدیث را هم نقل کرده، سپس به دو دلیل دلالت آیه شریفه و روایات مزبور را با آن که سند آنها را صحیح دانسته، رد کرده است:

1- می گوید دلیل نخست این است که «واجب بودن پیروی از اولی الامر دلالت ندارد ک خلافت در دین اسلام حق ثابت افراد معین است و خلفا در نزد خداوند مقام خاصی دارند»، سپس می گوید: «مگر ما از نظر شرع مأمور نیستیم که هرگاه ظالمان و گناهکاران بر ما مسلط شدند از آنان اطاعت نماییم و امر آنها را نافذ بدانیم، و گفته اند با آنها مخالفت نکنید که بیم فتنه و فساد است، بدون آنکه این کار مستلزم مشروع بودن ظلم و بیرون رفتن از تحت حکومت باشد؟».

2- می گوید: آیه و روایات مزبور نمی رسانند که انتصاب امام بر ما واجب است یا باید در خارج باشد، بلکه دلالت دارد که اگر چنین امامی در خارج وجود داشت، واجب است که از وی پیروی شود. مگر در شرع اسلام به ما نگفته اند که فقرا و بینوایان را گرامی بدارید و احترام کنید، آیا هیچ عاقلی می تواند بگوید که این معنی ما را ملزم می کند که فقرا و بینوایانی در بین خود به وجود آوریم؟».

این که این شخص گفته است کتاب و سنت دلالت ندارد که انتصاب امام بر ما واجب باشد، سخن درست و متینی است، بلکه قبلاً دانستی که تأثیر انتخاب خلیفه توسط مردم، در ثبوت منصب امامت، دور از عقل است.

اما این که چنین امامی در خارج وجود دارد و بعد از پیغمبر خواهد بود، آیات بسیار و انبوه روایات صحیح که مورد قبول تمام فرقه های مسلمین است با صراحت هر چه تمام تر دلالت بر آن دارد، چنان که قبلاً شمه ای از آن گذشت و قمستی هم مذکور خواهد شد.

در اینجا مناسب می دانیم که در پاسخ این شخص و اثبات دلالت آیه شریفه و دلالت و سند روایات مزبور توضیحی بدهیم.

درباره سند روایات باید گفت چون در کتب مورد اعتماد عامه وجود دارد، دیگر نیازی به توضیح بیشتر نیست. راجع به دلالت روایات بر این که در دین اسلام موضوعی به نام «امامت» هست، خبر دوم (که همین شخص نقل کرده است) به طور صریح و آشکار گواه بر آن است، زیرا اگر امام از جانب خداوند منصوب نمی شد و بیعت با وی و شناختن او واجب نبود، دیگر معنی نداشت که به طور مطلق بگوید: هر کس بمیرد و بیعتی در گردن او نباشد، مانند مردم جاهلیت مرده است.

زیرا این تعبیر کاشف از این است که امام از ارکان دین اسلام می باشد، و هر کس با متصدی این منصب الهی (امام) بیعت نکند از دین اسلام بیرون رفته است، و چنانچه منظور بیان حکم موضوع خلافت بوده که هرگاه در خارج وجود داشت واجب است از وی پیروی نمود، چنان که این شخص عقیده دارد، باید گفت بنابراین عقیده اگر مردی بیگانه بر مسلمانان غلبه یافت و مخالفت با او را موجب فتنه و فساد دانستند، واجب است که مسلمانان با وی بیعت نمایند!

و اما دلالت آیه شریفه بر وجود امامت عظمی و خلافت کبری از آنچه بیان داشتیم روشن گردید. «اولی الامر» تنها بر کسی صدق می کند که واقعاً صاحب امر و

خلافت هم حق مسلم او باشد، نه کسی که با زور آن را تصاحب کرده بود و شایستگی آن را نداشت، تا احتمال بدهند که وجوب پیروی او مانند پیروی از ظالمان است.

علاوه بر این ذکر «منکم» بعد از «اولی الامر» در آیه شریفه صریحاً آنچه را که ما بیان کردیم تأیید می کند، زیرا وجوب اجتناب از مخالفت کسی که به زور خلافت را تصاحب کرده است و از وی واهمه دارند، لازم نیست که از مؤمنین باشد.

از آنچه گفتیم پاسخ اشکال دیگر وی هم روشن می شود، زیرا «ولایت امر» به این معنی جز با انتصاب خلیفه از جانب خداوند متعال تحقق پیدا نمی کند. اگر خداوند چنین ولی امری را برای مؤمنین منصوب نداشته بود، آنها را مأمور به اطاعت از وی نمی کرد، پس این که اطاعت او را قرین اطاعت خود و پیغمبرش قرار داده، خود دلیل است که او را برای مؤمنین منصوب داشته است و چنان که گفتیم تعبیر به لفظ جمع نیز دلیل تعدد «اولی الامر» و منحصر نبودن در یک فرد است.

چون این شخص که به خلافت الهی ایراد گرفته است، از عامه می باشد، و آنها عادت دارند که هر کس را که بر مسلمانان حکومت کند، «اولی الامر» بدانند و تعبیر خلافت الهی را از محل اصلی خود برگردانند، لذا از آنچه ما بیان داشتیم با همه وضوح و روشنی که دارد غافل مانده است!

حدیث دوازدهم: تفسیر آیه فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ

کلماتی که خداوند به آدم القا کرد

آیه 12 - قال الله تعالى: فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ (1) یعنی: آدم کلماتی از خداوند خود دریافت داشت و به واسطه آن خدا بر او بخشید.

حدیث دوازدهم - در «غایة المرام» از ابن مغزلی شافعی (2) در کتاب «مناقب» نقل می کند که وی به سند خود از سعید بن جبیر (3) و او از عبدالله بن عباس روایت نموده که

ص: 164

1- . آیه 37 سوره بقره.

2- . ابوالحسن علی بن محمد بن طیب معروف به ابن مغزلی از علمای معروف عامه در اوائل قرن پنجم هجری است. او از مردم «واسط» بغداد و خطیبی نامی بوده است. ابن مغزلی از فقهای شافعی به شمار می رود و مؤلف کتاب های «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» معروف به کتاب «مناقب» و کتاب «البيان عن اخبار صاحب الزمان» است. باید دانست که محب الدین طبری متوفی به سال 694 هجری مؤلف «الریاض النظره» نیز کتابی به نام «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» دارد که چاپ شده و در دسترس است، و هم کنجی شافعی کتابی درباره امام زمان به نام «البيان فی اخبار صاحب الزمان» تألیف کرده که منتشر شده و معروف است.

3- . سعید بن جبیر از مردان نامی اسلام و خاصان اصحاب حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) امام چهارم بود. ثبات ایمان سعید چنان بود که حجاج بن یوسف ثقفی به جرم طرفداری وی از امیرالمؤمنان (علیه السلام) سال ها در تعقیب او بود. تا سرانجام در مکه بر وی دست یافت. و او را به شهر واسط واقع در نزدیک بغداد آوردند و به امر حجاج سرش را از تن جدا ساختند، و او آخرین مظلومی بود که به دست حجاج خونخوار شهید شد. حجاج بیش از پانزده روز بعد از قتل سعید زنده نبود. سعید بن جبیر از محدثین و مفسرین مشهور و مورد احترام شیعه و سنی است. قسمت مهمی از احادیث مربوط به تفسیر و قرائت قرآن از وی نقل شده است.

گفت: از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال شد کلماتی که حضرت آدم از خداوند دریافت کرد و خدا بدان وسیله بر وی بخشید چه بود؟ حضرت فرمود: آدم (علیه السلام) خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم داد که او را (از ترک اولانی که نموده بود، عفو کند، خدا هم او را بخشید). (1)

آن گاه مولف غایة المرام سه حدیث از طریق عامه و نه حدیث از طریق شیعه راجع به این موضوع نقل می کند. دلیل بر اثبات این مطلب نیز حدیثی است که در اول غایة المرام از طریق شیعه و سنی آورده است، بدین مضمون که اگر به خاطر این پنج تن پاک سرشت: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نبود، خداوند جل جلاله آدم (علیه السلام) و بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان و زمین و فرشتگان و انسان و جن را نمی آفرید. (2)

در این خصوص نیز نوزده خبر از طریق عامه و چهارده روایت از طریق ما نقل کرده است، از جمله احادیثی که از طریق عامه روایت نموده است، اینها است:

حموئی از بزرگان علمای عامه در کتاب «فرائد السمطین» به اسناد خود از ابوهریره روایت می کند که گفت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که خداوند آدم ابوالبشر را آفرید و روح در او دمید، آدم نگاه کرد به سمت راست عرش و دید که پنج شیخ در حال سجود و رکوع هستند. آدم پرسید پروردگارا آیا پیش از من هم کسی را از گل آفریدی؟ ندا رسید که ای آدم نه! عرض کرد خدایا پس این پنج نفری را که به هیئت و صورت خود می بینم کیانند؟ ندا رسید که ای آدم اینان پنج تن از اولاد تو هستند که اگر به خاطر آنها نبود تو را نمی آفریدم.

اینها کسانی هستند که من پنج اسم برای آنها از اسامی خود را جدا ساختم و اگر

ص: 165

1- . غایة المرام، ص 393، و مناقب ابن مغازلی، ص 62، تفسیر «الدر المنثور» سیوطی، ج 1، ص 60 از ابن نجار از ابن عباس و نیز «ینابیع الموده»، ص 239 (الغدیر، ج 7، ص 300).

2- . یعنی تمام سلسله آفرینش و کلیه پدیده ها.

اینان نبودند بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان و زمین و فرشتگان و انس و جن را نمی آفریدم.

نام من محمود است و این محمد است، من عالی هستم و نام این علی است، من فاطر (شکافنده نور از ظلمت) هستم و نام این زن هم فاطمه است، من احسان کننده به بندگان هستم و این هم حسن است و من محسن و نیکوکارم و این هم حسین است.

به ذات خودم سوگند یاد کرده ام که هر کس بمیرد و به اندازه یک دانه خردل(1) دشمنی یکی از آنها را در دل داشته باشد، او را در آتش قهر خود می افکنم و از آن باک نخواهم داشت. ای آدم اینان برگزیدگان من هستند، به وسیله آنها مردم را نجات می دهم یا نابود می کنم، پس هرگاه به من احتیاج داشتی توسل به اینان بجوی.

آن گاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ما کشتی نجات هستیم که هر کس به آن آویخت رستگار می شود و آن کس که از آن روی گردانید به هلاکت می رسد، پس هر کس خود را محتاج به خدا می داند حاجت خویش را به وسیله ما از خدا بخواهد.(2)

روایت دیگر را نیز حموی به سند خود از عبدالله بن عباس نقل کرده است که گفت: از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم که به علی (علیه السلام) می فرمود: من و تو از نور خداوند متعال آفریده شده ایم (خُلِقْتُ أَنَا وَأَنْتَ مِنْ نُورِ اللَّهِ تَعَالَى).(3)

اثمه اطهار برتر از همه بندگان خدا هستند

معنی جدا شدن اسم فاطمه از «فاطر» که نام خداوند است، شاید به ملاحظه این باشد که «فطر» به معنی خلقت یا جدا شدن است و موجب می شود که مخلوق از حالت نخستین خود جدا گردند و از عدم به وجود آیند، و چون «فاطر» معنی «فطم» می دهد که

ص: 166

1- . خردل دانه بسیار ریزی است، و کنایه از حداقل آن است.

2- . مأخذ: الدر المنثور سیوطی، ج 1، ص 60 در تفسیر آیه شریفه به نقل از دیلمی در «مسند الفردوس» از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و نیز ابوالحفتح نظری متوفی در 480 هجری در کتاب «الخصائص» از ابن عباس دو روایت دیگری قریب به همین مضمون هم نقل کرده است. الغدیر، ج 7، ص 301، و فرائد السمطین، ج 1، ص 36.

3- . فرائد السمطین، ج 1، ص 40.

جدا شدن باشد، لذا اسم فاطمه از اسم «فاطر» به طور اشتقاق معنوی گرفته شده است.

باید دانست که روایات مستفیضی که شیعه و سنی در این باره آورده اند دلالت دارد که این پنج تن پاک سرشت، صلوات لله علیهم از همه بندگان خدا، از آغاز آفرینش تا پایان روزگار حتی پیغمبران اولی العزم بهتر و بزرگ تر می باشند، زیرا اگر آنها از تمام بندگان خدا بهتر نمی بودند، باعث ایجاد آنان نمی گشتند.

بنابراین کسانی که دارای چنین مقام بزرگی هستند، چگونه ممکن است افرادی که قسمتی از عمر خود را در شرک و بت پرستی گذرانده اند، در تصاحب منصب امامت و خلافت الهی بر آنان پیشی گیرند؟ آیا تقدم و پیشی گرفتن آنان بر کسی که خداوند او را بر تمام بندگان خود برتری داده است چیزی جز مخالفت با بداهت حکم عقل هست؟

ص: 167

حدیث سیزدهم: تفسیر آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

امیرالمؤمنین (علیه السلام) برادر و وزیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است

آیه 13 - قال الله تعالى: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (1) یعنی: ای پیغمبر! خویشان نزدیک خود را از نافرمانی خداند بیم بده.

حدیث سیزدهم - امین الدین طبرسی در «مجمع البیان» می نویسد: در روایتی که شیعه و سنی از براء بن عازب نقل کرده اند آمده است که «براء» گفت: هنگامی که این آیه شریفه نازل گردید، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اولاد عبدالمطلب را دعوت نمود. آنها در آن موقع چهل مرد بودند، (2) و هر کدام یک گوسفند بریان می خورد و قدح بزرگی شیر می نوشید. (3) پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: تا دستور پختن گوسفندی را بدهد، و چون غذا مهیا شد، به آنان فرمود: به نام خدا نزدیک شوید و تناول کنید.

فرزندان عبدالمطلب هم ده نفر آمدند و از آن غذا خوردند تا سیر شدند، سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ظرف چوبینی پر از شیر خواست و نخست خود کمی از آن نوشید و به آنان فرمود: بنوشید. آنها هم نوشیدند تا سیر شدند. در این هنگام ابولهب آغاز

ص: 168

1- . آیه 214 سوره شعراء.

2- . اعم از پسران و نوادگان پسری و دختری.

3- . کنایه از پرخوری آنها است.

به سخن نمود و گفت: این سحری بود که این مرد شما را بدان مسحور کرد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) لحظه ای اندیشید ولی چیزی نفرمود.

فردا نیز آنها را برای صرف همان غذا دعوت نمود و پس از فراغت از صرف غذا فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! من از جانب خداوند شما را از نافرمانی او برحذر می دارم و به شما نوید می دهم، مسلمان شوید و از خدا پیروی نمائید تا هدایت شوید.

آن گاه فرمود: مَنْ يُؤَاخِنِي وَيُؤَازِرُنِي عَلَي هَذَا الْأَمْرِ يَكُونُ وَلِيِّي وَوَصِيِّي بَعْدِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَيَقْضِي دِينِي يَعْنِي: هر کس برادری و وزارت مرا نسبت به امر نبوت بپذیرد، بعد از من ولی و جانشین بلافصل من خواهد بود، و نماینده من در خانواده ام می باشد، و دین مرا ادا خواهد کرد.

همگی در پاسخ پیغمبر سکوت کردند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سه بار سخن خود را تکرار نمود و در هر نوبت آنها همچنان سکوت اختیار کردند، ولی در هر بار علی (علیه السلام) برخاست و گفت: یا رسول الله! من برادری و وزارت شما را می پذیرم. پیغمبر در بار سوم فرمود: تو همانی! سپس تمام آنان برخاستند و در حالی که از روی سرزنش به ابوطالب می گفتند اطاعت پسرت را به گردن بگیر که فرمانده تو شده است! از خانه بیرون رفتند. (1)

ثعلبی این روایت را در تفسیر خود نقل کرده است، و هم این داستان را از ابورافع (2) روایت نموده که گفته است: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آنها را در شعب (3) جمع آوری و

ص: 169

1- . مجمع البیان، ج 7، ص 206.

2- . ابورافع نامش ابراهیم است. در مکه اسلام آورد. در آن موقع وی غلام عباس بن عبدالمطلب عم پیغمبر بود، سپس عباس او را به پیغمبر بخشید. وقتی خبر مسلمان شدن عباس را به پیغمبر داد، حضرت او را آزاد گردانید. روایت شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) درباره او فرمود: هر پیغمبری امینی دارد و امین من هم ابورافع است، او غیر از جنگ بدر که در مکه بود، در بقیه جنگ ها ملازم پیغمبر بود. بعد از آن حضرت نیز در ملازمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سر برد و در کوفه خزینه دار بیت المال حضرت بود. ابورافع از مردان نیک سرشت شیعه و علاقمندان مولای متقیان بود. فرزندانش عبدالله و علی نیز کاتب مخصوص امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند. کتاب سنن، و کتاب فضایا از تألیفات اوست. او نخستین کسی است که حدیث را جمع آوری نمود و در ابواب مخصوص مرتب گردانید. علامه حلی می گوید ابورافع موثق است و من به روایت او عمل می کنم (الکنی و الالقاب).

3- . شعب به کسر شین به معنی دره است، و در این جا منظور دره شهر مکه است که وقتی بت پرستان مکه کار را بر پیغمبر و مسلمانان تنگ گرفتند پیغمبر و همسرش خدیجه و تمام خاندان بنی هاشم حتی آنها که هنوز اسلام نیاورده بودند به آن دره پناه بردند و تحصن اختیار کردند. در این تحصن سه ساله که آنها در محاصره اقتصادی قریش قرار داشتند، حامی پیغمبر و مسلمانان، ابوطالب بود. او شب ها به ترتیب فرزندانش جعفر و علی (علیه السلام) را که جوان بیست ساله بود، تا صبح به پاسداری پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می گماشت!

دعوت نمود. سپس ران گوسفندی برای آنان پخت. آنها از آن خوردند تا سیر شدند، آن گاه ظرف بزرگی شیر به آنها داد و همه نوشیدند تا سیر شدند، سپس گفت: خداوند متعال به من امر کرده است که خویشان نزدیک خود را از نافرمانی او بیم دهم. شما خویشان و بستگان من هستید، خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانید جز این که برادری و وزیری را برای او قرار داد که وارث و جانشین بلافصل و خلیفه او در میان خاندانش باشد. اکنون کدام یک از شماست که برخیزد و با من بیعت کند تا برادر و وارث و وزیر و جانشین بلافصل من، و نسبت به من همانند هاورن نسبت به موسی باشد؟ با این فرق که بعد از من پیغمبری نخواهد بود؟

حاضران همگی ساکت شدند. پیغمبر فرمود: یکی از شما برخیزد و دعوت مرا اجابت کند وگرنه این افتخار در غیر شما (بنی هاشم) قرار می گیرد، و باعث پشیمانی شما خواهد شد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سخن خود را سه بار تکرار کرد. در نوبت چهارم علی (علیه السلام) برخاست و پاسخ مثبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داد.

آن گاه پیغمبر فرمود: نزدیک من بیا. علی (علیه السلام) هم نزدیک رفت. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را در آغوش گرفت و زبان در دهانش نهاد و کمی از آب دهان خود را به سینه و میان دوش های او مالید. (1)

در این هنگام ابولهب رو کرد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و به طعنه گفت: بخشش خوبی به پسر عم خود ندادی. او دعوت تو را اجابت کرد و تو دهان و دصورت او را پر از آب

ص: 170

1- . علی (علیه السلام) در آن موقع سیزده ساله بود، و در خانه پیغمبر می زیست و تحت تربیت آن حضرت به سر می برد. علت این بود که در یکی از سال ها به واسطه قحط و غلا چون ابوطالب عیالمنند بود پیغمبر پسران او را میان بنی هاشم تقسیم کرد و علی (علیه السلام) را خود پذیرفت که از فشار زندگی بر ابوطالب بکاهد. بدین گونه علی (علیه السلام) از خردسالی در مهد تربیت پیغمبر و کانون گرم خانه آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نشو و نما کرد. علی (علیه السلام) بعدها خود می فرمود: من تربیت شده پیغمبرم و در دامان آن حضرت پرورش یافته‌ام.

دهان خود نمودی. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نه! دهان او را پر از حکمت و علم نمودم!

در قرائت عبدالله بن مسعود آیه شریفه چنین آمده است: «وانذر عشیرتک الاقربین ورهطک المخلصین» یعنی: بیم ده خویشان نزدیک و بستگان با اخلاص خود را. این قرائت از حضرت صادق (علیه السلام) هم روایت شده است. (1)

مؤلف روایاتی که شیعه و سنی در این خصوص آورده اند به حد استفاضه رسیده است. (2)

و نیز باید دانست که دلالت روایات یاد شده بر امامت مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ولایت و خلافت و وصایت (جانشینین بلافصل) و وزارت آن حضرت از طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آشکار و روشن است.

اشکال این روایات تنها دلالت دارند که علی (علیه السلام) (به طور اختصاصی) جانشین پیغمبر در میان خاندانش بوده است، و دیگر نمی رساند که (از نظر عمومی) جانشین شخص پیغمبر و پیشوای امت بوده است تا دلالت بر امامت و ولایت مطلقه او کند.

پاسخ این خلافت به قرینه شرطی که در روایت است، همان خلافت و جانشینی مقام ثبوت و رسالت است، و جانشینی پیغمبر هم چیزی جز «امامت» نیست.

ص: 171

1- . مجمع البیان، ج 7، ص 206.

2- . غایة المرام، ص 320 - 323. در «طبقات» محمد بن سعد، ج 1، قسم اول، ص 124 به سند خود از علی (علیه السلام) روایت می کند که پیغمبر در شهر مکه به خدیجه فرمود غذائی آماده کند، سپس به علی (علیه السلام) فرمود: اولاد عبدالمطلب را بخوان. و علی (علیه السلام) هم چهل نفر از مردان بنی هاشم را دعوت کرد. در کنز العمال، ج 6، ص 397 نیز به طریق دیگر از علی (علیه السلام) آن را روایت کرده و می گوید محمد بن اسحاق و طبری و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم اصفهانی، و بیهقی دلائل النبوة هم نقل کرده اند. همچنین در کنز العمال، ج 6، ص 392 از علی (علیه السلام) روایت می کند که وقتی مدعوین همگی آمدند و غذا صرف کردند، پیغمبر فرمود: ای اولاد عبدالمطلب! من خوبی های دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. خدا به من امر نموده که برای اعلام این مطلب شما را بخوانم. اکنون کدام یک از شما مرا یاری می کنید تا برادر و جانشین من در میان شما باشد؟ هیچ کس جواب نداد ولی من گفتم ای پیغمبر خدا! من وزیر و یاور تو هستم؛ پیغمبر فرمود علی برادر و جانشین و قائم مقام من در میان شماست، او امر او را بشنوید و اطاعت کنید. نیز مسند احمد حنبل، ج 1، ص 159، و مجمع الزوائد هیشمی، ج 8 ص 302 و گفته است: راویان آن همه ثقات هستند (فضائل الخمسه، ج 1، ص 321).

بیان مطلب شرط یا آنچه متضمن معین شرط است یعنی جمله «هر کس برادری و وزارت مرا نسبت به امر نبوت بپذیرد» صریحاً می‌رساند که منظور برادر و وزارت در امر انذار و بیم دادن خلق از نافرمانی الهی، و نیابت رسالت است.

زیرا آنچه در حدیث مزبور بدان اشاره شده است جز این معنی احتمال نمی‌رود، بنابراین جواب شرط که جمله «چنین کسی عبد از من ولی و وصی من خواهد بود، و جانشین من در میان خانواده ام می‌باشد و دین مرا ادا می‌کند» بازگشت به خلافت و وصایت مخصوص مقام نبوت و بیم دادن خلق از نافرمانی الهی می‌کند. خلافت و جانشینی مقام رسالت هم غیر از امارت و امامت چیز دیگری نیست، و این معنی هم کاملاً روشن است.

از آنجا که سخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) راجع به امارت و امامت جانین بعد از خودش، کاملاً آشکار بود، لذا حضار سخنش را مورد استهزاء قرار دادند، و به ابوطالب گفتند: از پسر (علی) اطاعت کن که از امروز امیر تو است!

به علاوه کسی که امیر و امام خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یعنی اولاد عبدالمطلب بود می‌باید امیر و امام دیگران هم باشد، زیرا معنی ندارد که برای یک طائفه امام باشد، ولی نسبت به طائفه دیگر امام نباشد، چنان که روشن است. خلیفه دوم هم اعتراف به آن نمود و در پاسخ انصار که می‌گفتند باید یک امیر از ما باشد و امیری از شما، گفت: دو شمشیر در یک غلاف جمع نخواهد شد! (1)

جانشین پیغمبر باید از خاندان او باشد

علت این که خلافت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به خاندان آن حضرت اختصاص یافت این بود که پیغمبر در آن روز از جانب خداوند مأمور انذار اقوام نزدیک و خاندان خود بود. از این گذشته خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از سایر مردم به آن حضرت نزدیک تر بودند و امتیاز بیشتری داشتند. از این رو وقتی خلافت و جانشینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به نزدیکان و خاندان آن حضرت به لحاظ مقام نبوت و رسالت پیغمبر باشد. به طریق اولی موجب

ص: 172

آنچه بیشتر باعث روشن شدن موضوع می گردد این است که وصایت و جانشینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عبارت از امامت است، این است که بعد از فتره «جانشین من در میان خاندان من می باشد» فرمود: «و دین مرا ادا می کند» زیرا تعهد ادای دین پیغمبر خدا مستلزم این است که متعهد از طرف مقام رسالت که بازگشت به تولیت امام او می کند، خلیفه باشد، خلافتی که سود و زیان مقام جانشینی هر دو به او می رسد، ولی جانشینی شخص مرده چون به واسطه جنبه مقام امامت نیست، لذا فقط می تواند مال مرده را به دست آورد، اما دین میت به عهده اموالی است که از او باقی مانده است. البته اگر مالی از وی مانده باشد، بلکه می توان گفت این که در جزاء شرط نخست (ولی) را ذکر نموده، و بعد (وصی و خلیفتی فی اهلی) را عطف بر آن کرده است صریح است که این ولایت و سرپرستی امت همان منصب «امامت» است و منظور این است که چنین شخصی از جانب من ولی و سرپرست امت است. چنان که پوشیده نیست، بلکه از روایت دوم که ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده است استفاده می شود که جانشینی هر پیغمبری باید از کسان و خاندان او باشد.

به هر صورت روایتی که در تفسیر آیه شریفه ذکر شد نص صریح است بر خلافت بلافصل مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امامت آن حضرت، و اگر اکثریت مردم از نص صریح پیغمبر سر باز زدند و با دیگری غیر از علی (علیه السلام) بیعت کردند، موجب باطل شدن دستور پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نخواهد شد! چنان که مطلب روشن است.

حدیث چهاردهم: تفسیر آیه وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

جانشین پیغمبر را خدا تعیین می کند

آیه 14 - قال الله تعالى: وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ (1) یعنی: و خدای تو می آفریند آنچه را که بخواهد و هر کس را بخواهد بر می گزیند، مردم در این کار اختیاری ندارند.

حدیث چهاردهم - در «غایة المرام» از حافظ محمد مؤمن شیرازی در کتابی که با استفاده از تفاسیر شیعه امامیه نوشته است، با این که خود او از بزرگان عامه است، در تفسیر این آیه شریفه با سلسله سند از انس بن مالک روایت می کند که گفت: از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدم تفسیر این آیه چیست؟ فرمود: خداوند آن طور که می خواست و انتخاب کرده بودم آدم را از گل خلق کرد، و مرا و اهل بیت مرا از میان تمام مردم برگزید، و ما هم برگزیده شدیم. سپس مرا پیغمبر گردانید و علی ابن ابیطالب را جایش من نمود.

آن گاه فرمود: «ما كان لهم الخيرة» یعنی انتخاب سفرای خود را واگذار به بندگان نمودم، بلکه خودم هر کس را خواستم انتخاب کردم. از این رو من و اهل بیت من برگزیده خدا و انتخاب شده او در میان بندگان هستیم. سپس فرمود: «سبحان الله» یعنی: خدا از شرک مشرکان مکه پیراسته است. و بعد فرمود «وربك» یعنی: ای محمد! خدا از کینه هایی که منافقان در سینه های خود برای تو و خاندان تو نهفته اند و دوستی هایی که نسبت به تو و خاندانت اظهار می دارند آگاه است. (2)

ص: 174

1- . آیه 68 سوره قصص.

2- . آیه 369 سوره قصص - غایة المرام، ص 331.

مؤلف دلیل این که اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همانها هستند که خداوند آنان را از بین همهٔ بندگان برگزیده است، روایات مسلمی است که دو فرقهٔ سنی و شیعه نقل کرده اند و تردیدی در درستی آنها نیست.

از جمله حدیث طیر مَشَوَى (مرغ بریان) که سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» تنها از طریق عامه با سی و پنج سند روایت کرده است (1) و ما از باب تبرک فقط به یک طریق آن اکتفا می کنیم.

داستان مرغ بریان

می گوید: حدیث بیست و هشتم - موفق بن احمد (خطب خوارزمی) نوشته است: خبر داد به ما شیخ زاهد حافظ ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، او گفت خبر داد به ما قاضی القضاات اسمعیل بن احمد واعظ، او گفت: خبر داد به ما پدرم ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، او گفت: خبر داد به ما ابوعلی حسین بن محمد بن علی دوربادی و او گفت: خبر داد به ما ابوبکر محمد بن هرویه بن عباس بنسنان رازی و او گفت: خبر داد به ما ابوحاتم رازی، او گفت: حدیث کرد برای ما عبدالله بن موسی و او گفت: خبر داد به ما اسمعیل ازرق از انس بن مالک (2) که گفت: مرغ بریانی برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هدیه آوردند. در آن حال پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اللَّهُمَّ اِيتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مُعَى مِنْ هَذَا الطَّيْرِ يَعْنِي: خدایا! بهترین بندگان خود را برسان تا با من از این مرغ بریان تناول کند.

من (انس بن مالک) گفتم: خدا کند که این شخص مردی از انصار (مردم مدینه) باشد. ناگاه علی وارد شد. من گفتم: پیغمبر مشغول کاری است. علی رفت و اندکی بعد برگشت. باز گفتم پیغمبر مشغول است. علی مجدداً رفت و سپس مراجعت کرد. بار سوم

ص: 175

1- . غایة المرام، ص 448، 454.

2- . انس بن مالک انصاری خادم حضرت رسول اکرم بود. روایات بسیار شیعه و سنی از وی نقل کرده اند، ولی او امتحان خوبی نداد، و بعد از پیغمبر نیز میانه ای با علی (علیه السلام) نداشت، حتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از وی خواست که شهادت دهد به حدیث غدیر خم، ولی انس که خود از حاضران آن واقعه بود و سخنان پیغمبر را دربارهٔ خلافت و جانشینی علی (علیه السلام) شنیده بود، اظهار بی اطلاعی نمود! حضرت هم او را نفرین کرد و به بیماری برص (پسی) مبتلا گردید!

گفتم: پیغمبر هنوز مشغول کاری است. در این وقت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: در را باز کن. وقتی در باز شد و علی وارد گردید پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: یا علی جریان چه بود؟ عرض کرد: سه بار آمدم خدمت برسم، ولی انس مرا برگردانید، گمان می کرد که شما سرگرم کاری هستید.

پیغمبر رو کرد به انس بن مالک و فرمود: ای انس! چرا چنین کاری کردی؟ انس گفت: دعای شما را شنیدم خواستم شاید آن کس که شما از خدا خواستید، مردی از اهل مدینه و اقوام من باشد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آری هر کس اقوام خود را دوست می دارد!!⁽¹⁾

و چه نیکو سروده است کافی الکفات صاحب بن عباد⁽²⁾ در این مورد:

یا امیرالمؤمنین المرتضی *** انّ قلبی عندکم قدّ و قفا

ص: 176

1- . غایة المرام، ص 473، و مناقب خوارزمی، ص 115.

2- . ابوالقاسم اسمعیل بن ابی الحسن عباد بن عباس طالقانی (یا اصفهانی) ملقب به کافی الکفاة و معروف به «صاحب بن عباد» از دانشمندان و نوابغ و وزیران نامی شیعه است. وی وزیر رکن الدوله دیلمی و مرد بلند آوازه اوائل عصر آل بویه بوده است. گذشته از جنبه سیاست و مملکت داری که وزیر با تدبیری چون او را دیده روزگار کمتر به خود دیده، در علوم ادبیات عرب و حدیث و سایر فنون متداول عصر نیز کم نظیر بوده است. گویند در مجلس درس او ده نفر با فاصله می ایستادند تا صدای استاد را بلندتر به شاگردان برسانند!! از تألیفات او هفت جلد کتاب «المحیط» در لغت است که بسیار ارجمند بوده است. می نویسند چهار صد شاعر نامی او را در قصائد خود ستودند و بسیاری از دانشمندان بزرگ شیعه و سنی کتاب های ذیقیمتی را به نام او نوشتند. از جمله ثعالبی کتاب «یتیمه الدهر» و حسن بن محمد قمی کتاب «تاریخ قم» و شیخ صدوق رئیس محدثین شیعه کتاب «عیون اخبار الرضا» را به وی هدیه کرده اند، و همه در مقدمه کتاب های خود مقام علمی و شخصیت بی نظیر او را از لحاظ جهات فکری و روحی و مخصوصاً توجه به علما و دانشمندان و احترام به اولاد پیغمبر با بهترین عبارت ستودند. صاحب به سال 385 درگذشت و در اصفهان به خاک رفت. این چند شعر از جمله اشعار او در مدح اهل بیت عصمت است. اَنَا وَ جَمِیعُ مَنْ فَوْقَ التَّرَابِ *** فِدَاءُ تُرَابِ نَعْلِ ابِی تَرَابِ یَعْنِی: مَنْ وَ تَمَامِ اَنّهَا کَهْ دَر رُوی زَمِینِ هَسْتَنْد فِدَایِ خَاکِ کَفَشِ اَبُو تَرَابِ عَلِی (عَلِیهِ السَّلَام). وَ نِیز: لَوْ شَقَّ قَلْبِی یُرِی وَ سَطَّهُ *** سَطْرَانِ قَدْ خُطُّ بِلا کَاتِبِ الْعَدْلِ وَ التَّوْحِیدُ فِی جَانِبِ *** وَ حُبُّ اَهْلِ الْبَیْتِ فِی جَانِبِ یَعْنِی اِگر قَلْبِ مَرَا بَشْکَافَنْدِ مِی بَیْنَنْدِ کَهْ دَر وَ سَطِّ اَنْ دُو سَطْرِ بَدُونِ نُوِیْسَنْدَه نُوِشْتَه شَدَه اَسْت: عَدَالَتِ وَ عَقِیدَه بَه یگانگی خدا در یک طرف نوشته شده، و محبت اهل بیت پیغمبر در طرف دیگر! نقش نگین انگشتر آن بزرگ مرد علم و تدبیر و سیاست و تشیع نیز این شعر بوده است. شَفِیعُ اسْمَاعِیلِ فِی الْاَخِرِهْ *** مَحْمَدٌ وَ الْعِترَةُ الطَّاهِرَهْ یَعْنِی: شَفِیعُ مَنْ دَر اَخرتِ *** مُحَمَّدٌ وَ عِترتِ طاهره است!

كَلَّمَا جَدَّدْتُ مَدْحِي فِيكُمْ *** قَالَ ذُو النَّصْبِ تَسْبُ السَّلَفَا

مِنْ كَمُولَايَ عَلِيٍّ زَاهِدٌ *** طَلَّقَ الدُّنْيَا ثَلَاثًا وَوَفِيَ

مَنْ دَعَا بِالطَّيْرِ كَيْ يَأْكُلَهُ *** وَ لَنَا فِي بَعْضِ هَذَا مَكْتَفَى

مَنْ وَصِيَّ الْمُصْطَفَى عِنْدَكُمْ *** فَوَصِيَّ الْمُصْطَفَى مَنْ يَصْطَفَى (1)

یعنی: ای امیر مؤمنان! ای برگزیده خدا! قلب من در پیشگاه شما ایست کرده است! هر وقت ستایش شما را تکرار می کنم، دشمن شما می گوید: به خلفای پیشین بد می گوئی؟ کیست مانند آقای من علی وارسته؟ که سه بار دنیا را طلاق داد و رجوع نکرد؟ چه کسی را پیغمبر خواند که از مرغ بریان بخورد؟ آری بعضی از این فضائل برای ما کافی است، جانشین پیغمبر در نزد شما کیست؟ وصی پیغمبر کسی است که از طرف خدا برگزیده شود.

و از جمله آن روایات حدیثی است که قبلاً (در ذیل حدیث دوازدهم گذشت) که: اگر به خاطر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نبود، خداوند آدم و اولاد او و فرشتگان و جن و انس و آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و جهنم را خلق نمی کرد.

پیغمبر اسلام درباره علی (علیه السلام) سخن می گوید

و از جمله روایاتی است که شیعه و سنی نقل کرده اند و به حد استفاضه بلکه تواتر رسیده است که: علی (علیه السلام) بعد از پیغمبر بهترین بندگان خدا و بهترین مردم روی زمین (2) و بهترین بشر (3) و بهترین عرب (4) و بهترین افراد امت اسلام است. (5)

ص: 177

- 1- مناقب خوارزمی، ص 115.
- 2- صحیح ترمذی، ج 2، ص 319، مستدرک حاکم، ج 3، ص 154، تاریخ بغداد، ج 11، ص 430، خصائص نسائی، ص 29، ریاض النظره، ج 2، ص 161.
- 3- خطیب در تاریخ بغداد، ج 7، ص 421 به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده که پیغمبر فرمود: عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ امْتَرَى فَقَدْ كَفَرَ يَعْنِي: علی بهترین بشر است هر کس شک کند کافر است. و نیز در ج 3، ص 192 به سند دیگر روایت می کند که فرمود: مَنْ لَمْ يُقُلْ عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ فَقَدْ كَفَرَ. و نیز تهذیب التهذیب ابن حجر، ج 9، ص 419، و ریاض النظره، ج 23، ص 220، و كنوز الحقائق، ص 92.
- 4- قبلاً گذشت.
- 5- کنز العمال، ج 6، ص 398، مستدرک حاکم، ج 3، ص 137، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 66، کنز العمال، ج 6، ص 157، اصابة ابن حجر، ج 4، قسم 1، ص 33 (فضائل الخمسه، ج 2، ص 98 - 99).

و از جمله روایت متواتر شیعه و سنی است که پیغمبر فرمود: علی از من است و من از اویم. (علی منی و انا منه)، در «غایة المرام» این حدیث را هم با سی و پنج طریق از عامه روایت کرده است، و ما برای تبرک سه حدیث آن را نقل می کنیم. (1)

می گوید: حدیث بیست و دوم - رزین عبدیری در جزء دوم کتاب «الجمع بین صحاح الستة» در مناقب علی بن ابیطالب روایت می کند که: عمر بن الخطاب گفت: پیغمبر از دنیا رفت در حالی که از علی راضی بود، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به علی فرمود: تو از منی و من از توأم.

و می گوید: حدیث بیست و سوم - در همان باب از سنن ابوداود و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت می کند که گفت: پیغمبر لشکری را به فرماندهی علی به جنگی فرستاد. وقتی غنائم جنگ را جمع آوری کردند علی زنی را برای خود برداشت. لشکر بنا گذاشتند جریان را به پیغمبر اطلاع بدهد وقتی موضوع را به پیغمبر اطلاع دادند، از آنها رو برگردانید، سپس در حالی که آثار غضب در رخسارش آشکار بود آنها را مخاطب ساخت و فرمود: از علی چه می خواهید؟ علی از من است و من از اویم. (2)

و می گوید: حدیث بیست و چهارم - در همان باب نیز از سنن ابوداود و صحیح ترمذی از ابوجناده روایت می کند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی از من است و من از علی هستم. کسی تعالیم اسلام را ابلاغ نمی کند مگر من یا علی. (3)

و از جمله در جنگ خیبر فرمود: فردا علم اسلام را به دست کسی می دهم که

ص: 178

-
- 1- . غایة المرام، ص 456 - 458. و صحیح بخاری (باب کیف یکتب) و کتاب بدء الخلق «باب عمرة القضا»، و خصائص نسائی، ص 51، و احمد حنبل در مسند ج 1، ص 98، و بیهقی در سنن، ج 8، ص 5.
 - 2- . هیشمی در جلد 9 مجمع الزوائد، ص 128 اضافه می کند که پیغمبر به بریده فرمود: ای بریده! نمی دانی که حق علی در این غنیمت بیش از یک زن است که به عنوان غنیمت گرفته است؟ نمی دانی که علی بعد از من سرپرست شماست؟ علی از من است و من از اویم. صحیح ترمذی، ج 2، ص 297. می گوید: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سه بار فرمود: چه می خواهید از علی؟ علی از من و من از اویم. او بعد از من سرپرست هر فرد باایمانی است. نیز سمد احمد حنبل، ج 3، ص 111 و ج 4، ص 437، و خصائص نسائی، ص 19 و 33 و...
 - 3- . صحیح ترمذی، ج 2، ص 299، صحیح ابن ماجه، ص 12، مسند احمد حنبل، ج 4، ص 164 - 165، خصائص نسائی، ص 164، ریاض النظرة، ج 2، ص 174 (فضائل الخمسة، ج 1، ص 337 - 339) و نیز مناقب خوارزمی، ص 79.

خدا و پیغمبر را دوست بدارد، و خدا و پیغمبر هم را دوست بدانند(1) و همه دیدند که علم را به دست علی (علیه السلام) داد. این مطلب نزد شیعه و سنی متواتر و مسلم است و هیچ مسلمانی آن را انکار نکرده است، و فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آن است، هر کس خواستار علم است از دروازه آن وارد شود. این حدیث نیز متواتر است و منکر ندارد.(2)

و فرمود: داناترین امت من در قضاوت و اعلم امت من بعد از من علی بن ابیطالب است. این حدیث نیز از مسلمت است و مورد اتفاق شیعه و سنی است.(3)

و فرمود: علی با حق است و حق با علی است. حق با علی می گردد هر جا که او بگردد. این حدیث نیز از اخبار مستفیض بلکه متواتر است، و در «غایة المرام» به پانزده طریق از عامه نقل کرده است.(4)

از جمله زمخشری(5) که از اعظم علمای عامه است در کتاب «ربیع الابرار» نقل کرده و می گوید: ابوثابت آزاد شده علی (علیه السلام) اجازه گرفت و خدمت ام السلمه

ص: 179

1- . این حدیث در صحیح بخاری «باب ما قبل فی لواء النبی» و «باب بدء الخلق - مناقب علی بن ابیطالب» و صحیح مسلم «باب فضائل الصحابة» و «باب فضائل علی بن ابیطالب»، سنن بیهقی، ج 6، ص 362، مسند احمد حنبل، ج 4، ص 51، طبقات ابن سعد، ج 2، قسم اول، ص 80، صحیح ترمذی، ج 2، ص 300 و خصائص نسائی، ص 4 آمده است (فضائل الخمسه، ج 2، ص 161 - 178).

2- . مستدرک صحیحین حاکم نیشابوری، ج 3، ص 126 و به طریق دیگر در ص 127، تاریخ بغداد، ج 4، ص 348 و ج 7، ص 172، و ج 11، ص 48 - 49، اسدالغابة ابن اثیر، ج 4، ص 22، و نیز تهذیب التهذیب ابن حجر، ج 6، ص 320 و ج 7، ص 427، و کنز العمال، ج 6، ص 152، فیض القدر مناوی، ج 3، ص 46 و می گوید عقیلی و ابن عدی و طبرانی و حاکم آن را از ابن عباس از پیغمبر روایت کرده اند (فضائل الخمسه، ج 2، ص 250 - 252).

3- . صحیح بخاری - کتاب تفسیر - از عمر بن الخطاب روایت می کند که گفت علی از همه ما در قضاوت داناتر بود. و از پیغمبر روایت می کند که فرمود: علی از همه امت در قضاوت داناتر است. صحیح ابن ماجه، ص 14 باب فضائل اصحاب رسول الله، مستدرک حاکم، ج 3، ص 135، طبقات ابن سعد، قسم 2، ص 102، سنن بیهقی، ج 10، ص 269، و استیعاب، ج 1، ص 8، و ج 2، ص 461 (فضائل الخمسه، ج 2، ص 262 - 265).

4- . غایة المرام، ص 540، و ربیع الابرار زمخشری، ج 1، ص 828.

5- . محمود بن عمر زمخشری خوارزمی از اعظم دانشمندان عامه و استاد فن بلاغت و علوم عربیت بوده است. کتاب های اساس البلاغه، ربیع الابرار، اطواق الذهب، در نحو، و از همه مهم تر و معروف تر «کشاف» در تفسیر قرآن از مؤلفات ارجدار اوست. زمخشری به سال 538 بدرود حیات گفت. زمخشر روستائی از نواحی خوارزم بوده است.

(همسر پیغمبر) رسید. ام السلمه گفت: آفرین بر تو ای ابو ثابت! وقتی دل ها پرواز نمود، دل تو کجا رفت؟ (1) ابو ثابت گفت دل من به طرف علی (علیه السلام) رفت. ام السلمه گفت: توفیق پیدا کردی. به خدائی که جانم در دست اوست از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم می فرمود: علی با حق و قرآن است، و حق و قرآن با علی است و آنها از هم جدا نمی شوند تا در حوض به نزد من بیایند. (2) (علی مع الحق و القرآن، والحق و قرآن مع علی، و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض)

و فرمود: حقی که علی، بر این امت دارد مثل حق پدر بر فرزندش می باشد و من و علی دو پدر این امت هستیم. (حَقَّ عَلَيَّ عَلِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلِيَّ وَوَلَدِهِ، وَأَنَا وَعَلِيٌّ أَبُو هَذِهِ الْأُمَّةِ). این حدیث را در غایة المرام با هفت طریق از طریق عامه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است، و ما به ذکر یک طریق آن تبرک می جوئیم: می گوید: روایت دوم موفق بن احمد (با ذکر سند) از عمار یاسر و ابویوب انصاری روایت نموده که گفتند: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: حقی که علی بر مسلمانان دارد مانند حق پدر بر فرزندش می باشد (حَقَّ عَلَيَّ عَلِيٌّ الْمُسْلِمِينَ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلِيَّ وَوَلَدِهِ). (3)

در خانه علی باید باز باشد

و از جمله بستن درهای خانه هایی است که به داخل مسجد باز می شد، مگر در خانه علی را که چنان باز گذاشت. این حدیث هم مورد اتفاق تمام مسلمانان است. در «غایة المرام» آن را با بیست و نه سند از طریق عامه روایت کرده است، و ما در اینجا به

ص: 180

- 1- منظور حوادث بعد از مرگ پیغمبر و ماجرای سقیفه بنی ساعده و خلیفه تراشی مردم است، که دل های مردم دنیا پرست به طرف دنیا و دنیاپرستان پرواز کرد و دین خود را به دنیای زودگذر فروختند و حق و حقیقت را زیر پا نهادند.
- 2- فیض القدیر مناوی، ج 4، ص 356، کنز العمال علی متقی، ج 6، ص 153، هر دو گفته اند از طبرانی در اوسط، هیشمی در معجم، ج 9، ص 136، صواعق ابن حجر، ص 74 و 75، و شبلنجی در نورالابصار، ص 72 (فضائل الخمسه، ج 2، ص 112 - 113).
- 3- غایة المرام، ص 543، مناقب خوارزمی، ص 32، مناقب ابن مغزلی، ص 47، فردوس الاخبار دیلمی، ج 2، ص 2474، فرائد السمطین، ج 1، ص 296.

می گوید: چهارم - ابن مغزلی فقیه شافعی در کتاب «مناقب» می نویسد: احمد بن محمد به طور اجازه خبر داد به ما و گفت: عمر به شوذب خبر داد به ما، و او گفت: حدیث کرد برای ما احمد بن عیسی بن هیشم. او گفت: حدیث کرد برای من حمد بن عثمان بن ابی شیبه، و او گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن میمون و او گفت: حدیث کرد برای ما علی بن عباس از حارث بن حصین از عدی بن ثابت که پیغمبر تشریف برد به طرف مسجد و فرمود: خداوند به پیغمبرش موسی (علیه السلام) وحی فرستاد که مسجد پاکی برای من بنا کن که جز تو و هارون و دو پسر هارون کسی در آن سکونت نوزد. اینک خداوند به من هم وحی فرستاده است که مسجد پاکی برای او بنا کنم که جز من و علی و دو پسر علی کسی در آن ساکن نباشد. (2)

و می گوید: حدیث پنجم - نیز ابن مغزلی (با ذکر سند) از حذیفه بن أسید غفاری روایت نموده که: وقتی اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه آمدند، خانه ای نداشتند که در آن به سر برند، ناچار در اطراف مسجد پیغمبر خانه هایی برای خود ساختند و درهای آن را به طرف مسجد باز کردند تا این که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) معاذ بن جبل را فرستاد و او صدا زد ای ابوبکر! خداوند امر کرده است که از مسجد خارج شوی! ابوبکر هم گفت: اطاعت می کنم، سپس در خانه اش را بست و از مسجد بیرون رفت (3) آن گاه پیغمبر او را نزد عمر فرستاد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید در خانه ای را که توی مسجد باز می شود ببند و از مسجد خارج شو. عمر گفت: امر خدا و پیغمبر را اطاعت می کنم، ولی میل دارم با داشتن دریچه ای به طرف مسجد به خدا تقرب جویم. معاذ هم تقاضای عمر را به عرض پیغمبر رسانید.

ص: 181

- 1- . همان کتاب، ص 639 - 647.
- 2- . همان کتاب، ص 639، و مناقب ابن مغزلی، ص 252.
- 3- . شاید همین باعث گردید که ابوبکر از مدینه خارج شد و در محلی به نام «سُنْح» بیرون مدینه سکونت ورزید و تا آخر عمر پیغمبر در آنجا بود. باید توجه داشت که این احادیث را سنیان نقل کرده اند.

سپس او را نزد عثمان فرستاد و در آن موقع رقیه دختر پیغمبر زن عثمان با او بود. عثمان هم گفت. اطاعت می کنم. او هم در خانه را بست و از مسجد خارج شد.

بعد از آن فرستاد به سراغ حمزه (عموی پیغمبر) و او هم در خانه خود را بست و گفت مطیع امر خدا و رسول او هستم. در این میان علی (علیه السلام) نگران بود، و آمد و رفت می کرد، و نمی دانست که آیا او هم جزو آنهاست که باید بروند یا خواهد ماند. پیغمبر خانه ای میان خانه های خودش برای علی (علیه السلام) ساخته بود. در این هنگام پیغمبر به علی فرمود: یا علی! تو در خانه ات بمان و پاک و پاکیزه باش. (اَسْكُنْ طَاهِرًا مَطَهَّرًا).

وقتی حمزه عموی پیغمبر سخن آن حضرت را با علی (علیه السلام) شنید، گفت: ای محمد! ما را از مسجد بیرون می کنی ولی بچه های علی بن ابیطالب را نگاه می داری؟

پیغمبر فرمود: اگر اختیار با من بود کسی غیر از شما (بنی هاشم) را در مسجد سکونت نمی دادم. به خدا که این مقام را خداوند به علی داده است. بشارت می دهم که تو از جانب خدا و پیغمبرش با خیر و خوبی خواهی بود. پیغمبر به وی مژده خیر داد و او را در جنگ احد به درجه عالی شهادت نائل گردید.

گذشته از حمزه بعضی دیگر از اصحاب نیز از برتری علی (علیه السلام) نسبت به خود و سایر اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) حسد بردند، چون خبر آنها به پیغمبر رسید، برخاست و ضمن خطابه ای فرمود: بعضی از مردم از این که من علی را در مسجد ساکن گردانیدم در خود احساس ناراحتی می کنند. به خدا قسم من آنها را از مسجد بیرون نکردم، و من علی را ساکن نگردانیدم. خداوند متعال وحی فرستاد به موسی و برادرش که در مصر برای قوم خود خانه هایی بنا کنید و خانه های خود را قبله خود قرار دهید و در آن نماز بگزارید.

به موسی دستور داد کسی را در مسجدش سکونت ندهد و در آنجا با همسر خود نزدیکی نکند، و جز هارون و اولاد او کسی را ساکن نگرداند. علی هم نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است و او میان خاندان من برادر من است. مسجد من

برای هیچ کس حلال نیست که در آن با زن خود همبستر شود، مگر علی و فرزندان او که از این حکم مستثنی هستند! پس هر کس ناراحت است برود آنجا - و با دست مبارک اشاره به طرف شام کرد! (1)

میزان دوستی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

و از جمله روایاتی است که نزد شیعه و سنی متواتر است و درباره فضیلت دوستداران علی (علیه السلام) و شیعیان او نقل کرده اند. در «غایة المرام» نود و پنج حدیث از طرق عامه در این خصوص آورده است، و من در اینجا دو روایت آن را نقل می کنم.

می گوید: سی و یکم موفق بن احمد (خطیب خوارزمی با ذکر سند) از علقمه آزاد شده بنی هاشم روایت می کند که گفت: روزی پیغمبر با ما نماز صبح گزارد، سپس رو کرد به ما و فرمود: یاران من! دیشب عمویم حمزه بن عبدالمطلب و برادرم جعفر بن ابیطالب را در خواب دیدم. مقداری کُتار نزد آنها بود و از آنها می خوردند، بعد کنارها مبدل به انگور شد، و آنها مدتی مشغول خوردن آن شدند، سپس انگور تبدیل به رطب شد و آنها مدتی از آن رطب خوردند. من رفتم نزدیک آنها و گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد! کدام عمل دنیا را از همه بهتر یافتید؟ گفتند: پدرها و مادران ما فدای تو! بهترین اعمال را درود بر تو و آب دادن به تشنگان، و دوستی علی بن ابیطالب یافتیم! (2)

و می گوید: حدیث سی و دوم، موفق بن احمد (با ذکر سند) از ابو بریده از پدرش

ص: 183

-
- 1- حدیث بستن در خانه اصحاب غیر از در خانه علی (علیه السلام) از احادیث مشهور است و مانند سایر فضائل و مناقب مولای متقیان در منابع معتبر عامه به طرف مختلف و اسناد گوناگون که همه حکایت از اهمیت آن می کند ثبت شده است، حتی غالباً برای آن باب خاصی قرار داده اند. نگاه کنید به صحیح ترمذی، ج 2، ص 301 و تفسیر «الدرالمنثور» سیوطی ذیل آیه و ما یَنطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی، و ریاض النظره، ج 2، ص 192، و ذخائر العقبی، ص 76، و مناقب ابن مغازلی، ص 253 - 255 و تذکرة آلخوایص ابن جوزی، ص 41، مستدرک حاکم، ج 3، ص 125، مسند احمد حنبل، ج 1، ص 175 - 330 و ج 4، ص 369، خصائص نسائی، ص 13، تاریخ بغداد، ج 7، ص 205، حلیة الاولیاء، ج 4، ص 153، و میزان الاعتدال ذهبی، ج 2، ص 194 (فضائل الخمسه، ج 2، ص 149 - 157). و مناقب ابن مغازلی، ص 253 و 255 با جزئی تفاوت، و از شیعه کتاب غایة المرام، ص 640.
 - 2- مناقب خوارزمی، ص 74.

روایت می کند که گفت: روزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند به من امر نموده که چهار نفر از یاران خود که خود خبر داده است آنها را دوست می دارد دوست بدارم. ما گفتیم: یا رسول الله! آنها کیستند؟ فرمود: علی از آنهاست. روز دوم نیز همان را که روز اول فرموده بود تکرار نمود. باز ما گفتیم: یا رسول الله! آنها کیستند؟ فرمود: علی از آنهاست. روز سوم هم آن را تکرار کرد و ما پرسیدیم آنها کیانند؟ فرمود: علی از آنهاست، و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی. (1)

مؤلف دوست داشتن سلمان و ابوذر و مقداد بازگشت به دوستی مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می کند، زیرا آنها از شیعیان آن حضرت هستند که از فرمانش سرپیچی نکردند و از وی کناره نگرفتند.

از آنچه گفتیم کاملاً روشن شد که این فضائل و مناقب نزد عموم مسلمانان ثابت و مسلم بوده است و مولی امیرالمؤمنین و فرزندان پاک سرشت آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین همان ها هستند که خدا آنها را بر تمام بندگانش برتری داده است. این یک امر بدیهی است و مردم را نمی رسد که افرادی را که چنین مقامی ندارند، بر اینان که خداوند بر همه بندگانش برتری داده است، برتر بدانند.

ص: 184

1- . مناقب خوارزمی، ص 75، و نیز صحیح ترمذی، ج 2، ص 299، و سنن ابن ماجه، ص 14 باب فضائل الصحابه، کنز العمال، ج 6، ص 428 از ابن عباس از علی (علیه السلام) و می گوید طبرانی هم در اوسط نقل کرده، احمد حنبل در مسند، ج 5، ص 251 و حلیة الاولیاء، ج 1، ص 19، و مستدرک حاکم، ج 3، ص 130، استیماب، ج 1، ص 280، و ج 2، ص 577 و تهذیب التهذیب ابن حجر، ج 10، ص 286، و نیز هیشمی در مجمع الزوائد، ج 9، ص 155 و در ص 117 از انس بن مالک و ص 330 از ابویعلی. در بعضی از این روایات عمار یاسر هم نام برده شده است. (فضائل الخمسه، ج 2، ص 180 - 182).

حدیث پانزدهم: تفسیر آیه مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى ...

سهم خدا و پیغمبر به اهل بیت عصمت می رسد

آیه 15 - قال الله تعالى: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ (1) یعنی: آنچه خداوند از اموال مردم روستاها عائد پیغمبر خود نموده است، از آن خدا و پیغمبر و خواشن او و یتیمان و مسکینان و درماندگان در راه است.

حدیث پانزدهم - در کافی از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: نَحْنُ وَاللَّهُ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ بَدَى الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ يَعْنِي: به خدا قسم ذی القربی در این آیه ما هستیم که خدا آنها را با خود و پیغمبرش قرین گردانیده است، و سهمی در صدقه مردم برای ما قرار نداد. و بدین گونه خدا پیغمبرش و ما را بزرگ تر از آن دانست که چرک مال های مردم را روزی ما کند. (2)

ص: 185

1- آیه 7 سوره حشر.

2- کافی، ج 1، ص 539.

باید دانست که این آیه دلالت دارد که خلافت و امامت منحصر به اهل بیت نبوت و رسالت است. توضیح آن بستگی به چند امر دارد:

امر اول در معنی «فیئ» و این که در اینجا منظور چیست؟

امر دوم در معنی «ذی القربی» که در این جا چه کسانی هستند؟

امر سوم در بیان چگونگی اختصاص یافتن «فیئ» به «ذی القربی» است که آیا بر وجه مصرفیت است (که باید صرف آنها شود) یا بر وجه ملکیت است (که ملک آنها باشد) یا بر وجه دیگری کامل تر از این دو وجه است؟

فیئ در لغت و آیه یعنی چه؟

توضیح امر اول آنچه از کلمه «فیئ» در موارد استعمال استفاده می شود، به معنی رجوع و بازگشت است. فیومی در «مصباح المنیر» می گوید: «فاء» از باب باع است و به معنی رَجَع و بازگشت می باشد. در قرآن آیه «حتی یفیء الی امر الله» نیز یعنی: تا این که رجوع به کار خدا کند. و «فاء المولی فته» یعنی رجوع کرد از سوگند خویش به ترک مقاربت زن خود. و «وله علی امرئته فته» یعنی: برای او یک رجوع بر زنش هست. و «فاء الظل یفیء فیئاً» یعنی: سایه برگشت به طرف مشرق.

مؤلف اطلاق کلمه «فته» بر جماعت نیز از همین باب است، و آن هم به اعتبار این است که بعضی از مردم در کارهای خود به بعضی دیگر مراجعه می کنند. اطلاق «فیئ» در آیه شریفه بر خراج و غنیمت که خداوند دارد نیز از همین باب است، زیرا اخراج غنیمت بعد از آنکه از دست کفار خارج شد به محل اصلی خود که خداوند متعال است بر می گردد. این بود آنچه از کلمه «فیئ» از لحاظ لغت استفاده می شود.

اما منظور از آن در آیه به قرینه «اهل القری» هر چیزی است که هنگام جنگ اسلام با کفار بدون زد و خورد به دست می آید، و هر زمینی است که صاحبان آن بدون جنگ کوچ کرده و رفته باشند، یا زمینی است که اسلام با صاحبان غیر مسلمان آن صلح کرده و آن را به رهبر اسلام بخشیده باشند.

امر دوم درباره معنی ذی القربی است. «ذو» به معنی صاحب، و «قربی» مصدر «قرب» مقابل «بعد» است و گذشته از آن چهار مصدر دیگر هم دارد، بدین گونه: «قرب، قربان، قُرابه»، در مصباح المنیر می گوید: قُرب را در زمان و مکان استعمال می کند.

و قربة را در منزلت، و قربی و قرابت در مورد خویشی گفته می شود. سپس می گوید: قربان هم مثل قربه است، و الف و لام «القربی» تعریف است و اشاره به مدخول خود می کند، و منظور از آن (قربی در آیه شریفه) خویشان و نزدیکان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هستند، و غیر از این معنی احتمال دیگر نمی رود.

چگونه فیئ و غنائم به خویشان پیغمبر می رسد؟

امر سوم عبارت از چگونگی اختصاص یافتن «فیئ» به ذی القربی و خویشان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است. این معنی را باید از چگونگی اختصاص آن به معطوف علیه، یعنی خدا و پیغمبر به دست آوریم!

می گویم لاجرم در تمام موارد مفید معنی اختصاص است که البته خصوصیات و جهات آن بر حسب خصوصیت بر موردی فرق می کند. در یک جا لباس تعلیل به خود می پوشد و به معنی علت است، مثل «صَدَّ رِبْتُ لِلتَّأْدِيبِ» و «فَعَدْتُ لِلجُبْنِ»، و در مورد دیگر لباس توقیت می پوشد و معنی وقت می دهد. مثل آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ»⁽¹⁾ و زمانی لباس ملکیت می پوشد، مانند «المالُ لِزَيْدٍ» یا در لباس استحقاق و شایستگی پنهان می شود مثل «الحمدُ لِلَّهِ» یا لباس اختصاص بر وجه مصرفیت به تن می کند، مثل آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ»⁽²⁾ یا به لباس اختصاص وضعی در می آید مانند این که بگوئی «هذا اللفظُ لِهَذَا المعنى»، یا در مورد پوشش به کار می رود مثل «الجلُّ لِلفَرَسِ»! و هكذا سایر خصوصیات گوناگونی که به اختلاف موارد دیده می شود.

خصوصیتی که در این مورد (آیه شریفه) صلاحیت دارد این است که به معنی حق

1- . آیه 78 سوره اسراء.

2- . آیه 60 سوره توبه.

تسلط و ولایت و امارت باشد، زیرا خصوصیات شایسته ای که در نظر اول دیده می شود چهار تا است: مصرفیت، ملکیت به معنی جده، ملکیت تکوینی، و حق سلطنت، و در این مورد سه قسم اول مناسبتی ندارد.

عدم تناسب قسم اول بدین جهت است که اصولاً خداوند محتاج نیست تا محل صرف مال باشد، و دوم که ملکیت به معنی جده و یافتن و دارا شدن باشد، نیز نسبت آن به خداوند محال است، زیرا خداوند سبحان منزله از این است که محل حوادث گردد. سوم نیز از این جهت با خداوند تناسب ندارد که ملکیت تکوینی منحصر به غنائم و خراج (فیئ) نیست، چون ملکوت آسمان ها و زمین متعلق به خداوند است. از این رو تنها قسم چهارم با این مقام مناسبت دارد که حق سلطنت و ولایت باشد.

سؤال ممکن است بگویند: بازگشت «فیئ» به عنوان حق سلطنت و ولایت به خداوند با این که می دانیم که خدا بر همه اشیاء ولایت دارد، یعنی چه؟

پاسخ می گویم: حق ولایت دوگونه است: تکوینی و تشریحی. ولایت تکوینی با حریت (آزادی) و رقیقیت (بندگی) و ملکیت و عدم ملکیت جمع می شود و حدودی برای آن متصور نیست، اما ولایت تشریحی محدود است به حدودی که شارع مقدس تعیین کرده است و با ملک غیر بودن، وفق نمی دهد.

اختصاص یافتن «فیئ» به خداوند از باب ولایت تشریحی است. یعنی رابطه ملکیت مخلوق از آن قطع شده است. به همین جهت اختصاص به خداوند دارد، و هیچ یک از مسلمانان به هیچ وجه حق ندارند در آن تصرف نمایند.

اکنون که روشن شد که بازگشت «فیئ» و غنیمت به خداوند متعال فقط از باب حق امارت و سلطنت است، روشن می شود که بازگشت آن به پیغمبر و خویشان آن حضرت (ذی القربی) نیز از همین باب می باشد، زیرا عطف مقتضی آن است که معطوف (ذی القربی) با معطوف علیه (لله و للرسول) در حکم شریک باشد.

آنچه این معنی را مؤکد می دارد و روشن می سازد این است که خداوند پیغمبر و خویشان او را در آیه شریفه با لام تأکید عطف به ذات مقدس خود نموده است، با این که در مقام عطف تکرار حرف جر بر حسب ظاهر واجب نیست! ولی یتامی و مساکین و ابن

السیبیل را بدون حرف جر (لام) عطف نموده است!! و این صریحاً می‌رساند که نیاوردن لام تأکید در این سه مورد بدین منظور است که بازگشت «فیئ» و غنیمت به «ذی القربی» مانند بازگشت آن به خود خداوند است، بدون این که در چگونگی بازگشت با هم اختلاف داشته باشند.

این اختلاف در معطوف های بعدی است (یتامی و مساکین و ابن السبیل)، چون اگر بازگشت «فیئ» و غنیمت به «ذی القربی» مانند بازگشت آن به «یتامی و مساکین و ابن السبیل» بود، و مانند بازگشت آن به «خدا و پیغمبر» نبود، می‌باید مثل بعد از خود باشد که بدون لام تأکید است، نه مانند قبل از خود که لام تأکید دارد.

معنی کلام مولی امیرالمؤمنین روحنا و ارواح العالمین فداه نیز همین است که می‌فرماید: به خدا قسم مقصود خداوند از ذی القربی (خویشان پیغمبر) که در آیه شریفه، خداوند آنها را قرین خود و پیغمبرش دانسته است، ما هستیم.

و نیز آنچه این معنی را روشن می‌سازد این است که ذکر «ذی القربی» به صورت مفرد دلالت بر این دارد که این «ذی القربی» و خویش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در هر عصری جز یک نفر نخواهد بود، زیرا امارت و پیشوائی دینی مردم در هر عصری فقط به وجود یک نفر بستگی دارد.

سؤال دیگر باز ممکن است بگویند: چنانچه رجوع و بازگشت «فیئ» و غنیمت جنگ به معطوف علیه (خدا و پیغمبر و ذی القربی) از باب حق سلطنت و امارت باشد، باید عطف یتامی و مساکین و ابن السبیل بر آن صحیح نباشد، زیرا مسلماً عطف اینان به خدا و رسول و ذی القربی به عنوان حق امارت نیست، وگرنه می‌باید یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل بر مردم حکومت کنند!

جواب در پاسخ می‌گوئیم: بازگشت «فیئ» و غنائم جنگ به اینان از باب حق امارت و حکومت منافات با این ندارد که آنها بر مردم حکومت نداشته باشند، زیرا بازگشت حق امارت و حکومت به یک فرد به دو گونه است:

1- این که والی و امیر مردم باشد، مانند پیغمبر و ذی القربی، چون خدا آنها را قرین خود دانسته است.

2- به واسطه این است که از بستگان امیر و حاکم است، مانند خانواده و نزدیکان شخص. در اینجا نیز یتامی و مساکین و ابن السبیل از بستگان شخص امیر هستند، و این که خداوند در آیه شریفه آنها را بدون تأکید ذکر فرموده است برای فهماندن همین معنی است که آنها از توابع و بستگان ذی القربی می باشند، بنابراین یتامی و مساکین و ابن السبیل در گرفتن غنیمت و فیء، مانند «ذی القربی» هستند، ولی از نظر حکومت و استقلال مثل آنها نیست. همین معنی نیز می رساند که منظور هر یتیم و مسکین و ابن السبیل نیست، بلکه منظور یتامی و مساکین و ابن السبیلی است که از بستگان ذی القربی باشند. این که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است: مقصود یتامی و مساکین و ابن السبیل اهل بیت است، نیز همین مطلب می باشد.

وقتی ثابت شد که بازگشت «فیء» و غنیمت به «ذی القربی» از باب حق سلطنت و امارت است، ثابت می گردد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلیفه خدا و امام است و بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جانشین آن حضرت می باشد، وگرنه خداوند، او را به عنوان «ذی القربی» در بازگشت «فیء» و غنیمت به وی که از شئون سلطنت الهی و حکومت است، قرین خود و پیغمبرش قرار نمی داد، چنان که روشن شد که خلافت و امامت منحصر به آنهاست، وگرنه خداوند اکتفا به «ذی القربی» نمی فرمود.

علاوه بر این، اختصاص یافتن خلافت به ذی القربی برای ما کافی است که بگوئیم به نص آیه شریفه، خلافت الهی اهل بیت (علیهم السلام) ثابت شده است، زیرا خلافت خلیفه اول آنها (ابوبکر) با بیعت اصحاب سقیفه انجام گرفت و دومی (عمر) از طرف اولی منصوب شد، و سومی (عثمان) به حکم شورائی که دومی تشکیل داده بود به خلافت رسید، از این رو، نص آیه شریفه محلی برای خلافت آنها باقی نمی گذارد.

حدیث شانزدهم: تفسیر آیه **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...**

دوستی خاندان پیغمبر نشانه ایمان کامل است

آیه 16 - قال الله تعالى: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّمَيِّ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** (1) یعنی: و بدانید که از هر چیز غنیمت به دست آورید، خمس آن، مال خدا و پیغمبر و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل است (2) اگر به خدا و به آنچه بر بنده خود (پیغمبر) در روز جدا شدن حق از باطل و تلاقی دو گروه نازل کردیم (3) ایمان آورده اید، و (بدانید) که خداوند قادر به هر کاری هست.

حدیث شانزدهم - سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می کند که شنیدم آن حضرت سخنان بسیاری (راجع به خاندان پیغمبر می فرمود)

ص: 191

- 1- آیه 41 سوره انفال.
- 2- ابن السبیل کسی است که در شهر و محل خود تمکن مالی دارد، ولی در راه سفر و غربت تهی دست مانده است و احتیاج به مساعدت دارد.
- 3- منظور روز جنگ بدر، نخستین جنگ مسلمانان با بت پرستان مکه و کفار قریش است، که خداند نیروی قلیل مسلمانان را که از هر جهت فاقد ساز و برگ جنگی بودند، بر جبهه مجهز کافران غالب گردانید، و مسلمانان وعده الهی را به فتح و پیروزی خود به چشم دیدند.

سپس فرمود: خداوند سهم ذی القربی را به آنها عطا کرد و فرموده است: «اگر به خدا و آنچه بر بنده خود (پیغمبر) در روز جدا شدن حق از باطل و تلاقی دو گروه نازل کردیم» ایمان آورده اید، به خدا قسم «ذی القربی» ما هستیم که خداوند در آیه شریفه آنها را با خود و پیغمبرش یک جا ذکر کرده است و می فرماید: خمس آن مال خدا و پیغمبر و ذی القربی است، و منظور از یتامی و مساکین و ابن سبیل هم این عده از ما اهل بیت می باشند، خدا برای ما بهره ای در سهم زکات قرار نداد، و بدین گونه پیغمبرش و ما را بزرگ تر از آن دانست که چرک مال مرم را به ما بخوراند. (1)

و از حضرت صادق (علیه السلام) نیز روایت شده است که فرمود: ذی القربی در این آیه امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) است. (2)
در «تهذیب» شیخ طوسی (3) از حضرت باقر یا امام صادق (علیهما السلام) روایت شده است که فرمود: خمس خدا برای پیغمبر است و خمس پیغمبر برای امام است، و خمس ذی القربی برای خویشان پیغمبر است! و به دیگران نمی رسد. (4)

ص: 192

1- . کافی، ج 4، ص 357، و تهذیب، ج 4، ص 126.

2- . کافی، ج 1، ص 414.

3- . شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی سرآمد دانشمندان و فقها و علمای شیعه است. شیخ طوسی در سال 408 هجری از خراسان به بغداد آمد و در آنجا از محضر شیخ مفید و سید مرتضی دو تن از اعظام علمای شیعه علوم خود را تکمیل نمود، و پس از وفات آنان شخصا! به ریاست شیخ و تعلیم و تربیت فضلا و دانشمندان و تدریس و تألیف و تصنیف علوم متداول عصر از فقه و اصول و حدیث و تفسیر و کلام و رجال و درایه و غیره پرداخت و آثار گران قدر او در همه علوم از هزار سال پیش تاکنون مورد استفاده علما و دانشمندان جامعه شیعه بوده است. در عظمت مقام شیخ کافی است که بگوییم دو کتاب از کتب چهارگانه معتبر و نامی شیعه یعنی «تهذیب» و «استبصار» از اوست. تبیان در تفسیر، و خلاف و نهاییه و جمل العقود و مبسوط در فقه، امالی در حدیث، عدة الاصول در اصول فقه، تلخیص الشافی و غیبت در کلام، و فهرست و رجال از جمله تألیفات شیخ است. شیخ الطائفه به سال 460 در نجف اشرف که خود بنیانگذار حوزه علمی آن است بدرود حیات گفت و همان جا نیز مدفون شد.

4- . تهذیب، ج 4، ص 125.

در «کافی» روایت می‌کند که راجع به این آیه از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال شد آنچه حق خداست برای کیست؟ فرمود: برای پیغمبر است، و حق پیغمبر هم تعلق به امام دارد. عرض شد اگر یک دسته از سادات بیش از دسته دیگر بودند چه باید کرد؟ فرمود: تکلیف آن با امام است. به من بگوئید پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در این گونه موارد چه می‌کرد؟ نه این بود که به صلاحدید خود عمل می‌نمود؟ امام همچنین خواهد کرد! (1) باید دانست که این آیه شریفه نیز از لحاظ دلالت بر اختصاص داشتن امامت و خلافت به «ذی القربی» مانند آیه سابق است. جهت دلالت آیه را بر این معنی هم در آنجا روشن ساختیم. در اینجا شایسته است که چند مطلب را مودر بحث و بررسی قرار دهیم:

مطلب اول درباره مقدم شدن خبر «فلله» بر اسم «خمس» و عطف خبر بعد از تمام شدن و کامل شدن کلام.

مطلب دوم راجع به اشتغال آیه بر چند قسم تأکید و علت آن.

مطلب سوم در این باره که آیا موضوع خمس که غنیمت است اختصاص به غنائم زمان جنگ دارد یا نه؟ و آیا این غنیمت با فبیء یکی است؟

مطلب چهارم در این که چرا صدقه چرک مال است، ولی خمس وفیء چنین نیست؟

چرا حق خدا و پیغمبر به اهل بیت می‌رسد؟

مطلب اول درباره مطلب اول می‌گوئیم مقدم شدن خبر «فلله» که می‌باید مؤخر باشد، گاهی اوقات برای رساندن معنی حصر است، و گاهی به خاطر اهمیت موضوع و عنایت به آن می‌باشد.

در این مورد هر یک بلکه هر دو احتمال می‌رود، زیرا این دو با هم منافاتی ندارند. همین طور که انحصار خمس به خدا (فان لله خمس) منافاتی با بازگشت آن به پیغمبر و ذی القربی ندارد، چون بازگشت خمس به آنها به علت خلافتی است که آنها از جانب خداوند دارند.

ص: 193

از این رو برگشتن خمس به آنها مثل این است که به خدا برگشته است. معنی سخن حضرت رضا (علیه السلام) نیز همین است که فرمود: «حق خداوند به امام می رسد، و حق پیغمبر به امام می رسد»، و از این جا نیز سر این که چرا بعد از کامل شدن جمله «فان لله خمس» سایر فقرات عطف بر خبر «فلله» شده اند، معلوم می گردد. چون این موضوع می رساند که اصل حکم اختصاص خمس به معطوف علیه یعنی خداوند دارد، و سایرین که عطف به خداوند شده اند، از لحاظ تعلق خمس به آنها، در طول خداوند قرار گرفته اند نه در عرض او.

شش تأکید در آیه شریفه

مطلب دوم گفتیم که شش تأکید در آیه شریفه وجود دارد، بدین گونه:

تأکید اول - این است که خداوند سخت را با جمله «واعلموا» یعنی بدانید، آغاز کرده است، و این مطلب باعث توجه دادن مخاطبین برای شنیدن و تصدیق به آنچه می گوید است. این کلمه از سایر ادات توجه دادن برای استحضار طرف، بلیغ تر و کامل تر است.

تأکید دوم - جمله اسمیه با کلمه «ان» که معنی تأکید و ثبوت می دهد آغاز شده است.

تأکید سوم - جمله خبریه «فان لله خمس» نیز با «ان» شروع شده است.

تأکید چهارم - حکم را معلق به ایمان مردم به خدا بلکه به میزان ثبات ایمان آنها کرده است، زیرا می فرماید: «ان کنتم آمنتم بالله» ولی فرموده است «ان آمنتم بالله».

تأکید پنجم - موكول نمودن حکم به ایمان آنها به آیات و فرشتگان و پیروزی که خداوند در روز فرقان یعنی روز جنگ بدر روزی که دو سپاه اسلام و کفر به هم رسیدند، نازل فرمود.

تأکید ششم - بعد از همه این تأکیدهای بلیغ می فرماید «والله علی کل شیء قدير» یعنی: خدا بر همه چیز توانائی دارد، و لازم به ذکر نیست که اگر طرف منکر و مردد یا مثل آدم مردد نبود، تأکید تناسب نداشت.

پس این همه تأکیدات بلیغ که بازگشت به تحقیق و تثبیت حکم می کند، کاشف از کمال اهمیت به این حکم می باشد، همان طور که کاشف از شدت انکار مخالفین در موضوع خمس و خودداری آنها از پذیرفتن آن و تسلیم در برابر آن نیز هست. این انکار و مخالفت ها فقط دشمنی با ذی القربی بود که از حق خمس و غنیمت مخصوص به خودشان که خداوند برای آنها قرار داده بود، ممنوع شدند.

تحقیق درباره خمس

مطلب سوم درباره موضوع خمس بود. موضوع خمس اعم از غنائم زمان جنگ است، زیرا غنیمت مقابل غرامت است و ذاتاً اختصاص به غنائم زمان جنگ ندارد، برای این که غنیمت و غنم شامل هر مالی که به طور مجانی به دست آید، می شود در آیه شریفه هم چیزی که دلالت بر اختصاص غنائم مربوط به زمان جنگ کند نیست بلکه صریح در هرگونه غنیمت است.

بیان مطلب کلمه «ما» از مبهمات است و در ظاهر با قطع نظر از بیان آن، در معنی عام و هر مالی استعمال می شود که بلاعوض به دست آمده باشد، زیرا غنیمت خاصی معهود نیست، و نمی توان یک فرد به خصوص از غنائم را اراده نمود. از این رو ناگزیر باید بگوئیم مقصود هر مال بلاعوض است که به دست می آید. اما با ملاحظه بیان آن، صریح در معنی عام است.

زیرا روشن ساختن مبهم با چیزی که خود آن هم مبهم است، صریح در این است که تخصیص و تقییدی در بین نیست، و اگر می بود در آیه شریفه آن را مقید بدان می ساخت. حاصل آن که چیز مبهمی را بیان مبهم دیگری قرار دادن، که مبهمی را بری رساندن معنی عام، تأکید مبهم دیگری قرار دهند، بلیغ تر و صریح تر از آن می باشد، چنان که پوشیده نیست. از این بیان روشن می گردد که نظریه عامه که غنیمت را اختصاص به زمان جنگ می دانند، مخالف صریح آیه شریفه است!

به هر جهت آنچه از آیه شریفه استفاده می شود این است که موضوع خمس چیزی است که مسلمانان بلاعوض به دست می آوردند، نه مطلق غنیمت، و این که در آیه

به مسلمانان می فرماید «ما غنمتم» آنچه به دست آوردید، مقوم و روشن کننده موضوع خمس می باشد، مثل غنائم زمان جنگ که سپاه اسلام آن را به چنگ آورده و با غلبه و جنگ می گیرند.

منافعی که مسلمانان از راه کسب و کار می برند، و سایر چیزهایی که از راه غواصی و استخراج معدن به دست می آورند یا گنجی که پیدا می کنند و امثال آن با «فیئ» مغایرت دارد، هرچند اطلاق لفظ غنیمت بر آن صدق می کند. ولی «فیئ» از چیزهایی نیست که بتوان گفت مسلمانان به غنیمت برده اند و منسوب به آنها باشد، زیرا «فیئ» چیزی نیست که مسلمانان به وسیله جنگ و لشکرکشی به دست آورده باشند، از این رو داخل در تحت حیازت مسلمین نیست تا بگویند مال مسلمانان است، بلکه همه بازگشت به خدا و پیغمبر و ذی القربی می کند، ولی آنچه مسلمانان به غنیمت می برند و با حیازت یا کسب در دست آنها قرار می گیرد، چنین نیست و آنچه از این قسم غنیمت و استفاده به خدا و پیغمبر و ذی القربی برمی گردد، خمس و یک پنجم آن است.

از آنچه بیان داشتیم روشن می گردد که آنچه برخی از فقهای عامه گفته اند که انفال و فیئ با آیه خمس منسوخ گشته است، غلط است، زیرا نسخ فقط با اتحاد موضوع تحقق می یابد، و حال آنکه گفتیم موضوع خمس با فیئ و انفال دو چیز است.

خمس پاک ترین نوع مال است

مطلب چهارم که گفتیم صدقه چرک مال است و فیئ و خمس چنین نیست، بدین علت است که به نظر شارع مقدس مال ولو به ملاحظه صاحب آن در معرض چرک گرفتن است. به همین جهت خدا دستور داده است که با صدقه دادن مقدار معین، آن را پاک و پاکیزه کنند. و این مقدار معین که دستور داده است هر مسلمانی از مال خودش بیرون آورد، در نظر شارع اسلام چرک است، چون بیرون کردن آن از مال و صدقه دادن آن را سبب پاک شدن بقیه مال دانسته است. به همین جهت نیز خداوند خود و پیغمبرش و ذی القربی را از قبول صدقه منزله دانسته و برای افراد مخصوص قرار داده و

فرموده است «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ»⁽¹⁾ صدقات برای فقیران و مسکینان است.

ولی فیئ و خمس را خداوند برای خود برگزیده و جزو حق خود قرار داده، و آن را اختصاص به پیغمبرش و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل آنان داده است، از این رو شائبه چرکی در فیئ و خمس نیست، بلکه خمس از پاک ترین اموال است، چون بازگشت به خدا می کند و به عنوان این که حق خداوند است، از طرف خدا به پیغمبر و ذی القربی اختصاص می یابد.

باید دانست که این آیه شریفه با همه اختصارش، اغلب بلکه تمام احکام خمس از آن استفاده می شود. استاد علامه ما⁽²⁾ اعلی الله مقامه رساله مستقلی در تفسیر این آیه شریفه نوشته و کیفیت استنباط اغلب احکام خمس را از آن بیان داشته، و یکی از نفیس ترین کتاب هاست، ولی متأسفانه پاک نویسنده است.

ص: 197

1- . آیه 60 سوره توبه.

2- . منظور مرحوم آیت الله آقا سید محسن کوه کمری تبریزی است که بزرگ ترین شاگرد فقیه مشهور آیت الله آقا شیخ هادی تهرانی بوده است. به طوری که در مقدمه کتاب ضمن شرح حال حضرت مؤلف گفته ایم، بیشتر تحصیلات فقه و اصول مؤلف عالی قدر نزد مرحوم آقا سید محسن بوده است. آیت الله فقیه می فرمودند: مرحوم آقا سید محسن کوه کمری و آقا میرزا صادق آقا و آقا شیخ عبدالمجید تبریزی از شاگردان طراز اول آقای شیخ هادی، و آقا شیخ فیاض الدین زنجانی و آقا شیخ علی اصغر ختائی جزو تلامذه ردیف دوم آن مرحوم بوده اند. تخصص مرحوم آقا سید محسن در فهم مطالب آقا شیخ هادی از همه آنها بیشتر بوده است.

حدیث هفدهم: تفسیر آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

مزد رسالت پیغمبر اسلام دوستی خاندان آن حضرت است

آیه 17 - قال الله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (1) یعنی: (ای پیغمبر! به امت) بگو: من مزدی برای رسالت خود جز محبت نسبت به خویشانم از شما نمی خواهم.

حدیث هفدهم - در «غایة المرام» از مسند احمد حنبل نقل می کند که گفته است: محمد بن عبدالله بن سلیمان حضر می به ما نوشت که حارث بن حسن طحال برای او حدیث کرده است که حسین اشقر از قیس و او از اعمش از سعید بن جبیر و سعید از عبدالله بن عباس روایت نموده است که گفت: هنگامی که آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! خویشان شما چه کسانی هستند که خداوند محبت آنها را بر ما واجب کرده است؟ پیغمبر فرمود: آنها علی و فاطمه و دو پسر آنها (حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین) می باشند. (2)

ص: 198

1- . آیه 23 سوره شوری.

2- . غایة المرام، ص 306، و زمخشری در کشاف ذیل آیه مذکور. سیوطی در درّالمنثور ذیل همان آیه و می گوید: ابن منذر، و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از طریق سعید بن جبیر آن را روایت کرده اند. و نیز در ذخائرالعقبی محب طبری، ص 25 از ابن عباس و می گوید احمد حنبل آن را در کتاب مناقب آورده است. نیز هیشمی در معجم خود، ج 7، ص 103، و ج 9، ص 168، و هم ابن حجر در صواعق، ص 101 نقل کرده و می گوید احمد حنبل و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم نیشابوری از ابن عباس روایت کرده اند. شبلینجی هم در نورالابصار، ص 101 از بغوی در تفسیرش روایت کرده اند (فضائل الخمسه، ج 1، ص 263 - 264).

روایاتی که شیعه و سنی در این خصوص نقل کرده اند به حد استفاضه رسیده بلکه می توان گفت متواتر است. در غایة المرام هفده حدیث از طریق عامه و بیست و دو حدیث از طریق ما راجع به این مطلب آورده است. (1)

مقام شامخ علی (علیه السلام)

از جمله روایاتی که از طریق عامه نقل کرده است، حدیثی است که محمد بن جریر طبری به سند خود در کتاب «مناقب» روایت نموده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: برو اعلام کن که: هر کس به طلبکاری با نپرداختن مزد او ظلم نماید، خدا او را لعنت کند. هر کس از غیر سروران خود اطاعت نمود، لعنت خدا بر او باد، و هر کس ابوبن خود را دشنام دهد خداوند او را لعنت کند. علی (علیه السلام) رفت و این سه مطلب را میان مردم اعلام نمود.

بعد از آن عمر با عده ای خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله! آنچه علی اعلام کرد تفسیری هم دارد؟ پیغمبر فرمود: آری خداوند می فرماید: «بگو من مزدی برای رسالت خود جزء دوستی خویشانم از شما نمی خواهم»، پس هر کس به ما ظلم کند، لعنت خدا بر او باد. و هم می فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» یعنی: پیغمبر در تعیین تکلیف مؤمنین مقدم بر خود آنهاست. (2)

پس هر کس مرا سرپرست خود می داند، باید بداند که علی هم سرپرست اوست، و اگر (بعد از من) از دیگری پس از او و دودمان او اطاعت نمود، لعنت خدا بر او باد، و اینک در حضور شما می گویم و (فردای قیامت) شما را گواه می گیرم که: من و علی دو پدر این مؤمنین هستیم. هر کس به یکی از ما ناسزا بگوید لعنت خدا بر او باد.

چون از نزد پیغمبر بیرون رفتند، عمر گفت: ای اصحاب محمد! آنچه امروز پیغمبر (صلی الله علیه و آله) درباره علی گفت، از آنچه در غدیر خم اظهار داشت، خیلی مهم تر بود. «خباب بن اَرت» گفت: این موضوع نوزده روز پیش از وفات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) واقع شد. (3)

ص: 199

1- . غایة المرام، ص 306 - 310.

2- . آیه 6 سوره احزاب.

3- . غایة المرام، ص 306.

مؤلف این که خداوند دوستی خویشان پیغمبر را مزد رسالت آن حضرت قرار داده است دلالت بر دو مطلب می کند:

اول این که محبت و دوستی خویشان پیغمبر به لحاظ این که مزد رسالت است، واجب می باشد، زیرا بدیهی است که تعلق مزد به مسلمانان، بدون وجوب پرداخت آن معقول نیست، و از آنجا که مطلب کاملاً واضح و روشن بوده است، آنها گفتند یا رسول الله! خویشان شما که دوستی آنها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ بلکه دلالت دارد که دوستی خویشان پیغمبر از بزرگ ترین و کامل ترین واجبات دین مقدس اسلام است، زیرا موضوع رسالت و پیغمبری از بزرگ ترین و مهم ترین رکن دین خداست و بعد از توحید و یگانگی خداوند، موضوعی مهم تر و عالی تر از مقام رسالت نیست. مزد هر چیزی نیز معادل و برابر با آن است، از این رو مزد رسالت هم از لحاظ جلال و عظمت باید معادل و مساوی با خود رسالت باشد.

دوم این که از آیه شریفه استفاده می شود که اهل بیت پیغمبر، در نظر خداوند از همه امت اسلام بهتر و محبوب ترند، زیرا خداوند محبت و دوستی آنها را بر تمام مسلمانان واجب دانسته و به عنوان اجر و مزد رسالت پیغمبر خود قرار داده است، به طوری که اگر کسی این حق را ادا کرد، و دوستی اهل بیت پیغمبر را به عهده گرفت، حق و مزد رسالت پیغمبر را پرداخته است، و چنانچه از دوستی و محبت آنها (با شرائط) سر باز زند، به پیغمبر ظلم نموده و مستحق لعنت خداست.

و می دانیم آن کس در نزد خداوند محبوب تر و بهتر است، که اطاعت وی از خدا و رسول و ایمان به آنها از دیگران بهتر و بیشتر باشد.

تردیدی نیست که وقتی کسی در نزد خداوند دارای چنین مقامی باشد، شایستگی این را دارد که خلیفه خدا و جانشین پیغمبر و پیشوای خلق باشد، و هیچ کس را نمی رسد که بر وی پیشی گیرد، و کسی که جایز می داند که آدم ناقص مرجع و پناهگاه و پیشوای فرد کامل تر از خود شود، برخلاف حکم فطرت رفتار کرده است.

اشکال چنانچه این طور باشد که ذکر نمودی و آیه شریفه دلالت دارد که خویشان پیغمبر در نزد خداوند از تمام افراد مسلمان بهتر و عالی تر می باشند، می باید در بین خویشان آن حضرت دیگر کسی نباشد که حتی یک لحظه هم نافرمانی خداوند کرده باشد، با این که می دانیم بیدادگری خلفای بنی عباس و سرکشی آنها چیزی نیست که قابل انکار باشد.

پاسخ آیه شریفه دلالت ندارد که دوستی تمام خویشان پیغمبر، مزد رسالت آن حضرت است، زیرا کلمه «القربی» که به معنی خویش است، مفرد می باشد، و لفظ مفرد که دارای لام تعریف باشد، افاده معنی عام نمی کند. و این که کلمه «موده» را اضافه به «قربی» نکرده است، بلکه حرف (فیئ) را که متعلق به موده می باشد بر سر آن درآورده است، خود مانع از این است که معنی عموم داشته باشد. بر فرض هم که بگویند معنی عموم می دهد، باز آیه شریفه تنها دلالت بر این دارد که مودت و دوستی که مزد رسالت پیغمبر است، آن را خدا در خویشان نزدیک پیغمبر قرار داده است، نه آنها که دور هستند.

به همین جهت که شامل همه خویشان پیغمبر نمی شد و خویشان به خصوصی منظور بوده است، از پیغمبر پرسیدند خویشان شما که خداوند دوستی آنها را بر ما واجب کرده است، چه کسانی هستند؟ و پیغمبر هم فرمود: آنها فاطمه و علی و دو پسر آنهاست!

این سؤال و جواب در بسیاری از روایات سنی و شیعه آمده است. حتی در بعضی از روایات ما تصریح شده است که مقصود همه خویشان پیغمبر نیستند.

سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» از کلینی به سند خود از اسماعیل بن عبد الخالق روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) به ابوجعفر احوال (1) فرمود: به

ص: 201

1- . ابوجعفر محمد بن علی بن نعمان معروف به «ابوجعفر احوال» و «مؤمن طاق» از شاگردان مشهور حضرت صادق (علیه السلام) است. مردی سخنور، حاضر جواب، شیرین زبان و از متکلمان نامی اصحاب آن حضرت و مدافع بزرگ شیعه بوده است. به واسطه همین جهات در نزد عامه نیز بزرگ می نمود، و از وی حساب می بردند. ابوجعفر مؤمن طاق با ابوحنیفه فقیه عامه گفتگوها و داستان های جالب و شیرین دارد، از جمله وقتی حضرت صادق (علیه السلام) رحلت نمود، ابوحنیفه به وی گفت: ای ابوجعفر! امام تو فوت شد. ابوجعفر فوراً این آیه را که راجع به شیطان است خواند و گفت آری وَلَکِنْ اِمَامُکَ مِنْ الْمُنْتَظَرِینِ الِیْ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی: آری ولی امام تو (شیطان) زنده است تا روزی که خداوند برای او معین کرده است! به گفته شیخ بهائی در «کشکول» منصور خلیفه عباسی که حضور داشت از جواب به موقع مؤمن طاق به شدت خندید و امر کرد هزار درهم به وی بدهند!

بصره رفته ای؟ گفت: آری. فرمود: مردم آنجا را نسبت به ما اهل بیت پیغمبر چگونه دیدی؟ گفت دوستان شما در آنجا کم هستند، و البته این عده کافی نیست. فرمود: توجه به جوانان آنها داشته باش که به سرعت به طرف هر کار نیکی می شتابند. (1)

سپس فرمود: اهل بصره راجع به این آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» چه می گویند؟ عرض کردم: فدایت شوم آنها می گویند: ذی القربی همه خویشان پیغمبر است. حضرت فرمود: دروغ می گویند. این آیه فقط درباره اهل بیت پیغمبر یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین اصحاب کساء نازل شده است. (2)

ذی القربی اهل بیت پیغمبر اکرم هستند

مؤلف چون روشن شد آن دوستی که خداوند مزد رسالت پیغمبرش قرار داده است تعلق به عده خاص از خویشان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دارد، به طور مسلم آن عده اهل بیت عصمت خواهند بود که خداوند هرگونه پلیدی را از آنها دور گردانید و پاکیزه نموده است، زیرا اهل بیت عصمت از لحاظ خویشی و مقام و منزلت از تمام خویشان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک تر به آن حضرت بودند، از این رو نمی توان مزد رسالت را، دوستی سایر خویشان پیغمبر دانست.

به علاوه چنان که گفته شده است وزن «فعلی» در میان مصادر دلالت بر فزونی معنی مبدأ می کند، بنابراین منظور از «قربی» خویشی نزدیک است و بدین جهت بر همه خویشان پیغمبر تطبیق نمی شود، و از اینجا بنی عباس از مفهوم «ذی القربی» خارج می شوند، چون خویشان نزدیک پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نبودن.

بعضی از مفسرین عامه در اینجا تفسیرهای مختلفی با رأی و میل خود نموده اند. عده ای گفته اند «قربی» یعنی تقرب به خدا، و عده دیگر دوستی خویشان

ص: 202

1- . شهر بصره در زمان عمر بن الخطاب ساخته شد، و از روز نخست مرکز متعصبین عامه بود. به عکس شهر کوفه که مرکز شیعیان عراق به شمار می رفت، ولی در این حدیث شریف حضرت صادق (علیه السلام) مژده می دهد که شهر بصره این طور نمی ماند و جوانان آنها که واقع بین تر از پدران متعصب و خرافی خود هستند به زودی پی به حق و حقیقت برده و به سوی ما می گردند. اتفاقاً همین طور هم بوده و به مرور ایام شیعیان آنجا افزون گشتند تا جایی که امروز بصره و نواحی آن از مراکز شیعیان عراق است.

2- . غایة المرام، ص 307، کافی، ج 8، ص 93.

پیغمبر را به دوستی خود تفسیر کرده اند.

در مجمع البیان بعد از ذکر این آیه شریفه می گوید: در معن «ذی القربی» چند قول است:

اول این که ای پیغمبر! بگو من از شما در قبال تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت مزدی جز دوستی و محبت الهی که موجب تقرب به او باشد یعنی عمل صالح نمی خواهم؟! این تفسیر (به رأی) از حسن بصری و جبائی و ابومسلم نقل شده که گفته اند: منظور از «ذی القربی» تقرب و نزدیکی به سوی خدا و دوستی به وسیله اطاعت اوست!

دوم این که معنی آیه چنین است: من مزد رسالت خود را از شما نمی خواهم مگر این که مرا به لحاظ خویشی که با شما دارم دوست بدارید و به خاطر آن حفظ کنید. این تفسیر هم از ابن عباس و قتاده و مجاهد نقل شده است. این عده گفته اند، هر مردی از قریش با پیغمبر پیوند خویش داشته است. به عبارت دیگر معنی آیه این است که اگر مرا به خاطر نبوت دوست نمی دارید، آنها را به واسطه خویشی که میان من و شماست دوست بدارید.

سوم این که من مزدی از شما نمی خواهم مگر این که خویشان و عترت مرا دوست بدارید و بدان وسیله حق مرا ادا کنید. (1)

مؤلف تفسیر اول که «قربی» را به معنی تقرب گرفته اند، غلط است، زیرا قربی و قرابت فقط در مورد خویشان نزدیک استعمال می شود، همان طور که قربه و قربانه برای برتری و مزیت دادن به چیزی استعمال می شود، چنان که گفتیم فیومی در «مصباح المنیر» تصریح کرده است.

از این گذشته اگر قربی به معنی تقرب بود، می باید گفت «الا العمل بالقربی»، زیرا چیزی که باعث تقرب می شود، عمل است نه دوست داشتن به تنهایی. (2)

ص: 203

1- . مجمع البیان، ج 9، ص 28.

2- . در صورتی که در آیه شریفه نمروده است «الا- العمل بالقربی» و فرموده است «الا المودة فی القربی»، که صریحاً می رساند مزد رسالت پیغمبر اسلام، فقط دوستی و محبت و اخلاص به خاندان و خویشان بسیار نزدیک او یعنی اهل بیت عصمت (علیهم السلام) است که بدان وسیله و به راهنمایی آنها مسلمانان چنان که می باید آشنا به تعالیم اسلامی و هدف بزرگ پیغمبر اسلام خواهند شد و زحمات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم کاملاً محفوظ می ماند.

راجع به تفسیر دوم هم می گوئیم مزد رسالت از مؤمنین خواسته شده است، نه از مشرکین، زیرا مشرکان که منکر رسالت پیغمبر بودند، دشمنان حضرت به شمار می آمدند، با این وصف چگونه پیغمبر از آنها مزد رسالت طلب می کرد؟ ولی مؤمنین که معتقد به پیغمبر بودند محبتی که به آن حضرت داشتند به مراتب بیشتر از محبت و دوستی آنها نسبت به خویشان وی بود، از این رو دیگر معنی ندارد که پیغمبر از آنها بخواهد او را دوست بدارند.

به علاوه این که گفته اند: معنی آیه این است که اگر مرا به خاطر نبوت دوست نمی دارید به واسطه قرابت و خویش که میان من و شما است دوست بدارید، فقط دوستی خویشان نسبت به هم است، و مربوط به مزد رسالت نیست، چون مخالف صریح آیه شریفه است.

و نیز استعمال «فی» به جای «لام» اگر درست باشد خلاف ظاهر است و بدون دلیل پذیرفته نمی شود، و اصولاً کاری به تمام معنی غلط و نسبت دادن آن به ابن عباس غلط دیگری است، زیرا روایاتی که «قربی» را تفسیر به خویشان آل محمد (صلی الله علیه و آله) می کرد، از ابن عباس آن هم در احادیث مستفیضه عامه روایت شده است، مضافاً به این که اصلاً تفسیر به رأی اگر هم از ابن عباس باشد باز غلط است، به خصوص که مخالف روایات مستفیضه شیعه و سنی نیز هست، به طوری که می توان گفت به حد تواتر رسیده است، بنابراین از میان تفاسیر همان تفسیر سوم صحیح است که «ذی القربی» خویشان نزدیک پیغمبر و عترت و اهل بیت آن حضرت باشد که هم مواق روایات و هم مطابق قواعد ادبی است.

حدیث هجدهم: تفسیر آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

خداوند به خاندان پیغمبر درود می فرستد

آیه 18 - قال الله تعالى: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (1) یعنی: ای مردم باایمان سلام و درود فراوان بر پیغمبر بفرستید.

در «غایة المرام» از کتاب صحیح بخاری (2) جزء چهارم به سند خود از عبدالرحمن ابن ابی لیلی روایت می کند که گفت: کعب بن عجره مرا ملاقات نمود و گفت: نمی خواهی مطلبی را که از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم به تو اهداء کنم؟ ابن ابی لیلی گفت: چرا، آن را به من هدیه کن! کعب گفت: از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدیم یا رسول الله! چگونه بر شما اهل بیت رسالت درود بفرستیم، چون خداوند به ما امر کرده که درود بر تو بفرستیم. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ. (3)

مؤلف روایات شیعه و سنی در خصوص چگونگی صلوات فرستادن بر پیغمبر و اهل بیت آن حضرت مستفیض بلکه به حد تواتر رسیده است. در «غایة المرام» بیست و سه

ص: 205

1- . آیه 56 سوره احزاب.

2- . محمد بن اسماعیل بخاری از اعظم محدثین عامه است. بخاری مؤلف کتاب «صحیح» عینی بزرگ ترین و موثق ترین کتاب حدیث عامه است. به گفته ابن خَلِّکان در «وفیات الاعیان» بخاری برای تحصیل علم و استماع حدیث به کشورهای عراق و حجاز و مصر و سوریه سفر کرد و دانشمندان بسیاری را ملاقت نمود. چون به بغداد رسید انبوه علما و محدثین عامه در پیرامونش گرد آمدند و اعتراف به احاطه وی در حدیث و درایه نمودند. ولی با این وصف بخاری محدثی متعصب است، به طوری که وی از حضرت باقر و صادق (علیهما السلام) و حتی ائمه بعدی که هم عصر وی بودند روایت نمی کند، ولی از کسانی مانند معاویه، سمرة بن جندب، مروان حکم، ولید بن عقبه و عمر بن حطّان خارجی و دیگران روایات بسیار نقل کرده است! بخاری به سال 194 متولد و در سال 256 در قریه خرسنگ سمرقند از دنیا رفت.

3- . صحیح بخاری، ج 3، ص 1233، غایة المرام، ص 311.

حدیث از طرق عامه و نوزده حدیث از طریق ما نقل کرده است، و ما برای تیمن چند روایت آن را ذکر می کنیم:

می گوید: حدیث هفتم مسلم (1) در جزء چهارم صحیح به سند خود روایت می کند که اصحاب گفتند یا رسول الله! می دانیم که باید بر شما درود فرستاد، ولی چه بگوئیم؟ پیغمبر فرمود: بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم.

و می گوید: حدیث هشتم - ثعلبی در تفسیر به سند خود از ام السلمه همسر پیغمبر روایت نموده است که گفت: پیغمبر به فاطمه زهرا (علیها السلام) فرمود: شوهرت و دو فرزندت را خبر کن بیایند. چون علی و حسن و حسین و فاطمه زهرا آمدند پیغمبر کساء را روی خود و آنها انداخت سپس دست خود را بالای سر آنها به طرف آسمان گرفت و فرمود: خداوند اینان آل محمد هستند و درود و برکات خود را قرار ده بر محمد و آل محمد فانک حمید مجید. من هم کساء را برداشتم که زیر آن بخوابم، ولی پیغمبر آن را کشید و فرمود خدا به تو خیر دهد!

نیز ثعلبی می گوید: ابو حاتم از ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نگاه کرد به علی و فاطمه و حسن و حسین و فرمود: من در جنگم با هر کس که با شما در جنگ باشد و در صلح هستم با هر کس با شما در صلح باشد.

و می گوید: حدیث نهم موفق بن احمد به سند خود از انس بن مالک روایت کرده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس یک بار بر من درود بفرستد، خدا ده بار بر او درود می فرستد و ده گناه او را می بخشد و ده درجه به وی می دهد.

و می گوید: حدیث دهم - حموئی به سند خود از خالد بن سلمه روایت می کند که گفت: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: درود بر من بفرستید و کوشش در دعا کنید و بگوئید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

و می گوید: حدیث یازدهم - نیز حموئی به سند مفصل خود از عمرو بن خالد روایت می کند که امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صلوات را بدین گونه برای جدم علی بن ابیطالب برشمرد و فرمود که به همین گونه جبرئیل بر آن حضرت

ص: 206

1- ابوالحسن مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری از محدثین بزرگ عامه و مؤلف کتاب «صحیح» دومین کتاب از صحاح ششگانه آنان است. مسلم شاگرد احمد حنبل و استاد ترمذی بوده، و جز اینان استادان و شاگردان بسیاری دیگر هم داشته است. کتاب «مسند کبیر» و کتاب «اوهام المحدثین» و کتاب «طبقات التابعین» و غیرها از تألیفات مسلم است. مسلم به سال 261 در نیشابور وفات یافت.

برشمرد و گفت خداوند چنین نازل کرده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ وَتَحَنَّنْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا تَحَنَّنْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (1).

سخنی از فخر رازی

سپس مؤلف «غایة المرام» بعد از نقل روایات دیگری از حموئی می نویسد: ابراهیم بن محمد حموئی که از بزرگان علمای عامه است پس از ذکر این احادیث مسند می گوید: فائده - امام علامه فخرالدین بن محمد رازی (2) گفته است: خداوند اهل بیت

ص: 207

1- . غایة المرام، ص 311 - 312، و فراند السمطین، ج 1، ص 24 - 27. راجع به چگونگی صلوات و درود بر پیغمبر و آل پیغمبر احادیث بسیار زیادی از طرق عامه رسیده است. سیوطی در «الدر المنثور» ذیل آیه شریفه مورد بحث از کعب بن عجره، یونس بن خباب، ابراهیم بن عبدالرحمن بن ابی کثیر، طلحه، ابوسعید خدری، ابوهریره، عبدالله مسعد، عقبه بن عمرو، زید بن ابی خارجه و بریده و غیرهم روایت مفصلی در این مورد نقل کرده است. در منابع اصلی مانند صحیح بخاری کتاب دعوات، باب صلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، کتاب تفسیر ذیل آیه ان الله وملائکته، و ادب المفرد، ص 93، صحیح مسلم کتاب صلوات باب صلوات بر پیغمبر بعد از تشهد، صحیح نسائی، ج 1، ص 190، صحیح ابن ماجه کتاب صلوات، ص 65، مستدرک حاکم، ج 1، ص 269، تفسیر طبری، ج 22، ص 31، مسند احمد حنبل، ج 5، ص 353، سنن بیهقی، ج 2، ص 147، مسند شافعی، ص 33، سنن دارقطنی، ص 135 و منابع مشابه به طرق مختلف روایت کرده اند (فضائل الخمسه، ج 1، ص 209 - 219). ولی با کمال تأسف، عامه اغلب، اهل بیت را برخلاف روایات معتبر خود هنگام صلوات از پیغمبر جدا می کنند و می گویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» و گاهی زنان پیغمبر را هم داخل در صلوات می کنند و حتی غالب اوقات فقط درود بر پیغمبر می فرستند و می گویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»!! معلوم نیست چه بدی از خاندان پیغمبر دیده اند که این قدر درباره صلوات بر آنها احتیاط می کنند! آن هم برخلاف آن همه احادیث معتبر از طرق مختلف که علمای بزرگ آنها روایت کرده اند! مالکم کیف تحکمون؟! به هر حال آنچه مسلم است انبوه روایاتی که از طرق سنی و شیعه وارد شده است می رساند که درود بر آل پیغمبر که یادبود آن حضرت و حافظ دین و قرآن و احکام او بودند، مساوی با درود بر خود پیغمبر است و این حق را فقط جامعه شیعه ادا می کند که بر وفق آن احادیث می گوید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، پس به قول سعدی سنی: صلوا علیه و آله!

2- . فخرالدین محمد بن عمر بن حسین رازی از مفاخر دانشمندان عامه است. در علوم فلسفه و کلام و منطق و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و ریاضی و غیره مهارت داشته است، ولی به واسطه موج فکری و سرعت انتقالی که داشته بیشتر به اشکال و اعتراض پرداخته و هر جا رسیده شبهه ای به جا گذاشته و گذشته است. به همین جهت او را «امام المشککین» نامیده اند. معروف ترین کتاب او «شرح اشارات» شیخ الرئيس ابن سینا، «تفسیر کبیر» و «اساس التقدیس» است. فخر رازی در وعظ و خطابه نیز استاد بوده است. به سال 606 در هرات جهان فانی را وداع گفت.

پیغمبر را در پنج چیز با پیغمبر مساوی قرار داده است:

- 1- محبت و دوستی به آنان. درباره پیغمبر فرموده است: «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»⁽¹⁾ یعنی: ای مردم! از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد، و درباره اهل بیت وی گفته است: من مزدی برای رسالت خود جز دوستی خویشانم نمی خواهم.
 - 2- حرام بودن صدقه بر آنها - پیغمبر فرمود خداوند صدقه را بر من و اهل بیت من حرام کرده است.
 - 3- طهارت و پاکی آنان - به پیغمبر می فرماید: «طَه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»⁽²⁾ یعنی: ای پیغمبر پاکزاد! ما قرآن را نازل نکردیم که خود را به مشقت بیندازی، و درباره اهل بیت فرموده است... «وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً»⁽³⁾ یعنی: خداوند شما را پاک و پاکیزه گردانیده است.
 - 4- سلام نمودن به آنها - به پیامبر فرموده است: «السلام عليك ايها النبي» و درباره اهل بیت می فرماید: «سَلَامٌ عَلَيَّ وَإِلَىٰ يَاسِينَ»⁽⁴⁾.
 - 5- درود بر پیغمبر و خاندان اوست که در آخر تشهد نماز آمده است.⁽⁵⁾
- و نیز در جزء دوم کتاب «الفردوس» باب سیم - به سند خود از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: هر دعائی که می شود میان آن و آسمان پرده ای پدید می آید، وقتی درود بر پیغمبر و آل او فرستاده شد آن پرده پاره می شود و دعا به آسمان بالا می رود و اگر صلوات نفرستاد دعا بر می گردد.⁽⁶⁾
- این بود قسمتی از روایاتی که در این خصوص از طرق عامه رسیده است.⁽⁷⁾

ص: 208

- 1- . آیه 31 سوره آل عمران.
- 2- . آیه 1 و 2 سوره طه.
- 3- . آیه 33 سوره احزاب.
- 4- . آیه 130 سوره صافات.
- 5- . حضرت مؤلف در پاورقی می نویسند: بلکه در شش چیز با پیغمبر برابرند، و ششم: در ولایت.. قال الله تعالى: «انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا...» شرح آن خواهد آمد.
- 6- . فرائد السمطين، ج 1، ص 35.
- 7- . كنز العمال، ج 1، ص 181 آن را از مسند الفردوس دیلمی نقل می کند. و ج 1، ص 214، كنز العمال، و نیز در فيض القدير، ج 3، ص 543، و ج 5، ص 19 از آن حضرت، و ترمذی از عبدالله عمر، و ج 1، كنز العمال، ص 173 روایت نموده اند. بدین گونه: كُلُّ دُعَاءٍ مَحْجُوبٌ حَتَّىٰ يُصَلَّىٰ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَالِدُّعَاءُ مَحْجُوبٌ حَتَّىٰ يُصَلَّىٰ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآهْلِ بَيْتِهِ. اللهم صل على محمد وآله. (فضائل الخمسة، ج 1، ص 206 - 207).

روایاتی که شیعه در این باره کرده است بیش از این که احصاء شود، در اینجا فقط به ذکر چند حدیث آن مبادرت می‌ورزیم.

در «غایة المرام» از شیخ صدوق به سند خود از محمد بن ابی عمیر از عبدالله بن حسن از پدرش امام حسن مجتبی (علیه السلام) و آن حضرت از پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می‌کند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس بگوید: صلی الله علی محمد و آله. خداوند متعال به وی می‌گوید: صلی الله علیک. درود بر تو! پس خوب است که بیشتر صلوات بفرستد و هر کس بگوید: صلی الله علی محمد و صلوات بر آل او بفرستد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد، با این که بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه به مشام می‌رسد. (1)

و نیز شیخ صدوق به سند خود از ابن ابی حمزه و او از پدرش روایت نموده که گفت: از حضرت صادق (علیه السلام) راجع به آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» سؤال کردم، حضرت فرمود: صلوات خدا بر پیغمبر رحمت اوست، و صلوات فرشتگان تزکیه آن حضرت است، و صلوات مردم دعا برای اوست. و این که در آخر می‌فرماید: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» یعنی در برابر آنچه از پیغمبر به شما می‌رسد تسلیم باشید.

عرض کردم: بر محمد و آل محمد چگونه صلوات بفرستیم؟ فرمود: می‌گوئید: «صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامِ عَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ».

عرض کردم: کسی که چنین صلواتی بر پیغمبر و آل او بفرستد چه ثوابی دارد؟ فرمود: از گناهان خود بیرون می‌رود مانند روزی که از مادر متولد شده بود. (2)

و نیز کلینی در «کافی» به سند خود از ابوبصیر روایت می‌کند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: وقتی نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را می‌گویند، خداوند متعال به او صلوات می‌فرستد.

برده شد، زیاد صلوات بر آن حضرت بفرستید، زیرا هر کس یک بار صلوات بر آن حضرت بفرستد خداوند هزار بار در هزار صف فرشتگان بر او درود می‌فرستد! و در این وقت تمام آفرینش بر آن بنده به خاطر درود خدا و پیغمبر، درود می‌فرستد. هر کس مایل به صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل او

ص: 209

1- . غایة المرام، ص 313، امالی صدوق، ص 310، مجلس 60.

2- . غایة المرام به نقل از معانی الاخبار، ص 367.

باید دانست که روایات شریفه که در تفسیر آیه کریمه رسیده است، دلالت دارد که مقصود از صلوات فرستادن بر پیغمبر در آیه شریفه، این است که بر او و آل او صلوات بفرستند، زیرا خداوند خبر می دهد که خدا و فرشتگانش بر پیغمبر و آل او درود می فرستند، آن گاه به همه مؤمنین امر می کند که آنها نیز بر پیغمبر و آل او صلوات بفرستند و در برابر آن حضرت تسلیم باشند، یا کار خود را به او و اهل بیت آن حضرت واگذار و تسلیم نمایند.

بدین گونه خداوند مردم را راهنمایی می کند که مقام اهل بیت پیغمبر نزد خداوند و فرشتگان مثل مقام خود پیغمبر است و این که به مؤمنین دستور می دهد که بر آن حضرت و آل او صلوات بفرستند برای این است که بدانند مقام اهل بیت در نزد مؤمنین باید مثل مقام پیغمبر باشد.

به علاوه این که صلوات را به صیغه مضارع (یصلون) آورده است، می رساند که خداوند و فرشتگان دائماً و به طور مستمر بر پیغمبر و اهل بیت او درود می فرستند.

زیرا مقصود از آوردن صیغه مضارع در این مورد (درود می فرستند) این نیست که خداوند و ملائکه در زمان حال با استقبال درود می فرستند، و در زمان گذشته صلوات نفرستاده اند!

به طور خلاصه این معنی برای پیغمبر و خاندان او فضیلت و شرافتی است که هیچ فضیلت و شرافتی با آن برابری نمی کند، بنابراین کسی که دارای چنین مقام منیعی است، باید خلفه خدا و حجت او در میان بندگانش باشد، و از نظر عقلی محال است افرادی که مأمور به صلوات فرستادن بر او هستند، در مقام خلافت و امامت بر او پیشی گیرند. خدا را شکر می کنم که ما را راهنمایی کرد به ولایت و دوستی خاندان پیغمبر و دوری از دشمنان آنها را به ما ارزانی داشت.

حدیث نوزدهم: تفسیر آیه فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ...

امیرالمؤمنین (علیه السلام) جان پیغمبر است

آیه 19 - قال الله تعالى: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. (1) یعنی: (ای

پیغمبر!) پس هر کس بعد از آگاهی که به تو رسید، با تو گفتگو کرد بگو بیاید تا بخوانیم فرزندانمان و فرزندانان را، و زنانمان و زنانان را، و کسانی را که همچون جان ما و همچون جان شماست، آن گاه درباره یکدیگر (مباهله) نفرین کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

حدیث نوزدهم - در «غایة المرام» از شیخ مفید (2) در کتاب «اختصاص» به سند خود از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت می کند که: امت اسلام اعم از نیک و بد اتفاق دارند که وقتی پیغمبر اکرم با نصاری نجران مباهله کرد، غیر از خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و علی و فاطمه و حسن و حسین کسی در کساء نبود، تأویل «پسران خود را» حسن و حسین، و «زنان خودمان را» حضرت فاطمه زهرا، و «کسی که همچون جان ماست» علی بن ابیطالب، سلام الله علیهم اجمعین است. (3)

ص: 211

1- . آیه 61 سوره آل عمران.

2- . محمد بن محمد بن نعمان معروف به «شیخ مفید» از اعظام دانشمندان شیعه است. شیخ مفید استاد شیخ طوسی و سید مرتضی و سید رضی (مؤلف نهج البلاغه) و ابویعلی جعفری و سالار بن عبدالعزیز و دیگران است که این عده در شمار مفاخر فقها و متکلمین و دانشمندان عالی مقام و پاک سرشت شیعه می باشند.

3- . غایة المرام، ص 304، و اختصاص، ص 56.

علمای عامه به اسناد صحیح از معاویه بن ابی سفیان روایت کرده اند که روزی به سعد وقاص گفت: چه چیز تورا مانع می شود که ابوتراب (1) را سب نکنی؟ سعد گفت: به خاطر سه چیز که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است او را سب نمی کنم، و اگر یکی از آن سه چیز را من داشتم برای من از هر نعمتی بهتر بود.

به یاد دارم که وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به یکی از جنگ ها (2) می رفت او را به جای خود در مدینه گذارد. علی گفت: یا رسول الله! شما مرا با زنان و بچه ها بجا می گذارید؟

پیغمبر فرمود: نمی خواهی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که بعد از من پیغمبری نیست؟ و شنیدم که در روز جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم اسلام را به دست کسی می دهم که خدا و پیغمبر را دوست بدارد و خدا و پیغمبر هم او را دوست بدارند. ما گردن کشیدیم که ببینیم او کیست، ناگاه فرمود: بگوئید علی بیاید. وقتی علی را آوردند چشمش درد می کرد، پیغمبر کمی آب دهان به چشم او کشید و پرچم به دستش داد و خداوند جنگ خیبر را به دست او فتح کرد. (3)

و چون آیه «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...» نازل شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و فرمود: پروردگارا اینان اهل بیت من هستند. (4)

ص: 212

- 1- یکی از کنیه های حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. در این باره بحث خواهیم کرد.
- 2- این جنگ، جنگ تبوک بود. پیغمبر هنگام عزیمت از مدینه علی (علیه السلام) را به جای خود منصوب داشت و فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی. یعنی وزیر و جانشین من می باشی.
- 3- نگاه کنید به صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه - در بابی از فضائل علی بن ابیطالب (علیه السلام)، و نیز صحیح ترمذی، ج 2، ص 300، احمد حنبل در مسند، ج 1، ص 185، و سیوطی در درالمنثور در تفسیر آیه مذکور که می گوید ابن منذر و حاکم، و بیهقی در سنن خود از سعد وقاص روایت کرده اند. و طبری در تفسیر، ج 3، ص 212 و 213 ذیل آیه یاد شده، و واحدی در اسباب النزول، ص 175، و نیز صحیح ترمذی، ج 2، ص 166، و تفسیر کشاف و تفسیر فخر رازی ذیل آیه شریفه مزبور (فضائل الخمسه، ج 1، ص 244 تا 250).
- 4- داستان مباهله و نفرین کردن پیغمبر با نصارای نجران معروف است. نجران که شهری در خاک یمن بوده و امروز در حجاز است، در آن موقع مرکز نصارا بود. جمعی از بزرگان روحانیون آنجا به مدینه آمدند تا درباره حقانیت اسلام و مسیحیت با پیغمبر گفتگو کنند، وقتی در برابر منطق پیغمبر عاجز مانند پیغمبر فرمود: اگر باز هم خود را بر حق می دانید، حاضریم با بهترین و نزدیک ترین کسانم با شما مباهله کنم و شما هم بهترین و نزدیک ترین کسان خود را بیاورید تا درباره یکدیگر نفرین کنیم و خدا هر دسته را که باطل بود، نابود کند، و چون پیغمبر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را آورد، روحانیون نصارا ترسیدند که با نفرین آنها عذاب نازل شود و حاضر به مباهله نشدند و جزیه را به عهده گرفتند و رفتند.

در این که اصحاب کساء منحصر به این پنج نور پاک است تام امت اسلام اتفاق نظر دارند، و هیچ کس عکس آن را نگفته است. چنان که حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) یادآور شدند، و روایات متواتر شیعه و سنی هم بر آن دلالت دارد. این که در هر جمله به لفظ جمع تعبیر آورده است با متعدد بودن آنها که منظور از زنان پیغمبر فاطمه و جان های پیغمبر علی (علیه السلام) است منافات ندارد، زیرا آوردن لفظ جمع به جای مفرد برای بزرگداشت افراد، شایع است. به علاوه آوردن لفظ جمع در این مورد برای رساندن این معنی است که هر یک از دو طرف مباحله باید خویشان نزدیک خود را از این سه گروه (فرزندان و زنان و مردانی که بهترین افراد آنها بودند) با خود بیاورند، خواه این عده متعدد باشند یا نباشند.

این که پیغمبر از فرزندان خود حسن و حسین و از زنان فاطمه زهرا و از آنها که همچون جان او بودند مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آورد، به خوبی می رساند که آنها بهترین افراد خاندان آن حضرت بوده اند، و کسی دیگر در خاندان بنی هاشم نبود که از لحاظ فضیلت و مقام به پای آنها رسد تا آنها را هم بیاورد!

بنابراین آیه شریفه صریحاً دلالت دارد که این عده که پیغمبر انتخاب کرد تا به وسیله آنها با نصارای نجران مباحله و نفرین کند و آنها را زیر کسای خود جای داد، محبوب ترین و نزدیک ترین افراد به خدا و پیغمبر بودند، چنان که بر این مطلب دلالت هم دارد که مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از میان آنها بهتر و نزدیک تر به خدا و پیغمبر بوده است. خدا او را به منزله جان پیغمبر دانسته است، برای این که در آیه شریفه علی (علیه السلام) جز «انفسنا» در عنوان دیگری داخل نیست.

همچنین نمی توان «انفسنا» را به غیر آن حضرت تأویل کرد، چون همان طور که گفتیم کسانی که پیغمبر آنها را برای مباحله آورد غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین نبودند.

اگر بگویند منظور از «انفسنا» خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است به علی درست نیست:

1- لازم می آید که دیگر اسمی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان نباشد با این که از نظر روایات نزد همه مسلمانان مسلم است که آن حضرت جزو دعوت شدگان برای مباحله بوده است.

2- لازم می آید دعوت کننده و دعوت شده یکی باشد، که البته درست نیست.

3- لازم می آید که دیگر جمله «وانفسنا وانفسکم» زیادی باشد، چون شخص پیغمبر با جمله «ندع» داخل در این عده بود، و دیگر احتیاجی به جمله بعدی نبود. این که جمله «انفسنا» که منظور مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است از دو جمله دیگر به تأخیر افتاده است، منافاتی با برتری و اهمیت وجود آن حضرت نسبت به پیغمبر و فرزندانش ندارد، زیرا ترقی از مورد خاص به مورد اخص و از عالی به اعلی، شده است. به علاوه اگر این جمله بعد از «ندع» ذکر می شد، و بر «ابنائنا و نساننا» مقدم می گردید، این توهم پیش می آمد که تأکید ضمیر «ندع» باشد، و منظور از دست می رفت.

به هر صورت روشن شد که آیه شریفه دلالت دارد که مقام مولی امیرالمؤمنین در نزد پیغمبر حکم جان آن حضرت دارد. دلیل بر این روایاتی است که سنی و شیعه نقل کرده اند که پیغمبر به «بنی ولیعه» فرمود: ای بنی ولیعه! دست از کارتان برمی دارید یا مردی را به سوی شما بفرستم که به منزله جان من باشد، تا مردان شما را بکشد و فرزندانتان را اسیر گرداند؟ و منظورش علی (علیه السلام) بوده است.

در «غایة المرام» می گوید: ابن ابی الحدید گفته است: در خبر مشهوری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به بنی ولیعه فرمود: «دست برمی دارید یا مردی را به سوی شما بفرستم که به منزله جان من باشد...». عمر بن الخطاب گفت: در آن روز من به فکر زمامداری افتادم! و امیدوار بودم که پیغمبر بگوید: این است! ولی دیدم علی را به آنها نشان داد!!⁽¹⁾

و نیز حدیثی که در «غایة المرام» از خطیب خوارزمی در «مناقب» به سند خود از انس بن مالک روایت کرده است دلالت بر آن دارد. در آن حدیث است که گفت: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر پیغمبری نظیری در امت خود دارد، و نظیر من هم علی است.

و از مسند احمد حنبل به سند خود از حذیفه بن یمان روایت کرده است که

ص: 214

1- . خصائص نسائی، ص 18 و 19، اسدالغابه، ج 3، ص 317، مجمع الزوائد هیشمی، ج 7، ص 110، و ج 8، ص 320، صحیح ابن ماجه، ص 12، کنز العمال، ج 3، ص 61، 151، 122، 155، و ج 6، ص 394، 398، و 400، تفسیر کشف ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق» ریاض النظره، ج 2، ص 164، به نقل از مناقب احمد حنبل و مسند احمد، ج 1، ص 159 و 230، تاریخ طبری، ج 2، ص 63، مناقب خوارزمی، ص 136، مناقب ابن مغزلی، ص 428 و انساب بلاذری، ج 2، ص 123.

پیغمبر اکرم میان مهاجران و انصار پیمان برادری بست، و میان هر دو نفر که شبیه هم بودند، پیمان می بست، آن گاه دست علی بن ابیطالب را گرفت و فرمود: این هم برادر من است. حذیفه گفت: پس رسول خدا سرآمد پیغمبران، و پیشوای پرهیزکاران و پیغمبر خداوند عالمیان است که نظیر و مانندی ندارد، و علی هم برادر اوست. (1)

جان پیغمبر باید به جای پیغمبر بنشیند

اکنون که روشن شد علی (علیه السلام) به منزله جان پیغمبر است، روشن می شود که خلافت و امامت اختصاص به آن حضرت دارد، زیرا کسی که جانشین شخصی می شود، جای او را می گیرد و به منزله خود او خواهد بود، و جز این، خلافت و جانشینی معنی ندارد. بنابراین بعد از آنکه به نص آیه شریفه ثابت شد که علی (علیه السلام) به منزله جان پیغمبر است، دور از عقل است که بعد از پیغمبر خلافت را دیگری تصاحب کند، زیرا این که خداوند او را به منزله جان پیغمبر دانسته است، با عدم جانشینی آن حضرت وفق نمی دهد، چون جانشین آن حضرت یکی از جهات بلکه روشن ترین مقایسه علی (علیه السلام) با جان پیغمبر است.

اگر، پیغمبر را بدون مقام ولایت و امامت که مهم ترین شئون آن حضرت بود، در نظر بگیریم، دیگر صحیح نیست که بگوئیم علی به منزله جان پیغمبر است، و این که پیغمبر تصریح به خلافت و جانشینی علی (علیه السلام) نموده است تأیید و تأکید همین مقام است. همچنین کسی که جانشین پیغمبری است که دارای مقام رسالت و ولایت مطلقه است و باید اطاعت او بر مردم واجب باشد، و همه با او بیعت کنند، یا از هر جهت مانند پیغمبر باشد تا شایستگی جانشینی او را دارد، و به تمام معنی سزاوار آن مقام منیع باشد.

همسان پیغمبر بودن نیز مراتب و درجاتی دارد. بالاترین آن مراتب و درجات که مافوق آن تصور نمی شود، این است که این جانشین، بدون هیچ قید و شرطی به منزله جان پیغمبر باشد، و چنین کسی هم به طور قطع باید جای پیغمبر را بگیرد، چون عقل و عدالت نمی پذیرد که با وجود او، خلافت به دیگری که دارای این مقام نیست، برسد.

ص: 215

1- . غایة المرام، ص 455 مناقب خوارزمی، ص 85، ریاض النظره محب طبری، ج 2، ص 164. نگاه کنید به مآخذ این احادیث، و نظائر آنها در انبوه مآخذ عامه در فضائل الخمسه، ج 1، از ص 318 تا 349.

بعد از آنکه برای شما خواننده ثابت شد که آیه شریفه دلالت دارد که اصحاب کسا و اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک ترین و محبوب ترین بندگان در نزد خداوند هستند، روشن و ثابت می گردد که معقول نیست خلافت و جانشینی پیغمبر به دیگری غیر از آنها برسد، چون مسلم است که افراد دورتر به پیغمبر نمی توانند سرور اشخاص نزدیک ترین به آن حضرت باشند، (1) بنابراین آیه شریفه دلالت دارد که به علل گوناگون خلافت و امامت اختصاص به مولای متقیان علی (علیه السلام) دارد، چنان که گذشت.

اشکال دلالت جمله آیه شریفه «وانفسنا» بر اثبات خلافت و امامت علی (علیه السلام) مسلم است، ولی دلالت ندارد که این مقام والا اختصاص به آن حضرت دارد، زیرا منافی با این نیست که شخص دیگری هم به منزله جان پیغمبر و مانع از خلافت خلفای ثلاثه نباشد.

پاسخ وقتی به نص آیه شریفه ثابت شد که خلافت بعد از پیغمبر حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، دیگر جایی برای دیگری نمی ماند که با بیعت مردم و اتفاق ریش سفیدان قوم به خلافت برسد، چون بدیهی است که با وجود نص دیگر بیعت و اجماع اهل حل عقد بی مورد است. اجماع مردم و خلافت خلافتی سه گانه هم در نزد معتقدین به آن مستند به نص نبوده است، بلکه آنها عقیده دارند که خلافت اولی با بیعت مردم و خلافت دومی با تعیین اولی و خلافت سومی هم به حکم شورائی که دومی دستور داده بود صورت گرفت.

به علاوه اگر مقام آنها نسبت به پیغمبر به منزله جان آن حضرت بود، آنها را هم در زیر کسائی برای مباحله داخل می نمود، زیرا خداوند به پیغمبر دستور داد که هر کس را که به منزله جان وی باشد بیاورد تا با نصارای نجران مباحله کنند. پس این که پیغمبر آن سه نفر را دعوت نکرد کاشف از این است که آنها دارای چنین مقامی نبودند.

ص: 216

1- از ناصر خسرو است: گوید که پیغمبر ما رفت ز دنیا *** میراث خلافت به فلان داد و به بهمان هرگز ملکی ملک به بیگانه ندادست *** رو دفتر شاهان جهان جمله تو بر خوان با دختر و داماد و پسر عم و نبیره *** میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان؟!!

حدیث بیستم: تفسیر آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از هرگونه پلیدی پیراسته اند

آیه 20 - قال الله تعالى: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (1) یعنی: جز این نیست که خداوند می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

حدیث بیستم - در «غایة المرام» بیست و یکمین حدیثی را که بدین مناسبت نقل کرده، از ثعلبی به سند خود از عبدالله بن عباس (2) روایت نموده است که گفت: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود خداوند بندگان خود را به دو قسمت تقسیم نمود، و مرا در بهترین قسم آنها قرار داد. درباره یک قسم فرمود: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ

ص: 217

1- . آیه 33 سوره احزاب.

2- . عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عم و شاگرد بزرگ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود. مقام شامخ ابن عباس در علم فقه و تفسیر و حدیث چنان است که تمام دانشمندان و راویان شیعه و سنی به گفتار و نظریات و روایات او استناد می جویند و به وی کمال و ثوق و اعتماد دارند. ابن عباس مردی سخنور و حاضر جواب و باهوش بود. در زمانی که طفلی خردسال بود روزی در خانه خاله اش میمونه همسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دید که حضرت خود را آماده وضو می سازد، فوراً آب وضوی پیغمبر را میها نمود، پیغمبر درباره اش دعا کرد و فرمود: اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّوْبِيلَ یعنی: خدایا فقه و احکام دین و تأویل قرآن را به وی موهبت کن. بر اثر دعای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ابن عباس در میان صحابه رسول خدا جایگاهی بزرگ یافت. در جنگ جمل و صفین در رکاب پسر عمویش امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مشاور آن حضرت، و در بصره از طرف او حکمران بود. به سال 68 یا 69 هجری در طائف درگذشت.

الْيَمِينِ» (1) من بهترین اصحاب یمین هستیم.

سپس آن دو قسم را سه قسمت کرد و مرا در بهترین قسم آن قرار داد، و آن این است که می فرماید: «فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (2) از این رو من از سابقین و از بهترین سابقین آنها هستم، و از آن پس سه قسمت مزبور را به صورت قبائل درآورد و مرا از بهترین آن قبائل قرار داد بعد از آن قبائل را به صورت خاندان درآورد و مرا از بهترین خاندان قرار داد و درباره خانواده من فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (3).

و نیز در «غایة المرام» می گوید: حدیث شصت و چهارم که مورد اتفاق شیعه و سنی است حمیدی در مسند عایشه از کتاب «جمع بین الصحیحین» از بخاری و مسلم از مصعب بن شیبه و او از صفیه دختر شیبه نقل کرده است که عایشه گفت: روزی پیغمبر عبائی نقش دار از موی سیاه پوشید و از اتاق من خارج شد، در این وقت حسن بن علی آمد، پیغمبر او را به زیر عبای خود گرفت، بعد حسین آمد، و پیغمبر او را نیز در زیر عبای گرفت، بعد از او فاطمه و در آخر علی وارد شدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همگی را در عبای خویش گرد آورد و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

سپس مؤلف غایة المرام می گوید: در کتاب «مسند صحیحین» غیر از این حدیث از مصعب بن شیبه از صفیه دختر شیبه روایت نشده است. (4).

و هم می گوید: حدیث بیست و سوم در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» به نقل از موطأ مالک بن انس، و هم از صحیح مسلم و بخاری و سنن ابوداود سیستانی و صحیح ترمذی، و نسخه کبیره از صحیح نسائی از جمع شیخ ابوالحسن رزین بن معاویه

ص: 218

1- . آیه 37 سوره واقعه.

2- . آیه 8 و 10 سوره واقعه.

3- . غایة المرام، ص 289، به نقل از تفسیر ثعلبی.

4- . همان کتاب و همان صفحه.

عبدری سرقسطی اندلسی از صحیح ابوداود یعنی کتاب «سنن» او در تفسیر آیه «انما یرید الله لیذهب...» هین حدیث را روایت می کند.

و از ام السلمه همسر دیگر پیغمبر روایت نموده که گفت: این آیه شریفه در خانه من نازل شد، در آن هنگام من بر در اتاق نشسته بودم. عرض کردم: یا رسول الله! آیا من هم از اهل بیت هستم؟ فرمود: سرانجام نیک داری، تو از زنان پیغمبر خدا هستی. آن موقع علی و فاطمه و حسن و حسین هم در خانه من بودند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آنها را در عبائی پوشانید و فرمود خداوند! اینان اهل بیت من هستند هرگونه پلیدی را از آنها دور گردان و پاک و پاکیزه کن.

و می گوید: در سنن ابوداود و موطأ مالک از انس بن مالک روایت می کند که نزدیک به شش ماه بعد از نزول این آیه شریفه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هر روز قبل از آنکه به مسجد برود برای نماز می آمد به در خانه فاطمه و می فرمود: ای اهل بیت پیغمبر! وقت نماز است. **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. (1)**

اهل بیت پیغمبر به گفته ابن ابی الحدید

و بعد از چندین صفحه در همین زمینه، می گوید سی و یکم ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می نویسد: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خود روشن نموده است که اهل بیت او کیانند، در آن هنگام که فرمود: «من دو چیز سنگین در میان شما می گذارم» بعد فرمود: «و آن دو کتاب خدا و عترت من هستند». و در مورد دیگر هم روشن ساخت که اهل بیت او چه کسانی هستند، در موقعی که عبا به روی آنها افکند، و در وقتی که آیه **إِنَّمَا**

ص: 219

1- . روایات عامه در تفسیر آیه تطهیر و تطبیق آن به اهل بیت عصمت به همین گونه که چند حدیث آن را مؤلف از «غایة المرام» نقل کرده است، در تمام منابع بزرگ و معتبر عامه آمده است. از جمله صحیح مسلم باب فضائل اهل بیت از کتاب فضائل الصحابه، مستدرک حاکم، ج 3، ص 147، سنن بیهقی، ج 2، ص 149، تفسیر طبری، ج 22، ص 5، این حدیث را از عایشه نقل کرده اند. همچنین سیوطی در «الدرالمنثور» ذیل آیه شریفه از ابن ابی شیبیه، و احمد حنبل و ابن ابی حاتم، و نیز زمخشری در تفسیر کشاف و فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه مباهله پس از نقل آن روایات می گوید: بدان که این روایت (که اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین هستند) میان اهل تفسیر و حدیث اهل سنت متفق علیه است. نیز صحیح ترمذی، ج 2، ص 209 - 319، مسند احمد حنبل، ج 1، ص 230 و ج 4، ص 107 و ج 6، ص 292، خصائص نسائی، ص 4، مسند ابوداود طیالسی، ج 8، ص 274، ریاض النظره، ج 2، ص 590 و غیرها (فضائل الخمسه، ج 1، ص 214 تا 243).

يُرِيدُ اللَّهُ... نازل شد فرمود: خدایا اینان اهل بیت من هستند، هرگونه پلیدی را از آنها دور گردان.

سپس ابن ابی الحدید می گوید: اگر بگوئی: عترت چه کسانی هستند که امیرالمؤمنین در سخن خود از آنها نام برده است؟ می گویم: عترت خود آن حضرت و دو پسر او (حسن و حسین) است. در حقیقت اصل عترت خود علی (علیه السلام) است، زیرا پسران وی تابع آن حضرت هستند، و آن دو نسبت به پدرشان امیرالمؤمنین همانند ستاره نورانی در هنگام طلوع آفتاب جهانتاب است! پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم به همین مطلب اشاره نمود که به حسن و حسین فرمود: پدر شما از خودتان بهتر است.

بعد می گوید: این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره عترت پیغمبر می فرماید: «وَهُمْ أَرْمَةُ الْحَقِّ» آنها زمامداران حق هستند. «ازمه» جمع «زمام» است، گوئی حضرت می خواهد بگوید عترت در هر جا که باشد حق هم با آنها می گردد، و هر جا بروند حق هم با آنها می رود، پیغمبر نیز همین مطلب را یادآور شد که فرمود: هر جا علی می گردد حق نیز با او می گردد.

و این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «عترت پیغمبر زبان های درستی هستند» (وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ) این لفظ «السنه» را حضرت از الفاظ شریف قرآن گرفته است که خدا می فرماید: «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»⁽¹⁾ اهل بیت نیز چنین بودند هیچ سخن دروغی از زبان آنها صادر نمی گردید، و خدا زبان آنها را فقط به راست گفتن آفریده بود.

و این که می فرماید: آنها را در بهترین مقام های قرآنی و در زیر پرده ای بزرگ قرار دهید، به این معنی است که خداوند مکلفین را مأمور ساخته است که عترت پیغمبر را از لحاظ تجلیل و بزرگداشت و انقیاد و فرمانبرداری، همانند قرآن بدانند. آن گاه ابن ابی الحدید می گوید: اگر بگوئی: این سخن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می رساند که عترت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) معصوم بودند، شما عامه در این باره چه می گوئید؟

می گویم: ابو محمد بن متوّه در کتاب «کفایه» تصریح کرده است که علی (علیه السلام) معصوم بود گرچه واجب نبود که آن حضرت معصوم باشد، و هر چند عصمت را

ص: 220

1- . از زبان حضرت ابراهیم است. آیه 84 سوره شعرا.

در امامت شرط نمی دانیم، ولی ادله نقلی دلالت بر اثبات عصمت علی (علیه السلام) دارد و اطلاع قطعی که به باطن و میزان یقین کامل آن حضرت داریم، مثبت آن است، و همگی می رسانند که تنها علی (علیه السلام) معصوم بوده و مقام عالی عصمت اختصاص به آن حضرت داشته است. و فرق بنی این دو مثل این است که بگویند زید معصوم است، یا واجب است زید معصوم باشد، به این دلیل که او امام است و یکی از شرائط امامت معصوم بودن اوست. نظریه نخست مذهب ماست و نظریه دوم ذهاب شیعه امامیه است. (1)

بحثی در پیرامون آیه شریفه

مؤلف در این که آیه تطهیر درباره پنج وجود مقدس ائمه اطهار صلوات الله علیهم نازل شده است، جای تردید نیست، زیرا تمام مسلمانان اتفاق بر آن دارند، و روایات متواتر شیعه و سنی هم آن را تأیید می کند، بنابراین ما فقط درباره معنی آیه و نحوه دلالت آن بر عصمت اهل بیت (علیهم السلام) و این که منصب امامت تنها اختصاص به آنها دارد، سخن می گوئیم.

توضیحی که مطلب نیازمند مقدمه ای است که مشتمل بر چهار امر می باشد:

امر اول این است که اراده بر دو قسم است: اراده تکوینی و اراده تشریحی. اراده تکوینی از مراد خود تخلف نخواهد کرد، به طوری که هر چه خداوند اراده کند تا بگوید پدید آید، پدید می آید (اذا اراد الله شیئاً ان یقول له کن فیکون).

معنی دوم اراده این است که لزومی ندارد آنچه را مرید اراده کرده در خارج باشد، چون اراده تشریحی با مأمور ساختن بندگان به عبادت و نهی از معصیت تحقق

ص: 221

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 375. به عبارت روشن تر ابن متویه دانشمند سنی می خواهد بگوید هر چند عامه عقیده ندارند که امام و پیشوا باید معصوم باشد، و غیر از پیغمبر کسی را معصوم از گناه و خطا و اشتباه نمی دانند، ولی با این وصف نسبت به شخص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عقیده دارند که (البته نه همه آنها) نظر به امتیازات خاص آن حضرت، او به تنهایی مانند پیغمبر معصوم بوده است، و این مقام عصمت فقط به خاطر جهات روحی و ملکات نفسانی علی (علیه السلام) بوده است نه به ملاحظه منصب امامت. به همین جهت سایر ائمه اطهار از معصوم نمی دانند. ما شیعیان با ادله قطعی عقلی و نقلی که بارها در همین کتاب آمده است، سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) را هم مانند جد بزرگوارشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) معصوم از گناه و خطا و لغزش می دانیم.

می یابد، ولی مسلم است که امر و نهی به تنهایی مستلزم تحقق امثال آن نیست، وگرنه باید مجبور به اطاعت و ترک گناه گردند.

امر دوم رجس در لغت به معنی هر چیزی پلیدی است، بنابراین معصیت به طور مطلق خواه صغیره و خواه کبیره، رجس است، بلکه اخلاق ناستوده هر چند عنوان گناه ندارد، حتی مطلق هواپرستی ولو در مباحات باشد، بلکه هر عمل شیطانی و کارهائی که شیطان به نحوی در آن دخالت دارد، «رجس» و پلیدی است.

امر سوم نکره یا چیزی که حکم نکره دارد، هرگاه در سیاق نفی یا چیزی باشد که معنی نفی بدهد، شامل همه افراد می شود، چنان که روشن است و میان علمای نحو مشهور می باشد.

امر چهارم این است که برطرف ساختن رجس و پلیدی و پاک کردن آن بر دو قسم است: یکی اینکه بعد از پدید آمدن پلیدی به وسیله چیزی آن را زایل کنند، مانند تطهیر اشیاء نجس به وسیله آب، یا مثل این که آدم گناهکار به وسیله توبه و انابت، نفس خویش را از پلیدی معاصی پاک کند.

دیگر این که به وسیله یک نیروی ملکوتی و قوه قدسی پلیدی را از محل خود برطرف سازد به طوری که نگذارد دیگر پلیدی در محل پدید آید، بنابراین تعبیر از میان بردن پلیدی و تطهیر آن مثل این است که به مقتی بگوئی سر چاه را تنگ بگیر، و مثل این است که علماء نحو می گویند: مبتدا چیزی است که مجرد از عوامل لفظی باشد. این گونه تعبیر در عرف شایع است و در موقعی گفته می شود که محل در حد خود برای پدید آمدن آمادگی داشته باشد، ولی به واسطه امر دیگری از خارج جلو آن گرفته شود.

اکنون که این چند امر برای شما خواننده روشن شد، بدان که نمی توان اراده خداوند را در آیه شریفه (انما یرید الله) اراده تشریحی دانست، زیرا خداوند جن و انس را برای اطاعت و عبادت خود آفرید و آنها را به این کار مسرور نموده و مأمور ساخته است، به قوله تعالی: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»⁽¹⁾ علیهذا معنی ندارد که

ص: 222

عبادت و اطاعت خداوند اختصاص به اهل بیت عصمت داشته باشد و منظور از خلقت منحصر به اطاعت آنها از خداوند گردد.

بنابراین باید منظور از اراده خداوند در آیه شریفه، اراده تکوینی باشد که از مراد خود تخلف پیدا نمی کند. «الرجس» هم که لفظ مفرد و معرفه شده با لام است، هرچند فی نفسه مفی معنی عام نیست، ولی به اعتبار این که مفعول (لیذهب) است، معنی عموم می دهد، زیرا برطرف ساختن آن خواه به واسطه جلوگیری از وقوع آن و خواه به وسیله زایل کردن بعد از وقوع باشد، به معنی سلب و نفی آن است، و سلب رجس هم جز به انتفای تمام افراد آن صادق نیست.

روشن تر از آن در رساندن معنی عموم قسمت آخر آیه است که می فرماید: وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً، زیرا با زایل کردن قسمتی از پلیدی، تطهیر حاصل نمی شود، بلکه با برطرف گشتن تمام پلیدی و پاک شدن محل تطهیر، تطهیر تحقق پیدا می کند.

پس، از آنچه بیان داشتیم روشن می گردد که آیه شریفه به تمام معنی دلالت دارد بر تطهیر و عصمت اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و پاکیزه بودن آنها از هرگونه پلیدی و نجاستی، خواه پلیدی از گناه باشد و خواه از غیر گناه اشکال ممکن است بگویند: آیه شریفه تنها دلالت دارد که موقع نزول این آیه، اهل بیت دارای مقام عصمت بودند، نه این که قبلاً هم چنین بودند، زیرا خداوند از اراده اش در همان حال خبر می دهد و لذا اراده را به صیغه مضارع (یرید) آورده است که برای حال یا استقبال است، بنابراین دیگر دلالت ندارد که آنها از موقع تولد هم معصوم بودند، چنان که شیعه عقیده دارند، به خصوص که با جمله «تطهیر» و برطرف ساختن رجس و پلیدی هم تعبیر نموده است که می باید «رجس» در محل ثابت باشد تا برطرف گردد.

پاسخ می گویم: قرآن مجید پیش از آن که بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شود، در لوح محفوظ وجود داشته است، و بر فرض که دلالت بر زمان حال کند، دلالت بر همان زمان هم دارد، نه موقعی که بر پیغمبر نازل شد، و می دانیم که وقتی در لوح محفوظ نقش بست، هنوز ائمه اطهار متولد نشده بودند، چنان که در روایات آمده است. از این گذشته

معلوم نیست که در امثال این مورد فعل مضارع دلالت بر زمان حال کند.

بیان مطلب به عکس آنچه میان دانشمندان علوم عربیت شهرت دارد، لازم نیست که فعل از نظر وضع حتماً مقرون به یکی از زمان های سه گانه باشد، بلکه فقط باید از حرکت مسمی خبر دهد، چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) تذکر داده است،⁽¹⁾ و فرق بین انواع آن فقط به وسیله اختلاف انحاء اسناد آن است که اقسامی پیدا می کند. از این رو صیغه ماضی وضع شده برای رساندن تحقق مبدأ از ذات، چنان که صیغه مضارع برای رساندن اتصاف ذات به مبدأ، و صیغه امر برای برانگیختن اتصاف ذات به مبدأ وضع شده است، چنان که در موارد استعمال هر کدام شایع می باشد.

استفاده زمان ماضی از فعل ماضی و زمان حال و استقبال از فعل مضارع، هر جا که استفاده شود به واسطه انصاف است نه این که به وسیله وضع باشد، چنان که در محل خود توضیح داده ایم.

در این گونه موارد (آیه شریفه) فعل مضارع انصرافی به زمان حال و استقبال ندارد، زیرا هرگاه در مقام مدح یا ذم یا شکرگزاری استعمال شود، در اتصاف به آنها است که معنی استمرار می دهد، چنان که در آیه «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»⁽²⁾

منظور این نیست که خداوند در زمان حال یا استقبال کفار استهزاء می کند، ولی در زمان گذشت استهزاء نکرده است، بلکه فقط می رساند که چون آنها منافق هستند و پیغمبر خدا را سرزنش می کنند، خداوند هم آنها را استهزاء می کند.

ص: 224

1- . مقصود حدیث معروفی است که ابوالاسود دثلی یکی از یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده است که حضرت به وی فرمود: اسم چیزی است که از مسمی خبر دهد، و فعل چیزی است که از حرکت مسمی خبر دهد، و حرف چیزی است که معنی را در غیر خود ایجاد کند، یا حرف چیزی است که از معنایی خبر دهد که نه اسم و نه فعل است. سپس فرمود: ای ابوالاسود بررسی و تتبع کن و چیزهای دیگری بر آن بیفزای و همین مطلب نیز با مختصر توضیح دیگری از آن حضرت موجب پیدایش علم نحو و ادبیات عرب شد. باید دانست که حضرت مؤلف کتاب نفیسی در پیرامون این حدیث و سایر سخنان آن حضرت که موجب پیدایش علوم عربیت شده است به نام «کشف الاستار» تألیف فرموده است و در متن و مقدمه از آن نام برده ایم.

2- . آیه 15 سوره بقره.

در مورد آیه شریفه «انما یرید الله» نیز همین را می گوئیم، زیرا سخن خداند در مقام پاک نگاه داشتن اهل بیت پیغمبر از رجس و پلیدی است، و این که می فرماید: «خدا می خواهد رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند»، به این معنی است که خداوند چنین اراده کرده و اراده اش هم ادامه دارد.

و دیگر از لفظ «یرید» نظر ندارد که فقط در زمان حال متصف به صفت اراده است، و در زمان گذشته چنین اراده ای نداشته است، بلکه عطف بیان آوردن «اهل البیت» برای ضمیر «عنکم» به خوبی می رساند که خداوند به خاطر این که آنها خاندان پیغمبرند، رجس و پلیدی را از آنها دور گردانیده است، و این خصوصیت (خانواده نبوت بودن) برای آنها در زمان ماضی و حال و استقبال هست. بنابراین معنی ندارد که سه زمان را از هم جدا کنیم، و بگوئیم اراده خداوند برای تطهیر اهل بیت، تعلق به زمان حال دارد نه زمان ماضی.

از این توضیح که دادیم روشن شد که برطرف ساختن پلیدی و تطهیر اهل بیت به عنوان دفع و جلوگیری از پدید آمدن آن است نه اینکه به خاطر وقوع و رفع آن باشد. پس بحمدلله آنچه را خصم می پنداشت دفع گردید.

با این بیان که از آیه شریفه استفاده کردیم و بر وفق قواعد لفظی و بدون توجه به روایات مربوطه بود، که آنها را تفسیر می کرد و گواه بر آنها بود، بحمدالله واهی بودن پندار مزبور روشن گردید. اما اگر بخواهیم نظری هم به روایات کنیم، مطب روشن تر و آشکارتر می شود، زیرا این که پیغمبر در روایت نخست این مبحث فرمود: «خداوند مرا بهترین آن خاندان قرار داد» و استشهاد حضرت به آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» دلالت دارد که اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از بهترین خاندان پیغمبران پیشین هستند، و خداوند آنها را از میان همه مردم برگزیده و بر تمام بندگان خویش برتری داده است و از هرگونه پلیدی پاک نموده و به هنگام خلقت از لغزش ها مصون و معصوم نگاه داشته است.

چنان که روایاتی که هر دو فرقه شیعه و سنی نقل کرده اند که کلماتی که آدم از خدا گرفت اسامی پنج تن پاک سرشت و اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودند، دلالت بر آن دارد و اگر آنها نبودند خداوند آدم و اولاد آدم را خلق نمی کرد، زیرا معقول نیست که آنها دارای چنین مقامی باشند، ولی از روز نخست معصوم نباشند.

البته این معنی با جمله ای که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خدایا اینان اهل بیت من هستند و هرگونه پلیدی را از آنها دور گردان و آنها را پاک و پاکیزه کن» منافات ندارد، زیرا پیغمبر می خواهد بگوید خدایا این مقام را به آنها موهبت کرده ای و اکنون آن را برای آنها باقی گذار.

وقتی ثابت شد که اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به نص آیه تطهیر و روایات متواتر شیعه و سنی معصوم هستند، ثابت می شود که امامت اختصاص به آنها دارد، زیرا جز آنان مقام عصمت برای سایر امت اسلام ثابت نشده است، و هیچ کدام هم ادعای آن را نکرده اند. امامت هم بر محور مقام عصمت می گردد، زیرا امامت عبارت است از «ریاست عمومی بر مردم در امور دین و دنیای آنان»، و از این رو کسی که دارای چنین مقامی باشد جایز نیست افرادی که از پلیدی و اشتباه معصوم نیستند، پیشوای او باشند.

اگر بگویند در احراز مقام امامت، معصوم بودن شرط نیست، چنان که سنیان می گویند، می گویم با این وصف نیز منصب پیشوائی اختصاص به اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دارد، زیرا عقل نمی پذیرد کسی که پلیدی بت پرستی و خطا و اشتباه در او راه یافته است، مرجع و پناهگاه و پیشوای مفترض الطاعه کسی باشد که خداوند مطابق آیه تطهیر او را از هرگونه رجس و پلیدی و لغزش و خطا مصون داشته و پاک و پاکیزه گردانیده است.

اگر کسی بویید چنین کاری جایز است با ضرورت حکم عقل مخالفت ورزیده است. این را هم نمی توان گفت که شخص معصوم امام خودش هست، ولی پیرو و پیشوای امت نیست، زیرا حتی دشمن هم چنین سخنی نگفته است، چون بدیهی است که انسان از دو حال خارج نیست: باید مطیع کسی باشد، و یا مطاع مردم گردد.

حدیث بیست و یکم: تفسیر آیه فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

هر سؤالی دارید از اهل بیت پیغمبر پرسید

آیه 21 - قال الله تعالى: فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (1) یعنی: اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید.

حدیث بیست و یکم - در «غایة المرام» بعد از آنکه می گوید: «اهل ذکر» اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) هستند، و این که بیست و یک حدیث از طریق شیعه در این خصوص رسیده است، می نویسد:

حدیث اول - کلینی (به سند خود) از حضرت باقر (علیه السلام) روایت کرده است که پیغمبر در تفسیر این آیه فرمود: «ذکر» من هستم، و «أهل الذکر» ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند. و اینکه خدا در آیه دیگر می فرماید: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ» (2) یعنی این ذکری است برای تو و قوم تو و نزدیک است که از شما پرسند قوم پیغمبر ما هستیم و از ما خواهند پرسید (نَحْنُ قَوْمُهُ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ). (3)

حدیث دوم - نیز کلینی به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر روایت می کند که گفت از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدم تفسیر آیه «فاسئلوا اهل الذکر» چیست؟ فرمود: «ذکر محمد (صلی الله علیه و آله) و ما هستیم که باید جواب سؤال مرم را بدهیم. عرض کردم:

ص: 227

1- . آیه 7 سوره انبیاء.

2- . آیه 44 سوره زخرف.

3- . غایة المرام، ص 240 - 242، و کافی، ج 1، ص 210.

در آیه دیگر که می فرماید: «وانه لذكر لك ولقولك...» منظور کیست؟ فرمود: مقصود ما نئیم و اهل ذکر ما هستیم که باید پاسخ سؤالات را بدهیم. (1)

حدیث سوم - نیز کلینی در کافی از حسن بن علی و شاء روایت می کند که گفت: از حضرت رضا (علیه السلام) راجع به این آیه سؤال کردم، فرمود: اهل ذکر ما هستیم که می باید از ما مسائل خود را پرسند. عرض کردم: شما باید جواب دهید و ما باید سؤال کنیم؟ فرمود: آری. عرض کردم: بر ما واجب است که سؤال کنیم؟ فرمود: آری. گفتم: بر شما هم واجب است که به ما جواب بدهید؟ فرمود: نه، بسته به میل ما است. اگر خواستیم جواب می دهیم وگرنه جواب نمی دهیم. این آیه شریفه را نمی خواهی که خدا می فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (2) بقیه همین روایات را نقل می کند تا آنجا که می گوید:

حدیث دوازدهم - شیخ صدوق (به سند خود) از ریان بن صلت روایت نموده که گفت: وقتی حضرت رضا (علیه السلام) در مرو وارد مجلس مأمون (خلیفه عباسی) شدند که علمای عراق و خراسان (از عامه) در آن گرد آمده بودند، حضرت از جمله در پاسخ مسائل آنها فرمود... اهل ذکر که خدا در قرآن می فرماید: «فاسئلوا اهل الذکر...» ما هستیم. پس هرچه نمی دانید از ما اهل بیت عصمت پرسید.

علمای حاضر در مجلس گفتند: مقصود خداوند از اهل ذکر، علمای یهود و نصارا هستند. حضرت فرمود: سبحان الله، بنابراین آیا جایز است که یهود و نصارا به همین دلیل ما را دعوت به دین خود کنند و بگویند: دین ما بهتر از دین اسلام است؟!

مأمون گفت: آیا دلیلی برخلاف نظریه شما دارید؟ حضرت فرمود: آری. «ذکر» پیغمبر خداست، و اهل ذکر ما هستیم و این مطلب در کتاب خدا (قرآن) بیان شده است، آنجا که در سوره طلاق می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ

ص: 228

1- . در تفسیر طبری، ج 17، ص 5 به سند خود از جابر جعفری روایت می کند که وقتی آیه «فاسئلوا اهل الذکر» نازل شد علی (علیه السلام) فرمود: «اهل ذکر ما هستیم» قبلاً گفتیم که عامه اهل ذکر را علمای یهود و نصارا می دانند، از این رو از نقل و پذیرفتن روایات اهل بیت در این رابطه امتناع ورزیده اند!

2- . آیه 39 سوره ص، کافی، ج 1، ص 210، و غایة المرام، ص 240.

إِلَيْكُمْ ذِكْرًا، رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ» (1) یعنی: ای خردمندان که به خدا ایمان آورده اید از خدا بترسید، به راستی که خداوند فرستاد به سوی شما تذکاری را، یعنی رسولی که آیات آشکار او را بر شما بخواند» بنابراین «ذکر» رسول خداست و ما هم اهل ذکر هستیم. (2)

این بود قسمتی از روایاتی که راجع به تفسیر اهل ذکر و تطبیق آن به ائمه اطهار از طریق شیعه رسیده است.

روایات عامه در تفسیر اهل ذکر و تطبیق آن به ائمه اطهار (علیهم السلام)

اما از طریق عامه در «غایة المرام» سه حدیث نقل می کند:

حدیث اول - ثعلبی در تفسیر خود ذیل این آیه شریفه از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که وقتی آیه «فاسئلوا اهل الذکر» نازل شد علی (علیه السلام) فرمود: اهل ذکر ما هستیم. (3)

حدیث دوم - در تفسیر یوسف قطان از وکیع و او از سفیان ثوری و او از سدی روایت می کند که گفت: من در نزد عمر بن خطاب نشسته بودم که کعب بن اشرف و مالک بن صیف و حیی بن اخطب یهودی وارد شدند و گفتند: در کتاب شما (قرآن) آمده است که «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (4) یعنی عرض بهشت به اندازه آسمان ها و زمین است. وقتی عرض یک طبقه بهشت به اندازه هفت آسمان و هفت زمین باشد، بقیه طبقات بهشت در روز قیامت کجا خواهد بود؟ عمر گفت نمی دانم!

در این هنگام علی (علیه السلام) وارد شد و پرسید مطلبی بود؟ علمای یهود مطلب را مطرح ساختند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: به من بگوئید: وقتی که شب فرا می رسد، روز

ص: 229

1- آیات 10 و 11 سوره طلاق.

2- غایة المرام، ص 241، امالی شیخ صدوق، مجلس 79، ص 428.

3- غایة المرام، ص 240.

4- آیه 133 سوره آل عمران.

کجا می رود؟ یهودان گفتند: خدا می داند!

حضرت فرمود: به همین دلیل هم خدا بهتر می داند که بقیه طبقات بهشت کجا خواهد بود! سپس علی (علیه السلام) خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رسید و مطلب را به عرض رسانید. در این هنگام آیه شریفه نازل شد «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (1).

حدیث سوم - حافظ محمد مؤمن شیرازی در تفسیر خود ذیل آیه شریفه می گوید: «اهل ذکر» اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستند که خانه آنها محل آمد و رفت فرشتگان بود، به خدا قسم به هر کس بگویند «مؤمن» به خاطر علی بن ابیطالب است (2).

مؤلف در قرآن مجید یک جا منظور از «ذکر» پیغمبر است، مثل آیه یاد شده از سوره طلاق (3) و در یک جا مقصود قرآن است، آنجا که می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» (4) و هر دو نیز به یک معنی است، هر چند مصداق آنها فرق می کند، زیرا اهر دو آمادگی برای یادآوری و ذکر خداوند دارند، و بدین گونه اهل بیت پیغمبر نیز به هر دو معنی «اهل ذکر» هستند.

اگر ذکر به معنی پیغمبر باشد، اهل ذکر بودن اهل بیت روشن است، و چنانچه به معنی قرآن باشد، از آن جهت است که پیغمبر اهل بیت را به معنای قرآن دانست و هر دو را به یادبود در میان امت نهاد و امر کرد که مسلمانان دست به دامن آنها بزنند، و فرمود: قرآن و عترت من از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر نزد من حاضر گردند.

پس اهل بیت پیغمبر اهل قرآن هستند و دانندگان قرآن می باشند. آنان از قرآن جدائی نداشتند و قرآن هم از آنها جدا نمی گردید، علیهذا این که در اکثر روایات «ذکر» تفسیر به پیغمبر شده است، منافات ندارد که در پاره ای از روایات به قرآن تفسیر شده باشد، زیرا هر دو تفسیر به یک معنی بازگشت می کند. از همین جا نیز روشن می گردد که تفسیر اهل ذکر به همه علماء که برخی از علمای عامه پنداشته اند

ص: 230

1- . غایة المرام، ص 240.

2- . همان کتاب.

3- . یعنی همان آیه 10 و 11 سوره طلاق.

4- . آیه 44 سوره نحل.

و این که برخی دیگر از آنها (بلکه اکثر آنها) پنداشته اند که اهل ذکر علمای یهود و نصارا می باشند، به کلی باطل و بطلان آن روشن و آشکار است، زیرا اگر منظور اینان از «ذکر» همه کتاب های آسمانی است، علمای یهود و نصارا اهل ذکر نخواهند بود، چون از تمام کتب سماوی اطلاع نداشتند و بر وفق آن عمل نمی کردند، و پیروی نمی نمودند، و چنانچه عالم به همه کتب آسمانی بودند و با آن مخالفت می کردند که معنی نداشت به آنها اهل ذکر بگویند. علمای یهود و نصارا با ذکر (که از جمله قرآن باشد) مخالفت نمودند، چون اگر مخالفت نمی کردند می باید مسلمان شوند.

بالا تر می گوئیم بر فرض هم که ممکن بود به آنها اهل ذکر بگویند، باز سؤال کردن از آنها بی مورد بود، زیرا مردم مأمور بودند که از علمای ایمن آنها سؤال کنند. علمای یهود و نصارا در زمان پیغمبر اکرم با قرآن مخالف بودند، بنابراین چگونه خداوند مسلمانان را مأمور می ساخت که مشکلات دینی خود را از آنها بپرسند!؟

اکنون که این مطالب مذکور گشت، می گویم آیه شریفه دلالت دارد که خلافت و امامت اختصاص به اهل بیت پیغمبر دارد، و این حق به دیگران نمی رسد، زیرا همین که خداوند آنها را اهل ذکر دانسته است، و سایر مسلمانان را مأمور نموده که هر چه نمی دانند از آنها بپرسند، دلالت می کند که آن ذوات مقدسه راه نمایان دین اسلام هستند، و خداوند آنها را منصوب داشته است که مرجع امت باشند و هرگونه مطلبی را که دارند از آنها سؤال کنند.

بدیهی است که چنین کسی هم باید جانشین پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و پیشوای امت اسلام باشد، زیرا کسی که به جای پیغمبر می نشیند برای این است که امت او را هدایت و راهنمایی کند و به حق و حقیقت سوق داده و راه راست زندگی را به آنها نشان دهد و از ظلمت های جهل و نادانی درآورده به نور یقین رهبری کند، از این رو کسی که خداوند به وی چنین موهبتی نداده است، چگونه عقل می پذیرد که جانشین پیغمبر و امام امت او باشد.

اشکال آیه شریفه دلالت دارد که اهل بیت شایستگی برای خلافت و امامت

دارند، نه این که خلافت و امامت اختصاص به آنها داشته باشد، چون امکان این معنی هست که خلفای ثلاثه هم که مقدم بر علی (علیه السلام) گشتند، دارای اوصاف اهل ذکر بوده اند، و شایستگی خلافت را داشته اند.

پاسخ کاملاً روشن است که خلفا دارای صفات اهل ذکر نبودند، زیرا آنها در بسیاری از مسائل که از حل آن درمی ماندند، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراجعه می کردند، چنان که در کتب شیعه و سنی مسطور است،⁽¹⁾ بنابراین خلفای ثلاثه جزو کسانی قرار داشتند که به امر خداوند (فاسئلوا اهل الذکر) مأمور بودند که از علی (علیه السلام) یعنی اهل ذکر سؤال کنند از این رو چگونه آنها شایستگی خلافت را داشتند؟ مضافاً به این که مقدم بر آن حضرت هم شدند؟!

ص: 232

1- . نگاه کنید به الغدیر، ج6، ص327.

حدیث بیست و دوم: تفسیر آیه وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا

پیامبران پیشین با قبول دوستی پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین برانگیخته شدند

آیه 22 - قال الله تعالى: وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا (1) یعنی: از پیغمبرانی که پیش از تو فرستادیم، سؤال کن.

حدیث بیست و دوم - در «غایة المرام» سه حدیث از طرف عامه در تفسیر این آیه شریفه نقل کرده است. می گوید:

حدیث اول - حموئی (که به سند خود) از عبدالله مسعود (2) روایت نموده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: فرشته ای آمد نزد من و گفت: ای محمد از پیغمبرانی که قبل از تو بودند سؤال کن به چه چیز برانگیخته شدند؟ سپس

ص: 233

1- . آیه 45 سوره زخرف.

2- . عبدالله بن مسعود صحابی جلیل القدر است که مورد اعتماد کامل فریقین سنی و شیعه و از دوستان اهل بیت عصمت (علیهم السلام)، و قاری قرآن و عالم به سنت بوده است. وی در نماز بر جنازه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) و کفن و دفن ابوذر غفاری حاضر بود. پیغمبر فرموده بود گروهی از مؤمنین بر جنازه ابوذر حضور خواهند یافت. ابن مسعود هفتاد سوره قرآن را از دهان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنید و از بر کرد و بقیه را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) فراگرفت. از حذیفه بن یمان روایت شده است که گفت: حافظان قرآن از صحابه پیغمبر می دانستند که عبدالله مسعود از همه آنها داناتر به قرائت و حفظ قرآن است. شیخ طوسی در تلخیص الشافی فرموده است: تمام امت اسلام معترف به پاکی و فضل و ایمان ابن مسعود هستند. ابن مسعود در زمان عثمان در کوفه خزینه دار بیت المال بود، و چون ولید بن عقبه برادر مادری عثمان والی کوفه از او قرض خواست و نداد و عثمان خلیفه وقت او را توبیخ کرد، استعفا داد و به مدینه بازگشت. ابن مسعود به سال 32 هجری در مدینه درگذشت.

گفت: به ولایت و دوستی تو و ولایت و دوستی علی بن ابیطالب برانگیخته شدند. (1)

حدیث دوم - ابونعیم اصفهانی (2) در «حلیة الاولیاء» در تفسیر آیه «وَسئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا». روایت نموده است که در شب معراج خداوند پیغمبر را با سایر پیغمبران پیشین گرد آورد، سپس فرمود: ای محمد! از امت ها بپرس به چه چیز برانگیخته شده اید؟ و چون من از آنها پرسیدم، گفتند: به یگانگی خداوند و اقرار به پیغمبر تو و ولایت علی بن ابیطالب برانگیخته شدیم. (3)

حدیث سوم - ابوالحسن فقیه ابن شاذان از طریق عامه از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: در شب معراج همراه جبرئیل به آسمان چهارم رسیدم، در آنجا خانه ای از یاقوت سرخ دیدم. جبرئیل به من گفت: یا محمد! این خانه همان «بیت المعمور» است که خداوند آن را پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین ها آفریده است. ای محمد! برخیز و به طرف آن نماز بگذار. در این هنگام خداوند پیغمبران را حاضر ساخت و جبرئیل آنها را در پشت سر من به صف کرد و من هم با آنها نماز خواندم.

وقتی سلام نماز دادم، کسی از جانب خداوند آمد و گفت یا محمد! خدایت به تو سلام می رساند و می گوید: از پیغمبران بپرس قبل از تو به چه چیز مبعوث گشتید؟ من هم گفتم: ای پیغمبران! خداوند شما را پیش از من به چه چیز برانگیخت؟ پیغمبران گفتند: ما را به ولایت و دوستی تو و علی بن ابیطالب مبعوث گردانید. و این است معنی آیه شریفه «وَسئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا».

روایاتی که در این خصوص از طریق شیعه رسیده بسیار است. روایت اول و دوم از ابن مسعود و ابن عباس از طریق ما نیز روایت شده است.

ص: 234

1- آیه 7 سوره انبیاء.

2- حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی از بزرگان محدثین عامه است. ابونعیم جد اعلای علامه مجلسی است. او نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت تا حدی زیادی جهات انصاف را رعایت کرده است. کتاب های «حلیة الاولیاء»، «اربعین حدیث» در اخبار مهدی منتظر، و «اخبار اصفهان» که همگی چاپ شده، از آثار گرانقدر اوست. ابونعیم در سال 420 با 430 در اصفهان از دنیا رفت و همان جا دفن شد.

3- غایة المرام، ص 249، وحلیة الاولیاء، ج 1، ص 64، وفرائد السمطین، ج 1، ص 81.

از جمله روایاتی که در این باره در منابع شیعه آمده است، حدیثی است که کلینی در کافی و صفار در «بصائرالدرجات» از امام صادق و امام موسی کاظم (علیهما السلام) روایت می‌کند که فرمودند: ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام) در کتاب‌های همه پیغمبران نوشته شده است، و خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد، مگر به نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) و ولایت و دوستی جانشین او علی (علیه السلام). (1)

پیشی گرفتن بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) برخلاف بداهت حکم عقل است

اکنون که روایات سنی و شیعه، در تفسیر آیه شریفه برای شما خواننده محترم روشن شد، باید دانست که این آیه نیز دلالت دارد که خلافت و امامت بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اختصاص به مولی امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم و پاک سرشت آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین، دارد.

بیان مطلب ولایت امیرالمؤمنین که موافق این آیه و روایات مزبور، خداوند متعال پیغمبران پیشین را به خاطر آن برانگیخت اگر به معنی ولایت تصرف در امور باشد، چنان که همین طور نیز هست ثابت می‌شود که خلافت آن حضرت از جانب خداوند و پیغمبر بوده و در قرآن مجید و سایر کتاب‌های آسمانی، آمده است و همین که نص بر خلافت آن حضرت داشتیم، ایجاب می‌کند که خلافت اختصاص به آن حضرت داشته باشد، زیرا دیگر معنی ندارد که با وجد نص این منصب واگذار به دیگری شود و مردم او را انتخاب کنند و حتی مقدم بر آن حضرت بدارند.

و چنانچه ولایت به معنی مودت و دوستی باشد، برانگیخته شدن پیغمبران به خاطر آن و قرار دادن دوستی آن حضرت بعد از محبت و دوستی پیغمبر خاتم (صلی الله علیه و آله)، خود دلیل است که بعد از توحید و اقرار به رسالت پیغمبر و نبوت آن حضرت، دوستی امیرالمؤمنین نزدیک‌ترین وسیله برای توسل به خداوند متعال است. و به همین نسبت نیز

ص: 235

1- بصائرالدرجات صفار، ص 72، کافی، ج 1، ص 437، و غایة المرام، ص 250.

دلیل است که مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از پیغمبر خاتم از همه مردم حتی پیغمبران خدا هم بهتر و بالاتر است.

بنابراین کسیکه داری چنین مقام شامخی باشد، جایز نیست افرادی که مدت زیادی از عمر خود را در پرستش بت گذرانیدند؛ بر او پیشی گیرند. آیا کسی که مدتی از عمرش به خدا شرک ورزیده می تواند مقدم بر کسی شود که مقامش در نزد خداوند بعد از پیغمبر اسلام از تمام پیغمبران بالاتر است؟ نه! نه! ابد! ابد! هر کس چنین سخنی بگوید منکر بدیهیات فطرت شده است.

ص: 236

حدیث بیست و سوم: تفسیر آیه إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

علی (علیه السلام) بهترین مردم روی زمین است

آیه 23 - قال الله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (1) یعنی: آنها که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، بهترین مردم روی زمین هستند.

حدیث بیست و سوم - در «غایة المرام» حدیث پنجم را که در این باره از طرق عامه رسید است از عمش از عطیه عوفی از ابوسعید خدری آورده است، و خطیب خوارزمی هم از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که گفت: وقتی این آیه شریفه نازل شد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: عَلَيَّ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ یعنی: علی بهترین مردم روی زمین است. (2)

و می گوید:

حدیث ششم - نیز خطیب خوارزمی موفق بن احمد در کتاب مناقب (به سند خود) از یزید بن شرحبیل نقل می کند که گفت: شنیدم علی کرم الله وجهه (3) می گفت:

ص: 237

1- آیه 7 سوره بینه.

2- غایة المرام، ص 327.

3- کرم الله وجهه، یعنی گرامی باد صورت علی (علیه السلام) که هیچ گاه در مقابل بت کرنش نرکد: به عکس سایر صحابه که قسمت عمده عمرشان بت پرست بودند. فیلسوف نامی جلال الدین دوانی همشهری ما در کتاب «نور الهدایه» می نویسد: علت آن است که در مدت حمل فاطمه بن اسد به مرتضی علی، هرگاه پیغمبر آینده اسلام را که آن موقع 30 ساله بود می دید، از جا برمی خواست. روزی آن حضرت فرمود: مادر تو آبستن هستی، من راضی نیستم برای من از جا بلند شوی. فاطمه گفت: به خدا خودم هم نمی دانم چرا، همین که شما را می بینم جنینی که در شکم دارم طوری تقلا می کند که مرا در مقابل شما از جا بلند می کند تا ادای احترام کنم. پس کرم الله وجهه، صورت علی (علیه السلام) گرامی و نورانی باد که حتی در شکم مادر هم نسبت به رسول خدا ادای احترام می کرد!!

در حالی که رسول خدا تکیه به سنیۀ من داده بود فرمود: یا علی! منظور خدا از آیه «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» تو و شیعیان هستید، وعده گاه شما و من حوض کوثر است. در آن موقع که تمام امت برای حساب احضار می شود! تو و شیعیان با چهره نورانی خواهید آمد. (1)

حدیث هفتم - جیری (به سند خود) از عبدالله بن عباس روایت می کند که گفت: آیه «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» درباره علی (علیه السلام)

و شیعیان او نازل شده است. (2)

حدیث هشتم - حاکم ابواسحاق حسکانی (3)

در کتاب «شواهد التنزیل» به سند خود از یزید بن شرحبیل انصاری کاتب علی (علیه السلام) روایت می کند که گفت: شنیدم علی (علیه السلام) می فرمود: ...

حدیث نهم - مقاتل بن سلیمان از ضحاک و او از ابن عباس روایت کرده است که گفت «هم خیر البریة» درباره علی و اهل بیت آن حضرت نازل شده است.

حدیث دهم - صاحب کتاب «الاربعین» به عنوان حدیث بیست و هشتم به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده است که گفت: در نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودیم که علی بن ابیطالب آمد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اینک برادر من به نزد شما می آید. سپس رو کرد به طرف کعبه و دست به آن زد و فرمود: به خدائی که جان من در دست اوست این (علی) و شیعیان او در روز قیامت رستگارند. (إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

سپس فرمود: علی نخستین شما است که به من ایمان آورد و از همه شما بهتر به

ص: 238

1- . غایة المرام، ص 327، و مناقب خوارزمی، ص 265.

2- . همان کتاب و همان صفحه.

3- . ابواسحاق عبیدالله بن عبدالله حسکانی از علمای پیشین عامه است، مؤلف کتاب های شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، خصائص علی بن ابیطالب در قرآن، و تصحیح رد شمس، به گفته ذهبی در «سیر اعلم النبلاء»، ج 18، ص 268 وی حنفی و از اولاد عبدالله عامر فاتح خراسان بوده و ظاهراً تا بعد از سال 470 حیات داشته است.

عهد خداوند وفا کرد،⁽¹⁾ و دستورهای الهی را بهتر انجام می دهد، و در میان شما از هر کس عادل تر، و هنگام قسمت اموال از همه شما بهتر مساوات را رعایت می کند، و در نزد خداوند امتیازی بزرگ تر از همه شما دارد. در این وقت آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» نازل شد. جابر گفت: از آن وقت هرگاه علی (علیه السلام)

به سوی اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) می آمد، می گفتند: قَدْ جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ - بهترین مردم روی زمین آمده!

حدیث یازدهم - ابونعیم اصفهانی (با سند) از عبدالله بن عباس روایت می کند که وقتی این آیه نازل شد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی بهترین مردم روی زمین تو و شیعیانت هستید تو و شیعیانت در روز قیامت در حالی وارد می شوید که از خداوند راضی هستید و خدا نیز از شما خشنود است، ولی دشمنان شما در حالی می آیند که خشمگین و گرفتار باشند.⁽²⁾

این بود که قسمتی از روایاتی که در این خصوص از طرق عامه رسیده است.⁽³⁾ روایاتی که از طریق شیعه نقل شده فراوان است، ولی ما در این جا برای رعایت اختصار به ذکر یک حدیث مبادرت می ورزیم.

در «غایة المرام» از امالی شیخ طوسی با سلسله سند از یعقوب بن میثم تمار غلام امام زین العابدین (علیه السلام) روایت می کند که گفت: خدمت امام محمد باقر (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم فدایت شوم من در کتاب پدرم دیدم که علی (علیه السلام) به پدرم میثم گفته است: دوست بدار دوست آل محمد را هرچند فاسق و زناکار باشد. و دشمن بدار دشمن آل محمد را هرچند همیشه روزه دار و دائماً نمازخوان باشد! زیرا من از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»، آن گاه نگاه به من کرد و فرمود: به خدا قسم آنها شیعیان تو هستند یا علی!

ص: 239

1- همان روایت ششم است، منتهی با سند دیگر و در کتاب دیگر نیز از علمای عامه.

2- حدیث نهم تا اینجا نیز در غایة المرام، ص 327 است.

3- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به تفسیر طبری، ج 3، ص 171، و تفسیر درالمنثور سیوطی ذیل همین آیه به نقل از ابن عساکر، و ابن عدی از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری، از ابن عباس، و ابن مردویه از علی (علیه السلام)، و صواعق ابن حجر، ص 96 و نورالابصار شبلنجی، ص 70 و 101 (فضائل الخمسه، ج 1، ص 277 - 278).

وعده گاه تو و آنها فردا در سر حوض کوثر است، در حالی که با چهره نورانی وارد می شوند. امام باقر (علیه السلام) فرمود: آری در کتاب علی (علیه السلام) که در نزد ماست نیز چنین است. (1)

مؤلف روایات مستفیضی که از طریق سنی و شیعه رسیده است دلالت دارد که کامل ترین مصادیق «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» که خبر داده آنها بهترین مردم روی زمین هستند، فقط امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، و موصول «الذین» بر غیر آن حضرت تطبیق نمی شود، مگر این که از شیعیان و پیروان او باشند.

بنابراین کسی که دارای چنین مقام ارجداری است، مسلماً بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نزدیک ترین افراد به خداوند متعال است، از این رو جایز نیست که دیگری در تصاحب مقام خلافت بر وی مقدم گردد، بلکه باید گفت تقدم بر وی با منحصر بودن مؤمنین به آن حضرت و شیعیان او (بر حسب روایات مزبور) منافات دارد.

سؤال منافات ندارد که خلفای ثلاثه هم از دوستان و شیعیان باشند و با این وصف در مقام خلافت بر علی (علیه السلام) مقدم گردند، چون ممکن است که خود آن حضرت، به واسطه صلحتی کار خلافت را واگذار به آنها کرده باشد؟

پاسخ هر کس از ماجرای سقیفه بنی ساعده و کیفیت بیعت گرفتن از علی (علیه السلام) و پیروان آن حضرت و تصرف «فدک» ملک حضرت زهرا (علیها السلام) و رد شهادت مولی امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین، و اهتمام آنها به آتش زدن در خانه فاطمه دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ساکنان خانه اطلاع داشته باشد، و بداند که چگونه اولی خلیفه شد و دومی را به جای خود تعیین کرد و دومی هم به چه نحو دستور تشکیل شورائی برای تعیین خلیفه سوم داد و از سایر ماجرائی که میان آنان اتفاق افتاد آگاه باشد، خواهد دانست که آنها با امیرالمؤمنین موافق نبودند، و آن حضرت هم موافقتی با آنها نداشت. این امور هم که بعد از پیغمبر واقع شد مورد اعتراف تمام امت اسلام است و روایات سنی و شیعه هم آن را بازگو می کند، هر چند در پاره ای از آنها مختصری کم و زیاد دارد.

ص: 240

1- . امالی شیخ طوسی، ج 2، ص 418، مجلس 14.

ماجرائی که بعد از پیغمبر روی داد - سخنان ابن قتیبہ در کتاب الامامة و السياسة

ابن قتیبہ دینوری در کتاب «الامامة و السياسة» (تاریخ خلفای راشدین) درباره چگونگی بیعت گرفتن از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می نویسد: ابوبکر (بعد از آن که خلیفه شد) سراغ عده ای را گرفت که از بیعت با وی سر باز زده و در خانه علی کرم الله وجهه تحصن اختصار کرده بودند. ابوبکر عمر را برای جلب آنان فرستاد.

عمر آمد به در خانه علی و آنها را صدا زد. آنها در خانه علی بودند، و از بیرون آمدن خودداری کردند. عمر هیزم خواست و گفت: به خدائی که جان عمر به دست اوست اگر این عده بیرون نیایند خانه را با هر کس در آن است آتش می زنم. گفتند: عمر! فاطمه (دختر پیغمبر) در خانه است. عمر گفت: ولو در خانه باشد!!! (1)

در این وقت همه بیرون آمدند و با ابوبکر بیعت کردند. فقط علی در خانه ماند و می گفت: از خانه بیرون نمی ایتم و عبا به دوش نمی گیرم تا قرآن را جمع آوری کنم.

در این هنگام فاطمه رضی الله عنها آمد و پشت در خانه اش ایستاد و گفت: من مردمی را بدتر از شما سراغ ندارم که چنین کاری را پیش گرفته باشند. جنازه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در جلو ما رها کرده اید و مشغول زد و بند کار خود هستید! چرا پیشوائی ما را نپذیرفتید و حق ما را به ما نمی دهید؟

عمر رفت و نزد ابوبکر و گفت: علی را که از بیعت با تو امتناع می ورزد دستگیر نمی کنی؟! ابوبکر به قنفذ غلام خود گفت: برو و علی را خبر کن بیاید. قنفذ آمد به سراغ علی. علی پرسید: چه می خواهی؟ گفت: خلیفه پیغمبر تو را می طلبد؟ علی گفت: چه زود بر پیغمبر دروغ بستید. (2)

قنفذ برگشت و موضوع را به ابوبکر اطلاع داد. ابوبکر مدتی گریست، سپس به

ص: 241

1- عبارت متن این است: فَدَعَا بِالْحَطَبِ وَقَالَ وَاللَّذِي نَفْسُ عُمُرُ بِيَدِهِ لَتُخْرَجَنَّ أَوْ لَا حَرَقْنَاهَا عَلَيَّ مِنْ فِيهَا. فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا حَفْصٍ إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ. قَالَ: وَإِنَّ!

2- یعنی چه کسی گفت است او جانشین پیغمبر است؟!

قنفذ گفت: برگرد به نزد علی و بگو امیرالمؤمنین! تو را می طلبد که با وی بیعت کنی. قنفذ هم آمد و سخن ابوبکر را به علی رسانید. علی با صدای بلند گفت: سبحان الله! چیزی را که حق او نیست ادعا کرده است. (1)

قنفذ هم برگشت و سخن علی را به ابوبکر اطلاع داد. ابوبکر مجدداً مدتی طولانی گریست. (2) در این وقت عمر برخاست، عده ای هم با او آمدند در خانه فاطمه (دختر پیغمبر) و در زدند. وقتی فاطمه صدای جمعیت را شنید، با صدای بلند گفت: ای پدر! ای رسول خدا! چها بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابی قحافه دیدیم! وقتی جمعیت صدای فاطمه و گریه او را شنیده و دیدند در حالی که می گریستند و نزدیک بود دل هاشان شکافته گردد و جگرشان پاره شود، برگشتند.

ولی عمر و جمعی که با او بودند ماندند، و علی را از خانه بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند. در آن جا به علی گفتند: با ابوبکر بیعت کن. علی گفت: اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟ گفتند: به خدائی که جز او خدائی نیست گردنت را می زنیم!

علی گفت: بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید؟

عمر گفت: بنده خدا بله اما برادر رسول خدا نه! در این وقت ابوبکر ساکت بود و حرف نمی زد! عمر به ابوبکر گفت: درباره او دستوری صادر نمی کنی؟ ابوبکر گفت: مادام که فاطمه پهلوی اوست، من او را مجبور به چیزی نمی کنم.

در این هنگام علی خود را به قبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رسانید و در حالی که فریاد می زد و می گریست گفت: يَا بْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَتْلُونِي (3) ای فرزند مادرم! مردم مرا تضعیف کردند و نزدیک بود مرا بکشند!

ص: 242

1- لقب امیرالمؤمنین را پیغمبر در زمان حیاتش و بارها از جمله در روز غدیر خم بعد از اعلام وصایت و جانشینی بلافصل علی (علیه السلام) به آن حضرت داد و به اصحاب فرمود: سَلَّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ. یعنی: بروید و به علی بگویید: سلام بر تو ای امیر مؤمنان! نگاه کنید به انبوه احادیث و مآخذ آن در کتاب دیگر ما، «امیرالمؤمنین، خلیفه الله، صدیق اکبر و فاروق اعظم».

2- امان از این گریه ها!.

3- آیه 150 سوره اعراف. این سخن هارون برادر حضرت موسی است که خطاب به موسی ایراد کرد و خداوند در قرآن آورده است.

عمر به ابوبکر گفت: بیا برویم نزد فاطمه، چون او را به خشم آوردیم. پس همگی رفتند در خانه فاطمه و اجازه خواستند که وارد شوند، ولی فاطمه اجازه به آنها نداد.

ابوبکر و عمر آمدند و نزد علی و از وی خواستند که از فاطمه برای آنها اجازه بگیرد. علی هم آنها را به خانه آورد. وقتی آمدند نزدیک دختر پیغمبر نشستند، فاطمه از سمتی که آنها نشسته بودند رو برگردانید به طرف دیوار، ابوبکر و عمر به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه جواب سلام آنها را نداد.

ابوبکر گفت: دختر محبوب پیغمبر! به خدا قسم من خویشان پیغمبر را از خویشان خودم بیشتر دوست دارم! و تو پیش من از عایشه دخترم محبوب تری!! من دوست داشتم روزی که پدرت وفات یافت من هم مرده بودم و بعد از او نمانده بودم!!!

آیا مرا چنان می بینی که تو را با همه فضل و شرافتی که داری بشناسم و از حق و ارث پیغمبر منع کنم؟ من چنین نیستم. چیزی که هست من از پدر پیغمبر خدا شنیدم که می گفت: «ما ارث نمی گذاریم، آنچه از ما می ماند صدقه است».

فاطمه گفت، به من بگوئید اگر حدیثی از پیغمبر خدا برای شما نقل کنم، آن را اعتراف می نمائید و بدان عمل می کنید؟ گفتند: آری. فاطمه گفت: شما را به خدا قسم آیا از پیغمبر شنیدید که فرمود: «رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَسَخَطَ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ آيَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي وَمَنْ اسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ اسَخَطَنِي» خشنودی فاطمه خشنودی من، و خشم فاطمه خشم من است، هر کس فاطمه دخترم را دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و هر کس فاطمه را خشنود گرداند، مرا خشنود گردانیده است، و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده است؟

ابوبکر و عمر گفتند: آری آن را از پیغمبر شنیدیم. فاطمه گفت: من خدا و فرشتگان را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و خشنود نساختید و اگر پیغمبر را ملاقات کردم شکایت شما دو نفر را به او می کنم.

ابوبکر گفت: ای فاطمه! من از خشم پیغمبر و خشم خدا پناه به خدا می برم! سپس ابوبکر نالید و گریست چنان که نزدیک بود جان بدهد. در آن حال فاطمه می گفت: به خدا قسم من در هر نمازی که می خوانم شما دو نفر را نفرین می کنم!!

ابوبکر از خانه خارج شد و می‌گریست. چون به نزدش گرد آمدند (و جریان را جویا شدند) گفت: شما هر کدام شب را با همسران خود دست به گردن و خوشحال به صبح می‌آورید، ولی مرا با چنین وضعی که پیش آمده رها می‌کنید؟ من احتیاجی به بیعت شما ندارم، بیعت خود با مرا فسخ کنید.

مردم گفتند: ای جانشین پیغمبر! خلافت جز به وجود تو استقرار نخواهد یافت. تو خودت از ما بهتر می‌دانی که اگر از خلافت استعفا بدهی دین خدا پایدار نمی‌ماند! ابوبکر گفت: به خدا قسم اگر جز این بود و نمی‌ترسیدم که این بند سست شود، بعد از آنچه از فاطمه شنیدم و دیدم نمی‌خواستم که یک شب را به روز آورم و بیعت مسلمانی در گردن من باشد.

راوی گفت: علی کرم الله وجهه تا موقعی که فاطمه زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد. فاطمه بیش از هفتاد و پنج شب بعد از پدرش زنده نبود.

وقتی فاطمه وفات یافت علی فرستاد نزد ابوبکر که سری به ما بزن. ابوبکر هم آمد به خانه علی و بنی هاشم هم نزد او بودند. علی پس از حمد و ثنای الهی گفت: این که ما با تو بیعت نکردیم، نه به خاطر این بود که تو را نمی‌شناختیم، یا به تو حسادت می‌ورزیدیم، بلکه من در امر خلافت خود را ذی حق می‌دانستم و تو پیش از ما دست بر آن انداختی. سپس علی جهات خویشی خود را با پیغمبر شرح داد تا آنجا که ابوبکر به گریه افتاد.

آن‌گاه ابوبکر گفت: حفظ خویشی پیغمبر نزد من بهتر از این است که به فکر قربابت خود باشم. به خدا قسم هر کاری را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کرده من نمی‌گذارم از من ترک شود. علی هم گفت، وعده تو برای بیعت گرفتن فردا در مسجد است. ابوبکر از خانه علی بیرون رفت. مغیره بن شعبه⁽¹⁾ او را دیدار کرد و گفت ای ابوبکر خوب است که عباس عم پیغمبر را ببینید، و سهمی از خلافت را به او واگذار کنید که به او و بعد از وی به

ص: 244

1- . مغیره بن شعبه یکی از تعزیه گردان خلافت بود که سعی زیاد در انحراف مسیر خلافت از امیرالمؤمنین (صلی الله علیه و آله) به خلیفه اول و دوم داشت. او بود که پیشنهاد ولیعهدی یزید را به معاویه نمود. مغیره یکی از چهار سیاستمدار عرب است. سه نفر دیگر معاویه و زیاد بن ابیه و عمرو عاص بودند. این چهار نفر چها که بر سر اسلام و مسلمانانان پاکدل نیاوردند!

فرزندانش برسد، و هم یاور تو در مقابل علی و سایر بنی هاشم باشد!

ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح نیز رفتند به خانه عباس. ابوبکر حمد خدا را بر زبان جاری ساخت و گفت: خداوند محمد (صلی الله علیه و آله)

را پیغمبر گردانید و سرپرست مؤمنین کرد و به وجود او در میان ما بر ما منت نهاد تا آن که او را به جوار خود برد و کار مردم را واگذار به خود مردم کرد تا کسی را برای زمامداری و رسیدگی به امور خویش با اتفاق و بدون اختلاف انتخاب کنند. مردم نیز مرا انتخاب کردند تا سرپرست و رهبر آنها باشم.

من هم بحمدالله در این کار سستی نشان نمی دهم و حیرت و ترس ندارم، و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم علیه توکلت و الیه انیب. پیوسته به من خیر می رسد که بعضی ها بر خلاف روش عموم مسلمانان در انتخاب من سرزنش می کنند و شما بنی هاشم را پوششی برای کار خود قرار می دهند. پس، از این که در این راه بیشتر سعی کنید و از آنچه مسلمانان بر آن اتفاق کرده اند و به آن تمایل نشان داده اند، بر کنار باشید، پرهیز کنید.

اکنون ما می خواهیم در امر زمامداری مسلمین بهره ای برای تو قرار دهیم که برای تو و فرزندان تو که بعد از تو می آیند بماند، زیرا عمومی پیغمبری. گرچه مردم با همه این که موقعیت و مقام تو و سایر بنی هاشم را می شناسند، شما را رها کرده اند! ای اولاد عبدالمطلب آرام گیرید! زیرا رسول خدا هم از شما و هم از ماست.

سپس عمر گفت: آری والله صحیح است! مضافاً به این که ما نیامدیم که احتیاجی به شما داشتیم، ولی خوش نداریم که در این کار مورد اتفاق عموم مردم، سرزنشی از طرف شما شنیدم شود و کار شما و مردم به جای خطرناکی برسد، بنابراین ببینید که صلاح شما و عموم مردم در چیست!

آن گاه عباس سخن آغاز کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: همان طور که گفتی خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را پیغمبر گردانید و سرپرست مؤمنین کرد و با قرار دادن او در بین ما بر ما منت نهاد تا آن که او را به جوار خود برد و مردم را به حال خود گذارد که زمامداری برای خود انتخاب کنند، ولی به شرط این که در این کار به حق برسند نه با هوای نفس از آن روی برگردانند.

اگر تو به عنوان خویش با پیغمبر خلافت را قبضه کرده ای، باید بدانی که حق ما را برده ای، و چنانچه به این دلیل که از افراد باایمان هستی آن را تصاحب کردی، ما نیز مؤمن هستیم و از لحاظ رتبه مقدم بر شما می باشیم، و اگر بر اثر انتخاب مؤمنین نصیب تو شده است، ما که از مؤمنین هستیم با انتخاب تو موافق نبودیم.

آنچه می خواهی به ما ببخشی اگر حق تو است، ما احتیاج به آن نداریم، و اگر حق همه مؤمنین است تو را نمی رسد که به تنهایی آن را به ما بدهی، و چنانچه حق ما است، رضایت نمی دهیم که قسمتی را تو ببری و قسمتی برای ما بماند، و اما این که گفتی پیغمبر خدا از ما و شماست، چنین نیست پیغمبر از درختی بود که ما شاخه های آن بودیم و شما همسایه های آن!

ابوبکر از خانه عباس بیرون آمد و به مسجد رفت و رو به مردم کرد و همان سخنان که به عباس گفته بود به علی هم گفت. آن گاه علی برخاست و درباره ابوبکر سخن گفت و سابقه اسلام او را ستود و بعد رفت و با او بیعت کرد! مردم رو کردند به علی و گفتند: خوب کاری کردی ای ابوالحسن!

وقتی بیعت ابوبکر تمام شد سه روز از مردم می خواست که هر کس از روی بی میلی با او بیعت کرده است بیاید و بیعت خود را فسخ کند، و هر روز علی قبل از همه برمی خاست و می گفت: والله نمی گذاریم استعفا بدهی و بیعت خود را پس نمی گیریم. پیغمبر تو را مقدم داشت برای وحدت دین ما، کیست که تو را به خاطر تأمین دنیای خود برکنار کند!!؟

ابن قتیبه قبل از این مطالب که ذکر شد می نویسد: «علی کرم الله وجهه» را آوردند نزد ابوبکر، در حالی که می گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم. در آن جا به علی گفتند: با ابوبکر بیعت کن، علی گفت: من از شما سزاوارترم که جانشین پیغمبر و خلیفه خدا باشم. با شما بیعت نمی کنم. شما سزاوارتر هستید که با من بیعت کنید.

شما خلافت را از انصار به دلیل خویشاوندی خود با پیغمبر گرفتید، و بعد آن را از ما اهل بیت پیغمبر غصب می کنید؟

مگر شما به انصار نگفتید که چون محمد (صلی الله علیه و آله) از شما مهاجران است باید خلافت به شما برسد؟ انصار هم زمام کار را به دست شما دادند و خلافت را تسلیم شما نمودند.

اگر به همان دلیل با شما گفتگو کنیم، ما در زمان حیات و بعد از رحلت پیغمبر از شما به پیغمبر نزدیک تر بودیم. اگر ایمان دارید انصاف بدهید و حق ما را غصب نکنید، و گرنه بدانید که با علم و اطلاع به ما ظلم و ستم نموده اید.

در این وقت عمر به علی گفت: تا با ابوبکر بیعت نکنی، رها نخواهی شد. علی گفت مسلماً سهمی از این خلافت به تو همی می رسد. آری پایه حکومت ابوبکر را محکم کن که فردا به تو می رسد! آن گاه گفت: ای عمر! به خدا قسم سخن تو را نمی پذیرم و با ابوبکر بیعت نمی کنم. ابوبکر گفت اگر بیعت نمی کنی من هم تو را مجبور نخواهم کرد.

ابوعبیده جراح به علی کرم الله وجهه گفت: پسرعمو! تو مرد جوانی هستی و اینها پیران قوم اند. تو مانند آنها تجربه و بصیرت به کارها نداری. و من ابوبکر را از تو برای زمامداری قوی تر و بردبارتر می دانم و پایداریش بیشتر است. خلافت را به ابوبکر تسلیم کن. چون اگر زنده ماندی در موقع خود از هر کس دیگری از لحاظ فضیلت و دین و دانش و فهم و سابقه اسلام و نسبت و مقام دامادی پیغمبر که داری، سزاوارتر خواهی بود.

علی کرم الله وجهه گفت: ای گروه مهاجران! خدا را به یاد آورید و حکومت محمد (صلی الله علیه و آله) را در میان عرب از خانه و خانواده او در نیاورید، و به خانه ها و خانواده های خود نبرید و خاندان او را از حق مسلم خود و مقامی که میان مردم دارند منع نکنید.

ای مردم مهاجر! به خدا قسم ما از هر کسی برای زمامداری مسلمانان و خلافت سزاوارتر هستیم. چون ما اهل بیت پیغمبریم. مادام که در میان ما کسی هست که خواننده قرآن و داننده احکام دین و آشنای به سنت رسول خداست، و به خوبی از امور مردم خبر دارد و می تواند کارهای زشت را از آنها برطرف سازد، و با عدالت و مساوات میان آنها حومت کند، از شما سزاوارتر به خلافت و جانشین پیغمبر است.

به خدا قسم چنین کسی در میان ما اهل بیت پیغمبر هست. پس از هوای نفس پیروی نکنید که از راه خدا منحرف گشته، و از حق و حقیقت دور می شوید. بشیر بن سعد انصاری گفت: اگر انصار این سخنان را پیش از بیعت با ابوبکر از تو می شنیدند با تو بیعت می کردند.

علی بعد از این ماجرا شب ها فاطمه دختر پیغمبر را بر چهارپائی سوار می کرد و به در خانه انصار (اهل مدینه) می برد و از آنها برای احراز مقام خلافت یاری می خواست

انصار می گفتند: ای دختر پیغمبر! با این مرد (ابوبکر) بیعت کرده ایم و گذشته است! اگر شوهر و پسرعمویت قبل از ابوبکر از ما بیعت می خواست با دیگری بیعت نمی کردیم.

علی کرم الله وجهه می گفت: می خواستید من بدن پیغمبر را دفن نکرده روی زمین بگذارم و بیایم با مردم بر سر حکومت او نزاع کنم؟ فاطمه رضی الله عنها می گفت ابوالحسن در آن موقع کاری که شایسته بود انجام داد، ولی مردم هم کاری کردند که خدا از آنها حساب خواهد کشید و مطالبه خواهد نمود (پایان گفتار ابن قتیبه در کتاب الامامة والسياسة). (1)

مؤلف اکنون که شما خواننده از ماجرائی که میان آنها و مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) روی داد آگاه شدید، مانند آفتاب نیمروز روشن می گردد که احتمال موافقت علی (علیه السلام) با خلفا و واگذاری خلافت به آنها کاملاً بی اساس است، چنان که دانستید بیعت حضرت و پیروانش از روی اجبار و بی میل صورت گرفت، و بدین گونه بیعت ابوبکر به اتفاق همه مؤمنین و مسلمانان انجام نگرفت.

تعجب از این مورخ فاضل (ابن قتیبه) است که بعد از این همه تفصیل عقیده دارد که علی (علیه السلام) به میل خود با ابوبکر بیعت کرد، چنان که از آخر گفتارش راجع به چگونگی بیعت آن حضرت پیداست. (2)

کاش می دانستیم که عمر به چه دلیل منکر شد که علی (علیه السلام) برادر پیغمبر خدا باشد؟ با این که برادری آن حضرت نسبت به رسول خدا از آفتاب روشن تر و از دیروز مسلم تر است، و روایات شعبیه و سنی متواتر است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را برادر خود خواند! (3)

ص: 248

1- الامامة والسياسة، چاپ مصر، مکتب تجاریه، از ص 12 تا 22.

2- چشم باز و گوش باز و این عمی؟ حیرتم از چشم بندی خدا!

3- ای خواننده! نمی دانم وقتی تو آنچه را ابن قتیبه گفته است می خوانی چه حالی داری؟ من که مات و مبهوتم که چگونه ماجرای غدیر خم و آن همه گفتار پیغمبر و آیات قرآنی در فضیلت و برتری امیرالمؤمنین (علیه السلام) یکباره فراموش شد و «صحابه» عمداً آن را فراموش کردند، و کردند آنچه کردند، همان که سلمان فارسی پس از معرکه گری آنها در سقیفه بنی ساعده به زبان فارسی گفت: کردید و نکردید!!!

حدیث بیست و چهارم: تفسیر آیه وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ

علی (علیه السلام) همچون عیسی بن مریم است

آیه 24 - قال الله تعالى: وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (1) یعنی: همین که به پسر مریم مثل بزنند، ناگهان قوم تو از شنیدن آن ناراحت می شوند.

حدیث بیست و چهارم - در «غایة المرام» از کلینی (به سند خود) از ابوبصیر روایت می کند که (2) روزی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نشستاده بود، ناگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شد. پیغمبر فرمود: شباهتی از عیسی بن مریم در تو هست. اگر از بیم آن نبود که مبادا امت من درباره تو همان را بگویند که نصارا راجع به عیسی بن مریم گفتند، چیزی درباره تو می گفتم که از نزدیک هر جمعیتی بگذری، خاک زیر پاهایت را برای تبرک بردارند.

در این وقت آن دو نفر عرب و مغیره بن شعبه و جمعی از قریش از شنیدن این سخن خشمگین شدند و گفتند: راضی نشد که برای پسر عم خود مثلی بزند جز به عیسی بن مریم!

در آن هنگام خداوند این آیه را بر پیغمبرش نازل فرمود: وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ، وَقَالُوا أَلَيْهَتُنَّا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِيصُونَ، إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ، وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ. یعنی: چون به پسر مریم مثل بزنند، ناگهان قوم تو خشمگین

ص: 249

1- . آیه 57 سوره زخرف.

2- . شماره 2 صفحه 215 کتاب است.

می شوند و می گویند خدایان ما بهتر است یا او؟ این مثل را برای تو جز به جدل نمی زنند، آنها مردمی کینه توز هستند. عیسی بنده ای بود که به وی نعمت ارزانی داشتیم و او را پیشوای بنی اسرائیل قرار دادیم، و اگر بخواهیم از شما (بنی هاشم) فرشتگانی قرار می دهیم که در زمین خلیفه و نماینده خدا باشند».

در آن حال حارث بن عمرو فهری از شنیدن این آیات در خشم شد، «فَقَالُوا إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقِّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (1) یعنی: خدایا اگر آنچه محمد گفت راست است و از جانب تو است، سنگی از آسمان بر ما فرو فرست یا عذاب دردناکی بر ما نازل کن!

خداوند درخواست حارث را بدین گونه بر پیغمبر نازل کرد، و درباره گفته او این آیه آمد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (2) یعنی: خداوند در حالی که تو (پیغمبر) در میان اینان هستی، آنها را عذاب نمی کند، و مادام که افرادی در میان آنان هستند که از خدا طلب مغفرت می کنند، خداوند آنها را معذب نخواهد کرد».

آن گاه رسول خدا به حارث فرمود: ای ابوعمر! یا از آنچه گفתי توبه کن و یا از این جا کوچ کن. حارث گفت: ای محمد! از این سلطنت که به دست آورده ای چیزی به قریش می دهی، چون بنی هاشم ریاست عرب و عجم را به دست آورده اند؟

پیغمبر فرمود: اختیار این کار نه با من است نه با تو، بلکه به دست خداست. حارث گفت: ای محمد! دل من نمی گذارد که توبه کنم، ولی از نزد تو کوچ می کنم. سپس شتر خود را خواست و سوار شد و رفت. وقتی از مدینه بیرون رفت سنگی از آسمان آمد و کله او را متلاشی کرد. آن گاه به پیغمبر وحی شد که: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ، لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ، مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ (3) یعنی: سائلی در خواست نمود که عذابی به او برسد، عذابی که برای کافران هست و چیزی آن را دفع نمی کند. این عذاب از

ص: 250

1- . آیه 32 سوره انفال.

2- . آیه 33 سوره انفال.

3- . آیات 1 و 2 و 3 سوره معارج.

خدای بلند جایگاه است.

ابوبصیر می گوید: عرض کردم (به حضرت باقر یا صادق (علیهما السلام) فدایت شوم! ما آیه را این طور قرائت نمی کنیم. (1) فرمود جبرئیل این چنین بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرده است و به خدا قسم همین طور هم در مصحف فاطمه (علیها السلام) ثبت شده است.

بعد از آن واقعه پیغمبر به منافقانی که پیراهن آن حضرت را گرفته بودند فرمود: بروید به سراغ دوست خودتان که آنچه از خدا خواست به وی رسید. قال الله تعالی: **وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، (2)** یعنی: از خدا گشایش خواستند و هر زورگوی لجوجی نومید شد.

مقام و منزلت والای امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در باب مقام و منزلت علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از طرق سنی و شیعه با سلسله سند از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که گفت: وقتی علی (علیه السلام) از فتح قلعه های خیبر باز می گشت، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به وی فرمود: یا علی! اگر بیم آن نبود که طائفه ای از امت من درباره تو همان را بگویند که نصارا به عیسی بن مریم گفتند، مطلبی درباره ات می گفت که از کنار هر جمعیتی بگذری خاک زیر پاهایت را برای شفا بردارند، ولی همین قدر کافی است که بگویم تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی هستی، با این فرض که بعد از من پیغمبری نخواهد بود.

توقرض مرا ادا می کنی، و مرا کفن می پوشانی، و برای حفظ سنت من پیکار می کنی و فردای قیامت از تمام مرد به من نزدیکتری. تو در سر حوض کوثر نماینده من هستی، و شیعیان و دوستان در روز محشر اطراف من هستند و صورت های نورانی دارند. من از آنها شفاعت می کنم و در بهشت همسایگان من هستند.

یا علی! جنگ با تو جنگ با من، و صلح با تو صلح با من است. خشنودی تو خشنودی من است. حق بر زبان و دل تو جاری می گردد، و با تو و پیش روی تو و جلو

ص: 251

1- . یعنی: این که امام فرمود: معنی آیه چنین است ولو نشاء لجعلنا منکم (یعنی من بنی هاشم) ملائكة.

2- . آیه 15 سوره ابراهیم. کافی، ج 8، ص 57.

دیدگان تو می باشد. ایمان با گوشت و خون تو به هم آمیخته شده است، چنان که با گوشت و خون من هم آمیخته است. دشمن تو به حوض کوثر نمی آید، و دوست تو از آن محروم نمی گردد، در این موقع علی (علیه السلام) به خاک افتاد و سجده کرد و گفت: خدایا شکر می کنم که به وسیله اسلام بر من منت نهاد، و قرآن را به من تعلیم داد، و مرا نزد بهترین مردم روی زمین و برگزیده تمام جهانیان، محبوب گردانید. این احسان و تفضلی است از جانب خداوند بر من.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی! اسلام بعد از من جز به وسیله تو نشاخته نمی شود. یا علی خداوند نسل هر پیغمبری را از صلب خودش قرار داد، ولی نسل مرا از اصلب تو قرار داد. از این رو تو نزد من عزیزترین و گرامی ترین مردم هستی، و دوستان تو گرامی ترین افراد امت من می باشند. (1)

مؤلف اخباری که در این باره رسیده است مستفیض است. در غایة المرام هفت خیر از طریق ما و سیزده خیر از طریق عامه نقل کرده است، و می گوید: حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب «نزول القرآن فی علی (علیه السلام)» در تفسیر آیه «وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِيدُونَ» از ربیعة بن ناجد روایت می کند که گفت: شنیدم علی (علیه السلام) می فرمود: این آیه درباره من نازل شده است. (2)

حدیث دوم - محمد بن عباس از طریق عامه (و به سند خود) از عبدالله بن عباس روایت می کند که روزی پیغمبر با عده ای از اصحاب نشسته بودند، ناگاه فرمود: هم اکنون کسی که در امت من نظیر عیسی بن مریم است وارد می شود. وقتی ابوبکر وارد شد، اصحاب گفتند این همان است؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نه! هم اکنون نظیر عیسی بن مریم در میان امت به نزد شما می آید. در این وقت علی (علیه السلام) وارد شد. اصحاب گفتند: این همان است؟ فرمود: آری. این هنگام عده ای که حاضر بودند گفتند: عبادت لات و عزی برای ما آسان تر از شنیدن این مطلب است. خدا هم این آیه را نازل کرد «وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ

ص: 252

1- . غایة المرام، ص 109 - 152.

2- . غایة المرام، ص 424.

مَرِيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ وَقَالُوا يَا إِلَهُتُنَا خَيْرٌ» (1).

حدیث سوم - نیز محمد بن عباس (به سند خود) روایت نموده است و گفت: عده ای خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رسیدند و عرض کردند: یا محمد! عیسی بن مریم مرده زنده می کرد، تو هم برای ما مرده زنده کن. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چه کسی را می خواهید زنده کنم؟ گفتند: فلانی را که تازه مرده است. پیغمبر علی بن ابیطالب را خواست و چیزی در گوشش گفت که ما نشنیدیم، آن گاه فرمود: با این عده برو سر قبر آن میت و او را به نام خودش و نام پدرش صدا بزن.

علی هم با آنها رفت تا رسید بالای قبر آن مرد، آن گاه او را صدا زد. میت برخاست و آنها از وی سؤالاتی کردند، سپس برگشت به جایی خود و مردم متفرق شدند. در حالی که می گفتند: اینکار از کارهای شگفت انگیز اولاد (عبدالمطلب) است. در این هنگام خداوند این آیه را فرستاد «وَلَمَّا ضَرَبَ رَبُّ ابْنِ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (ای یضجون)» سپس مؤلف «غایة المرام» سایر روایات را تا آخر نقل می کند. (2)

کسی مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) در امت اسلام نبود

اکنون که روشن شد در امت حضرت ختمی مرتبت کسی هست که نظیر عیسی بن مریم باشد که به امر خداوند مرده زنده کند و کر و پیس را شفا دهد، و او هم مولای متقیان علی (علیه السلام) بوده است، روشن می گردد که امامت و خلافت هم اختصاص به او دارد.

بیان مطلب این مقام که علی (علیه السلام) در امت اسلام همانند عیسی بن مریم است، مقامی بس بزرگ و نظیر مقام ولایت است، هرچند مقام امامت نیست، ولی از لوازم و توابع آن مقام عالی است. وقتی از طرف خدا و پیغمبر این مقام ثابت شد، خلافت و امامت آن حضرت هم ثابت و مسلم می گردد.

در این جا بود که اصحاب فریاد برداشتند، چنان که در قرائت اهل بیت «یصدون ای یضحکون» یعنی در آن هنگام می خندند، بنابراین بدیهی است که نباید با بودن نص،

ص: 253

1- . غایة المرام، ص 424.

2- . همان کتاب و همان صفحه.

به غیر نص عدول کرد. چنان که در بعضی از اخبار این طور تفسیر شده است.⁽¹⁾

به همین جهت هم بود که بعضی از اصحاب پیغمبر فریاد برداشتند، چنان که در قرائت اهل بیت آمده است، یا از شنیدن آن خندیدند، چنان که در بعضی از روایات رسیده است، و با این نص صریح معنی ندارد که زمامداری مسلمانان به دیگری برسد.

به علاوه اخباری که از طریق شیعه و سنی در این خصوص روایت شده است صریحاً می‌رساند که بعد از ذکر فضائل و مناقب مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مانند حدیث منزلت و مقام برادری آن حضرت نسبت به پیغمبر، و این که وی در نزد خدا و پیغمبر محبوب ترین مردم است، و علی با حق و حق با علی است، هر جا که علی بگردد حق هم با او می‌گردد، و سائر مناقب که به حساب نمی‌آید، باز تمام فضائل و مناقب آن حضرت را چنان که می‌باید بیان نکرده است، زیرا بیم آن بود که عده ای از امت آن حضرت مرتد شوند و درباره علی (علیه السلام) همان بگویند که نصارا به عیسی بن مریم گفتند. بنابراین کسی که دارای چنین مقام والائی است، چگونه سزاوار است کسی که مدتی از عمر خود را در بت پرستی گذرانده است بر وی پیشی گیرد؟!

ص: 254

1- . نگاه کنید به مجمع البیان، ج 9، ص 53، و تفسیر علی بن ابراهیم، ج 2، ص 289، غایة المرام، ص 426.

حدیث بیست و پنجم: تفسیر آیه سَلَامٌ عَلَیْ اِلِّ یَاسِیْنَ

درود بر خاندان پیغمبر

آیه 25 - قال الله تعالى: سَلَامٌ عَلَیْ اِلِّ یَاسِیْنَ (1) یعنی: سلام بر خاندان یاسین.

حدیث بیست و پنجم - در «غایة المرام» از ابونعیم اصفهانی به اسناد خود از اعمش و او از مجاهد و او از عبدالله بن عباس روایت می کند که گفت: آل یاسین، آل محمد هستند. (2)

روایات اهل بیت و ابن عباس به حد استفاضه رسیده است که «آل» به مدّ همزه است نه به کسر آن، بلکه در بعضی از اخبار از ابوعبدالرحمن سلمی آمده است که گفت عمر بن خطاب (آل یس) را با مد قرائت می کرد، و ابوعبدالرحمن گفته است که «آل یس» محمد (صلی الله علیه و آله) است. (3)

بلکه از گفتگوی حضرت رضا (علیه السلام) در مجلس مأمون با علمای عامه پیداست که قرائت (آل) به مدّ نزد عموم مسلمین امر مسلمی بوده است، زیرا حضرت در مقام بیان آیاتی بوده است که دلالت بر برتری اهل بیت بر تمام امت می کند.

و فرمود آیه هفتم: اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلٰی النَّبِیِّ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ ءَامَنُوا صَلُّوا

ص: 255

1- . آیه 130 سوره صفات.

2- . غایة المرام، ص 282، و تفسیر برهان، ج 4، ص 33.

3- . غایة المرام، ص 282، و تفسیر برهان، ج 4، ص 33.

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا. دشمنان اهل بیت هم می دانند که وقتی این آیه نازل گردید عرض شد: یا رسول الله! می دانیم که واجب است بر شما صلوات بفرستیم اما چگونه بفرستیم و چه بگوئیم؟ فرمود: می گوید: «اللهم صلی علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید». ای مردم! آیا کسی در میان شما هست که در این باره شکی داشته باشد؟ علما گفتند: نه!

در این وقت مأمون گفت: این مسلم است و مخالف ندارد و همه امت اتفاق بر آن داند، ولی درباره (آل) روشن تر از این آیه ای در قرآن سراغ دارید؟ امام رضا (علیه السلام) فرمود: آری، به من بگوئید معنی «یس» چیست؟ علما گفتند کسی شک ندارد که یس محمد (صلی الله علیه و آله) است. حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: خداوند متعال بدین وسیله فضیلتی به محمد و آل محمد داده است که جز خردمندان پی به آن نمی برند، زیرا خداوند جز بر پیغمبران به کسی سلام نکرده است. فرموده است: **سَلَامٌ عَلٰی نُوْحٍ فِي الْعَالَمِيْنَ، (1)** **سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ، (2)** و **سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰى وَ هَارُوْنَ، (3)** و نگفته است: «سلام علی آل نوح، سلام علی آل موس، سلام علی آل ابراهیم»، اما فرموده اس: سلام علی آل یس. یعنی سلام بر آل محمد. **(4)**

هیچ یک از علمای عامه به حضرت رضا (علیه السلام) در مجلس مأمون نگفت که (آل) به کسر همزه است نه مد آن. این مطلب به خوبی می رساند که قرائت «آل یس» به مد در نزد آنها مسلم بوده است.

در این خصوص کافی است که بگوئیم علامه فخر رازی با اینکه در اغلب مسائل شک و تردیدی می کند به طوری که به وی «امام المشککین» گفته اند، در این مورد یقین پیدا کرده است که «آل یس» به مد همزه است، و با این آیه شریفه نیز استدلال نموده که اهل بیت با خود پیغمبر در صلوات فرستادن با آنها مساوی هستند، **(5)** و خود این

ص: 256

- 1- . آیه 79 سوره صفات.
- 2- . آیه 109 سوره صفات.
- 3- . آیه 120 سوره صفات.
- 4- . غایة المرام، ص 382.
- 5- . تفسیر فخر رازی، ج 26، ص 162.

موضوع می رساند که قرائت «آل یس» به مد همزه معلوم و مسلم بوده، به طوری که جای شک و تردید نداشته است. اگر جز این بود فخر رازی که عادت به شک و شبهه و تردید در مسائل دارد حتماً در این جا هم اشکال می کرد.

اکنون که این مطلب روشن شد بدان که خداوند متعال آل ابراهیم و آل عمران را با پیغمبران در برتری نسبت به سایر مردم سهیم گردانیده و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ

إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»⁽¹⁾ ولی خاندان هیچ کدام آنها را به جز آل محمد در سلام فرستادن به آنها، با آنان سهیم نگردانید.

همین موضوع دلالت دارد که خداوند فضیلت و شرافتی به آنها داده است که هیچ فضیلت و شرافتی با آن برابری نمی کند، و جز خردمندان کسی حقیقت مقام شامخ آنها را درک نخواهد کرد، چنان که حضرت رضا (علیه السلام) فرمود:

بنابراین کسی که دارای چنین مقام عالی و بی نظیر است، نباید او را با سایر افراد امت برابر بردانند. از این رو معقول نیست که مقام والای امامت و خلافت الهی از آنها سلب شود و به دیگری برسد.

ص: 257

1- . آیه 33 سوره آل عمران.

حدیث بیست و ششم: تفسیر آیه وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ

گوش علی (علیه السلام) شنوا و نیرومند بود

آیه 26- قال الله تعالى: وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ(1) یعنی: نگاه می دارد آن را گوش های شنوا.

حدیث بیست و ششم - در «غایة المرام» بعد از آنکه می گوید: این آیه در شأن مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده سات، نه حدیث از طریق عامه و هشت حدیث از طریق شیعه نقل می کند. و می گوید:

حدیث اول - موفق بن احمد خطیب خوارزمی (به سند خود) در کتاب «مناقب» از زر بن حبیش روایت نموده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مرا در آغوش گرفت و فرمود: خداوند به من امر کرده است تو را به خود نزدیک کنم و از خویش دور نگردانم، گوش من می شنود و حفظ می کند، و بر خداست که تو هم خوب بشنوی و از بر کنی. در این وقت این آیه نازل شد «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ»(2).

حدیث دوم - نیز موفق بن احمد به اسناد سابق از ابن عباس روایت می کند که گفت: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: از خدای خود خواستم که گوش های علی را شنوا و حافظ قرار دهد. علی کرم الله وجهه گفت: من هرچه از پیغمبر شنیدم از حفظ کردم و آنچه حفظ

ص: 258

1- آیه 12 سوره الحاقه.

2- مناقب خوارزمی، ص 282، و غایة المرام، ص 366.

کردم فراموش نمودم. (1)

حدیث سوم - ثعلبی در تفسیرش ذیل این آیه به سند خود از ابو حمزه ثمالی روایت می کند که گفت: علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود: وقتی این آیه نازل شد پیغمبر فرمود یا علی! من از خدا خواستم که گوش های تو را شنوا و حافظ قرار دهد. و علی (علیه السلام) فرمود: بعد از آن روز دیگر چیزی را فراموش نکردم و نمی باید هم فراموش کنم! (2)

حدیث چهارم - نیز ثعلبی در تفسیر به سند خود از بریده اسلمی روایت می کند که گفت: پیغمبر به علی فرمود: خداوند به من امر کرده است که تو را به خونزدیک گردانم و دور نکنم و به تو بیاموزم تا حفظ کنی، و بر خدا هم لازم است که تو را حافظ قرار دهد. در این وقت آیه «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» نازل شد فرمود: اذن واعیه تو هستی یا علی! سپس بقیه روایات عامه را نقل کرده است. (3)

از جمله از محمد بن سهل قطان (به سند خود) از ابو بریده روایت نموده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: من از خداوند خواستم که گوش شنوا به علی مرحمت فرماید و خدا فرمود که چنین کردم. (4)

و از جمله روایاتی که از طریق شیعه نقل شده است حدیثی است که صفار در «بصائر الدرجات» از اصبع بن نباته روایت می کند که گفت: چون علی (علیه السلام) وارد کوفه شد

ص: 259

1- . غایة المرام، ص 367، و مناقب خوارزمی، ص 283.

2- . غایة المرام، ص 367.

3- . برای اطلاع بیشتر از روایات عامه و مدارک آن رجوع کنید به تفسیر طبری، ج 29، ص 35 و 36، تفسیر کشاف ذیل همین آیه، مجمع الزوائد هاشمی، ج 1، ص 131، کنز العمال، ج 6، ص 398 از ابن عساکر، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 67، و نیز در المنثور سیوطی ذیل همین آیه از سعید بن منصور و طبری و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از مکحول، و اسباب النزول واحدی، ص 329 و نور الابصار شبلینجی، ص 70 (فضائل الخمسه، ج 1، ص 272).

4- . مأخذ سابق.

چهل روز صبح با مردم نماز گزارد و سوره «سبح اسم ربك الاعلی» را قرائت فرمود. منافقان گفتند: نمی تواند درست قرآن بخواند و اگر می توانست غیر از این سوره هم می خواند! چون این خبر به حضرت رسید فرمود: وای بر آنها! من ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن و فصل آن را از فاصل و حروف آن را از معانی به خوبی می شناسم.

به خدا قسم حرفی بر محمد (صلی الله علیه و آله) نشد، جز این که من می دانم درباره کی و در چه روزی و در کجا نازل شد. وای بر آنها! این آیه را نخواندند. «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى، صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (1) به خدا قسم صحف ابراهیم و موسی در نزد من است و آن را از پیغمبر به ارث برده ام.

وای بر آنها! به خدا قسم من همانم که خداوند آیه «وَتَعِيهَا أذنٌ وَعَیَّةٌ» را درباره ام نازل کرد. ما در نزد پیغمبر بودیم، پیغمبر وحی آسمانی را به ما اطلاع می داد و من آن را از حفظ می کردم و دیگران فراموش می نمودند، به طوری که وقتی از نزد پیغمبر بیرون می رفتیم مردم می گفتند پیغمبر چه فرمود؟! (2)

نگاهدارنده اسلام علی (علیه السلام) بود

مؤلف شاهد این که «گوش حفظ کننده» علی (علیه السلام) بوده که خداوند در قرآن مجید از آن خبر داده است و اوست که تمام علوم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را فراگرفت، روایات متواتری است که شیعه و سنی نقل کرده اند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آن است، من شهر حکمت هستم و علی در آن است، من خانه حکمت هستم و علی کلید آن است، علی اعلم امت من است، علی از همه شما در قضاوت داناتر است، علی با قرآن است و قرآن با اوست، علم پنج جزء است، چهار جزء آن به علی داده شده است و یک جزء به بقیه مردم، و علی (علیه السلام) در آن یک جزء هم با

ص: 260

1- . آیات 18 و 19 سوره اعلی.

2- . بصائر الدرجات، ص 135. این مطلب به خوبی می رساند که اهل کوفه به روش خلفای پیشین می رفتند و چندان میانه ای با امیرالمؤمنین (علیه السلام) نداشتند، و فقط بعد از واقعه کربلا بود که رفته رفته به تشیع گرویدند، آن هم شیعیان سست عنصر و نوعاً غیر قابل اعتماد، مگر اندکی از آنها!

آنان شریک است! (انا مدینة العلم وعلی بابها، انا مدینة الحکمة وعلی بابها، انا دارالحکمة وعلی مفتاحها، علی اعلم امتی، علی اقضاکم، علی مع القرآن و القرآن معه)، (1) و همچنین سایر روایاتی که می گوید تمام علوم در نزد آن حضرت بود.

چون این موضوع روشن شد باید دانست که آیه شریفه دلالت دارد که خلافت الهی و منصب امامت اختصاص دارد به مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام). توضیح این که جمله: «حفظ می کند آن را گوش های حفظ کننده» خبر می دهد که شریعت و دین و کتاب خدا با حفظ و ضبط آن به وسیله امیرالمؤمنین (علیه السلام) از خطر نابودی مصون خواهد ماند.

همان طور که آیه با دلیل مطابقی دلالت دارد که علی (علیه السلام) به تمام احکام دین بود و سهو و نسیان در او راه نداشت، همین طور هم به دلیل التزامی دلالت دارد بر عظمت و امانت آن وجود مقدس، زیرا اگر ایمن و مصون از تعهد در مخالفت نباشد به واسطه نداشتن ملکه عصمت که انسان را از تعهد در مخالفت بازمی دارد، تلف و تباهی به کتاب و دین راه خواهد یافت. پس این که خداوند خبر از حفظ قرآن و دین داده است، جز با دو چیز کامل نمی باشد، و آن دو حفاظی است که از نادانی و سهو و نسیان محفوظ می ماند، و عصمت که مانع از پیروی هوای نفس و ارتکاب گناه است.

از این رو مفاد آیه شریفه (وَتَعِيَهَا أذُنٌ وَأَعْيَةٌ) به طور قطع نظر به مضمون این دو چیز دارد، و هر یک از این دو امر از لفظ «وتعیهها» استفاده می شود، با این فرض که یکی با دلیل مطابقی و دیگری به دلیل التزامی است.

و نیز مقصود پیغمبر که خدا خواست گوش حفظ کننده را گوش علی قرار دهد، و اجابت دعای آن حضرت با نزول آیه مزبور در شأن علی (علیه السلام)، چیزی جز حفظ دین و کتاب که وسیله حفظ و نگاهداری آن حضرت نیست.

اگر علی (علیه السلام) همان طور که از سهو و نسیان مصون بود، در پیشگاه خداوند از لغزش ها و خطا معصوم نبود، نقض غرض بود. فرض این وجه با وجه سابق این است که این وجه ناظر به التزام عقلی و وجه سابق ناظر به التزام لفظی است.

ص: 261

وقتی که این معنی برای شما خواننده روشن گردید، روشن می شود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تمام معنی راهنمای حق است و هیچ گاه از حق جدا نیست و هر جا باشد حق به دور او می گردد، و به طور قطع کسی که چنین باشد، شایستهٔ خلافت و امامت خواهد بود، زیرا گفتیم جانشینی پیغمبر که مستلزم وجوب اطاعت وی بر امت است، خود جزو شئون هدایت و راهنمایی مردم به دین حنیف اسلام است که بعثت پیغمبر به خاطر آن بود.

به طور مسلم خلفائی که پیش از آن حضرت بودند چنین مقام بزرگی نداشتند و چنان که در کتب شیعه و سنی مسطور است، آنها در بسیاری از مسائل مشکل دینی رجوع به مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می کردند، بنابراین خلافت و امامت اختصاص به او دارد، و نمی توان او را رها کرد و دیگری را پیشوای اسلام دانست.

ص: 262

حدیث بیست و هفتم: تفسیر آیه وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ ...

تنها علی باید ابلاغ کند!

آیه 27 - قال الله تعالى: وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ (1) یعنی: اعلانی است از جانب خداوند و پیغمبر او به مردم در روز حج بزرگ که خداوند و پیغمبر او از مشرکان بیزار است.

حدیث بیست و هفتم - در «غایة المرام» از ابن شهر آشوب نقل کرده است که عده ای از علمای عامه گفته اند: نیابت و ولایت علی (علیه السلام) از طرف پیغمبر خدا در رساندن سوره براءة و عزل ابوبکر از ابلاغ آن، به اجماع مفسران و ناقلان اخبار ثابت و مسلم است. طبری، بلاذری، ترمذی، شعبی، سدی، ثعلبی، واحدی، قرطبی، قشیری، سمعانی، احمد حنبل، ابن بطه، محمد بن اسحاق، ابویعلی موصلی، اعمش، سماک بن حرب در کتاب های خود آن را از عروة بن زبیر و ابوهریره و انس بن مالک و ابورافع و زید بن نقیع و عبدالله عمر و ابن عباس روایت کرد اند.

الفاظ روایت از ابن عباس است که می گوید: هنگامی که آیات سوره براءة بدین گونه «برائة من الله ورسوله...» تا نه آیه نازل شد، پیغمبر ابوبکر را به مکه فرستاد تا آیات سوره براءة را به مردم ابلاغ کند.

بعد جبرئیل نازل شد و گفت این سوره را کسی نباید به مردم ابلاغ کند مگر خودت یا مردی که از تو باشد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: فوری

ص: 263

1- . آیه 3 سوره براءة.

سوار شتر شود و به ابوبکر برس و سوره براءت را از دست او بگیر.

ابن عباس گفت: وقتی ابوبکر برگشت با بیتابی به پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله! شما مرا شایسته کاری دانستید که گردن ها به طرف آن کشیده شد، ولی وقتی به سوی مقصد حرکت کردم مرا بازگردانیدید؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل امین از جانب خداوند به نزد من آمد و گفت: خدا می فرماید: این سوره را نباید کسی از جانب تو ابلاغ کند مگر تو یا مردی که از تو باشد. علی هم از من است و کسی جز علی نمی تواند آن را به اطلاع مردم برساند. (1)

مؤلف روایات شیعه و سنی در این خصوص متواتر است. در «غایة المرام» بیست و سه روایات از طریق سنیان و شانزده روایت از طریق ما در این باره نقل کرده است. یکی از آن روایات را از «جمع بین صحاح سته» تألیف رزین عبدری در جزء دوم تفسیر سوره براءت از سنن ابوداود و صحیح ترمذی نقل کرده است این است که ابن عباس گفت: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را فرستاد که در موسم حج سوره براءت را با صدای بلند بخواند. بعد علی را دنبال او فرستاد.

ابوبکر در میان راه صدای شتر پیغمبر را شنید، ترسید و گمان کرد که اتفاقی افتاده است. چون علی به او رسید نامه ای از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به دست او داد که نوشته بود: علی این آیات را به صدای بلند بر مردم بخواند، چون سزاوار نیست کسی از من چیزی ابلاغ کند مگر مردی که از خاندان من باشد. ابوبکر هم برگشت.

علی (علیه السلام) در ایام تشری - روزهای 11 و 12 و 13 ذی الحجة با صدای رسا به مردم اعلام کرد که: خدا و رسول او از هر مشرکی بیزار است. چهار ماه را آزادانه در زمین بگردید (2) ولی در سال آینده هیچ مشرکی نباید حج کند و هیچ برهنه ای نباید

ص: 264

1- . غایة المرام، ص 463، و مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 126.

2- . این چهار ماه از روز عید قربان تا چهار ماه بعد بوده است، که در این مدت به مشرکان مهلت داده شد که به اوطان و محل خود مراجعت کنند، ولی پس از آن هر جا دیده شدند به جرم شرک و بت پرستی و سرپیچی از فرمان الهی و دین اسلام باید کشته شوند (تفسیر شبر).

طواف خانه خدا نماید(1) غیر از مسلمان کسی وارد بهشت نمی شود.

و نیز در غایة المرام راجع به این که پیغمبر به علی (علیه السلام) فرمود: علی از من است و من از اویم، سی و پنج حدیث از طرق عامه نقل کرده است.(2) در بسیاری از آنها بعد از آن که فرموده است: علی از من است و من از اویم، می فرماید نباید کسی از جانب من تبلیغ کند جز من یا علی. (علی منی و انا منه، لا یؤدیها الا انا او علی).(3)

باید دانست که عزل ابوبکر از تبلیغ سوره براءت و انتصاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جای او، به این دلیل که نباید کسی آن را برساند جز من یا کسی که از من باشد، و علی از من است و من از اویم؛ دلیل صریح است که ابوبکر و آنها که بعد از وی به خلافت رسیدند شایستگی این کار را نداشتند، و تنها اهل بیت پیغمبر شایسته این کار بودند، کسانی که از پیغمبر بودند و پیغمبر هم از آنها بود.

زیرا جانشینی پیغمبر مستلزم ادا کردن وظائفی است و انجام کاری است که به عهده آن حضرت بود، و این که فرمود: جبرئیل امین بر من نازل شد و گفت نباید آن را کسی ابلاغ کند مگر تو یا مردی از تو، و علی از من است و من از اویم، و کسی نباید از

ص: 265

1- . در میان عرب قبل از اسلام رسم بود که هر کس وارد شهر مکه می شد و در جامه های خود خانه خدا را طواف می کرد، دیگر نگاهداری و پوشیدن جامه بر وی حرام بود و می باید به دیگری صدقه بدهد. روزی زنی زیبا آمد طواف کند. به وی گفتند: باید جامه خود را درآوری و جامه دیگری کرایه کنی و بپوشی ولی چون جامه پیدا نشد و او هم لباس دیگری نداشت برای این که جامه اش بر وی حرام نشود، لخت و برهنه شد و در حالی که جلو و عقب خود را با دست هایش پوشانیده بود به طواف پرداخت و این شعر را می خواند: ایوم بید و بعضه اوکله! *** فمابدا منه فلا- احله! مردم جمع شده بودند و او را تماشا می کردند. وقتی از طواف فراغت یافت، عده ای از وی خواستگاری نمودند، ولی او گفت: من شوهر دارم! این رسم زشت و خرافی با اعلام خطر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و تهدید آن حضرت که با شهامت و شجاعت انجام گرفت، از آن روز منسوخ شد.

2- . داستان عزل ابوبکر و اعزام امیرالمؤمنین (علیه السلام) و گفتار جبرئیل که خدا می فرماید نباید کسی جز تو با مردی از تو آنچه از جانب تو است به مردم ابلاغ کند، در منابع مهم عامه به طرق مختلف آمده است، از جمله صحیح ترمذی، ج 2، ص 183، مسند احمد حنبل، ج 1، ص 3 - 151 - 283 - 330، خصائص نسائی، ص 8 و 20، و تفسیر طبری، ج 10، ص 46، و 47، مستدرک حاکم، ج 3، ص 51، کنز العمال، ج 1، ص 246، و ج 6، ص 399، مجمع الزوائد هیشمی، ج 4، ص 11، ذخائر العقبی، ص 69، ریاض النظره، ج 2، ص 203، و درالمنثور سیوطی ذیل آیه شریفه (فضائل الخمسه، ج 2، ص 342 تا 347)، و مناقب خوارزمی، ص 100.

3- . غایة المرام، ص 456 - 459.

جانب من تبلیغ احکام دین کند جز علی، و معزول نمودن ابوبکر به دلیل این که از پیغمبر نبود، صریح در این است که تبلیغ احکام اسلام از وظائف شخص پیغمبر و کسی است که از او باشد، و دیگری را نمی رسد که آن را به عهده بگیرد، بنابراین چطور جایز است که ابوبکر و دو نفر بعد از او عهده دار خلافت گردند و از جانب پیغمبر وظائف نبوت و رسالت را به مردم ابلاغ کنند؟!

اشکال

ممکن است بگویند: در این صورت برای هیچ یک از صحابه پیغمبر جایز نبود احکامی را که از پیغمبر می شنیدند به مردم ابلاغ کنند، با اینکه خود پیغمبر امر می کرد که حاضران به غائبان خبر دهند و فرمود: خدا رحمت کند مردی که سخن مرا بشنود و همان طور که شنیده است حفظ کند. چه بسا کسی که حامل فقه و احکام دین است، ولی فقیه و دانا نیست، و چه بسا کسی که فقه را به فقیه تر از خود می دهد.

آگاه باشید که فقه و احکام دین را حاضران به غائبان و پدر به پسر برساند. رحم الله إمرأً سَمِعَ مقالتي فوعاها كما سَمِعَها، فَرَبَّ حاملِ فِقْهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ، وَرَبَّ حاملِ فِقْهِ الی مَنْ هُرِّفَقه. أَلَا فَلْيَبْلِغِ الشَّاهِدُ وَالْوَالِدُ الْوَالِدَ. (1)

پاسخ

می گویم: تبلیغ احکام دین به عنوان روایت و وظیفه هر یک از اصحاب بود که آن را از پیغمبر شنیده بودند، ولی آنچه وظیفه پیغمبر و وظیفه اهل بیت آن حضرت بود، ادا کردن و ابلاغ آن از جانب خدا و پیغمبر به عنوان ولایت بود. جانشینان پیغمبر هم تنها روایت کردن از پیغمبر نبود، وگرنه تمام صحابه با وی یکسان بودند، بلکه خلافت و جانشینی پیغمبر، ولایت در امر دین و رساندن وظیفه آن حضرت است، و این مقام و منصب هم اختصاص به اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داشت.

ص: 266

حدیث بیست و هشتم: تفسیر آیه فی بیوت اذن الله ان ترفع ...

مردان الهی همیشه به یاد خدا هستند

آیه 28 - قال الله تعالى: فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (1) یعنی: (چرا نور خدا) در خانه هایی است که مردم خداوند خواسته است بلند مرتبه باشد، صبح و شام نام او در آنها برده شود، مردانی (در آن خانه ها هستند) که تجارت و داد و ستد آنها را از یاد خدا و نماز گزاردن و زکات دادن باز نمی دارد، و از روزی بیم دارند که دل ها و چشم ها منقلب است.

در «غایة المرام» بعد از آنکه می گوید: چهار حدیث از طریق عامه در تفسیر این آیه رسیده است، می نویسد:

حدیث اول - انس بن مالک و بریده روایت کرده اند که وقتی پیغمبر این آیات را خواند، مردی برخاست و گفت: یا رسول الله! این خانه کدام است؟ فرمود: خانه های پیغمبران. گفت: یا رسول الله! خانه علی و فاطمه از آنهاست؟ قال نعم: من افاضلها (2) فرمود: آری از بهترین آنهاست.

حدیث دوم - از تفسیر مجاهد و ابویوسف و یعقوب بن سفین روایت شده است

ص: 267

1- . آیات 36 و 37 سوره نور.

2- . 1 و 3 غایة المرام، ص 317.

که ابن عباس در تفسیر آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا» (1) گفت: در یکی از روزهای جمعه دحیه کلبی از شام با خواروبار وارد شد، و در «احجارالزیت» بیرون مدینه فرود آمد. سپس با زدن طبل ورود خود را اعلام داشت. تمام کسانی که (در مسجد پای منبر پیغمبر بودند) به صدای طبل برای خرید مواد غذایی که آورده بود، رفتند و پیغمبر را همان طور که روی منبر ایستاده بود و خطبه می خواند رها کردند و فقط علی و حسن و حسین و فاطمه و سلمان و ابوذر و مقداد و صهیب در جای خود نشستند.

پیغمبر فرمود: خداوند امروز به مسجد من نظر کرد و بر آنها که رفتند غضب نمود. اگر به خاطر این هشت نفر که در مسجد نشسته اند نبود، مدینه پر از آتش می شد و آنها را می سوزانید و مانند قوم لوط سنگ بر آنها می بارید. آن گاه این آیه درباره آن هشت نفر نازل شد: «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ...» (2).

حدیث سوم - ثعلبی در تفسیر خود ذیل این آیه با سلسله سند از انس بن مالک روایت می کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

این آیه را تلاوت نمود. مردی برخاست و گفت: یا رسول الله! خانه علی و فاطمه هم از آن خانه هاست؟ فرمود: آری. از بهترین آنهاست. (3)

حدیث چهارم - نیز ثعلبی در تفسیر این آیه (به سند خود) از انس بن مالک و بریده روایت نموده است که چون پیغمبر این آیه را قرائت نمود «فی بیوت اذن الله» ابوبکر برخاست و گفت: یا رسول الله! خانه علی و فاطمه هم از آنهاست؟ فرمود: آری از بهترین آنهاست (نعم من افاضلها). (4)

ص: 268

1- . آیه 11 سوره جمعه.

2- . غایة المرام، ص 317.

3- . همان کتاب و همان صفحه.

4- . مآخذ سابق. سیوطی ذیل تفسیر آیه «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ» از ابن مردویه و بریده روایت می کند که وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این آیه را قرائت فرمود: مردی برخاست و عرض کرد: این خانه کدام است؟ فرمود: خانه های انبیاست. در اینجا ابوبکر برخاست و گفت: خانه علی و فاطمه هم از آنهاست؟ فرمود: آری! از بهترین آنهاست!

روایات شیعه در تفسیر آیه شریفه که منظور از «بیوت» خانه اهل بیت عصمت و مردان پاک سرشت آنها است، بسیار است. از جمله در «غایة المرام» از کلینی در کافی (به سند خود) از عبدالرحمن بن ابی لیلی و او از پدرش از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: شما صالح نخواهید بود، مگر این که ما اهل بیت را بشناسید، و ما را نمی شناسید مگر این که ما را تصدیق کنید، و ما را تصدیق نمی کنید مگر این که تسلیم درهای چهارگانه شوید (1) اول آن بستگی به آخر آن دارد. آنها که سه در اول را گرفتند (توبه، ایمان، عمل صالح) و در چهارمین آن سرگردان شدند و دور ماندند، گمراه گشتند.

خداوند جز عمل صالح را نمی پذیرد، و عمل صالح را هم جز با عمل نمودن به شرط ها و پیمان آن مورد قبول قرار نمی دهد. پس هر کس وفا به شرط خدا کرد و آنچه در پیمان خود وصف نموده بود کامل گردانید، به آنچه نزد خداوند است نائل می گردد، و خدا هم آنچه را به وی وعده داده است تکمیل می کند.

خداوند به بندگانش گفته است که باید راه راست را پیدا کنید، و نشانه هائی در آن راه ها قرار داده ست که گمراه نگردند، و به آنها خبر داده که چگونه در این راه سلوک کنند، و فرموده است: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (2) و فرمود: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (3) یعنی: خداوند تنها عمل پرهیزکاران را قبول می کند، پس هر کس از خداوند بترسد با ایمان و آنچه محمد (صلی الله علیه و آله) از نزد خدا آورده است، خدا را ملاقات خواهد کرد.

دور باد، دور باد گروهی که پیش از آن که راه راست را پیدا کنند مردند، و گمان کردند که ایمان آورده اند! و بدون این که بدانند مشرک بودند. هر کس از راه

ص: 269

1- . مراجعه کنید به تفسیر آیه «وانی لغفار لمن تاب» . درهای چهارگانه: توبه، ایمان، عمل صالح، و راه یافتن به حق به وسیله علی (علیه السلام) و سایر اهل بیت عصمت (علیهم السلام) است. آیه 5 را بخوانید.

2- . آیه 82 سوره طه.

3- . آیه 27 سوره مائده.

درها وارد خانه ها شود، رستگار است و هر کس از درهای خانه ها وارد نشود، راه نابودی پیموده است.

اطاعت خداوند بستگی به اطاعت پیغمبر، و اطاعت پیغمبر بستگی به اطاعت ولی امر و جانشین او دارد، پس هر کس اطاعت والیان امور خود را ترک کرد، پیغمبر و خدا را اطاعت ننموده است، و این به معنی اقرار است به آنچه خدا فرستاده است. وقتی به خانه خدا می روید خود را بیارائید.

خانه هایی را بجوئید که خداوند خواسته است بلند مرتبه گردد و نام او در آنها برده شود. خداوند در این آیه به شما خبر داده است که صاحبان این خانه ها مردانی هستند که تجارت و داد و ستد آنها را از یاد خدا و خواندن نماز و دادن زکات باز نمی دارد و از روزی بیم دارند که دل ها و چشم ها منقلب است.

خداوند آنها را برای تبلیغ دین خالص نموده است، و در حالی که خدا را تصدیق داشتند برای این کار برگزید، و فرموده است «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (1) یعنی: هیچ امتی نیست که خداوند هشداردهنده ای را در میان آنها قرار نداده باشد.

افراد نادان گمراه هستند، و کسی که با دیده بصیرت نگرست و تعقل نمود راه را پیدا می کند. خداوند می فرماید: «إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (2) یعنی: ممکن است چشم ها کور نباشد، ولی دل هایی که در سینه هاست کور باشد. کسی که دیده بصیرت ندارد چگونه هدایت می شود و کسی که درست فکر و تعقل نمی کند چطور خواهد بود؟

از رسول خدا و اهل بیت او پیروی کنید و آنچه را خدا نازل کرده است اعتراف نمائید، و از آثار هدایت (اهل بیت) متابعت کنید، زیرا آنها علائم امانت و پرهیزکاری هستند. این را بدانید که اگر کسی منکر عیسی بن مریم باشد، ولی پیغمبران پیش از او را قبول داشته باشد، مؤمنین نیست. با جستجوی خود آن راه را پیدا کنید، و بدان وسیله دین

ص: 270

1- . آیه 24 سوره فاطر .

2- . آیه 46 سوره حج .

خود را کامل نمایند و به خداوند ایمان بیاورید. (1)

از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که گفت: قتاده بن دُعامة بصری (2) در مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به خدمت حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) رسید. امام باقر (علیه السلام) فرمود: توفیقیه و مجتهد اهل بصره هستی؟ قتاده گفت: آری. حضرت فرمود: ای قتاده! وای بر تو! خداوند عده ای از بندگان خود را برگزید و آنها را راهنمای بندگان قرار داد. آنها اوتاد زمین و بر پای دارندگان امر او و برگزیدگان علم او هستند. آن ها را پیش از سایر بندگان که اشباهی بودند و در سمت راست عرش قرار داشتند، آفرید.

قتاده مدتی سکوت کرد، آن گاه گفت: به خدا قسم من در محضر فقها و حضور ابن عباس نشسته ام، ولی دلم مانند امروز در پیشگاه شما هیچ مضطرب نشد. حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: می دانی در کجا نشسته ای؟ در جایی نشسته ای که خداوند درباره آن می فرماید: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ...» به خدا قسم آن مردان ما هستیم. قتاده گفت: به خدا راست می فرمائی. خدا مرا فدای شما گرداند. آری به خدا این خانه ها خانه سنگی و گلی نیست. (3)

خاندان پیغمبر برگزیده برگزیدگان جهانند

مؤلف وقتی معلوم شد که طبق روایات سنی و شیعه منظور از این «بیوت» و خانه ها، خانه های پیغمبران است نه خانه های سنگی و گلی، و خانه علی و فاطمه سلام الله علیهما از بهترین آن خانه هاست، روشن می گرد که اهل بیت عصمت برگزیده برگزیدگان خلق خدا هستند، و امامت و خلافت الهی اختصاص به آنها دارد.

توضیح این که خداوند متعال در قرآن مجید خبر داده که آل ابراهیم و آل

ص: 271

1- . کافی، ج 2، ص 47، و غایة المرام، ص 317.

2- . قتاده یکی از دانشمندان پیشین عامه است که نظریات او را در تفسیر قرآن نقل می کنند. گویند او کور مادرزاد بود، و به سال 117 در شهر «واسط» درگذشت، و ابن خلکان گفته است که در «دجیل» غرق شد. قتاده از فقهای بصره و مرجع اهل علم و فضل بوده است. مع الوصف می بینید که در پیشگاه حضرت باقر (علیه السلام) چگونه دست و پای خود را گم کرده است. با این که حضرت را نمی دید!

3- . کافی، ج 6، ص 256، و غایة المرام، ص 318.

عمران را از میان جهانیان برگزید و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (1) پس آنها برگزیده جهانیان هستند و آل محمد نیز از بهترین اولاد ابراهیم می باشند، از این رو آنها برگزیده برگزیدگان جهان می باشند.

و چون روشن شد که اهل بیت دارای چنین مقام بزرگی هستند، روشن می شود که امامت و خلافت اختصاص به آنها دارد.

به من بگویند آیا کسی که به نص قرآن مجید برگزیده برگزیدگان جهان است، باید فرمان بردار کسانی باشد که مردم از باطن و اسرار آنها بی اطلاع هستند؟ نه! چنین نیست.

ص: 272

1- . آیه 33 سوره آل عمران.

حدیث بیست و نهم: تفسیر آیه اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ ...

علی (علیه السلام) پرتو نور خداست

آیه 29 - قال الله تعالى: اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِثْلِ نَارِ فِيهَا مِصْبَاحٌ مِصْبَاحٌ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (1) یعنی: خداوند نور آسمان ها و زمین است، مثل نور او چراغ دانی است که در آن چراغ باشد، چراغ هم در قندیلی است که مانند ستاره فروزان می درخشد، آن چراغ از درخت مبارک زیتونی که نورش نه شرقی و نه غربی است افروخته می شود، نورش می تابد بدون این که آتش آن را روشن کند، و روشنی بر روشنی دیگر است. خداوند با نورش هر کس را بخواهد راهنمایی می کند، خداوند این مثل ها را برای مردم می زند، چون خدا بر هر چیزی آگاه است.

در «غایة المرام» از ابن مغازلی شافعی در کتاب «مناقب» به اسناد خود از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: از حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) تفسیر این آیه را پرسیدم، فرمود: «مشکوة» و چراغ دان فاطمه (علیها السلام) «مصباح» و چراغ حسن و حسین، «الزجاجة» قندیلی که مانند ستاره فروزان می درخشد فاطمه زهرا است که میان زنان جهان همچون ستاره درخشان بود. «یوقد من شجرة مباركة» از درخت پربرکتی افروخته می شود، حضرت ابراهیم خلیل است که «لا شرقية ولا غربية» یعنی نه یهودی و نه نصرانی

ص: 273

بود، «یکاد زیتها یضیء» یعنی دانش از آن به زبان می آید، «ولو لم تمسسه نار، نور علی نور» هرچند آتشی آن را نگیرد، روشنی بر روشنی دیگری است، یعنی: امامی بعد از امام دیگر خواهد آمد، «یهدی الله لنوره من یشاء» یعنی خداوند هر کس را بخواهد به ولایت و دوستی ما راهنمایی می کند. (1)

اینها روایاتی بود که عامه نقل کرده اند. از طریق شیعه نیز جابر جعفی از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت نموده است که فرمود: پیغمبر دانشی را که نزد او بود، نزد جانشین خود گذاشت، و این است که خدا می فرماید «خداوند نور آسمان ها و زمین است»، یعنی راهنمای آسمان و زمین است. «مثل نور خدا» دانشی است که خدا به پیغمبر داد، نور خداست که به وسیله آن مردم هدایت می شوند. «چراغ دانی که چراغ در آن است» چراغ دان قلب پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، و چراغ دانشی است که در آن بود.

و این که می فرماید: «چراغ در قندیل است» یعنی: ای پیغمبر وقتی خواستم تو را قبض روح کنم علم خود را به جانشین خود بده و مقام او را به اطلاع مسلمانان برسان «از درخت پربرکتی افروخته می شود». ریشه این درخت ابراهیم خلیل است که خدا می فرماید: «رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» (2) یعنی: او رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت است، و همین است که خدا می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (3)

«نه شرقی و نه غربی است» یعنی نه یهودی است که به طرف مغرب نماز بگزارید و نه نصرانی است که به سمت مشرق نماز بخوانید، شما بر اساس دین ابراهیم قرار دارید که خدا می فرماید: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی: ابراهیمنه یهودی و نه نصرانی بود، بلکه دین حنیف اسلام داشت و از مشرکان نبود.

«به زودی نور می دهد هرچند آتش به آن نرسد و روشنی پس از روشنی دیگر است،

ص: 274

1- . مناقب ابن مغزلی، ص 317، و غاية المرام، ص 315.

2- . آیه 73 سوره هود.

3- . آیات 33 و 34 سوره آل عمران.

خداوند هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می کند» یعنی: مثل فرزندان شما (اهل بیت) که از شما پدید می آیند مانند روغن زیتون است که از زیتون گرفته می شود، که گوئی بدون آتش روشن است، و از همان کودکی از نبوت سخن می گویند ولو وحی به آنها نرسیده باشد. (1)

در روایت دیگری از عیسی بن راشد از حضرت باقر (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: چراغ دانی که چراغ در آن است، نور علم است که در سینه محمد (صلی الله علیه و آله) می درخشد. و قندیل سینه علی است که مظهر علم پیغمبر است و مانند ستاره درخشان می تابد و از درخت پربرکت خاندان ابراهیم خلیل افروخته می شود که نه یهودی و نه نصرانی است، دانایان آل محمد پیش از آن که چیزی از آنها بپرسند، جواب می دهند (نور علی نور) یعنی هر امامی با نور و علم و حکمت از حال تا روز قیامت تأیید شده است. (2)

و نیز در حدیث دیگری جابر از حضرت باقر (علیه السلام)

روایت می کند که فرمود: «مثل نور خدا» محمد (صلی الله علیه و آله) است و «چراغی که در چراغ دان می باشد» علم است و «آن چراغ که در قندیل است»، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که علم پیغمبر خدا در نزد او بود. (3)

و در روایات دیگری حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید: «خدا نور آسمان و زمین است»، یعنی: خداوند راهنمای اهل آسمان ها و زمین می باشد. (4)

همچنین در روایت دیگری جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی آمدم به مسجد کوفه دیدم امیرالمؤمنین (علیه السلام) با انگشت خود چیزی می نویسد، و تبسم می کند. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! به چه می خندید؟ فرمود: تعجب می کنم از کسی که این آیه شریفه را می خواند و چنان که باید از آن اطلاع ندارد.

عرض کردم: کدام آیه است؟ فرمود: «اللهم نور السموات والارض...» چراغ دان محمد است، چراغ من هستم، قندیل حسن و حسین، و ستاره علی بن الحسین، درخت پربرکت محمد بن علی، زیتون جعفر بن محمد، شرقی نیست، موسی بن جعفر، و غربی نمی باشد،

ص: 275

1- . کافی، ج 8، ص 380.

2- . غایة المرام، ص 315.

3- . همان کتاب، ص 316.

4- . کافی، ج 1، ص 115، و غایة المرام، ص 315.

علی بن موسی، از آن نور می تابد محمد بن علی، هرچند آتش به آن نرسد، علی بن محمد، نور علی نور حسن بن علی است، و خدا به وسیله نور خود هر کس را بخواهد هدایت می کند، قائم مهدی است، بدین گونه خداوند برای مردم مثل می زند. خدا از هر چیزی آگاه است. (1)

اکنون که از روایت مربوط به این آیه اطلاع یافتید، بدان که توضیح مطلب و تطبیق آیه بر آنچه در روایات آمده از نظر قواعد لفظی متوقف بر تقدیم مقدمه ای است.

تجزیه و تحلیل آیه نور

مقدمه این است که منظور از نور در آیه شریفه، نوری معنوی است که عبارت از علم و هدایت باشد، نه نور محسوس که پرتو آفتاب و ماه و ستارگان است. این مقدمه متضمن چند مطلب است:

1- تشبیه نور به چراغ دانی که چراغ در آن است، و چراغ در قندیل و تشبیه قندیل به ستاره درخشان، و این که از درخت پربرکت زیتون روشنی می گیرد، تا آخر آیه، در پرتو خورشید و ماه و ستارگان و سایر نورهای حسی جریان پیدا نمی کند، چنان که روشن است.

2- معمولاً چیز پنهان و خفی به شیء جلی و آشکار تشبیه می شود، نه این که جلی به خفی تشبیه گردد. پنهان بودن «مشبه» یا به خاطر این است که مشبه موضوع عقلی و معنوی و «مشبه به» امر حسی که قابل ادراک است، و یا به واسطه این است که «مشبه به» اقوی از «مشبه» است، ولی در این که هر دو در ظاهر یا معنی درک می شوند مساوی می باشند، در صورتی که این مورد مطلب برعکس است، زیرا روشنی آفتاب و ماه و ستارگان با اینکه محسوس است مع الوصف از نور چراغ در چراغ دان قوی تر است، و به همین جهت آشکارتر می باشد.

3- این که خداوند می فرماید «هدی الله لنوره من یشاء» اگر نور ظاهری باشد، همه مردم در استفاده از انوار محسوس مانند آفتاب و ماه و ستارگان و غیره یکسان می باشند، خواه کسانی باشند که خداوند آنها را هدایت کرده است و خواه هدایت نیافته باشند. به طور مسلم آنچه خدا به بندگان خالص خود اختصاص داده است، هدایت و راهنمایی به وسیله نور خدا در آسمان و حجت او بر برندگان و خلیفه او در میان مردم است.

ص: 276

4- آیه «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ» متعلق است به جمله «مثل نور» در آیه پیشتر که می رساند این نور که مانند چراغ در فانوس است در خانه ای که دارای این اوصاف باشند، ساکنان آن خانه مردانی هستند که تجارت و داد و ستد آنها را از یاد خدا و نماز و زکات باز نمی دارد.

لازم به ذکر نیست که نور آفتاب و ماه و ستارگان، تعلق به خانه های دارای اوصاف مذکور ندارد، اعم از این که منظور از آن خانه ها مساجد باشد، چنان که برخی از مفسران تصور کرده اند،⁽¹⁾ یا خانه های پیغمبران باشد، چنان که روایات سنی و شیعه بر آن دلالت دارد.

تفسیرهای دیگر بی مورد است

علیهذا، این که از حسن بصری و ابوالعالیه و ضحاک نقل می کنند که گفته اند معنی «الله نور السموات والارض» یعنی: خدا منور و نوردهنده آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان می باشد، غلط است،⁽²⁾ و به هیچ وجه با قسمت های بعدی آیه مناسبت ندارد، مضافاً به این که نور آفتاب و ماه و ستارگان فقط در زمین و هوای مجاور آن که اثر انعکاس نور از زمین است، به آن می رسد.

بیان مطلب نور مانند سایر حقایق جزو ممکنات است، و به معنی حقیقی بر خداوند اطلاق نمی شود. اطلاق آن بر خداوند به اعتبار تحقق اثر نور برای ذات حق و راه نیافتن در ذات بی زوال اوست، چنان که اثبات صفات کمالی برای خداوند نیز به همین معنی است. اثر آشکار نور هم ظاهر شدن اشیاء به وسیله آن است، خواه ظهور اشیاء حسی یا معنوی باشد.

و گفتیم که ظهور نور و محسوس با فقرات بعدی آیه شریفه و آیه بعد از آن وفق نمی دهد، بنابراین باید ظهور معنوی را منظور داشت که عبارت از جلوگیری از ظلمت های جهل و نادانی به وسیله نور علم و هدایت است.

چون این مطلب روشن شد، روشن می گردد که اضافه نور به آسمان ها و زمین

ص: 277

1- . امین الدین طبرسی در مجمع البیان، ج 7، ص 144.

2- . مجمع البیان، ج 7، ص 144.

(نور السموات والارض) به اعتبار اهل آسمان ها و زمين است، زيرا علم و هدايت به خود آسمان ها و زمين تعلق نمى گيرد، و اين كه تعبير به آسمان ها و زمين فرموده است براى اين است كه هدايت اختصاص به يك فرد و يك مورد ندارد.

تعبير لفظى كه جامعه معنى و داراى الف و لام باشد (السموات و الارض) در عرف شايع است، مانند آيه «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» (1) يعنى سؤال كن از اهل قريه و اهل قافله.

اين گونه تعبيرها از باب مجاز در كلمه به علاقه حال، كه بعضى پنداشته اند نيست، بلكه مجاز در اسناد است، چنان كه در جاى خود تحقيق نموده ايم.

از آنچه گفتيم روشن مى شود كه تفسير «نور السموات والارض» به «مزين السماء بالملائكة و مزين الارض بالانبياء والعلماء» كه به ابى بن كعب نسبت داده اند درست نيست، (2) مگر اين كه اين تفسير بازگشت كند به آنچه ما بيان داشتيم، زيرا هر چند ترين از آثار نور است، ولى از حيثيات ظاهرى نيست.

بنابراين تفسير كامل آيه نور همان است كه در روايات آمده است، يعنى: خداوند راهنماى اهل آسمان و زمين است، و از آنجا كه راهنماى خداوند نسبت به اهل زمين بدون واسطه نيست، لذا بايد يك نفر راهنما بين خالق و مخلوق باشد و به همين جهت هم فرموده است «مثل نوره» يعنى آن راهنما كه خداوند براى راهنماى مردم برگزيده است مانند چراغ دانى است كه...

ممکن است علت اين كه آسمان ها را به لفظ جمع (سماوات) و زمين را به صيغه مفرد (الارض) آورده است اين باشد كه بين خدا و اهل زمين واسطه هست، ولى بين خدا و ساكنان آسمان ها نيست، چون هدايت اهل زمين به واسطه خلفاى الهى است، ولى هدايت اهل آسمان ها به وسيله الهام يا چيزى كه در حكم الهام باشد انجام مى گيرد.

به هر حال نوري كه اضافه به ذات حق شده است «مثل نوره» غير از نور اولى است كه اضافه به آسمان ها و زمين شده است (الله نور السموات والارض)، زيرا اگر همان نور

ص: 278

1- . آيه 82 سوره يوسف.

2- . مجمع البيان، ج 7، ص 142.

باشد می باید جایز باشد که خبر به مبتدای خود اضافه شود، در حالی که جایز نیست.

علیهذا مثلی که خداوند زده است برای ان راهنما است نه برای ذات خود است، و تشبیهی که در آیه شریفه است بیه منظور مثلی است که خدا برای خلیفه خود در میان خلق زده است که عبارت از عنوان مناسبت و سزاوار اوست.

منظور از تشبیه نور خدا و راهنمای حق به چراغ دان هم، روشن ساختن مقام خلیفه خود و این که ریسمان خلافت به وسیله چیزی مناسب آن از عالم حس و ظاهر قطع نشده است، تا بدین وسیله مردم از راه تطبیق اموری عقلی بر محسوسات پی به مقام خلیفه الله ببرند.

از این جا نیز معلوم می گردد که تفسیر «مثل نوره» به ایمان مؤمنین و فرمانبرداری آنها از خداوند، بی مورد است، زیرا ایمان و اطاعت خدا نتیجه هدایت است نه این که علت آن باشد، به خصوص که تشبیه آن به فانوسی که در آن چراغ باشد تا آخر آیه با آن هماهنگ نیست، زیرا بدیهی است که مشبه به (چراغ دان) باعث هدایت و وسیله برطرف ساختن تاریکی است، بنابراین آنچه تشبیه به آن می شود باید موجب هدایت گردد نه این که نتیجه آن باشد.

توضیح این که منظور از مشبه به (چراغ دان) این است که باعث رساندن نور به کسانی باشد که طالب روشنی هستند، نه این که ارزش آن فقط به این باشد که خود از نور چراغ روشن می گردد، خواه این چراغ دان طاقچه یا قندیل یا لوله فتیله دار باشد.

به طور خلاصه چراغ دان (مشکوة) تابع چرای است که مردم از آن کسب نور می کنند نه این که تنها از نور چراغ روشن می گردد. از این رو تشبیه ایمان به قلب مؤمن یا اطاعت خدا در دل او، به چراغ دانی که چراغ در آن است، بی مورد باشد، زیرا دل مؤمن با ایمان و اطاعت خداوند نورانی می شود، نه این که دل او باعث نورانی شدن دیگری می گردد.

و این که از ابی بن کعب نقل می کند که آیه را این طور قرائت می کرده است «مثل نور من آمن به» یعنی مثل نور کسی که ایمان به خدا آورده است، با آنچه ما بیان داشتیم منافات ندارد، زیرا خلیفه خدا بدر میان بندگان خدا، به اعتبار این که از جانب خداوند برای راهنمایی خلق منصوب گشته است، نور خدا و نور مؤمنین است، چون به وسیله او هدایت می یابند، و لذا صحیح است که نور هم به خدا و هم به اهل ایمان، به دو اعتبار یاد شده اضافه شود.

و نیز از توضیحات ما معلوم گشت که تفسیر «مثل نوره» به قرآن که به منزله قلب

است،⁽¹⁾ نیز بی مورد است. به خصوص که فقره «یوقد من شجرة مباركة زيتونة» تطبیق به آن می شود، زیرا کسی که از درخت وجود حضرت ابراهیم روشنی گرفته است، پیغمبر و مولی امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از دودمان آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین هستند، نه قرآن مجید، بلکه جمله «یهدی الله لنوره من یشاء» نیز با آن وفق نمی دهد، چون تعبیر به «لام» در «لنوره» هنگامی تناسب دارد که به وسیله آن نور هدایت حاصل شود، مانند خلیفه خدا در میان بندگان که دوستی و راه یافتن به شناسائی او جزو ایمان است، ولی قرآن چنین نیست، و تنها باعث هدایت است، و اگر مقصود قرآن بود باید می گفت «یهدی الله لنوره من یشاء».

و این که بعضی آن را با رأی خود تفسیر کرده اند⁽²⁾ به دلیل هائی که اثبات توحید و عدل خدا می کند، از همه تفسیرهای گذشته نامناسب تر است، زیرا گذشته از این که با قسمت های بعدی آیه سازش ندارد، با آیه بعدی «فی بیوت اذن الله» هم وفق نمی دهد.

ائمه اطهار مظاهر نور خدا هستند

بنابراین تنها تفسیری که باقی می ماند همان است که در روایات اهل بیت عصمت (علیهم السلام) آمده است. و آن این که منظور از مصداق نور خدا خلفه خدا در میان بندگان می باشد که نور خدا در زمین خداست، و چراغ دانی که چراغ در آن است منطبق بر خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله) است که چراغ نبوت در آن قرار گرفته است.

قندیل هم تطبیق به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می شود که علم حضرت ختمی مرتبت در وجود مقدس او ظاهر گشت و از آن حضرت در خشید و نسبت به پیغمبر، مانند دروازه نسبت به شهرستان است که هیچ کس وارد آن شهر نمی شود مگر این که از آن در که مانند ستاره تابان می درخشید، و از درخت وجود ابراهیم خلیل که پربرکت و با میمنت بود، روشنی می گرفت، وارد شود.

روغن زیتونی که از درخت پربرکت زیتون گرفته شده است هم بر اولاد

ص: 280

1- . مجمع البیان، ج 7، ص 142.

2- . مجمع البیان، ج 7، ص 143.

معصومین آن حضرت که یکی پس از دیگری نور بودند و تا روز قیامت زمین از وجود آنها خالی نخواهد بود، تطبیق می شود، تطبیق هر قسمتی از آیه شریفه به یکی از ائمه اطهار که در روایت جابر بن عبدالله انصاری از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیده است، شاید تفسیر باطن آن باشد.

استاد استادان ما (1) اعلی الله مقامه در «رساله نوریه» خود، مطابق روایت مزبور با بیان لطیفی هر قسمتی از آیه را تطبیق به یکی از ائمه اطهار (علیهم السلام) نموده است. طالبین به آن رساله مراجعه کنند. (2)

اما تطبیق «مشکاة فیها مصباح» یعنی چراغ دانی که چراغ در آن است به حضرت زهرا (علیها السلام) که در حدیث علی بن جعفر از طریق عامه و بعضی از احادی شیعیه، روایت شده است، مشکل است، و اگر راوی دست در آن نبرده باشد، شاید تأویل باشد نه تفسیر.

به هر صورت از این آیه شریفه روشن گردید که خداوند بندگان و زمین را بدون سرپرست نمی گذارد و امر ولایت و امامت را واگذار به میل مردم نمی کند، بلکه در هر زمان نوری در خشان و افراد پاک و معصوم را به عنوان راهنمای خلق قرار داده است که هیچ گونه تیرگی و آلودگی در وجود آنها راه نداشته باشد، زیرا این که خداوند از آن ذوات مقدس تعبیر به نور خود کرده، و به آن اوصاف موصوف گردانیده است، خود تصریح به این است که آنها معصوم و پاک بودند، چون اگر معصوم و پاک نمی بودند، تاریکی گناه و آلودگی جهل و سهو و نسیان در آنها راه می یافت، و در نورانیت خالص نبودند، در صورتی که خداوند متعال آنها را به کمال نورانیت وصف کرده است، و آن اوصاف هم جز بر مولی امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از دودمان آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین تطبیق به دیگری نمی شود. هیچ مسلمانی هم ادعای نص و عصمت برای خلفای ثلاثه و سایر مسلمین ننموده است.

ص: 281

1- . مقصود مرحوم آیت الله آقا شیخ هادی تهرانی از مجتهدین و فقهای نامی نجف اشرف است. نگاه کنید به مقدمه کتاب شرح حال حضرت مؤلف.

2- . این رساله به نام «اشعه نور» توسط حجة الاسلام آقای شیخ حسن مصطفوی به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

حدیث سی ام: تفسیر آیه وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

علی (علیه السلام) نخستین مسلمان است

آیه 30 - قال الله تعالى: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (1) یعنی: آنها که از همه سبقت گرفتگان پیشی گرفته اند نزد خداوند مقرب اند، و در بهشت پرنعمت می باشند.

حدیث سی ام - در «غایة المرام» از طریق عامه از ابراهیم بن محمد حموی به اسناد خود از سلیم بن قیس هلالی ضمن حدیثی طولانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فضائل خود را در حضور جماعت زیادی از مهاجران و انصار ذکر می نمود و از آنها اقرار می گرفت، روایت می کند که از جمله فرمود: «شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که خداوند عزوجل در کتاب خودش (قرآن) ضمن چندین آیه، سابق را بر مسبوق برتری داده است و هیچ کس در اطاعت و ایمان به خدا و پیغمبر بر من سبقت نگرفته است؟ حاضران گفتند آری به خدا می دانیم.

فرمود: شما را به خدا آیا می دانید که وقتی آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (2) و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» آمد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سؤال شد که درباره چه کسانی نازل شده است؟ فرمود خداوند آن را درباره پیغمبران و جانشینان آن نازل کرده است. من از همه پیغمبران و رسولان خدا

ص: 282

1- . آیات 10 و 11 و 12 سوره واقعه.

2- . آیه 10 سوره توبه.

افضل هستم، و علی بن ابیطالب جانشین من از همه جانشیان افضل می باشد، حضار گفتند: آری... (1)

ثعلبی در تفسیر (به سند خود) از عبایه ربیع از عبدالله بن عباس روایت می کند که خداوند بندگان خود را به دو قسم تقسیم نمود، آن گاه مرا در بهترین قسم آن دو قرار داد، این است که خدا می فرماید: «اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین یعنی یاران سمت راست کیانند؟ پس من بهترین اصحاب یمین هستم». (2)

فقیه ابن مغزلی شافعی در «مناقب» در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت می کند که گفت: سبقت گیرندگان (به دین خدا) سه نفرند: یوشع بن نون سبقت گرفت به دین موسی، و صاحب یس (که داستان او در سوره یس آمده است) سبقت گرفت به دین عیسی، و علی سبقت گرفت به دین محمد (صلی الله علیه و آله) و علی افضل آنهاست». (3)

حافظ ابونعیم اصفهانی به سند خود از ابن عباس روایت می کند که گفت: سبقت گیرنده امت اسلام (به دین حق) علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. (4)

موفق بن احمد خطیب خوارزمی به سند خود از ابراهیم بن سعید جوهری وصی مأمون خلیفه عباسی از هارون الرشید و او از پدرش از جدش از عبدالله بن عباس روایت می کند که گفت شنیدم عمر بن خطاب و گروهی که نزد او بودند درباره جماعتی که سبقت به اسلام گرفتند گفتگو می کردند.

اما درباره علی شنیدم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود: سه خصلت در اوست که من (عمر) دوست داشتم یکی از آنها را من داشته باشم، و اگر می داشتم از آنچه آفتاب بر آن

ص: 283

1- فرائد السمطين، ج 1، ص 312 - 318.

2- این حدیث به تفصیل قبلاً گذشت.

3- مناقب ابن مغزلی، ص 320، و کنز العمال، ج 6، ص 152 و 393، و حاکم حسکانی در «الکنی» و شیرازی در «القاب»، و ابن نجار هم در ص 395 به سند دیگری نقل کرده اند. سیوطی در تفسیر السابقون السابقون، مناوی در فیض القدير، ج 4، ص 135، محب طبری در ذخائر العقبی، ص 58 و ریاض النظره، ج 2، ص 158، و ابن حجر در صواعق، ص 72 (فضائل الخمسه، ص 184 - 190).

4- حلیة الاولیاء، ج 1، ص 64.

می تابد بهتر بود. من و ابو عبیده جراح و ابوبکر و جمعی از اصحاب نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودیم که پیغمبر دست زد روی دوش علی و فرمود: یا علی! تو اول کسی بودی که ایمان آوردی، و نخستین کسی بودی که مسلمان شدی، تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی» (1).

نیز خطیب خوارزمی به اسناد خود از مجاهد و او از ابن عباس روایت می کند که پیغمبر فرمود: «سبقت گیرندگان سه تن می باشند»: به دین موسی یوشع بن نون، به دین عیسی صاحب یاسین (شمعون) و به دین محمد علی بن ابیطالب است. (2)

روایات شیعه در این باره بسیار زیاد است و به حد تواتر رسیده است. در این جا به ذکر یکی از آنها مبادرت می وزیم.

صفات برجسته حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش (به سند خود) از حذیفه بن یمان روایت می کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بلال را فرستاد که در روز سیزدهم ماه رجب به مردم اطلاع دهد تا همه روز قبل از وقت آماده نماز شوند. وقتی بلال بانگ برای نماز زد مردم سخت ترسیدند و گفتند: رسول خدا نزد ماست و از نظر ما غائب نشده و هنوز نمرده است. این صدا چیست؟ پس اجتماع نمودند تا ببینند چه خبر است.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تشریف آورد تا نزدیک یکی از درهای مسجد رسید و دو حلقه در را گرفت. ایوانی در مسجد پیغمبر وجود داشت که «سُده» می نامیدند. پیغمبر به حاضران سلام کرد سپس فرمود: ای اهل سُده آیا می شنوید؟ گفتند: آری شنیدیم و اطاعت کردیم. فرمود: آیا هر چه بشنوید به دیگران می رسانید؟ عرض کردند: یا رسول الله! ضمانت می کنیم که برسانیم.

آن گاه حضرت فرمود: به شما خبر می دهم که خداوند بندگانش را به دو گونه

ص: 284

-
- 1- مناقب خوارزمی، ص 54، و کنز العمال، ج 6، ص 152 به نقل از طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس، فیض القدر مناوی، ج 4، ص 135، صواعق ابن حجر، ص 74 به نقل از دیلمی از عایشه، ریاض النظره، ج 2، ص 158 و ذخائر العقبی، ص 58.
 - 2- مناقب خوارزمی، ص 55.

آفرید(1)... خداوند مرا از میان سه نفر از خاندان برگزید و من سرور آن سه نفر هستم و پرهیزکارترین آنها می باشم. خدا مرا و علی و جعفر دو پسر ابوطالب و حمزه بن عبدالمطلب را برگزید.

روزی ما چهار نفر در ابطح(2) خوابیده بودیم و هر کس پیراهن خود را به روی صورت خویش انداخته بود. علی بن ابیطالب در سمت راست و جعفر در سمت چپ و حمزه پائین پای من بود. ناگاه صدای بال فرشتگان و خنکی دست علی بن ابیطالب مرا از خواب بیدار کرد. چون از خواب برخاستم جبرئیل را با سه فرشته دیگر دیدم. یکی از فرشتگان می گفت: ای جبرئیل! به سوی کدام یک از اینان فرستاده شده ای؟

جبرئیل تی پائی به من زد و گفت: به سوی این! فرشته پرسید: این کیست؟ جبرئیل گفت: این رسول خدا و سرور پیغمبران است، و این هم علی بن ابیطالب سرور جانشینان است. این هم جعفر بن ابیطالب است که با دو بال در بهشت پرواز خواهد کرد. این هم حمزه بن عبدالمطلب سرور شهداست، درود و سلام خدا بر آنها باد».(3)

علی (علیه السلام) قبل از همه ایمان آورد

مؤلف شیعه و سنی تردیدی ندارند که نخستین کسی که از جنس مردان به پیغمبر ایمان آورد مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نخستین زن هم خدیجه کبری ام المؤمنین بود. احادیث راجع به این موضوع به حد تواتر رسیده است.(4)

در «غایة المرام» در این خصوص چهل و هفت حدیث از طریق عامه و هیجده حدیث از طریق شیعه روایت کرده است. از جمله از خطیب خوارزمی به اسناد خود از معاذ بن جبل روایت می کند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: من با نبوت خود با مردم سخن گفتم و ثابت کردم که پیغمبری بعد از من نخواهد بود، و تو با آنها درباره هفت خصلت احتجاج می کنی که هیچ یک از آنها نخواهند توانست در آن باره با تو

ص: 285

1- . قسمت اول این روایت در ذیل آیه عیناً گذشت.

2- . ابطح نقطه ای در شهر مکه بوده است.

3- . تفسیر علی بن ابراهیم، ج2، ص347.

4- . غایة المرام، ص499.

تو نخستین کسی هستی که ایمان آوردی و بهتر از همه به عهد خدا وفا کردی، و بیش از همه در راه خدا شمشیر زدی، و بهتر از آنها رعایت مساوات کردی، و از همه بهتر اجرای عدالت نمودی، و از تمام آنان در قضاوت بصیرتر بودی، و روز قیامت امتیاز تو از همه آنها بزرگ تر است. (1)

و نیز حموئی از علمای بزرگ عامه به سند خود از ابن سخیله روایت می کند که گفت: من و سلمان فارسی به حج رفتیم و بر ابوذر وارد شدیم و مدتی نزد وی ماندیم، چون خواستیم از وی جدا شویم، من گفتم: ای ابوذر! می بینم اموری پدید آمده و می ترسم که مردم دچار پراکندگی گردند، به نظر تو من چه کنم؟

ابوذر گفت: قرآن مجید و علی بن ابیطالب را داشته باش! بدان که من از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم، می فرمود: علی نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند او صدیق اکبر و فاروق است که حق را از باطل جدا می کند! (2)

علی اول نمازگزار اسلام بود

و نیز حموئی به سند گذشته از ابوایوب انصاری روایت می کند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مدت هفت سال فرشتگان با من و علی نماز می گزاردند، زیرا در آن مدت که ما نماز می گزاردیم کسی دیگر نماز نمی خواند!» (3)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید عبدالسلام بن صالح از اسحاق ازرق و او از جعفر بن محمد (علیه السلام) و او از پدران خود روایت کرده که چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه زهرا (علیها السلام) را به علی شاهر داد، زن ها نزد فاطمه (علیها السلام) آمدند و گفتند: ای دختر پیغمبر! فلانی

ص: 286

1- . غایة المرام، ص 502، مناقب خوارزمی، ص 110، فیض القدیر مناوی، ج 4، ص 358 به نقل از بزاز و طبرانی، والاصابه، ج 7، قسم 1، ص 167.

2- . فرائد السمطین، ج 1، ص 140 (علی اول من آمن بی، واول من یصافحنی یوم القیامة، وهو الصدیق الاکبر، والفاروق یفرق بین الحق والباطل).

3- . فرائد السمطین، ج 1، ص 242، و کنز العمال، ج 6، ص 156 به نقل از ابن عساکر.

و فلانی از تو خواستگاری نمودند، ولی پدرت نپذیرفت و امروز شوهر تو تهی دست است و ثروتی ندارد.

چون پیغمبر به دیدن فاطمه آمد دید فاطمه ناراحت است، وقتی علت پرسید و فاطمه جهت را گفت، پیغمبر فرمود: ای فاطمه! خداوند امر کرد تو را به علی تزویج کنم که از همه اینان زودتر مسلمان شد و علمی زیادت و بردباری عظیم تر دارد، تو را به دستوری از آسمان به علی تزویج کردم. نمی دانی که علی در دنیا و آخرت برادر من است؟⁽¹⁾

و از جمله روایاتی که از طریق ما روایت کرده است از شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی⁽²⁾ به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری است که گفت: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خداوند متعال مرا برگزید و از میان خلق انتخاب کرد و پیغمبر خود قرار داد و سرآمد کتب آسمانی را بر من نازل نمود.

من گفتم: ای خدا و سرور من! تو موسی را به سوی فرعون فرستادی و او از تو خواست که برادرش هارون را وزیر او قرار دهی که مددکار او باشد و سخنان او را تصدیق کند، من هم از تو می خواهم که یک نفر را از میان خاندان من وزیر من قرار دهی که مددکار و یاور من باشد و گفتار مرا در مقابل دیگران تصدیق کند، خدایا علی را وزیر و برادر من قرار بده.

شجاعت را در دل او به ودیعت بگذار و هیبت او را در دل دشمن قرار بده، علی

ص: 287

1- . اسدالغابة، ج 5، ص 520، کنز العمال، ج 6، ص 153 به نقل از خطیب بغدادی و طبرانی، (فضائل الخمسة، ج 1، ص 318 تا 332) به طوری که می بینید این حدیث در مدارک عامه آمده است و شیعه عقیده ندارد که بانوی بزرگ و عالی قدر اسلام چنین بوده است که از فقر و تهی دستی شوهرش علی (علیه السلام) افسرده و نگران باشد. مقام عصمت و فضائل بی نظیر حضرت زهرا (علیها السلام) به هیچ وجه با این نسبت به آن سیده النساء نمی سازد، ولی چون عامه از نظر دید و اعتقاد خود نقل کرده اند، مهم نیست!

2- . شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی پیشوای محدثان شیعه و یکی از نوابغ بزرگ ماست. شیخ صدوق فرزند عالی قدر علی بن بابویه قمی رئیس شیعه و علمای قم بوده، و به همین جهت، پدر و پسر را «ابن بابویه» و هر دو را «صدوقین» می نامند، ولی ابن بابویه معروف پسر یعنی شیخ صدوق مدفون در شهر ری است. علی بن بابویه در کنار میدان آستانه قم مزار معروفی دارد. شیخ صدوق استاد شیخ مفید و شاگرد ابن ولید قمی و مؤلف قریب سیصد کتاب در علوم دینی است. بزرگ ترین اثر ارجدار او «من لا یحضره الفقیه» یکی از کتب چهارگانه و معتبر شیعه است. کتاب های مشهور دیگر او عیون اخبار الرضا، معانی الاخبار، علل الشرایع، خصال، و امالی است. صدوق به سال 381 در ری به جهان باقی شتافت، و امروز آرامگاهش در آنجا معروف به «ابن بابویه» است.

نخستین کسی است که به من ایمان آورد و پیغمبری مرا تصدیق کرد، و نخستین کسی است که با من خدا را یگانه دانست، من اینها را از خدای خود خواستم و خدا هم آن را به من عطا کرد. پس علی آقای جانشینان است. پیوستن به او سعادت و جان دادن در حال پیروی از او شهادت است.

نام علی در تورات در ردیف نام من، و همسر او صدیقه کبری دختر من است. پسران او (حسن و حسن) دو آقای اهل بشت هستند و همه جوان می باشند، پسران منند، علی و پسران او و امامان بعد از آنها پس از خاتم انبیاء حجت های خدا بر بندگان اویند.

آنها دروازه های علم در میان امت من هستند. هر کس از آنها پیروی کند از آتش دوزخ نجات می یابد و هر کس از آنان پیروی نماید، به راه راست هدایت می گردد. خداوند محبت آنها را به هر بنده ای موهبت کند، او را به بهشت می برد. (1)

چه کسی غیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شایسته زمامداری مسلمانان بود؟

هم اکنون از آنچه بیان داشتیم و روایاتی که از طریق شیعه و سنی در تفسیر این آیه نقل کردیم، آگاه شدید که آیه شریفه در شأن مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است، باید دانست که آیه شریفه به دو وجه دلالت دارد که خلافت و امامت اختصاص به آن حضرت دارد.

1- خداوند خبر داده است که آن حضرت پیش از همه به خدا و پیغمبر ایمان آورد، و کسی در این خصوص بر او سبقت نگرفت، و چون او را به کلمه «السابقون» ذکر کرده است می رساند که علی (علیه السلام) در تمام موارد جلوتر از سایر مسلمانان است. (2)

و از

ص: 288

1- . غایة المرام، ص 504، امالی شیخ صدوق، ص 28، مجلس 6.

2- . اطلاق لفظ جمع (السابقون) و (المقربون) به جای مفرد در زبان عربی معمول است، و نظایر و شواهد زیاد دارد. در ذیل آیه شریفه انما ولیکم الله و رسوله در این باره توضیح خواهیم داد. آنچه مسلم است، منظور از این سبقت گزیدگان که مقربان درگاه الهی هستند کسی جز امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست. زیرا ایمان آوردن علی بچه ده ساله به پیغمبر و مسلمان شدن و نماز خواندن وی در آن روزگار و سن و سال عمل یک فرد نبوده، بلکه شعاع عمل جمعیتی را داشته است، و کار و احساس او نه تنها موجب تقرب وی به سوی خداوند گشت، بلکه امتی را به خدا و پیغمبر نزدیک گردانید. پس السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم!!

جمله مقام خلافت و پیشوائی مسلمانان بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، بنابراین اگر کسی چنین فرد سبقت گیرنده و پیشقدم در تمام شئون اسلام را در احراز مقام خلافت پشت سر بگذارد، و دیگری را که در ایمان به خدا و رسول او مسبوق بوده و چنین افتخاراتی نداشته است بر وی مقدم بدارد، در حقیقت رد قول خداوند کرده است.

2- خداوند خبر می دهد که علی (علیه السلام) و آن کس که پیش از همه سبقت گرفت از همه به خدا نزدیک تر است (اولئک المقربون) و چون آن سابقین در اسلام همان مقربین درگاه خداوند هستند، لذا خدا آنها را بر افرادی که بعد از وی اسلام آوردند مقدم داشته است، بنابراین مقدم شدن افراد مسبوق بر او و تصاحب منصب خلافت به معنی نزدیک کردن دور، و دور کردن نزدیک است که عقلاً باطل می باشد، زیرا امکان ندارد که محمول، موضوع را نفی کند!

به عبارت دیگر مقرب گشتن و نزدیک شدن انسان به خدا، به وسیله وجود آثار قرب و نزدیکی در وی و ترتب آثار آن بر او، مثل این که پیش از همه به بهشت می رود و رحمت خداوند بر او نازل می شود، و گرامی داشتن وی به نحوی که دیگران به آن نرسند و غیرها، تحقق می یابد، نه این که در مکان یا سایر جهاتی که در نزدیکی با مخلوق به نظر می رسد، بتواند به خدا نزدیک شود، بنابراین اگر آثار تقرب به خدا که گفتیم، نصیب افراد مسبوق هم بشود و مثلاً خلیفه خدا گردد، و آن که سابق بر اوست تحت فرمان و سرپرستی او قرارگیرد، می باید مسبوق مقرب و نزدیک به خدا باشد، ولی سابق چنین نباشد، حال این که این معنی برخلاف گفتار خداوند است. بقوله تعالی: اولئک المقربون!

بیان مطلب به عبارت روشن تر نزدیکی به خداوند به این است که که شخص با مقام و منزلتی که نزد خدا دارد به وی نزدیک شود، بنابراین اگر بنا باشد کسی که از خدا و پیغمبر دور است خلیفه خدا شود، و آن کس که به خدا نزدیک می باشد به امر خدا تحت فرمان و بیعت او قرار گیرد، موجب می شود که فرد دور، به خدا نزدیک شود، زیرا هیچ مقامی از مقام خلافت الهی نزدیک تر به خدا نیست، و آن کس که نزدیک است، از خدا دور می گردد، چون دست به دامن فرد دور از خدا زده است، و محال بودن آن از

اجتماع ضدین روشن تر است.

اشکال شکی نیست که هر کس به خدا نزدیک تر است، می باید بر دیگران مقدم باشد، ولی گاهی مصلحت و حکمت اقتضا می کند که آدم دور از خدا بر وی مقدم گردد، چنان که ابن ابی الحدید در خطبه شرح نهج البلاغه گفته: الحمد لله الذی قدم المفضول علی الفاضل لحکمة اقتضاها. یعنی: سپاس خدا را که آدم بی قربی (ابوبکر) را بر دانای برتری (علی علیه السلام) به واسطه حکمتی که اقتضا می کرد، مقدم داشت!

پاسخ قبلاً دانستی که مقدم شدن شخص دور از خدا، بر کسی که به خدا نزدیک است، دور از عقل است، زیرا کسی که به خدا نزدیک است به واسطه منزلت و مقامی که نزد خدا دارد، نه این که (نعوذ بالله) از لحاظ مکان و نسبت و غیره که در ممکنات تصور می شود، نزدیک به او باشد.

از این رو چنانچه فرد دور از خدا بر چنین کسی در تصاحب مقام خلافت الهی پیشی گیرد، باعث انقلاب موضوع می گردد که از نظر عقلی محال است.

به علاوه صرف نظر از این که این کار فی حد ذاته امکان ندارد، اصولاً وقوع آن و نسبت دادن آن به خداوند هم باطل و بی مورد است، زیرا اگر دلیل آنها در مقدم داشتن خلفا بر علی (علیه السلام) این است که از طرف خدا و پیغمبر استناد به آیه و روایتی کنند، مسلماً باطل است، چون هیچ سنی ادعای وجود نص بر خلافت آنها ننموده است، بلکه خلیفه شدن اولی را با بیعت و دومی با انتصاب اولی و سومی به وسیله شورائی انجام گرفت که دومی تشکیل داد.

اگر گفته شود: علت مقدم شدن آنها بر علی (علیه السلام) اتفاق همه مسلمانان به بیعت کردن با آنها بوده است که کاشف از شایستگی خلافت آنها است به دلیل این که پیغمبر فرمود: «امت من اجتماع بر خطا نمی کنند» می گویم: این نیز به طور قطع باطل است، زیرا از روز میل اجماع بر بیعت ابوبکر نشد چنان که گذشت.

اگر بگویند: خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) خلافت را واگذار به آنها کرد، می گویم نادرستی آن روشن تر است، زیرا منظور از واگذاری، یا نائب گرفتن و یا دادن ریسمان خلافت به دست آنهاست، به طوری که خود به کلی از آن دوری کند و حق خود را ساقط

نماید و هر دو نیز باطل می باشد.

بطلان اولی با این که سخنی روشن است، اصولاً با اصرار از خلفا از بیعت گرفتن از آن حضرت نمی سازد! تا جایی که اقدام به سوزاندن در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) نمودند و علی (علیه السلام) را از خانه بیرون آوردند و به اجبار از آن حضرت بیعت بگیرند، چنان که در روایات شیعه و سنی آمده است، معنی ندارد که نائب از منوب عنه بیعت بگیرد.

علت بطلان دومی این است که این عمل در حد خود معقول نیست، زیرا ریسمان خلافت در دست خداوند متعال است، و فرضاً که آن حضرت هم آن را واگذار به دیگری می کرد، از دست خداوند خارج نمی گردید، مضافاً به این که اصلاً عمل نادرست و باطلی است، چون با شکایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از خلفا در موارد گوناگون، منافات دارد. آری امیرالمؤمنین (علیه السلام) با این که خلافت حق مسلم او را غصب کردند، صبر کرد و از بیم برگشتن مردم از اسلام، برای گرفتن آن دست به شمشیر نبرد.

اشکال اسلام آوردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ایمان داشتن او به خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در خردسالی و پیش از بلوغ روی داد، و مسلمان شدن بچه اثری ندارد، بنابراین اسلام آوردن وی فضیلتی نیست که موجب شود او بر خلفا مقدم گردد.

پاسخ این اشکال در حقیقت اعتراض به حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مدح گفت و فرمود: علی در میان مؤمنین نخستین کسی است که ایمان آورد و نخستین مسلمانی است که به اسلام گروید، چنان که در روایات فریقین آمده است.

قبلاً دانستی که خلیفه دوم خود از کسانی است که این روایت را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است، و خود او گفت: اگر یکی از این سه فضیلت علی را من می داشتم از آنچه آفتاب بر آن می تابد بهتر می دانستم! بلکه باید گفت این اشکال، اعتراض به خداوند متعال است که به اتفاق روایات شیعه و سنی آیه السابقون السابقون اولئک المقربون را درباره آن حضرت نازل کرده است! پس این اشکال اصلاً شایسته جواب دادن نیست. با این وصف برای مزید اطلاع می گوئیم: کودکی مانع از کامل شدن

عقل برای قبول اسلام و ایمان نیست، چنان که به حضرت عیسی و یحیی در حال کودکی حکمت و نبوت داده شد.

مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر حسب اخباری نورانی و سایر روایاتی که شیعه و سنی نقل کرده اند، بعد از حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله) از تمام مردم روی زمین عاقل تر بود، علیهذا این پندار که اسلام آوردن او در حال خردسالی بی اثر بود، مورد پیدا نمی کند، بلکه بر هر مسلمانی واجب است که بعد از ملاحظه روایات اسلام آوردن آن حضرت اعتراف به یک فضیلت دیگر آن وجود مقدس هم بکند و آن کامل بودن عقل علی (علیه السلام) قبل از بلوغ اوست!

ص: 292

حدیث سی و یکم: تفسیر آیه طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَأْبٍ

ریشه درخت طوبی در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است

آیه 31 - قال الله تعالى: طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَأْبٍ (1) یعنی: طوبی و عاقبت نیک برای آنهاست.

حدیث سی و یکم - در «غایة المرام» از تفسیر ثعلبی (به سند خود) از عبدالله بن عباس روایت می کند که گفت: طوبی درخت بهشتی است که ریشه آن در خانه علی و شاخه آن در خانه هر مؤمنی است و به او گفته می شود طوبی و عاقبت نیک از آن تو است. (2)

و نیز ثعلبی در تفسیر خود از جابر جعفی از حضرت باقر (علیه السلام) روایت نموده است که گفت: از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند «طوبی لهم و حسن مأب» چیست؟ فرمود: طوبی درختی است در بهشت. ریشه آن در خانه علی و شاخه های آن بر سر اهل بهشت سایه می افکند. عرض کردند: یا رسول الله! ما پرسیدیم طوبی چیست می فرمائید: درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی و شاخه های آن بر سر اهل بهشت سایه انداخته است؟ فرمود: آری، فردای قیامت خانه من و علی یکی است و در یک جاست. (3)

ص: 293

1- . آیه 29 سوره رعد.

2- . غایة المرام، ص 392 به نقل از تفسیر ثعلبی.

3- . همان مأخذ.

و از محمد بن سیرین روایت شده است که گفت طوبی درختی است در بهشت، ریشه آن در خانه علی است و هیچ خانه ای در بهشت نیست مرگ این که شاخه ای از طوبی در آن است. (1) ثعلبی در وصف درخت طوبی دو حدیث نقل کرده است.

حدیث اول - را به سند خود از معاویه بن قره از پدرش نقل می کند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: طوبی درختی است که خداوند خود آن را غرس کرده است، و روح خود را در آن دمید، با زینت ها و زیورها رشد می کند، و شاخه های آن از پشت پرده های بهشت دیده می شود.

حدیث دوم - از عنذر بن عمیر، روایت نموده که گفت: طوبی درختی در بهشت عدن است. ریشه آن در خانه پیغمبر است و در هر خانه و غرفه بهشتی نیز شاخه ای از آن هست. خدا هیچ رنگی و شکوفه ای خلق نکرده است که نمونه آن در درخت طوبی نباشد مگر رنگ سیاه که نیست، دو چشمه کافور و سلسبیل از زیر آن جاری است.

مقاتل به سلیمان هم چنین گفته است و اضافه می کند که هر برگ آن جماعتی را سایه می دهد و فرشته ای بر آن نشسته است که به انواع مختلف خدا را تسبیح می گویند. (2)

روایاتی که از طریق ما شیعه امامیه رسیده بسیار است. در اینجا از باب تیمن و تبرک فقط دو روایت آن را می آوریم:

روایت اول را شیخ صدوق به اسناد خود از ابوبصیر روایت می کند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: طوبی برای کسی است که در غیبت قائم، چنگ به ولایت و دوستی ما بزند، و دلش پس از هدایت پریشان نگردد. من گفتم: قربانت گردم، طوبی چیست؟

فرمود: طوبی درختی است در بهشت. ریشه آن در خانه علی بن ابیطالب است، و در خانه هر مؤمنی هم شاخه ای از آن هست، این است که خداوند می فرماید: طوبی لهم و حسن مآب. (3)

ص: 294

1- . همان مأخذ.

2- . غایة المرام، ص 291، به نقل از تفسیر ثعلبی.

3- . غایة المرام، ص 292، به نقل از تفسیر ثعلبی.

روایت دوم کلینی به اسناد خود از ابوبصیر و او از حضرت صادق (علیه السلام) و آن حضرت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: اهل دین با راستی در گفتار و تسلیم امانت به صاحبش، و وفای به عهد، و پیوند با خویشان و ترحم بر مستمندان، آمیزش کم نسبت به زن، انجام کارهای نیک، خوی پسندیده، بردباری زیاد، و پیروی از علم و دانشی که انسان را به خدا نزدیک کند، شناخته می شود، پس طوبی و عاقبت نیک برای آنهاست.

طوبی درختی است در بهشت ریشه آن در خانه پیغمبر است، و در خانه هر فرد با ایمانی هم شاخه ای از آن هست، و هرگاه شهوات بر دلش راه می یابد آن شاخه آن را تباه می کند. اگر سوار ماهری صد سال در سایه آن حرکت کند، از زیر آن بیرون نمی رود و چنانچه کلاغی از پائین آن پرواز کند قبل از آن که به بالای آن برسد پیر شده و می افتد.

مؤمن کسی است که به فکر خود باشد و مردم هم از او آسوده باشند، وقتی شب فرا می رسد روی خود را بر زمین می گذارد و با تمام بدن خدا را سجده می نماید و برای آزادی خود از کیفر الهی راز و نیاز می کند. آگاه باشید و این چنین باشید. (1)

علی (علیه السلام) سرور مؤمنین است

مؤلف از این روایات که در تفسیر آیه شریفه از طریق عامه به حد استفاضه و از طریق شیعه به حد تواتر رسیده است، استفاده می شود که مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) آقای مؤمنین و بهترین و افضل آنهاست، و هم استفاده می شود که آن حضرت جان پیغمبر است و کسی از لحاظ درجه و مقام از وی به پیغمبر نزدیک تر نیست.

بیان مطلب این که پیغمبر در جواب سائل فرمود: فردای قیامت خانه من و علی یکی است و در یک جاست، دلالت می کند که علی (علیه السلام) به منزله جان پیغمبر است، و

ص: 295

هیچ کس در درجه و منزلت از او به پیغمبر نزدیک تر نیست.

و نیز این که فرمود ریشه آن در خانه علی و شاخه آن بر اهل بهشت سایه می افکند، و هیچ مؤمنی نیست که در خانه او شاخه ای از درخت طوبی نباشد، به خوبی می رساند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بهترین مؤمنین و آقا و سرور آنهاست معنی نسخت از آیه «وانفسنا» و از حدیث منزلت و حدیث برادری علی (علیه السلام) نسبت به پیغمبر که میان شیعه و سنی همگی متواتر است، آشکار می باشد.

معنی دوم نیز از آیه و احادیث مزبور به خوبی استفاده می شود، زیرا بدیهی است که هر کس به منزله جان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و برادر او باشد، آقای مؤمنین و افضل و بهترین آنها خواهد بود، به خصوص که روایات متواتر شیعه و سنی کاملاً دلالت بر آن دارد.

در «غایة المرام» از طریق عامه متجاوز از پنجاه حدیث نقل می کند، از جمله از خطیب خوارزمی که از بزرگان علمای عامه است در کتاب «مناقب» به اسناد خود از انس بن مالک روایت می کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای انس آب وضوی مرا آماده کن. آن گاه پس از وضو برخاست و دو رکعت نماز گزارد، سپس فرمود: ای انس! نخستین کسی که از این در وارد می شود امیرالمؤمنین، و آقا مسلمین و پیشوای مؤمنان، نورانی جبین و خاتم اوصیاء است. (یا انس اول من یدخل علیک من هذا الباب: امیرالمؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین).

انس با خود گفت: خدایا این شخص را مردی از انصار (اهل مدینه) قرار بده، و آن را پنهان داشتم. ناگاه دیدم علی وارد شد. پیغمبر فرمود: ای انس! این کیست؟ عرض کردم: علی است. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با خوشحالی برخاست و دست به گردن علی انداخت و با دست خود عرق از صورت علی پاک کرد. علی عرض کرد یا رسول الله! می بین کاری کردید که نسبت به هیچ کس جز من ننموده اید. پیغمبر فرمود: چرا چنین نکنم و حال آن که تو احکام دین مرا به مردم ابلاغ می کنی و صدای مرا به آنها می رسانی و موارد

چون روشن شد که علی (علیه السلام) به منزله جان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بعد از آن حضرت و افضل آنها و آقا و سرور مؤمنین است، ثابت می شود که خلافت و امامت اختصاص به آن حضرت دارد، زیرا محال است وجود مقدسی که دارای چنین مقام عالی است، تحت فرمان دیگری که به مراتب از او پائین تر است قرار گیرد.

مؤلف این که پیغمبر فرمود: تو «خاتم اوصیاء» هستی، منظور اوصیاء و جانشینان پیغمبران است و با این منافات ندارد که آن حضرت نخستین وصی و جانشین پیغمبر اسلام باشد. هیچ کس از علمای عامه دعوی وصایت برای ابوبکر ننموده اند، ولی در سایر روایات شیعه و سنی «خیر الوصیین» آمده است، یعنی: بهترین جانشینان و اگر درست باشد باید آن را به همین معنی که گفتیم حمل نمود، زیرا هیچ کس خاتم اوصیا را برای غیر از علی (علیه السلام) ادعا نکرده است. عامه میان وصایت و خلافت فرق گذاشته اند! به این معنی که وصایت را برای علی (علیه السلام)، و خلافت را برای ابوبکر قرار داده اند که با بیعت انجام گرفته است؟! از این رو احتمال دارد «خاتم الوصیین» اشتباه از راوی یا نسخه نویس باشد.

ص: 297

1- . مناقب خوارزمی، ص 42، در خصائص نسائی، ص 3 از علی (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: صدیق اکبر منم هر کس بعد از من بگوید «من صدیق هستم» دروغگو است. طبری در ج 2، تاریخ خود، ص 56، و نیز محب طبری در ج 2، ریاض النظره، ص 155، و ابن حجر در ج 8، قسم اول، الاصابه، ص 167، روایت می کنند که پیغمبر فرمود: بعد از من آشویی خواهد بود، در آن موقع با علی بن ابیطالب باشید، زیرا او نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند. صدیق اکبر و فاروق این امت اوست. و نیز از ابوذر روایت می کند که پیغمبر به علی (علیه السلام) فرمود: صدیق اکبر و فاروق تویی که حق را از باطل جدا می سازی، و می گوید این را طبرانی از بزاز نقل کرده است، و نیز مناوی در فیض القدیر، ج 4، ص 358 و کنز العمال، ج 6، ص 152 - 156، و سیوطی در «درالمنثور» ذیل آیه «واضرب لهم اصحاب القریه»، و ابن حجر مکی در صواعق، ص 74 همگی روایت کرده اند که پیغمبر فرمود: صدیق و فاروق علی است. با این وصف ملاحظه می کنید که این دو لقب را هم از علی (علیه السلام) گرفتند و به ابوبکر و عمر دادند!! وای اگر از پس امروز بود فردائی! که قطعاً هست و خسر هنالک المبطلون!!

حدیث سی و دوم: تفسیر آیه وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ ...

صدیق اکبر علی (علیه السلام) است

آیه 32 - قال الله تعالى: وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (1) یعنی: هر کس پیروی کند از خدا و پیغمبر، با کسانی خواهد بود که خداوند آنها را گرامی داشته است، و آنها پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران می باشند، و چه نیکو رفیقانی هستند اینان.

حدیث سی و دوم - در «غایة المرام» از شیخ طوسی در کتاب «مصباح الانوار» (2) از انس بن مالک روایت می کند که گفت: در یکی از روزها پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با ما نماز بامداد گزارد، بعد روی مبارک را به طرف من نمود. من گفتم: یا رسول الله! اگر مناسب می دانید آیه شریفه «ومن يطع الله والرسول...» را برای ما تفسیر کنید.

پیغمبر فرمود: منظور از «پیغمبران» من هستم، و «صدیقان» برادرم علی بن ابیطالب است، «شهیدا» برادم حمزه، و «نیکوکاران» دخترم فاطمه و فرزندان او حسن و حسین می باشند.

ص: 298

1- . آیه 69 سوره نساء.

2- . این کتاب از شیخ طوسی نیست، در غایة المرام آن را به نام مصباح الانوار تألیف ابن بابویه دانسته که آن هم درست نیست. استاد فقید علامه تهرانی در «ذریعه»، ج 21، ص 103 به تفصیل در این باره بحث کرده و می گوید در «مدینة المعاجز» و کشکول شیخ احمد شکر آن را از شیخ طوسی دانسته، ولی این کتاب از شیخ هاشم بن محمد نامی است و در آن از علمای قرن ششم روایت نموده است. شاید چون شیخ طوسی «مصباح المتهدد» داشته به نام او اشتباه شده است. این کتاب در فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

انس گفت: عباس عموی پیغمبر نیز حضور داشت، در این موقع او جلورفت و مقابل پیغمبر نشست و گفت: آیا من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک چشمه نیستیم؟ فرمود: برای چه؟ عباس گفت: برای این که علی و فاطمه و حسن و حسین را بدون ما معرفی کردی. پیغمبر تبسم نمود و فرمود: ای عم! درست است که ما همگی از یک چشمه هستیم، ولی ای عم! خداوند من و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه آدم را بیافریند و آسمانی بنا شود و زمین گسترش یابد و ظلمت و نوری و بهشت و دوزخی و آفتاب و ماهی باشد، خلق فرمود.

عباس گفت: یا رسول الله آغاز خلقت شما چگونه بوده است؟ فرمود: ای عم! وقتی خداوند خواست ما را بیافریند، سخنی گفت و از آن نوری آفرید. آن گاه سخنی دیگر گفت و از آن روح آفرید، پس نور را با روح در آمیخت و مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق فرمود. بدین گونه ما پیش از آن که کسی خدا را تسبیح گوید و یا تقدیس کند، خدا را تسبیح و تقدیس می کردیم.

و چون خداوند اراده کرد که علی را خلق کند، نور مرا شکافت و عرش را از آن آفرید، پس عرش از نور من و نور من از خداست، و نور من افضل از عرش است. سپس نور برادرم علی بن ابیطالب را شکافت و فرشتگان را از آن خلق نمود. پس فرشتگان از نور علی و نور علی از نور خداوند جدا شده و علی افضل از فرشتگان است.

آن گاه نور دخترم فاطمه را شکافت و آسمان ها و زمین را از آن آفرید. پس آسمان ها و زمین از نور دخترم و نور دخترم از نور خداست، و دخترم افضل از آسمان ها و زمین است. بعد از آن نور فرزندم حسن را شکافت و خورشید و ماه را از آن خلق فرمود. بنابراین خورشید و ماه از نور فرزندم، حسن، و نور فرزندم حسن از نور خدا جدا شده است، و فرزندم حسن افضل از آفتاب و ماه است.

و از آن پس پروردگار نور فرزندم حسین را شکافت، و بهشت و حورالعین را از آن آفرید. از این رو بهشت و حورالعین از نور فرزندم حسین و نور فرزندم حسین از نور خداست و فرزندم حسین افضل از بهشت و حورالعین است.

پس از آن خداوند به ظلمات فرمان داد که به صورت ابرهای سیاه بر فرشتگان

بگذرند. آسمان‌ها بر فرشتگان ظلمت افکندند، و فرشتگان با تسبیح و تقدیس خداوند نالیدند و گفتند: ای خدای ما و ای سرور ما! از موقعی که ما را آفریدی و این اشباح را به ما نشان دادی، ناراحتی ندیده ایم، اکنون تو را به حق این اشباح (پنج تن) سوگند می‌دهیم که این تیرگی را از ما برطرف کن.

در این هنگام خداوند از نور فاطمه قنديل هاي بيرون آورد و در وسط عرش آویزان نمود. از نور آن آسمان‌ها و زمین روشن گردید، و درخشان شد. به همین جهت نیز فاطمه «زهراء» نامیده شد. (1)

فرشتگان گفتند خدایا و پروردگارا این نور درخشان کیست که آسمان‌ها و زمین به وسیله آن روشن شده است؟ خداوند وحی فرستاد که این نوری است که من آن را از نور جلال خود برای کنیزم فاطمه و دختر حبیبیم و همسر ولیم و برادر پیغمبرم و پدر حجت‌هایم بر بندگانم، پدید آوردم. ای فرشتگان من! گواه باشید که من ثواب تسبیح و تقدیس شما را برای این زن و شیعیان و دوستان او قرار دادم تا روز قیامت.

چون عباس این سخنان را از پیغمبر شنید برخاست ایستاد و میان دو چشم علی (علیه السلام) را بوسید و گفت: یا علی! به خدا قسم تو حجت‌بالغه‌ای برای هر کس که ایمان به خدا و روز جزا دارد. (2)

علی (علیه السلام) صدیق امت اسلام است

علاوه بر این روایت که «صدیقین» تفسیر شده به مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایات مستفیضه بلکه از طریق ما (شیعه امامیه) متواتر است که: «صدیقین» سه نفر هستند: حبیب نجار، مؤمن آل یسن، و حزقیل مؤمن آل فرعون، و علی بن ابیطالب (علیه السلام) و او افضل از آن دو نفر است.

این معنی را در «غایة المرام» با شانزده طریق از عامه روایت کرده است. (3) از جمله

ص: 300

1- . زهرا یعنی درخشنده.

2- . غایة المرام، ص 427.

3- . غایة المرام، ص 648.

از عبدالله بن احمد بن حنبل (به سند خود) از عیسی بن عبدالرحمن بن ابی لیلی از پدرش روایت نموده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: صدیقین سه نفر هستند: حبیب نجار یعنی مؤمن آل یسن، و حزقیل مؤمن آل فرعون، و علی بن ابیطالب (علیه السلام) و او افضل آنهاست. (1)

و نیز از جزء دوم کتاب «الفردوس» تصنیف ابن شیرویه دیلمی در باب صاد از داود بن بلال روایت می کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: صدیقین سه نفر هستند: حبیب نجار (مؤمن آل یسن)، و حزقیل مؤمن آل فرعون، و علی بن ابیطالب (علیه السلام) و او افضل آنهاست. (2)

و از جمله ابن مغزلی شافعی به دو طریق همین حدیث را از ابن ابی لیلی و او از پدرش از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است. (3)

و از جمله از ثعلبی در تفسیرش به سند خود از ابن ابی لیلی از پدرش روایت نموده است که پیغمبر فرمود: پیشی گیرندگان امت ها سه نفر می باشند که به قدر یک چشم به هم زدن کفر نورزیدند، و اینان علی بن ابیطالب، و مؤمن آل یسن، و مؤمن آل فرعون می باشند، صدیقین اینان هستند و علی افضل آنهاست.

و از جمله از علی بن جعد از حسن بصری و او از ابن عباس روایت می کند که در تفسیر آیه «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ» (4) یعنی: کسانی که به خدا و رسول او ایمان آوردند آنها صدیقین می باشند. گفت: صدیق این امت علی بن ابیطالب است. صدیق اکبر و فاروق اعظم اوست! (صدیق هذه الأمة علی بن ابیطالب، هو الصدیق الاکبر، و الفاروق الاعظم) و هم ابن عباس در تفسیر آیه «والشهداء عند ربهم» یعنی آنها در نزد خداوند گواهان هستند گفت: این گواهان علی و جعفر و حمزه است.

ص: 301

1- . غایة المرام، ص 647.

2- . غایة المرام، ص 647.

3- . غایة المرام، ص 648، و مناقب ابن مغزلی، ص 246.

4- . آیه 19 سوره حدید.

«صدیقون» و «گواهان پیغمبران» بر امت های آنان اینان هستند که شهادت می دهند پیغمبران رسالت الهی را ابلاغ نمودند و دنباله آیه «ولهم اجرهم» برای آنهاست مزد آنان، یعنی مزد تصدیق نبوت «ونورهم» نور آنها بر صراط می درخشد. (1)

مؤلف از روایات ثعلبی استفاده می شود که موصوف بودن به این مقام بزرگ یعنی مقام «صدیق» بودن یا تکامل این مقام، متفرع بر پیشی گرفتن در ایمان به خدا و پیغمبر خدا نسبت به سایر مردم است، بنابراین صدیق کامل مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، زیرا به اتفاق تمام مسلمانان او پیش از ایمان آوردن همه مردم به خدا و پیغمبر ایمان آورد.

پس به همین جهت ثابت می شود که در آن حضرت صدیق بودن نیز سبقت دارد بر تمام ملت اسلام، و بدین گونه و با در نظر گرفتن احادیث متواتر دو فرقه اسلامی شیعه و سنی، ثابت می شود که آن حضرت «صدیق کامل» بود، زیرا روایات شیعه و سنی بلکه روایات عامه به تنهایی در این خصوص به حد تواتر قطعی رسیده است.

کسی جز علی (علیه السلام) نمی تواند صدیق باشد!

باید دانست که صیغه «فَعِيل» دلالت دارد که فعل دائماً باید در مبدأ باشد. چنان که در موارد استعمال زیاد دیده می شود، زیرا مثلاً «سِکِّير» جز بر کسی که دائماً در حالت سُکر و مستی است اطلاق نمی شود، همان طور که «شَرِيب» جز بر کسی که پیوسته شراب می نوشد اطلاق نمی گردد، بنابراین «صدیق» کسی است که پیوسته با صدق و راستی همراه باشد، و این معنی تحقق پیدا نمی کند مگر این که گفتار کردارش، و کردار، گفتارش را تصدیق کند، و این مرتبه کامل با مقام شریف «عصمت» همراه است.

چون این مطلب روشن شد، روشن می شود که خلافت و امامت اختصاص به آن حضرت دارد، زیرا از نظر عقلی محال است که چنین شخصی تحت فرمان کسی باشد که گفتارش کردارش را تصدیق نمی کند.

ص: 302

1- . غایة المرام، ص 648 به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 89.

سؤال ممکن است سؤال کنید که ابوبکر هم «صدیق» بود، و به این لقب در میان مسلمانان مشهور است؟

پاسخ نامیدن ابوبکر به «صدیق» مانند جانشینی وی از پیغمبر، و امیرالمؤمنین بودن او از ساخته های مردم است، و منشأ اثر نمی باشد. لقبی که مردم ناآگاه از مافی الضمیر و دل های افراد به آنها می دهند کجا، و لقبی که خای عالم به سرائر و ضمائر مردم به آنان می دهد کجا. (1)

ص: 303

1- . بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

حدیث سی و سوم: تفسیر آیه أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ

جانشین پیغمبر را بشناسید!

آیه 33 - قال الله تعالى: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ (1) یعنی: هنگام رسیدن عذاب هر کسی می گوید: ای وای بر آنچه در پیشگاه خدا انجام دادم، و همه چیز را استهزا می کردم.

حدیث سی و سوم - در «غایة المرام» بعد از آن که می گوید: سه حدیث از چند طریق عامه راجع بر تفسیر این آیه درباره اهل بیت عصمت رسیده است می نویسد:

حدیث اول - محمد بن ابراهیم معروف به ابن زینب نعمانی (2) از طریق عامه روایت کرده و می گوید: خبر داد به ما محمد بن عبدالله بن معمر طبرانی در طبریه (واقع در فلسطین) سال 333، این مرد از ارادتمندان یزید بن معاویه و از ناصبیان و دشمنان خاندان پیغمبر بود. او گفت خبر داد به من پدرم (و با چهار واسطه) از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: هیئت از مردم یمن به حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رسیدند. پیغمبر فرمود: هم اکنون مردم یمن که غذای خود را با شیر خشکیده مخلوط نموده و می خورند، به نزد شما می آیند. چون به نزد پیغمبر آمدند، حضرت فرمود: اینان مردمی

ص: 304

1- . آیه 56 سوره زمر.

2- . محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن ابی زینب یا «نعمانی» از اعظم علمای شیعه و هم عصر شیخ صدوق است. از شاگردان دانشمند شیخ کلینی و ابن عقده و مسعودی بوده است. کتاب «غیبت» او که معروف به «غیبت نعمانی» است، یکی از قدیمی ترین کتب شیعه در پیرامون شخصیت جهان مدار امام زمان ارواحنا فداه و غیبت آن حضرت است.

هستند که دل هائی نازک و ایمانی قوی و نیرومند دارند آن فاتحی که با هفتاد هزار نفر برای یاری جانشین من و جانشین جانشین من قیام می کند، از اینان است و حمائل شمشیرهای آنان مشک است.

اصحاب عرض کردند، یا رسول الله! وصی و جانشین شما کیست؟ فرمود: همان است که خداوند به شما امر نموده چنگ به آنها بزنید، و فرموده است: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» (1) یعنی: چنگ بزنید به ریسمان الهی و پراکنده نشوید.

عرض کردند: یا رسول الله! این کدام ریسمان است؟ فرمود: همان ریسمانی است که خداوند در آیه دیگر می فرماید: «إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ» (2) یعنی: «مگر به وسیله ریسمانی که از جانب خدا، و ریسمانی که از مردم است» پس ریسمان الهی کتاب او (قرآن) است، و ریسمانی که از مردم است جانشین من می باشد. گفتند: جانشین شما کیست؟ فرمود: همان کسی است که این آیه درباره او نازل شده است؟ «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي حَبْلِ اللَّهِ. عَرَضَ كَرَدْنًا: «فِي حَبْلِ اللَّهِ» چیست؟ فرمود: همان است که خدا درباره او می فرماید: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً» (3) یعنی: روزی که ظالم انگشت های خود را می گزد و می گوید: کاش من از راهی می رفتم که با پیغمبر باشم. آن «راه» وصی و جانشین بلافصل من است که بعد از من راه به سوی من است.

عرض کردند: یا رسول الله! شما را به حق خدائی که برانگیخته ات نموده است او را به ما نشان بده که مشتاق دیدن او هستیم. فرمود: او کسی است که خداوند برای هوشیاران آیتی قرار داده است. هر وقت با دل آگاه و گوش شنوا به او بنگرید، خواهید دانست که جانشین من است.

همان طور که می دانید من پیغمبر شما هستم. پس صف ها را بشکافید و به صورت حاضران مسجد نگاه کنید، دل شما به هر کس مایل گردید، او جانشین من است! چون

ص: 305

1- . آیه 103 سوره آل عمران.

2- . آیه 112 سوره آل عمران.

3- . آیه 27 سوره فرقان.

خداوند در قرآن مجید می فرماید: «فَأَجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (1) یعنی: ابراهیم گفت: خدایا دل های مردم را متوجه (فرزندان ابراهیم) بنما.

ابوعامر اشعری، در اینجا و ابوغره خولانی، و ظبیان و عثمان بن قیس، و غربه دوسی به ترتیب از میان افراد قبائل اشعری، خولانی، و دوسی، و همچنین لاحق بن علاقه برخاستند، و صف ها را شکافتند و به رسیدگی افراد و مشاهده صورت های آنان پرداختند. در آخر دست علی بن ابیطالب را گرفتند و گفتند: یا رسول الله! دل های ما متمایل به این مرد گردید. پیغمبر فرمود: شما برگزیدگان خدائید، چون جانشین مرا قبل از آنکه از وی نام ببرم شناختید. از کجا دانستید که او همان است که جانشین من خواهد بود؟

آنها صداها را به گریه بلند نمودند و گفتند: به تمام حاضران نگاه کردیم و نسبت به هیچ کس شور پیدا نکردیم و به وی دل بستیم، ولی تا علی را دیدیم دل های ما به هیجان آمد، و بعد آرام گرفت، گوئی هدف را پیدا کرده است، لذا بی اختیار اشک از دیدگان ما جاری گشت، و چنان سینه ها از او روشن و فرحناک شد که گوئی او پدر ما و فرزندان او هستیم.

آن گاه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این آیه را تلاوت نمود: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (2) یعنی: تأویل قرآن را جز خداوند و راسخان در علم کسی نمی داند، سپس فرمود: شما بر اثر شناسائی جانشین من، چنان هستید که گوئی ولایت و دوستی ما به سوی شما پیشی گرفته است، و از آتش جهنم دور هستید (3) این عده زنده ماندند و در جنگ جمل و صفین در رکاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) شرکت نمودند، و در جنگ صفین در راه یاری آن حضرت شهید شدند.

پیغمبر به آنها نوید بهشت می داد، و می فرمود: اینان با علی بن ابیطالب کرم الله وجهه شهید خواهند شد.

ص: 306

- 1- . آیه 37 سوره ابراهیم.
- 2- . آیه 7 سوره آل عمران.
- 3- . اشاره به آیه شریفه: ان الذين سبقوا لهم منا الحسنی است.

و می گوید: حدیث دوم مؤلف کتاب «المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة» از ابوبکر روایت کرده است که گفت: پیغمبر اکرم به علی فرمود: یا علی! من و تو از جانب خدا آفریده شدیم. علی گفت: یا رسول الله! «جنب الله» چیست؟ فرمود: سری پوشیده و علمی نهفته است که جز من و تو کسی از آن خلق نشده است. پس هر کس ما را دوست داشت وفا به عهد کرده است، و هر کس ما را دشمن بدارد در پایان عمر خواهد گفت: یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله. (1)

و می گوید: حدیث سوم حموئی به سند خود از خیشمه جعفی روایت می کند که گفت: شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) می فرمود: (2) مائیم جنب الله و صاحبان و برگزیدگان و امانت گاه آثار پیغمبران و امنای الهی و حجت خدا و ارکان ایمان و ستون های اسلام، و رحمت خدا بر بندگانش.

آغاز و انجام کارها به وجود ما بستگی دارد، ائمه و چراغ های روشن در تاریکی و انوار هدایت مائیم. پیشی گرفتگان به دین خدا و آنها که در آخر کار هم باقی خواهند بود مائیم. پرچم برافراشته حق ما هستیم که هر کس دست به دامان ما بزند به حق می رسد و هر کس تخلف ورزد غرق می شود. مائیم که صورت های تابناک و نورانی خواهیم داشت، و برگزیده خداوند می باشیم، راه روشن و صراط مستقیم به سوی خدا و نعمت خدا بر بندگانش و راه راست خداپرستی ما هستیم.

معدن نبوت و پایگاه پیغمبری خدا و محل آمد و رفت فرشتگان ما هستیم. ما چراغ نورانی کسانی هستیم که بخواهند به وسیله ما کسب نور کنند، و راه هائی هستیم که بخواهند دنبال ما بیایند. راهنمایان بندگان به سوی بهشت، و پل هائی که هر کس از آن گذشت عقب نمی ماند و هر کس روی برتافت به هلاکت می رسد، مائیم.

خدا به وسیله ما رحمت نازل می کند و مردم از باران سیراب می شوند، و به وسیله ما عذاب از شما برطرف می شود، پس هر کس ما را شناخت و به خوبی دید و حق ما را دانست و دستوره های ما را گرفت (و بدان عمل کرد) او از ماست و به سوی ما

ص: 307

1- . غیبت نعمانی، چاپ مکتبه صدوق، ص 29، و غایة المرام، ص 341.

2- . در متن کتاب نیز چنین است، ولی در «فرائد السمطین» حدیث از امام باقر (علیه السلام) است.

روایات شیعه در این خصوص بسیار است. از جمله شیخ صدوق به اسناد خویش از ابوبصیر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: راهنما و راه یافته من هستم. پدر یتیمان و بینوایان، و شوهر بیوه زنان من هستم. پناهگاه هر ضعیفی و محل امن هر بیمناکی هستم.

فرمانده مؤمنین به سوی بهشت، و ریسمان محکم الهی و کلمه تقوی و قدرت دید خدا و زبان راستگو و دست توانای حق من هستم. جنب الله که خدا می فرماید: «أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَاحَ سَدْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» من هستم. دست باز رحمت و آمرزش خدا بر بندگانش من هستم.

من همانم که هر کس مرا شناخت و حق مرا دانست، خدای خود را شناخته است، زیرا من جانشین پیغمبر او در زمین او و حجت او بر بندگانش می باشم. هر کس منکر این فضائل من باشد، خدا و پیغمبرش را انکار نموده است. (2)

و نیز از طبرسی در «احتجاج» در حدیثی طولانی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: خداوند در این آیه: «ان تقول نفس...» به منظور روشن ساختن حجت بر بندگانش درباره برگزیدگان و اولیاء خود، تعریف زیادی برای نزدیک گردانیدن آنها به خود نموده است. نمی بینی که هرگاه بخواهی نزدیکی کسی را نسبت به دیگری اظهار کنی می گوئی فلانی جنب فلانی است؟ این گونه رمزها را خداوند در قرآن آورده است که جز خود و پیغمبران و حجت های او کسی نمی داند، و این هم به خاطر جلوگیری از دست بردن در قرآن مجید توسط دشمنان خدا بوده است که از آن راه جلو فضائل و مناقب حجت های خدا را بگیرند.

از این رو خداوند این گونه رموز را در قرآن آورده، و دل و دیدگان دشمنان را کور کرد که نتوانند آن را بفهمند و از قرآن حذف کنند. (3)

1- . غایة المرام، ص 341 - 342، و فراند السمطين، ج 2، ص 253.

2- . غایة المرام، ص 342.

3- . احتجاج طبرسی، ج 1، ص 75، و غایة المرام، ص 343.

مؤلف دلیل این که جانشین پیغمبر در روایت نخست، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، احادیث متواتری است که عامه و خاصه روایت کرده اند. در «غایة المرام» بیش از پنجاه روایت از طریق عامه در این مورد نقل کرده است.

وصایت و جانشینی هم که در این روایت و سایر احادیث آمده است، صریح در این است که منظور جانشین بلافصل پیغمبر اکرم است که عبارت از ولایت کبری و امامت و پیشوائی باشد، زیرا این که اهل یمن از وصی و قائم مقام پیغمبر در رسیدگی به امور مسلمین سؤال کردند، نمی خواستند پرسند جانشین شما در صرف اموال و غیره کیست؟

به علاوه جواب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: او کسی است که خداوند به شما دستور داده است چنگ به او بزنید، و کسی است که خدا این آیه را «ان تقول نفس یا حسرتی...» درباره او نازل کرده است، صریح تر و روشن تر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ثابت می کند، از این رو احتمال این که وصایت در غیر مسئله خلافت و امامت باشد، مورد پیدا نمی کند.

اکنون که با در نظر گرفتن روایات سنی و شیعه ثابت شد «جنب الله» امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، ثابت می شود که خلافت و امامت اختصاص به آن حضرت دارد.

بیان مطلب «جنب الله» جز بر شخصی که به تمام معنی به خدا نزدیک باشد، اطلاق نمی شود، زیرا کسی که یک وقت به وسیله اطاعتی به خدا نزدیک می شود، و وقت دیگر به واسطه گناهی از خدا دور می گردد، «جنب الله» نیست، و از طرف خداوند شایستگی این اسم را ندارد، بلکه از روایات دوم که از طریق عامه از خلیفه دوم نقل شده است، به خوبی آشکار است که «جنب الله» کامل ترین مراتب قرب و نزدیکی به خداست.

زیرا «جنب الله» اختصاص به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت که خلافت الهی و جانشین پیغمبر از وی جدائی نداشت، بنابراین آیا کسی که پهلوی مردم و

«جنب الناس» است، مناسب است که در مقام پیشوائی مسلمین مقدم بر «جنب الله» و کسی گردد که از لحاظ قرب و مقام، پهلوی خداست؟! نه. نه.

بنابراین روشن رگدید که آیه شریفه دلالت بر وجود صفتی در مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می کند که خلافت و امامت از آن منفک نمی شود و در مقام پیشوائی مسلمانان جایز نیست کسی را بر آن حضرت مقدم داشت. این مطلب را ما با قطع نظر از خصوصیات می گیریم که روایات متضمن آن بود، ولی اگر آن خصوصیات را هم در نظر بگیریم، مطلب واضح تر و آشکارتر می شود.

زیرا دلالت روایت تخست بر این موضوع کاملاً واضح و آشکار است روایت دوم هم می رساند که علی (علیه السلام) نزدیک ترین مردم به پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) و بعد از آن حضرت بهترین مردم روی زمین بود، و بدیهی است که با این فرض جا ندارد که دیگری در احراز منصب جانشینی پیغمبر و نماینده خدا بر وی پیشی گیرد.

روایت سوم نیز، هر فقره آن دلالت بر ابات خلافت و امامت سایر ائمه معصومین از دودمان آن حضرت دارد، و این که سند روایت مزبور به حضرت صادق (علیه السلام) بر می گردد، مانع از این نیست که سخن پیغمبر باشد، زیرا آن حضرت مورد قبول عامه نیز هست. (1)

ص: 310

1- در «وسائل» هشام بن سالم از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: حدیث من حدث پدرم است. حدیث پدرم نیز حدیث جدم، حدیث جدم نیز حدیث حسن (علیه السلام) و حدیث او حدیث حسین (علیه السلام) و حدیث او حدیث امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حدیث آن حضرت حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حدیث پیغمبر حدیث خداست.

حدیث سی و چهارم: تفسیر آیه وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ ...

علی و فرشتگان یا اور پیغمبرند

آیه 34 - قال الله تعالى: وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (1). یعنی: اگر بر ضد او هم پستی کنید، خدا و جبرئیل و مؤمنان شایسته نگاهدار اویند و بعد از آن هم فرشتگان مددکار او می باشند.

حدیث سی و چهارم - امین الدین طبرسی در «مجمع البیان» می نویسد: عامه و خاصه روایت کرده اند که منظور از «صالح المؤمنین» علی (علیه السلام) است، چنان که «مجاهد» گفته است.

در کتاب «شواهد التنزیل» با سلسله سند از «سدید صیرفی» روایت می کند که گفت: حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دو بار علی (علیه السلام) را به اصحاب خود معرفی نمود. بار اولی موقعی بود که فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ هر کس من آقای او هستم، بداند که علی هم آقای اوست. و بار دوم هنگامی بود که این آیه نازل شد، فان الله هو مولاة و جبریل و صالح المؤمنین. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دست علی (علیه السلام) را گرفت فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ. و فرمود: ای مردم شایسته ترین فرد باایمان این است.

اسماء دختر عمیس نیز می گوید: شنیدم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است. (2)

در «غایة المرام» شش حدیث از طریق عامه (3) در این باره روایت می کند و می گوید: ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» خود از طریق عامه از تفسیر ابویوسف نسوی و کلیبی و مجاهد و

ص: 311

1- آیه 4 سوره تحریم.

2- مجمع البیان، ج 1، ص 316.

3- غایة المرام، ص 365 - 366.

ابوصالح و مغربی از ابن عباس روایت می کند که گفت حفصه زوجه پیغمبر در اتاق عایشه با همسر دیگر پیغمبر «ماریه» نشسته بود. پیغمبر به وی فرمود: راز مرا حفظ می کنی؟ حفصه گفت: آری، پیغمبر به خاطر خشنود شدن حفصه فرمود: من دیگر با ماریه همبستر نمی شوم.

حفصه راز پیغمبر را فاش ساخت و خبر را به عایشه رسانید. عایشه ماجرا را از پیغمبر جو یا شد و در نتیجه این آیه نازل گردید. **وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا. تَا آنجا که می فرماید: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ.** ابن عباس گفت: به خدا قسم «صالح المؤمنین» در آیه علی بن ابیطالب است. خدا در این آیه می فرماید: بعد از علی، فرشتگان برای یاری پیغمبر کافی است. (1)

از بخاری و موصلی روایت شده است که عبدالله عباس گفت: از عمر بن خطاب پرسیدم آن دوزن که در این آیه ذکر شده اند کیستند؟ گفت: حفصه و عایشه می باشند. (2)

روایاتی که از طریق شیعه رسیده بسیار است، از جمله در «غایة المرام» از محمد بن عباس بن ماهیار در تفسیر آیاتی که درباره اهل بیت عصمت نازل شده است، ذیل این آیه پنجاه و دو حدیث از طرق خاصه و عامه روایت کرده است.

ص: 312

1- . مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 77. سیوطی در «الدر المنثور» ذیل این آیه روایت اسماء را از ابن مردویه نقل نموده، و هم از ابن مردویه و ابن عساکر نقل می کند که ابن عباس گفت: صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است. متقی هندی در کنز العمال، ج 1، ص 237 از ابن ابی حاتم از علی (علیه السلام)، و ابن حجر در صواعق، ص 144 آن را روایت کرده اند. و نیز مجمع الزوائد هیشمی، ج 9، ص 194، و نیز ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ج 13، ص 27.

2- . صحیح بخاری، ج 4، ص 1868، و فرائد السمطين، ج 1، ص 363. داستان آن بدین گونه است که روزی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با همسرش «ماریه» در اتاق «عایشه» دختر ابوبکر یا روز نوبت «حفصه» دختر عمر که هر دو از زنان پیغمبر بودند، خلوت کرده بود. در آن وقت حفصه وارد شد و از ماجرا اطلاع یافت، چون پیغمبر می دانست که عایشه و حفصه با «ماریه» میانه ای ندارند، برای جلوگیری از عکس العمل آنان از وی تعهد گرفت که ماجرا را به عایشه و پدران خود ابوبکر و عمر نگویند و در عوض پیغمبر فرمود ماریه را بر خودم حرام کردم و دیگر با او نزدیکی نمی کنم، ولی حفصه جریان تحریم ماریه را به عایشه گفت. و هر دو به پدرشان گفتند، و از آنها به دیگران و منافقین رسید و باعث بگو مگوی زیاد شد. در این وقت طبق آیات اوائل سوره تحریم خداوند به پیغمبر فرمود: «ای پیغمبر چرا همسرت (ماریه) را که خدا بر تو حلال کرده است، برای خوشایند زنان دیگر بر خود حرام نمودی؟ او بر تو حلال است. کفارة قسم خود را بده (و از شر زنان دیگر باک نداشته باش) که خدا یاور تو است» و در آیه 4 یعنی همین آیه مورد بحث می فرماید: اگر آن دو نفر (حفصه و عایشه) با استفاده از نفوذ پدران خود بخواهند بر ضد تو همپشتی کنند (وزیانی به تو برسانند) خداوند و جبرئیل و مؤمنین شایسته (علی علیه السلام) و همچنین فرشتگان یاور و مددکار تو خواهند بود.

از جمله به سند خود از محمد بن عبدالله بن ابی رافع از حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) روایت می کند که فرمود: پیغمبر در همان روز که وفات یافت نخست از هوش رفت سپس به هوش آمد. من در آن وقع می گریستم و دست های پیغمبر را می بوسیدم و می گفتم: یا رسول الله! بعد از شما من و اولاد من دیگر چه کسی را داریم؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بعد از من خدا و جانشین من صالح المؤمنین علی بن ابیطالب را دارید. (1)

خلافت بعد از پیغمبر اختصاص به صالح المؤمنین دارد

مؤلف دلیل اینکه طبق روایات مزبور آیه شریفه درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده و مقصود از صالح المؤمنین آن حضرت است، روایات متواتر و مسلمی است که شیعه و سنی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که به طور قطع امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بعد از خود افضل مؤمنان و سرور و بهترین آنها دانسته است، و بیش از تمام مسلمانان در همه موارد به یاری خدا و پیغمبر شتافته است. پس از این رو شایسته نیست که هیچ فردی از مؤمنان جز امیرالمؤمنین را مصداق صالح المؤمنین و یاور مخصوص خدا و پیغمبر قرار دارد.

زیرا با وجود فرد اکمل معنی ندارد، این دو صفت ممتاز اختصاص به دیگری پیدا می کند، و چون ثابت شد که از میان همه افراد باایمان صالح المؤمنین و یاور مخصوص پیغمبر، علی (علیه السلام) است، ثابت می گردد که خلافت الهی و امامت بعد از پیغمبر اسلام هم اختصاص به آن حضرت دارد، چون بدیهی است که امکان ندارد کسی که پیش از تمام مسلمانان به خدا و پیغمبر نزدیک بوده است، فرمانبر کسی باشد که نزد خداوند این مقام منیع را ندارد!

آیا به نظر شما خوانندگان جایز است که غیر اخص، متبوع و سرور اخص باشد که خداوند او را از بین تمام اهل ایمان، به شایستگی و یاری پیغمبرش مخصوص گردانید، و یاریش از پیغمبر را به یاری از خود، و یاری جبرئیل امین مقرون داشته است؟!!

خدا را سپاس می گویم که ما را به این حقیقت رهنمون شد، و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

ص: 313

حدیث سی و پنجم: تفسیر آیه وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ

فداکاری علی (علیه السلام)

آیه 35 - قال الله تعالى: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (1) یعنی: برخی از مردم جان خود را در راه رضای خداوند می دهند، و خداوند نسبت به بندگانش مهربان می باشد.

حدیث سی و پنجم - در «غایة المرام» از جزء اول تفسیر ثعلبی، در تفسیر این آیه نقل می کند که: هنگامی که پیغمبر خواست از مکه به مدینه مهاجرت کند، علی بن ابیطالب را در مکه به جای خود گذارد که قرض های آن حضرت را پردازد، و امانت های مردم را که نزد پیغمبر بود، به صاحبانش مسترد دارد، و همان شب که به سوی «غار ثور» از شهر خارج شد، به علی (رض) دستور داد در خانه او که مشرکان ان را احاطه کرده بودند، در بسترش بخوابد و فرمود: یا علی «بُردِ حِضْرَمِی» مرا روی خود بینداز، و در جای من بخواب که انشاء الله خطری از جانب مشرکان به تو نمی رسد.

چون علی در بستر خوابید، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من میان شما پیمان برادری بستم و عمر یکی را بیشتر از دیگری قرار دادم اکنون کدام یک حاضر هستید زیادی عمر خود را به دیگری ایثار کنید؟ هیچ کدام نپذیرفتند. در این هنگام خداوند به آنها وحی فرستاد که، چرا شما مثل علی بن ابیطالب نیستید؟ من میان

ص: 314

او و محمد پیمان برادری بستم. و اینک او در بستر محمد خوابیده است تا جان خود را فدای او کند و زیادی عمر خویش را به وی ایثار نماید.

هر دو فرود آید به زمین و او را از خطر هجوم دشمن حفظ کنید. به امر الهی هر دو فرد آمدند. جبرئیل بالای سر علی و میکائیل پائین پای علی نشستند. جبرئیل گفت: **بَخَّ بَخَّ يَا بَنَ ابِي طَالِبٍ يَا هَيِّ اللَّهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ بِهِ! بِهِ! اَيُّ پَسْرِ ابِطَالِبٍ! خَدَاوَنَد بَه (اين ايثار تو) با فرشتگان مباحثات می کند. و در آن هنگام که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عازم مدینه بود این آیه بر آن حضرت نازل شد: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي...» (1).**

ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمة» می نویسد: امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی (2) در کتاب «احیاء علوم الدین» نوشته است: در شبی که علی بن ابیطالب در بستر رسول خدا خوابید خداوند وحی فرستاد به جبرئیل و میکائیل... (3)

در «مجمع البیان» می نویسد: سُدی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: این آیه درباره علی بن ابیطالب نازل شده است. در آن موقع که پیغمبر از بیم مشرکان از مکه خارج شد و به غار «ثور» رفت، علی به جای آن حضرت در بسترش خوابید. سپس این آیه درین راه مکه و مدینه نازل گردید. و هم ابن عباس در این روایت می گوید: وقتی جبرئیل در بالین علی (علیه السلام) نشست گفت: **«بَخَّ بَخَّ يَا بَنَ ابِي طَالِبٍ يَا هَيِّ اللَّهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ» (4).**

ص: 315

1- . غایة المرام، ص 344.

2- . ابو حامد محمد غزالی طوسی از دانشمندان بزرگ عامه است. وی در تمام رشته های علوم دینی و فنون عصر: فقه و اصول و حدیث و ادبیات عربی و فارسی و عرفان و کلام استاد بوده است. سال ها در مدرسه «نظامیه» بغداد تدریس می کرد، سپس ترک تدریس کرد و به سیر و سیاحت پرداخت. کتاب های احیاء العلوم، جواهر التنزیل، کیمیای سعادت، المنقذ من الضلال، و تهافت الفلاسفة از تألیفات اوست. غزالی به سال 505 در طوس بدرود حیات گفت.

3- . الفصول المهمة، ص 48. همان روایت بالاست تکرار آن به این جهت است که اولاً- دو نفر دیگر از اعظام دانشمندان عامه به ابن صباغ و غزالی هم آن را نقل کرده و پذیرفته اند، و ثانیاً غزالی یکی از علمای بسیار متعصب سنی در عهد سلجوقیان است و از وی جالب تر به نظر می رسد. از سخنان مشهور غزالی این است که می گوید: لعن یزید بن معاویه جایز نیست! زیرا وی مسلمان بوده و لعن مسلمان حرام است!!

4- . مجمع البیان، ج 2، ص 201.

آیا غیر از علی (علیه السلام) کسی شایسته خلافت اسلامی بود؟

مؤلف روایات شیعه و سنی در تفسیر این آیه و تطبیق آن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) مستفیض است، بلکه به حد تواتر رسیده است. (1)

در «غایة المرام» یازده حدیث از طریق عامه و یازده حدیث هم از طریق ما نقل کرده است، بلکه از آنچه ثعلبی و حجة الاسلام غزالی به طور ارسال مسلم و بدون ذکر سند نقل کرده اند، خوابیدن علی (علیه السلام) به جای پیغمبر در آن شب خطرناک و فرود آمدن جبرئیل و میکائیل و تبریک آنها به آن حضرت که خداوند به وجود تو بر فرشتگان خود مباحثات می کند، از امور مسلمی است که محتاج به ذکر سند نیست، و البته همین طور نیز هست (2) و اگر بدخواهان درصدد انکار فضائل علی (علیه السلام) باشند، روشن تر از این فضیلت را نخواهند یافت.

باید دانست که در این آیه خداوند فعل «یشری» را به صیغه مضارع آورده است، با این که به نظر می رسد که فعل ماضی «اشتری» مناسب تر بود، چون از گذشته خبر می دهد، و این برای یادآوری این نکته است که علی (علیه السلام) چنان بود که جان خود را همیشه برای جلب رضای حق در معرض فدا کردن و فروختن در راه خدا قرار داده است، و این خود از فضائل و خصال برجسته آن حضرت بوده که پیوسته داشته است، نه این که فقط در وقتی چنین فداکاری از وی سر زده است، زیرا صیغه مضارع دلالت بر اتصاف ذات به مبدأ دارد، چنان که موارد مختلف استعمال، آن را گواهی می کند.

ص: 316

1- . غایة المرام، ص 344 - 347.

2- . داستان خوابیدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بستر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در حساس ترین لحاظت تاریخ حیات پیغمبر اسلام، یعنی در شبی که چهل نفر داوطلب از چهل قبیله عرب شمشیر به دست خانه پیغمبر را محاصره کرده بودند، و خطر جانی تا یک قدمی علی (علیه السلام) آمده بود، و جانبازی و فداکاری بی نظیر جوانمرد اسلام علی (علیه السلام) که در آن موقع 23 ساله بود، در منابع معتبر عامه ذیل تفسیر این آیه شریفه و غیره آمده است. گذشته از منابعی که حضرت مؤلف در متن نقل می کند، نگاه کنید به تفسیر فخر رازی ذیل همین آیه، و اسد الغابه ابن اثیر، ج 4، ص 25، و نورالابصار شبلنجی، ص 77، و کنوزالحقایق مناوی، ص 31، و خصائص نسائی، ص 8، و مستدرک حاکم، ج 3، ص 4، و مسند احمد حنبل، ج 1، ص 348، و تاریخ بغداد، ج 13، ص 191، و الدر المنثور ذیل آیه «واذ یمکر بک الذین کفروا» و غیرها.

به همین جهت هم بود که خداوند با فرشتگان مقرب خود مباحثات کرد. کسانی که از عادت و روش آن حضرت در جنگ ها و غیر آن آگاهی دارند، بی گفتگو می دانند که اخلاق و طرز فکر حضرت نیز چنین بود.

وقتی شما خواننده از آنچه بیان داشتیم واقف شدید، مانند آفتاب نیمروز برای شما آشکار می شود که خلافت و امامت اختصاص به علی (علیه السلام) دارد، زیرا کامل ترین مراتب عبودیت و بندگی، رسیدن به این مقام بزرگ است. (1)

کسی که چنین مقامی دارد در پیشگاه عقل محال است که زیر فرمان کسی قرار بگیرد که از لحاظ مقام پائین تر از او قرار دارد، تا چه رسد که بخواهد تحت رمان کسی قرار گیرد که به مراتب از وی پائین تر است، زیرا فرار خلفای ثلاثه در جنگ احد و خیبر با سایر مسلمانان سست عنصر، و جرأت نمودن آنها برای مبارزه با عمرو بن عبدود، همگی کاشف از این است که آنها جان خود را بیش از خدا و پیغمبر دوست داشتند، به همین جهت نیز پیغمبر به اعتراف تمام مسلمانان در روز جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم اسلام را به دست کسی می دهم که خدا و پیغمبر را دوست بدارد، و خدا و پیغمبر هم او را دوست بدارند. و چون به میدان برود باز نگردد تا این که خداوند او را پیروز گرداند. (لَا تُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَاً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَا يَرْجَعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيَهُ).

این سخن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همان طور که دلالت بر مقام کامل مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد که پرچم اسلام را فردای آن روز به دست آن حضرت داد و خداوند او را فاتح گردانید، دلالت بر ضعف مقام ابوبکر و عمر هم دارد که خدا و پیغمبر را چنان که می باید دوست نداشتند، چون آنها روزهای قبل وقتی به میدان رفتند پشت به جنگ نمودند و بدون نتیجه برگشتند، بنابراین کسی که در دوستی خدا و پیغمبر ضعیف باشد، چگونه ممکن است خداوند او را بر کسی برتری دهد که دوستی وی نسبت به خدا و پیغمبر به حد کمال رسیده بود؟ تا آنجا که هیچ چیز را مقدم بر رضای خداوند متعال نمی دانست.

ص: 317

1- . یعنی مرتبه جان دادن در راه حق و فداکاری نسبت به دین خدا و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که علی (علیه السلام) به بهترین وجه آن را نمایش داد و میزان از جان گذشتگی و فداکاری را به منصب ظهور رسانید.

سؤال علی (علیه السلام) دارای این فضیلت است که در بستر پیغمبر به جای آن حضرت خوابید و جان خود را در راه خدا به معرض خطر انداخت. ابوبکر هم این فضیلت را دارد که در غار «صاحب» و همراه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود، و به نص قرآن، خدا او را «ثانی اثنین» یعنی دومی پیغمبرش قرار داد، و این دلالت بر کمال فضیلت او می کند، و این که خداوند فرموده است پیغمبر به ابوبکر گفت «لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (1) محزون مباش که خداوند با ماست، دلیل دیگری بر فضیلت ابوبکر است.

پاسخ اجتماع دو نفر در یک مکان و اطلاق کلمه همراه «صاحب» از طرف یکی به دیگری دلالت بر فضل یا نقص کسی نمی کند، همان طور که تعبیر دومی دو نفر (ثانی اثنین) و مانند آن دلالت بر هیچ فضیلتی ندارد تا چه رسد که رساننده کمال فضیلت باشد!

چنان که خداوند در سوره کهف کافر و مؤمن را صاحب و همراه یکدیگر دانسته است «فَقَالَ لِمَنْ رَأَىٰ صَاحِبَهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا» (2) یعنی کافر به مؤمن گفت مال و نفرت من از تو بیشتر و با ارزش تر است.

و نیز خدا می فرماید: قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ (3) یعنی مؤمن به همراهش که کافر بود گفت: آیا منکر خدائی شدی که تو را از خاک آفرید؟ و در جای دیگر می فرماید: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا (4) و در این تعبیر اهل نجوی که خدا سومی آنهاست فضیلتی نخواهد داشت! بلکه ممکن است بگوئیم آیه فَاَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا، چون در اینجا مسلماً ضمیر «علیه» بازگشت به پیغمبر می کند و مفرد است، می رساند که اشتراک ابوبکر در داستان غار با پیغمبر فقط در همراه بودن و توقف دو نفری آنها در غار بوده است، نه این که آرامش و سکینه آسمانی هم شامل

ص: 318

1- . آیه 40 سوره توبه.

2- . آیه 34 سوره کهف.

3- . آیه 37 سوره کهف.

4- . آیه 7 سوره مجادله.

ابوبکر شده باشد، مضافاً به این که سکینه و آرامش خداوند شامل همه مؤمنین می شود.

اشکال احتمال دارد که ضمیر فقره «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ» بازگشت به ابوبکر کند چون او محزون، و محتاج به سکینه و آرامش بود.

پاسخ ضمیر فقره «وایده» قطعاً به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر می گردد، و تفکیک دو ضمیر از هم شایسته کلام بلیغ نیست، بلکه در این جا مورد پیدا نمی کند، زیرا اول آیه در مقام بیان نصرت و یاری نمودن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که خدا می فرماید: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» (1) یعنی: اگر او (پیغمبر) را یاری نکردید، خداوند او (پیغمبر) را یاری نمود، زمانی که کفار (مکه) او را بیرون کردند، دومین نفر که در غار بود (پیغمبر) به همراه خود (ابوبکر) گفت غمگین مباش که خدا با ماست.

پس خداوند سکینه و آرامش خود را بر او (پیغمبر) نازل کرد. بنابراین فقره «پس خداوند سکینه و آرامش خورا بر او (پیغمبر) نازل کرد»، بیان و توضیح نصرت و یاری است که در اول آیه می فرماید از پیغمبر نمودیم، بنابراین اگر ضمیر «علیه» به ابوبکر برگردد، آخر آیه با اول آن تناسب نخواهد داشت، از این رو مسلم است که باید ضمیر «علیه» بازگشت به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) کند.

ص: 319

حدیث سی و ششم: تفسیر آیه إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

علی را دوست بدارید!

آیه 36 - قال الله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا⁽¹⁾ یعنی: آنها که ایمان آوردند و اعمال نیک پیشه ساختند، خداوند رحمان برای آنان دوستی قرار می دهد.

حدیث سی و ششم - در «غایة المرام» سیزده حدیث از طریقه عامه در تفسیر این آیه شریفه ذکر می کند که درباره مولای متقیان علی (علیه السلام) نازل شده است،⁽²⁾ از جمله از ابن مغازلی شافعی در «مناقب» نقل کرده که با سلسله سند از ابن عباس روایت نموده است که گفت: پیغمبر دست من و علی را گرفت و چهار رکعت نماز گزارد، سپس دست ها را به آسمان بلند کرد و فرمود: خداوند همان طور که موسی بن عمران از تو خواست، من هم محمد هستم و از تو می خواهم که سینه مرا باز کنی و کارم را رو به راه نمائی و زبانم را گویا گردانی که مردم سختم را بشنوند. خدایا علی را که از خاندان من است وزیر من قرار ده و مرا به وسیله او مدد کن و در کار من شریک گردان.

ابن عباس گفت: شنیدیم ندائی آمد که ای احمد! آنچه خواستی به تو دادم. پیغمبر فرمود: ای ابوالحسن! دست به سوی آسمان بدار و خدای خود را بخوان و هرچه می خواهی بخواه که به تو می دهد.

ص: 320

1- . آیه 96 سوره مریم.

2- . غایة المرام، ص 373 - 374.

علی هم دست به سوی آسمان برداشت و گفت: خدایا برای من در نزد خد پیمان دوستی قرار بده. در این هنگام آیه شریفه **إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا** نازل گردید.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آن را بر اصحاب خود تلاوت نمود. اصحاب نخست دچار شگفتی شدند. فرمود: تعجب نکنید، قرآن چهار قسمت است. یک چهارم آن فقط درباره ما اهل بیت است. یک قسمت دیگر در حلال های خدا، قسمت سوم در محرمات الهی است، و قسمت چهارم در فضائل و احکام است. خداوند فضائل ارزشمند قرآن را درباره ما نازل فرموده است. (1)

ثعلبی در تفسیرش (به سند خود) در تفسیر این آیه از براء بن عازب روایت نموده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی بگو: خدایا عهد و پیمانی برای من نزد خود قرار بده، و مودت و دوستی مرا در سینه های مؤمنین جای ده. خداوند هم این آیه را نازل کرد: **إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**. (2)

همچنین حموی (به سند خود) حدیث فوق را از براء از پیغمبر اکرم روایت کرده و گفته است این آیه درباره علی بن ابیطالب نازل شده است. (3)

سپس صاحب «غایة المرام» یازده حدیث از طریق شیعه در تفسیر آیه مزبور نقل کرده و می گوید: کلینی در کافی (به سند خود) از ابوبصیر روایت نموده که گفت: به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: تفسیر این آیه ان الذین آمنوا... چیست؟ فرمود: این مودت که خدا فرموده است، ولایت و دوستی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. (4)

این حدیث؟ در تفسیر علی بن ابراهیم قمی هم آمده است؟ (5)

اکنون که خواننده اطلاع یافت که روایات مستفیض عامه و خاصه نزول این آیه

ص: 321

1- . غایة المرام، ص 373، و مناقب ابن مغزالی، ص 328.

2- . غایة المرام، ص 373.

3- . فرائد السمطین، ج 1، ص 80.

4- . کافی، ج 1، ص 431.

5- . تفسیر قمی، ج 2، ص 57.

را در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) می داند، باید دانست که آیه مزبور دلالت بر اختصاص خلافت و امامت به مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد.

بیان مطلب این که خدا می فرماید «سیجعل» این «جعل» و قرار دادن مودت و دوستی یا جعل تشریحی است و یا تکوینی منظور از «وَدَّ» هم یا دوستی یا ولایت و امامت است و یا مطلق محبت و دوستی است. اگر بگوئیم منظور جعل تشریحی است، چنان که ظاهر نیز چنین است، و مقصود از «وَدَّ» ولایت و امامت است، چنان که روایات شیعه بر آن دلالت دارد، و روایت ابن مغزلی بلکه روایت ثعلبی و حموئی نیز به واسطه انصراف عهد و پیمانی که سؤال شده است به پیمان خلافت و امامت، نیز دلیل آن است، باید گفت دلالت آن بر این معنی واضح و روشن می باشد.

اشکال در اینجا نمی توان «وَدَّ» و دوستی را به معنی ولایت و امامت گرفت، زیرا ولایت و امامت معنی حقیقی «وَدَّ» نیست، و معنی مجازی هم نیست، زیرا علاقه ای که مصحح استعمال باشد در بین این معنی وجود ندارد.

پاسخ محبت ثابت و صادق که شخصی نسبت به دیگری دارد مستلزم این است که دوستدار موافق محبوب خود باشد و از وی سرپیچی نکند، چنان که اگر به کاری هم علاقه و محبت داشت، می باید آن را به جا آورد، بنابراین «وَدَّ» و دوستی نسبت به کسی، کنایه از موافقت با او و پیروی از وی است، همان طور که ود و دوستی نسبت به چیزی کنایه از به جا آوردن آن است، چنان که در آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا»⁽¹⁾ علاقه به شیوع کارهای زشت کنایه از غیبت است.

وقتی که تحقق معنی محبت مستلزم با آشکار شدن آثار آن در خارج است و سلب آن از کسی که اثر آن از وی در خارج آشکار نشده است، صحیح باشد، جایز است که منظور از محبت به وطر کنایه، اثر محبت باشد نه خود محبت و دوستی، بنابراین منظور از «وَدَّ» و دوستی در این آیه، ولایت و امامت به معنی حقیقی است، ولی به طور کنایه نه به طور صریح.

ص: 322

و اگر بگوئیم منظور جعل تشریحی، و «وَدَّ» مطلق محبت و دوستی است، باز هم تطبیق به ولایت و امامت می شود، زیرا شکی نیست که مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) مدعی خلافت و امامت بود و غیر از خودش هیچ کس را شایسته آن مقام بزرگ نمی دانست. به همین جهت آن حضرت از بیعت ابوبکر امتناع ورزید، و با او و سایر اصحاب درباره اثبات حق خود احتجاج نمود و به آنها اعتراض کرد، و از آنها برای گرفتن حق خود از ابوبکر یاری خواست، و با میل با او بیعت نکرد.

این مطلب مانند آفتاب نیمروز روشن و مسلم است و جز دشمنان منکر حقایق، کسی آن را انکار نمی کند، بنابراین مقتضای دوستی آن حضرت، این است که امامت او را تصدیق کنیم و از وی پیروی نمائیم وگرنه مدعی دوستی او در ادعای خود صادق نخواهد بود، زیرا دوستی صادق، آن است که اثر آن در خارج تحقق پیدا کند، و اگر آن حضرت را امام اول و جانشین پیغمبر ندانند، ادعای دوستی او چگونه مصداق پیدا می کند؟

اشکال لازم نیست هر کس شخصی را دوست داشت دعوی او را هم تصدیق کند، زیرا مؤمنان مأمورند که یکدیگر را دوست بدارند، ولی وظیفه ندارند که بدون شاهد دعوی یکدیگر را تصدیق کنند.

پاسخ محبت نظیر ایمان است که تمام مؤمنین در آن شریک هستند، و بنابراین معنی ندارد که فقط فرد خاصی را تصدیق کنند، و اگر یکی بخواهد دیگری را تصدیق کند، می باید مدعی، تصدیق منکر کند، و شخص تصدیق مدعی نماید و این هم تناقض و مخالف عقل است، اما در آیه شریفه همه مؤمنین مأمورند که مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دوست بدارند، پس بر تمام مؤمنین واجب است که خلافت و امامت آن حضرت را تصدیق کنند و از وی پیروی نمایند.

و نیز وجوب محبت و دوستی آن حضرت بر همه مؤمنان فقط به خاطر این است که علی (علیه السلام) در پیروی از خداوند و پیغمبر از همه کس کامل تر و نزد خدا و پیغمبر از همه کس محبوب تر می باشند.

از این رو معقول نیست که در مقام خلافت الهی و جانشینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دیگری

بر وی مقدم گردد، و چنانچه مقصود جعل تکوینی باشد باز هم دلالت آیه بر این که مقصود از «ود» دوستی و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است ثابت و روشن است، خواه منظور از این مودت، ولایت و امامت باشد، یا مطلق محبت و دوستی.

توضیح این که جعل تکوینی که در این مورد تصور می شود، به معین تقدیر محبت علی (علیه السلام) و مهیا ساختن لوازم آن در دل های مؤمنین است، به طوری که به وسیله آن به سوی آن حضرت راهنمایی گردند، و دوستی او را برگزینند، به طوری که هر مردوزن باایمانی او را دوست داشته باشد، و هر منافقی او را دشمن بدارد. نه این که جعل به معنی اضطرار و درمانده گشتن باشد، چنان که روشن است.

این که از میان اهل ایمان فقط علی (علیه السلام)

این امتیاز را پیدا کرده است که خدا محبت آن را در دل های آنان قرار دهد، تنها به واسطه این است که آن حضرت از تمام مسلمانان به خدا و پیغمبر نزدیک تر بود، و به همین جهت نیز او برای تصاحب خلافت و جانشینی پیغمبر از هر کسی دیگر مقدم است. (1)

ص: 324

1- . برای اطلاع از تفسیر عامه و روایات آنها در تطبیق این «ود» به دوستی و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نزول آیه درباره آن حضرت نگاه کنید به تفسیر «درالمنثور» سیوطی که می گوید طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده اند که درباره علی (علیه السلام) نازل شده است، و مقصود از ودّ، محبت او در دل های مؤمنین است، و هم می گوید دیلمی آن را از براء بن عازب نقل کرده است. و نیز زمخشری در تفسیر کشف ذیل همین آیه آورده است، همچنین مجمع الزوائد هیشمی، ج 9، ص 125، و می گوید: طبرانی آن را در «اوسط» آورده است، الرياض النظره، ج 2، ص 207، صواعق ابن حجر مکی، ص 102، و نورالابصار شبلنجی، ص 101 (فضائل الخمسه، ج 1، ص 276) و مناقب ابن مغزلی، ص 327، و شواهد التنزیل، ج 1، ص 64، و مناقب خوارزمی، ص 278.

حدیث سی و هفتم: تفسیر آیه مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ

دو دریای علم و عصمت علی و فاطمه، و دو گوهر گرانبها حسن و حسین

آیه 37 - قال الله تعالى: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (1) یعنی: خدا جاری ساخت دو دریا را و آنها به هم رسیدند، میان آنها حائلی است که نمی گذارد زیادتی به هم رسانند.

حدیث سی و هفتم - در «غایة المرام» هفت حدیث از طریق عامه در تفسیر این آیه شریفه نقل کرده و می گوید:

حدیث اول - ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه» از انس بن مالک روایت می کند که گفت: «مرج البحرین يلتقیان» این دو دریا علی و فاطمه هستند، «یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان»، لؤلؤ و مرجان که از این دو دریا بیرون می آید، حسن و حسین می باشد. صاحب کتاب «الدر» هم آن را روایت کرده است. (2)

حدیث دوم - محمد بن عباس ماهیار از طرق عامه (به سند خود) از ابن عباس روایت کرده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لؤلؤ» حسن و «مرجان»

ص: 325

1- . آیات 19 20 سورة الرحمن.

2- . غایة المرام، ص 413، و الفصول المهمه، ص 12.

حدیث سوم - طبرسی در مجمع البیان از طریق عامه و غیره از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری روایت نموده است که «بحرین» در این آیه علی و فاطمه (علیهما السلام)، و میان این دو برزخ و حائل است، محمد رسول الله است، و لؤلؤ حسن و مرجان

حدیث چهارم - ابن شهر آشوب از طرق عامه و غیره از حرکوسی در کتاب لوامع و شرف المصطفی، و ابوبکر شیرازی در کتاب خود و ابوصالح و ابواسحاق ثعلبی و علی بن قطان طائی و ابن علویه قطان در تفاسر خود از سعید بن جبیر و سفیان ثوری، و ابونعیم اصفهانی در کتاب «فیما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین» از حماد بن سلمه، از ثابت و او از انس، و هم از ابوهاک از ابن عباس، و قاضی نظیری از سفیان بن عیینه از حضرت صادق روایت نموده اند که «مرج البحرین» علی و فاطمه است که دو دریای ژرف هستند و یکی بر دیگری برتری ندارد، و در روایتی است که «برزخ» پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که از میان آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون می آید، یعنی حسن و حسین (علیهما السلام).

حدیث پنجم - ابومعویه ضریح (نابینا) از اعمش و او از ابوصالح از ابن عباس روایت نموده است که گفت: روزی فاطمه (علیها السلام) از گرسنگی و بی لباسی خود می گریست. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای فاطمه با زندگی شوهرت قانع باش که به خدا قسم علی در دنیا و آخرت سرور است. آن گاه خداوند آیه «مرج البحرین یلتقیان» را نازل فرمود: یعنی منم خدائی که دریای وجود علی و وجود فاطمه را جاری ساختن تا یکیدر را ملاقات کنند. من خدائی هستم که میان آنها را پیوند دادم، «و بینهما برزخ» یعنی میان این دو دریا حائل و مانعی است، این مانع پیغمبر خداست که نمی گذارد علی به خاطر دنیا محزون شود، و مانع می شود که فاطمه از وضع زندگی شوهرش ناراحت گردد. ای جن و

1- . غایة المرام، ص 413.

2- . مجمع البحرین، ج 9، ص 201، غایة المرام، ص 413.

انس! کدام یک از نعمت های خدا، یعنی ولایت امیرالمؤمنین و محبت فاطمه زهرا را تکذیب می کنید؟

سپس ابن عباس گفت: لؤلؤ حسن و مرجان حسین است، زیرا لؤلؤ بزرگ است و مرجان کوچک می باشد. جای شگفتی نیست اگر علی و فاطمه به واسطه وسعت اثر فضل و کثرت خیر وجودی آنها، دو دریا باشند، زیرا دریا را هم به واسطه وسعتی که دارد دریا می گویند.

روزی پیغمبر سوار اسبی شد آن را به سرعت به حرکت درآورد و فرمود: وجدته بحراً یعنی اسب را دریائی یافتم. (1)

حدیث ششم - مؤلف کتاب «المناقب الفاخرة» به سند خود از ابوسعید خدری روایت می کند که گفت: از ابن عباس پرسیدند تفسیر این آیه چیست؟ گفت دو دریا علی و فاطمه، حائل میان آنها پیغمبر، و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین است. (2)

حدیث هفتم - همین حدیث است که ثعلبی به سند خود آن را از سفیان ثوری نقل کرده است. (3) روایات در تفسیر این آیه شریفه و تطبیق آن به پیغمبر و اهل بیت عصمت بسیار زیاد است. در «غایة المرام» پنج حدیث را از طریق ما روایت کرده است که ما به ذکر دو نقل آن مبادرت می ورزیم.

روایت اول - شیخ صدوق (به سند خود) از یحیی بن سعید عطار نقل می کند که گفت: شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) می فرمود: «مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان» علی و فاطمه دو دریای ژرف هستند که یکی بر دیگری برتری ندارند «يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» لؤلؤ حسن و مرجان حسین است. (4)

ص: 327

1- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 319.

2- غایة المرام، ص 414.

3- همان کتاب و همان صفحه.

4- سیوطی در تفسیر «الدرالمنثور» از ابن مردویه روایت می کند که ابن عباس گفت: «مرج البحرين يلتقيان» علی و فاطمه و «بینهما برزخ لا يبغيان» پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) «يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» حسن و حسین هستند. و هم می گوید: ابن مردویه از انس بن مالک روایت کرده است که گفت مرج البحرين علی و فاطمه و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین می باشند. این روایت در «نورالابصار» شبلینجی، ص 101 هم به نقل از صاحب «الدرر» آمده است. (فضائل الخصمه، ج 1، ص 288)

روایت دوم - محمد بن عباس ماهیار (به سند خود) از ابوذر غفاری روایت نموده که در تفسیر این آیه گفت: دو دریائی که به هم می رسند علی و فاطمه، و لؤلؤ و مرجان هم حسن و حسین می باشند که از آنها بیرون می آیند. چه کسی مانند این چهار تن علی و فاطمه و حسن و حسین را دیده است؟ کسی جز افراد باایمان آنها را دوست نمی دارد، و غیر از کافر، دشمنی آنها را به دل نمی گیرد. پس ای مردم! ایمان خود را به محبت اهل بیت (علیهم السلام) کامل کنید، و با دشمنی آنها کافر نگردید که به دوزخ خواهید رفت.

نکات جالبی که از آیه شریفه استفاده می شود

باید دانست که پنج مطلب از آیه شریفه استفاده می شود:

اول - مقام عالی مولی امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام و جایگاه رفیع آنان در نزد خداوند است که از آن دو وجود به «بحرین» دو دریا تعبیر فرموده است، زیرا «بحر» و دریا کنایه از چیز توسعه دار است، بلکه در «مصباح المنیر» می نویسد: دریا را به خاطر وسعتی که دارد «بحر» می گویند، چون خداوند در سوره الرحمن نعمت های خود را برای بندگانش می شمارد، لذا وجود اقدس علی و فاطمه سلام الله علیهما را باید از نعمت های دامنه دار و بزرگ خداوند دانست، که خداوند به جن و انس عطا کرده و به آنها فرموده است: **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**.

دوم - علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا صلوات الله علیهما از لحاظ مقام با یکدیگر برابرند و یکی بر دیگری برتری ندارد، دلیل بر این معنی روایاتی است که از پیغمبر در فضیلت حضرت زهرا (علیها السلام) رسیده است که اگر علی (علیه السلام) نمی بود، در میان اولین و آخرین همسری برای فاطمه (علیها السلام) پیدا نمی شد.

سوم - ازدواج علی و فاطمه (علیهما السلام)

به امر خداوند انجام گرفت، همان طور که دو دریای محسوس را نسبت می دهند به روان بکننده آنها و طوری آنها را جاری ساخته است که با هم تلاقی کنند و متصل شوند، همین طور هم التقای دو دریای معنوی مستند به روان کننده آنهاست که خداند متعال باشد. از این رو آوردن صیغه معلوم «مَرَج» و استناد آن به خداوند برای رساندن این مطلب است، زیرا در حقیقت تلاقی دو

دریا از کیفیت روان ساختن آنها پدید می آیند، نه این که دنباله حرکت آنها باشد. دلیل بر این مطلب، روایات شیعه و سنی است. از جمله روایات عامه حدیثی است که در «غایة المرام» در باب این که «علی (علیه السلام) بهترین مردم بعد از پیغمبر است».

از فقیه ابن مغزالی شافعی در کتاب «مناقب» به اسناد خودش از ابویوب انصاری روایت نموده که وقتی پیغمبر بیمار شد، فاطمه زهرا (علیها السلام) به عیادت پدر آمد که ببیند چه کسالتی دارد. وقتی ناراحتی و ضعف پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را دید گریست و اشک از دیدگانش جاری شد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: فاطمه جان! خداوند نظری به زمین افکند (1) و پدرت را برگزید و او را پیغمبر گردانید. آن گاه دوباره نظری به زمین کرد و شوهر تو را انتخاب کرد و به من وحی نمود که تو را به او تزویج کنم و او را جانشین خود نمایم.

فاطمه جان! نمی دانی که خداوند به خاطر تو، تو را به همسری کسی درآورد که بردباریش از همه مسلمانان بیشتر و اسلام آوردنش از همه پیش تر و علمش از همه بیشتر است؟ فاطمه نیز خوشحال و مسرور گردید.

آن گاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: فاطمه جان! شوهرت هشت منقبت جالب دارد: ایمان به خدا و پیغمبر او، رأی و نظریات بی نظیر او، همسری تو برای او، حسن و حسین فرزندان او، امر به معروف او، نهی از منکر او، قضاوت و داوری او با کتاب خدا (قرآن).

فاطمه جان! ما اهل بیتی هستیم که هشت خصلت را خداوند به ما داده و پیش از ما به هیچ کس نداده است و کسی هم از آیندگان به آن نخواهد رسید. آن خصلت ها اینها است: بزرگ ترین پیغمبران از ماست و او پدر تو است، بهترین جانشینان پیغمبر از ماست و او شوهر تو است، شهید ما بهترین شهیدان است و او حمزه عموی تو است، و آن کس که دو بال دارد که به وسیله او در بهشت هر جا بخواهد پرواز می کند از ماست که پسر عم تو جعفر بن ابیطالب است، دو سبط (دخترزاده پیغمبر) این امت از ماست و آنها دو پسر تو هستند. به خدائی که جان من در دست اوست مهدی این امت هم از ماست. (2)

ص: 329

1- . نظر کردن خداوند، نگاه کردن حسی مانند مخلوقات نیست، چون تعبیر دیگری نمی توان کرد، از این رو گاهی می گویند خدا تکلم کرد، یا نگاه کرد و غیره که البته مقصود نظر علمی و ایجاد سخن و در موجودی نظیر درخت و غیره است.

2- . مناقب ابن مغزالی شافعی، ص 101، و غایة المرام، ص 449.

این روایت را حموی نیز با اسناد دیگر از علی بن هلال و او از پدرش نقل کرده است. (1) و هم از طریق شیعه از سلمان فارسی با اضافات بیشتر آورده اند. (2)

چهارم - آیل شریفه «مرج البحرین» دلالت دارد بر مقام عالی امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در نزد خداوند متعال، زیرا آنها را لؤلؤ و مرجان نامیده و تشبیه به آن کرده است، بدین گونه که خداوند از میان تمام مخلوق جن و انس خود آنها را در عالم ظاهر مانند لؤلؤ و مرجان دانسته است، چون همان طور که لؤلؤ و مرجان در عالم محسوس برای جن و انس زینت هستند و چشم آنها به وجود آنها روشن است، و هر کدام برای دست یافتن به آن به قدر توانائی خود سعی و کوشش می نمایند، همین طور هم حسن و حسین روحی فداهما زینت بخش اهل ایمان هستند که چشمان آنها باید به وجود آنان روشن گردد و برای تحصیل محبت و مودت و ولایت آنها سعی و کوشش به عمل آورند.

پنجم - از آیه استفاده می شود که خلافت و امامت اختصاص به مولای متقیان علی (علیه السلام) و دو فرزند پاک سرشت او امام حسن و امام حسین دو آقای جوانان بهشت دارد، زیرا بدیهی است که هر کس دارای چنین مقام و منزلتی در نزد خداوند باشد، به طوری که بر جن و انس منت بگذارد و بگوید این نعمت ها را به شما دادیم، پس کدام نعمت خدای خود را تکذیب می نمایند؟، جایز نیست که در مقام خلافت الهی و جانشینی پیغمبر اکرم کسی بر وی مقدم گردد، و او تابع و پیرو کسانی باشد که خداوند آنها را مفتخر به نعمت وجود او کرده است!

برای توضیح بیشتر می گوئیم این که خداوند وجود مقدس علی (علیه السلام) را به دریا تعبیر کرده است، کاشف از وسعت علم و اطلاع آن حضرت است. در صورتی که خلفای ثلاثه از لحاظ علم و سایر صفات برجسته به جایی نرسیدند که در احراز مقام خلافت و امامت شایستگی ریاست بر آن حضرت را داشته باشند. کسانی که از اخبار و داستان های آنان اطلاع دارند در آنچه گفتیم شکی ندارد.

ص: 330

1- . فوائد السمطين، ج 2، ص 84، و غاية المرام، ص 449.

2- . غاية المرام، ص 452.

ابن قتیبہ دینوری (1) در کتاب «الامامة والسیاسة» طبع مصر، مصطفی محمد، ص 18 می نویسد: «ابوبکر در آن بیماری که بر اثر آن مرد در جواب عبدالرحمن بن عوف گفت: تأسف می خوردم برای سه چیز که انجام دادم و ای کاش که آنها را ترک می کردم، و سه چیز را ترک کردم که ای کاش انجام می دادم، و سه چیز که ای کاش از پیغمبر می پرسیدم چه باید بکنم؟

اما سه چیز که انجام دادم و ای کاش که ترک کرده بودم. کاش من تعرض به خانه علی را ترک می کردم، اگرچه به من اعلام جنگ می داد. کاش من در روز سقیفه دست بیعت به ابوعبیده جراح یا عمر می دادم که خلیفه او باشد و من وزیر و مشاور او باشم. کاش وقتی فجاء سلمی را اسیر کرده به نزد من آوردند، فقط او را به قتل می رساندم یا آزادش می کردم، و دیگر او را نمی سوزاندم. (2)

اما آن سه چیز که ترک کردم و ای کاش انجام داده بودم، ای کاش وقتی اشعث قیس را اسیر کرده و آوردند او را به قتل می رساندم و از وی شرم نمی کردم، زیرا من از وی شنیدم و دیدم که هیچ گمراهی و شری را نمی بیند مگر این که قدم در آن نهاده و آن را تقویت می کند. کاش وقتی خالد بن ولید را به شام فرستادم، عمر بن خطاب را هم به عراق می فرستادم، و بدین گونه هر دو دست خود را باز کرده و با آزادی

ص: 331

1- . عبدالله بن مسلم بن قتیبہ دینوری از علمای بزرگ و مشهور عامه است. وی در علوم تاریخ و حدیث و نحو و لغت مهارتی بسزا داشته است. دینور بلوکی از تویسرکان بوده است. ابن قتیبہ کتاب های زیادی نوشته است، از جمله کتاب المعارف، ادب الکتابت، غریب الحدیث، والامامة والسیاسة است. به سال 322 هجری درگذشت.

2- . فجاء سلمی از مسلمانانی بود که بعد از پیغمبر حکومت ابوبکر را به رسمیت نشناخت، و با وی بیعت نکرد. ابوبکر به جرم ارتداد و برگشتن وی از دین اسلام فقط به عنوان این که مخالف دولت وقت و حکومت او بود، دستور داد او را بسوزانند! وقتی او را انداختند توی آتش و می سوخت، شهادتین گفت و مسلمانی خود را در آخرین لحاظت حیات هم حفظ کرد، ولی گوش کسی بدهکار نبود، آیا این احتمال نبود که اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم اصرار بیشتر در مخالفت با آنها می نمود بر اثر ارتداد و خون مردگی مردم و سلطه جابرانه حکومت ابوبکر و دار و دسته او، تعرضی به جان حضرت آخرین مایه امید مسلمانان هم بشود؟!!

و اما آن سه چیزی که می خواستم از پیغمبر بپرسم: ای کاش از آن حضرت پرسیده بودم که خلافت و جانشینی او، بعد از وی تعلق به چه کسی دارد؟! تا کسی با جانشینی حقیقی او کشمکش نکند! کاش می پرسیدم که آیا انصار هم حقی در موضوع خلافت اسلامی دارند؟ و کاش از پیغمبر درباره ارث دختر برادر و عمه سؤال کرده بودم، زیرا در این باره شکی در دلم باقی مانده است!!

ص: 332

1- حضرت مؤلف در پاورقی می نویسد: «در نسخه مزبور دو چیز از این سه مطلب بیشتر ذکر نشده است، شاید حذف شده باشد. در «عقدالفرید» ابن عبد ربه سومی را بدین گونه آورده است: «دوست داشتم که وقتی خالد بن ولید را به سوی اهل رده فرستادم خودم در «ذی القصبه» می ماندم، اگر ظفر می یافتند فبها و اگر شکست می خوردند، به کمک آنها می شتافتم یا نیرو برای آنها می فرستادم!» به نظر مترجم کتاب حذف مطلب سوم عادی نبوده و علت داشته است، حتی آنچه در عقدالفرید هم آمده است باز گویا و روشن کننده مطلب نیست. ماجرای فرستادن خالد بن ولید به جنگ اهل رده بسیار مفصل است و تاریخ اسلام را لکه دار و سیاه نموده است. اجمال آن بدین قرار است که مالک بن نویره از مردان نامی اسلام بود. پیغمبر فرموده بود او یکی از مردان بهشتی است. بعد از رحلت پیغمبر خود و قبیله اش از بیعت با ابوبکر سر باز زدند و از دادن زکات به عمال او که خلیفه غاصب بودند امتناع ورزیدند، ابوبکر آنها را مرتد و خارج از دین اسلام خواند و خالد بن ولید را به سرکوبی آنها اعزام داشت. خالد با لشکری به سراغ آنها رفت. آنها به استقبال او آمدند تا با وی گفتگو کنند. در آن میان چشم خالد به زن زیبای مالک افتاد که در عرب نظیر نداشت. خالد دستور داد اسلحه را به زمین بگذارند و چون به زمین گذاردند بلافاصله آنها را دستگیر و مالک را به قتل رساندند و زن زیبایش را خود تصرف نمود و همان شب با وی همبستر شد! بعد هم سر مالک بن نویره را زیر دیگ غذای سربازانش نهاد تا سوخت. کار این افتضاح به جایی رسید که عده ای از مردان با وجدان از لشکر خالد جدا شدند و راه مدینه را پیش گرفتند و به خلیفه اطلاع دادند. عمر نیز که میانه خوبی با مالک نداشت در این خصوص اعتراض سختی به ابوبکر نمود. خالد که بسیار موقعیت شناس بود، از خلیفه وقت گرفت و ذهن او را به آنچه گذشته بود روشن ساخت. ابوبکر هم آمد روی منبر نشست و گفت: خالد بن ولید شمشیری از شمشیرهای خداست که خدا بر سر کافران قرار داده است، من آن را در غلاف نمی کنم، و بدین گونه از اجرای حد و حتی از توبیخ خالد سر باز زد و بر عمل ننگین و جنایت بزرگ او صحنه گذاشت. از آن روز خالد به «سیف الله» مشهور گشت. شاید تأسف ابوبکر در دم مرگ بر این عمل خود بوده است که البته پشیمانی سودی نداشت! تفصیل داستان خالد و مالک را در کتاب دیگر ما «اجتهاد در مقابل نص» چاپ جامعه مدرسین قم، ص 176 - 197 بخوانید و بگریید!!

آیا کسی که میزان علم و اطلاع وی از اسلام و احکام و قوانین اسلامی تا این اندازه است، می تواند مقام بزرگ خلافت الهی را که همتای مقام نبوت، بلکه بالاتر از آن است به خود اختصاص دهد؟

تعجب در این است که با این حال و این بی مایگی چگونه ابوبکر و سایر همکارانش در روز اول وفات پیغمبر، به سرعت به طرف سقیفه بنی ساعده رفتند و برای تعیین جانشین پیغمبر جلسه کردند، و جنازه پیغمبر خدا را در خانه اش روی زمین نهادند، و خلافت را به نام ابوبکر تمام کردند، و با مولای متقیان (علیه السلام) و سایر بنی هاشم مشورت نمودند، تا اتفاق آراء حاصل شود و اختلاف کلمه پیدا نکنند.

و نیز تعجب است که با این وصف چگونه ابوبکر در روز آخر زندگانی خود وصیت می کند که خلیفه بعد از او عمر بن خطاب است، و به عقیده آنها مثل پیغمبر، خلافت را به حال خود نگذاشت؟!

این وضع خلیفه اول بود، اما خلیفه دوم کافی است که بنا به گفته کتاب های سنی و شیعه در هفتاد مورد گفت: لولا علی لهلک عمر. (1)

حال و وضع خلیفه سوم نیز از آنها روشن تر است، چنان که بر کسانی که از تاریخ حیات آنها آگاهی دارد پوشیده نیست.

خلاصه کسانی که دارای چنین سوابق معلومی بودند، چگونه به خود اجازه دادند که با دروازه شهرستان علم پیغمبر که خداوند در قرآن مجید او را «دریا» نامید است، و با نعمت وجود او منت بر جن و انس گذارده است، مقدم گردند؟ خدا را شکر می کنیم که ما را هدایت نمود که ولی و حجت او را بشناسیم، و از آنها قرار نداد که نعمت های او را تکذیب نمائیم، و اگر هدایت الهی نبود ما خود راه راست را نمی یافتیم.

ص: 333

1- . برای پی بردن به میزان علم و دانش عمر خلیفه دوم بلکه برای آشنائی با مقام فقاها ابوبکر و عثمان نیز نگاه کنید به مجلدات پر ارزش کتاب ار جدار «الغدیر» تألیف علامه بزرگوار حاج شیخ عبدالحسین امینی نجفی به خصوص جلد 5 و 6 آن کتاب. با انبوه مآخذ و مدارک آن از جمله مآخذ همین گفته عمر از کتب معتبر عامه یعنی اهل سنت است!

آیه 38 - قال الله تعالى: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (1) یعنی: جز این نیست که سرپرست شما خداوند و پیغمبر او و کسانی است که ایمان آوردند، آنان که نماز می گزارند و زکات می دهند در حالی که رکوع می کنند.

حدیث سی و هشتم - در «غایة المرام» بیست و چهار حدیث از طرق عامه در تفسیر این آیه شریفه ذکر نموده و می گوید: حدیث اول ثعلبی در تفسیر خود نوشته است: سدی و عتبه بن حکیم و غالب بن عبدالله گفته اند: آن کس که در حال نماز و رکوع زکات داد علی بن ابیطالب است، زیرا فقیری در مسجد از کنار او که رکوع می کرد گذشت، و علی انگشتر خود را به وی داد.

آن گاه ثعلبی (به سند خود) از عبایه ربعی از ابن عباس روایت نموده است که روزی وی بر سر چاه زمزم در مکه نشسته بود و حدیث می گفت. ناگاه مردی عمامه به سر رسید و پهلوی او نشست. تا ابن عباس گفت رسول خدا فرمود. او نیز گفت رسول خدا فرمود! عبدالله بن عباس گفت: تو را به خدا قسم می دهم تو کیستی؟ تازه وارد عمامه را از سر برداشت گفت: ای مردم! هر کس مرا می شناسد بشناسد، و هر که مرا نمی شناسد بداند که من جناب بن جناده بدری ابوذر غفاری هستم، با این دو گوشم از پیغمبر خدا شنیدم و اگر دروغ بگویم هر دو کر شود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را با این دو چشم

ص: 334

دیدم و اگر دروغ بگویم هر دو کور شوند، که می فرمود: علی پیشوای نیکوکاران و قاتل کافران است، هر کس علی را یاری نماید پیروز است و آن کس که او را تنها بگذارد خوار است. (عَلِيٌّ قَائِدُ الْبِرَّةِ وَقَاتِلُ الْكُفْرِ مَنْصُورٌ مِّنْ نَّصْرَةِ وَمَخْدُولٌ مِّنْ خَذَلِهِ).

آگاه باشید که روزی من نماز ظهر را پشت سر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گزاردم، فقیری در مسجد از مردم چیزی خواست و کسی چیزی به او نداد. فقیر دست به آسمان برداشت و گفت: خدایا گواه باش در مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از مردم چیزی طلب کردم و کسی چیزی به من نداد.

در این وقت علی در حال رکوع بود و اشاره به انگشت کوچک دست راست خود نمود که انگشتی در آن بود. فقیر هم نزدیک آمد و انگشت را از انگشت او بیرون آورد. این موضوع در مقابل چشم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) واقع شد. وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از نماز فراغت یافت دست خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: پروردگارا! موسی بن عمران تو را خواند و گفت: «خدایا سینه ام را باز گردان و کارم را رو به راه کن و لکنت را از زبانم بردار تا سخن مرا بشنوند، وزیری از خاندانم برای من قرار ده و او هارون برادرم است» و خداوند در پاسخ او فرمود: «به زودی تو را به وسیله برادرت تقویت می کنم، و قدرتی به تو و برادرت می دهم که به واسطه آن دشمنان نتوانند به شما برسند».

خداوندا! اینک من محمد پیغمبر و برگزیده توأم، خدایا سینه مرا باز کن و کارم را رو به راه گردان و کسی را از خاندانم وزیر من قرار ده و او علی است، و به وسیله او مرا تقویت کن. ابوذر گفت: هنوز پیغمبر این کلمه را تمام نکرده بود که جبرئیل از جانب خداوند بر وی نازل شد و گفت: ای محمد! بخوان! پیغمبر گفت: چه بخوانم؟ جبرئیل گفت: بخوان: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**. (1)

حدیث دوم - در جزء سوم کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» تألیف رزین عبدری در تفسیر سوره مائده و این آیه شریفه از صحیح نسائی روایت می کند که عبدالله سلام گفت: خدمت پیغمبر رسیدیم و گفتیم: چون ما مسلمان شده ایم، عده ای از مردم ما

ص: 335

(یهود) به دشمنی ما برخاسته اند و قسم خورده اند که با ما سخن نگویند. در این وقت آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» نازل شد.

سپس بلال اذان نماز ظهر گفت و مردم به نماز ایستادند. عده ای رکوع می کردند و جمعی در حال سجود بودند، سائلی هم از مردم چیزی طلب می کرد. علی در حال رکوع بود، و با این حال انگشتر خود را به وی عطا نمود. سائل آمد و پیغمبر را مطلع ساخت. پیغمبر نیز این آیه را بر ما قرائت کرد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» (1) آن گاه صاحب «غایة المرام» سایر روایات را نقل کرده تا آنجا که می گوید:

حدیث دهم - خطیب خوارزمی می نویسد: «عمر و عاص در پاسخ نامه معاویه به وی نوشته بود: ای معاویه! می دانی که خداوند آیات را در فضائل علی نازل کرده است که هیچ کس با وی شریک نیست؟ مانند این آیه «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (2) و آیه «انما وليكم الله» و آیه «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ» و آیه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ» و آیه ای که می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ». (3)

تا توانی دلی به دست آور!

و می گوید: حدیث یازدهم - نیز موفق بن احمد خطیب خوارزم در «مناقب» به سند خود از عبدالله بن عباس روایت می کند که عبدالله سلام با عده ای از یهودی ها که مسلمان شده بودند، خدمت پیغمبر رسیدند و گفتند: یا رسول الله! خانه های ما از شهر و مسجد شما دور است و مجلس و محلی نداریم که احادیث شما را بازگو کنیم. یهودیان فامیل ما وقتی دیدند که ما ایمان به خدا و پیغمبر آوردیم و رسالت پیغمبر خدا را تصدیق نمودیم ما را از خود راندند و متعهد شده اند که با ما نشست و برخاست نکنند، و دختر به ما ندهند و از ما دختر نگیرند و با ما سخن نگویند. این موضوع برای ما گران تمام می شود.

پیغمبر فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» سرپرست شما خدا و پیغمبر و کسانی است که...» سپس پیغمبر به مسجد آمد. عده ای از مردم ایستاده و جمعی در حال رکوع

ص: 336

1- . همان کتاب و همان صفحه.

2- . آیه 7 سوره هل اتی.

3- . مناقب خوارزمی، ص 200، و غایة المرام، ص 104.

نماز می گزاردند. نظر پیغمبر به فقیری افتاد، و از وی پرسید: آیا کسی چیزی به تو داد؟ گفت: آری. انگشتری قیمتی به من دادند. پیغمبر فرمود: چه کسی آن را به تو داد. فقیر گفت: آن مرد که ایستاده و نماز می خواند و با دست اشاره به علی بن ابیطالب (علیه السلام) نمود. پیغمبر پرسید: در چه حالی انگشتر به تو داد؟ فقیر گفت: در حال رکوع آن را به من عطا کرد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: الله اکبر! سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (1).

در این هنگام حسان بن ثابت این اشعار را (در مدح علی (علیه السلام) سرود):

أَبَا حَسَنِ تَفْدِيكَ نَفْسِي وَ مَهْجَتِي *** وَ كُلُّ بَطِيءٍ فِي الْهَوَا وَ الْمَسَارِعِ

أَيَذْهَبَ مَدْحِي وَ الْمُحَبَّرُ ضَايِعٌ *** وَ مَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ الْإِلَهِ بِضَايِعِ

فَأَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعًا *** فَدَتِكَ نَفُوسُ الْقَوْمِ يَا حَيْرَ رَاكِعِ

فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ *** وَ بَيْنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَايِعِ

یعنی: ای ابوالحسن! جان من فدای تو باد - و هر کس که روی در هوا و پائی در زمین دارد. آیا ستایشی که از تو می کنم از بین می رود و چیزی که آن را در آن نوشته ام ضایع می شود؟ نه! چنین نیست که مدح من نزد خداوند ضایع گردد. تو همانی که (انگشتر خود را به فقیر) عطا کردی، در وقتی که رکوع می نمودی، جن ها می مردم به فدای تو باد، ای رکوع کننده. در نتیجه خداوند بهترین مقام ولایت را درباره تو نازل نمود و آن را در آیات محکم و صریح قرآنی بیان فرمود.

سپس مؤلف «غایة المرام» سایر روایات مربوط را تا آخر نقل می کند. (2)

ص: 337

1- . آیه 56 سوره مائده.

2- . همان طور که حضرت مؤلف اشاره کرده اند روایات عامه در تفسیر این آیه شریفه و نزول آن درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تمام منابع مهم و معتبر عامه آمده است، از جمله زمخشری در تفسیر کشاف، و فخر رازی در تفسیر کبیر، و سیوطی در «الدر المنثور» و محمدبن جریر طبری در تفسیر خود ذیل همین آیه از ابوذر غفاری و عتبه بن حکیم و مجاهد و ابن عباس و ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابن عساکر از سلمة بن کهیل روایات آن را آورده اند. و نیز به گفته «فضائل الخمسة» ج 2، ص 13 - 18) و احدی در اسباب النزول، ص 148، و کنز العمال، ج 6، ص 319 و ج 7، ص 305، و خطیب در «المتفق» به نقل از طبرانی و ابونعیم، و هیشمی در مجمع الزوائد، ج 7، ص 17، و محب طبری در ذخائر العقبی، ص 88 - 102 از عبدالله سلام نقل کرده اند.

در میان تمام مسلمانان نظر مخالفی نیست که این آیه درباره منقبت مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است، چنان که ابن شهر آشوب تصریح کرده است،⁽¹⁾ بنابراین نیازی به نقل روایات زیاد عامه نیست، در اینجا از باب تبرک دو روایت هم از طریق شیعه نقل می کنیم. در «غایة المرام» می گوید: کلینی در کافی از حضرت صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** فرموده است «وَلِيِّكُمْ» به معنی «اولی بکم» است یعنی آن کس که از شما و اموال شما سزاوارتر از خود شماست، خداوند و پیغمبرش و کسانی است که ایمان آوردند و آنها علی و اولاد او ائمه اطهار تا روز قیامت می باشند، آن گاه خداوند آنها را بدین گونه توصیف کرده است: آنان که نماز می خوانند و زکات می دهند، در حالی که رکوع می کنند.

امیرالمؤمنین مشغول نماز ظهر، در رکعت دوم در حال رکوع بود. آن حضرت حله ای در برداشت که هزار دینار می ارزید، نجاشی پادشاه حبشه آن را برای پیغمبر فرستاده بود و حضرت هم آن را به علی (علیه السلام) بخشیده بود.

در آن هنگام سائلی آمد و گفت: درود خدا بر تو ای ولی خدا و ای کسی که از خود مؤمنین سزاوارتر به آنهاست، چیزی در راه خدا به فقیر بده. علی (علیه السلام) در همان حال حله قیمتی خود را به زمین افکند و اشاره نمود که فقیر آن را بردارد. در این موقع آیه **«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»** نازل شد. بدین گونه نعمتی که اولاد آن حضرت دارند نیز از نعمت علی (علیه السلام) سرچشمه گرفته است. به طوری که هر یک از فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام) که به مقام امامت می رسد، این نعمت را هم مانند آن حضرت دارند که در حال نماز و رکوع صدقه می دهند.⁽²⁾

و نیز در کافی از حضرت صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش از اجداد طاهرینش روایت نموده است که در تفسیر آیه: **يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا**⁽³⁾ فرموده اند: چون آیه **«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»** نازل شد، عده ای از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد مدینه اجتماع کردند و عده ای به عده دیگر گفتند: درباره این آیه چه می گوئید؟ بعضی

ص: 338

1- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 3.

2- کافی، ج 1، ص 288.

3- آیه 83 سوره نحل.

جواب دادند که اگر این آیه را منکر شویم، باید سایر آیات را نیز انکار کنیم، و چنانچه به آن ایمان بیاوریم خواری آن بیشتر است که پسر ابوطالب بر ما مسلط گردد.

و گفتند: محمد در آنچه می گوید راستگو است و او را سرپرست خود می دانیم، ولی در آنچه (راجع به علی) به ما امر نمود، از علی اطاعت نخواهیم کرد. در این وقع آیه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا» نازل گردید. این نعمت که اصحاب آن را شناختند و بعد منکر آن شدند ولایت علی بود. از این رو اکثر اصحاب کفران ولایت علی (علیه السلام) نمودند. (1)

در احتجاج طبرسی از رساله امام علی النقی (علیه السلام) به اهل اهواز که از مسئله جبر و تفویض سؤال کرده بودند روایت می کند که حضرت نوشته اند: «تمام امت اسلام بدون استثنا و بدون هیچ گونه خلافی اتفاق دارند که قرآن کلام خداست و شکی در آن نیست، و چون تمام فرقه های اسلامی اجماع بر این موضوع دارند، به طور قطع به واقع رسیده اند، و با تصدیق قرآن به حقیقت راه یافته اند، زیرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: امت من اجتماع بر ضلالت و گمراهی نمی کند. با این بیان، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خبر داده است هر موضوعی که امت اسلام درباره آن اتفاق داشته باشند و جمعی برخلاف آن نروند، حق است.

معنی حدیث «لا تجتمع امتی علی ضلالة» این است، نه تأویلی که نادان ها از این حدیث نموده اند. و نه آنچه دشمنان گفته اند که حکم قرآن را باطل کنند، از احادیث دروغین و روایات مزخرف و هواپرستی های تباه کننده که مخالف نص صریح قرآن و آیات مسلم و آشکار الهی است. (2) از خداوند مسئلت داریم که ما را توفیق کار نیک دهد

ص: 339

1- . کافی، ج 1، ص 427.

2- . عامه این حدیث و حدیث لا تجتمع امتی علی خطاء، یعنی: امت من اجماع بر خطا و اشتباه نمی کنند را دلیل گرفته اند بر صحت اجماع اصحاب سقیفه در بیعت کردن با ابوبکر به عنوان خلیفه و جانشین پیغمبر (صلی الله علیه و آله)! در صورتی که اولاً پیغمبر خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به جانشینی خود برگزیده بود، و تشکیل شورای سقیفه فضولی و بی مورد بود، و ثانیاً چنان که مکرر گفتیم همه مسلمان ها حتی تمام مردم مدینه و بلکه بالاتر، بهترین اصحاب پیغمبر امثال علی (علیه السلام) و سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و عباس و زبیر و غیره در آن جلسه نبودند و بعد هم که شنیدند عمل شورا را مردود دانستند، و اگر بعدها بیعت کردند با اجبار و از روی ناچاری بود، بنابراین معنی حدیث همان است که امام دهم (علیه السلام) در این حدیث بیان می فرماید، نه آنچه افراد نادان و بی خبر از احکام اسلامی گفته اند.

و به راه راست هدایت فرماید.

سپس حضرت فرمود: هرگاه قرآن گواهی به راستی خبری و تحقیق آن بدهد و گروهی از امت منکر شوند، آن را به وسیله حدیثی از این احادیث دروغین مورد انتقاد قرار می دهند، و به واسطه انکار آیات قرآنی و عقب زدن آن به خلاف و گمراهی می افتند.

صحیح ترین خبری که حقیقت آن به وسیله قرآن شناخته شده است، خبری است که تمام امت اسلام آن را قبول دارند، و آن این است که پیغمبر فرمود: «من دو چیزگرا نبها را در میان شما می گذارم و آن کتاب خدا و عترت من است مادام که دست به دامان آن زده اید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید. آن دو از هم جدا نمی شوند تا این که در حوض کوثر نزد من بیایند».

این حدیث در کتاب خدا (قرآن) عیناً آمده است. مثل آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». روایات علما در این خصوص یکسان است که این آیه درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است و آن حضرت انگشتر خود را در حال رکوع به فقیر داد، خدا هم این آیه را در تقدیر از عمل او نازل فرمود.

پس پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از میان اصحاب خود علی (علیه السلام) را با این الفاظ معرفی نمود مَن كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِيَةِ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ یعنی هر کس من آقا و سرپرست او هستم، علی مولا و آقای اوست و خدایا دوست بدار هر کس که او را دوست می دارد و دشمن بدار هر کس که او را دشمن می دارد و هم درباره او فرمود: علی دین مرا می پردازد و وعده مرا عملی می سازد و او بعد از من جانشین من است.

و نیز وقتی او را در مدینه به جای خود گذارد، علی (علیه السلام) گفت: یا رسول الله! مرا جانشین خود بر زنان و بچه ها می کنید؟ پیغمبر فرمود: راضی نیستی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که بعد از من پیغمبری نخواهد بود؟

و از این جا دانستیم که قرآن مجید گواهی به تصدیق این اخبار و تحقیق این شواهد داده است، بنابراین وقتی این اخبار موافق قرآن بود لازم است که امت اسلام آن را اقرار کنند.

ما چون دیدیم که آن اخبار موافق کتاب الله است و کتاب الله نیز موافق آن اخبار می باشد، و دلیل آنها است، پیروی آن اخبار را واجب دانستیم، و جز دشمنان و مفسده

و نیز در احتجاج طبرسی می گوید در حدیث امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فرمود: منافقان به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گفتند بعد از آنچه خدای تو بر ما واجب کرده است، آیا چیز دیگری هم مانده است که واجب نکرده باشد؟ خدا این آیه را نازل فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» تمام مسلمانان هم می دانستند که در آن روز جز یک مرد کسی در حال رکوع زکات به فقیر نداد، آن هم کسی که اگر صریحاً در قرآن ذکر می شد، آنچه مربوط به نام او بود هم اسقاط می نمودند!!

اینها و نظائر آن رموزی است که برای تو ذکر نمودم که در قرآن هست تا معنی آن بر تحریف کنندگان مجهول بماند، و به تو و امثال تو برسد و در اینجا است که خدا می فرماید: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (2) یعنی امروز دین خود را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردن و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

مؤلف ممکن است مضمون روایت «کافی» را که می گوید علی (علیه السلام) حله به فقیر داد با آنچه در سایر روایات آمده است و میان شیعه و سنی شهرت دارد ک عطای آن حضرت به فقیر انگشتی بوده است، بدین گونه جمع کنیم که شاید حضرت در رکوع نماز ظهر حله و در رکوع نماز دیگری انگشت داده باشد و آیه بعد از عطای دوم نازل شده است.

دلیل بر این، حدیثی است که حموی از طریق عامه با سند خود از عمار یاسر روایت کرده است که حضرت در رکوع نماز مستحب بود که سائل چیزی از او خواست و علی (علیه السلام) انگشت خود را در آورد و به او داد و آیه مزبور نازل گردید. (3)

انگشتی که حضرت به فقیر داد طبق روایتی که عمار ساباطی از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده است نگین یاقوتی و سرخ به وزن پنج مثقال و حلقه نقره ای به وزن چهار مثقال داشته است، پس این که در بعضی از روایات عامه است که حضرت انگشت طلا به فقیر داد، شاید اشتباهی از فقیر یا انگشت طلا نما بوده است، نه از جنس طلا.

1- . احتجاج طبرسی، ج 2، ص 251 - 253.

2- . احتجاج طبرسی، ج 1، ص 610، و غایة المرام، ص 109.

3- . فرائد السمطين، ج 1، ص 193، و غایة المرام، ص 109.

از آنچه بیان داشتیم ثابت شد که نظر مخالفی در بین مسلمانان نیست که آیه شریفه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** در شأن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است. چیزی که این مطلب را با همه روشنی که دارد، روشن تر می سازد این است که منظور از «الذین یقیمون الصلوة» مصداق مخصوص و فرد معنی است نه عنوانی که شامل هر کسی شود که در حال رکوع زکات داده باشد، زیرا اگر چنین باشد دیگر این کار امتیاز خاصی نخواهد بود که اختصاص به عده ای از مؤمنین داشته باشد تا به وسیله آن ولایت خدا و پیغمبر انحصار به او پیدا کند.

پس صفت خاصی که در این داستان اخذ شده است (نماز می خوانند و در حال رکوع زکات می دهند) برای معرفی شخص موصوف به آن است، نه عنوانی که حکم ولایت در محو او بگردد، به طوری که شامل هر شخص صدقه دهنده در حال رکوع شد، علیهذا لازم بود که آن مصداق مخصوص که موضوع این حکم است معرفی شود، و سخن در این است که در انبوه روایات شیعه و سنی که به حد تواتر رسیده است جز مولای متقیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی نکرده اند و مصداق آن ندانسته اند.

بنابراین بدون هیچ گونه تردید و تزلزلی مصداق آیه جز امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست. این معنی با تعبیر به صیغه جمع منافات ندارد، زیرا آوردن «الذین... تا آخر» به صیغه جمع شایع است و برای تعظیم و بزرگداشت شخص می باشد. (1) به علاوه آوردن

ص: 342

1- . خطیب خوارزمی در کتاب «مناقب» ص 198 به سند خود از عبدالله عباس روایت می کند که گفت: آیه شریفه که می گوید: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین منظور از این راستگویان فقط علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. و به هما سند روایت می کند که ابن عباس گفت: آیه شریفه وارکعوا مع الراكعین با رکوع کنندگان رکوع کنید، درباره پیغمبر و علی نازل شده است، و آنها نخستین کسانی بودند که نماز گزار شدند، و رکوع کردند. بنابراین گذشته از جنبه عربیت که می توان جمع را در مورد مفرد به کار برد، میان صحابه هم سابقه داشته است که مصداق جمع ممکن است مفرد باشد، و آیه مورد بحث نیز همین حکم را دارد. در بعضی از آیات گذشته نیز تعبیر به لفظ جمع و اراده مفرد که خصوص علی (علیه السلام) منظور بوده است، وجود داشت.

لفظ جمع اشاره به موضوع دیگری است و آن این است که ایمان علی (علیه السلام) از لحاظ سابقه و ثبات و یقین، کامل ترین مراتب ایمان بوده، و فرمانبرداری وی از خداوند و میزان خلوص آن حضرت در منتهی درجه قرار داشته است، به طوری که به تمام معنی مطیع خداوند و از شائبه طمع بهشت و ترس از خداوند پیراسته بوده است.

چنان که از آن حضرت روایت شده است که فرمود: خدایا تو را عبادت نمی کنم که از آتش دوزخت بیم یا چشم به بهشت دارم، بلکه تو را شایسته عبادت دانسته ام و به همین جهت تو را پرستش می کنم.

علیهذا این که شخص امیرالمؤمنین را در آیه شریفه به صیغه جمع تعبیر فرموده است (الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) برای یادآوری همین معنی است، و این که آن حضرت به ملاحظه دارا بودن مراتب ایمان و دشوارترین درجات اطاعت خداوند، به منزله تمام مؤمنین است.

آنچه دلالت دارد بر رسیدن علی (علیه السلام) به بالاترین مراتب یقین و ایمان و کامل ترین درجات طاعات، روایات صریح شیعه و سنی است که پیغمبر اکرم آن را در موارد بسیاری اظهار داشت. مثل این که وقتی علی (علیه السلام) به جنگ عمرو بن عبدود رفت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «برز الایمان کله مع الکفر کله» تمام ایمان با تمام کفر روبرو شد، یا این که در حدیث مرغ بریان فرمود: علی محبوب ترین فرد در نظر خدا و پیغمبر است، یا در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم اسلام را به دستی کسی می دهم که خدا و پیغمبرش را دوست بدارد، و خدا و پیغمبر هم او را دوست بدارند، ثابت و پابرجاست، و هیچ گاه از جنگ روی نمی گرداند تا آن که سرانجام خداوند جنگ خیبر را به دست او فتح کرد.

و همچنین سایر روایات مسلم و مشهوری که حکایت از حالات امیرالمؤمنین می کند و هر کس کمترین اطلاعی از تاریخ حیات آن حضرت داشته باشد، تردیدی در آن نخواهد کرد.

شخصی چون امیرالمؤمنین باید جانشین پیغمبر و زمامدار شایسته مسلمانان باشد

باید دانست که آیه شریفه صریحاً می‌رساند که ولایت کامله و امامت کبری و خلافت عظمی اختصاص به مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد، زیرا کلمه «ولی» هرچند بر معنای گوناگونی اطلاق می‌شود. مانند، مالک امر، دوست، دوستدار، یاور، ولی معنی شایع آن که با ادای این لفظ به ذهن می‌رسد همان معنی نخست یعنی کسی است که سرپرست کاری و مالک امری باشد.

مثلاً «ولی صغیر» کسی است که عهده دار کار صغیر و سرپرست اوست، و نیز «ولی زن» به کسی می‌گویند که اختیاردار کار ازدواج و شوهر دادن اوست. همچنین «ولی دم» کسی است که حق دارد مطالبه خون مقتول کند، «ولی عهد» هم کسی است که مالک عهد و سلطنت و دارنده آن حق باشد و همچنین سایر موارد.

در «مجمع البیان» می‌نویسد: مُبَرَّد(1) در کتاب «العبارة عن صفات الله» نوشته است: وقتی بگویند سلطان ولی رعیت است، و بعد از وی ولی عهد جانشین اوست، هیچ کس احتمال نمی‌دهد که مقصود از «ولی» در این مورد این است که سلطان و ولی عهد دوستدار یا کمک کار رعایا هستند، بلکه به طور جزم می‌گویند: سلطان مالک امر رعایا و اختیاردار آنهاست، و ولی عهد نیز چنین مقامی دارد.

سلطنت خداوند بر جهانیان از نظر عقلی ثابت و مسلم است، سلطنت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم به عنوان رسالت و نمایندگی خداوند ثابت و مسلم می‌باشد، از این رو فقرة اول آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» جز این نیست که «ولی» شما خدا و پیغمبر اوست، در هر دو مورد «ولی» به معنی مالک امر و اختیاردار مردم است. عطف «الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» بر خدا و پیغمبر می‌رساند که معطوف با معطوف

ص: 344

1- . ابوالعباس محمد بن یزید میرد دانشمند معروف از بزرگان علمای نحو و لغت است. شاگرد مازنی و ابوحاتم سیستانی بوده است. کتاب های الکامل، معانی القرآن، طبقات نحویان بصره از تألیفات اوست، به سال 285 هجری در بغداد وفات یافت.

علیه در حکم ولایت و سرپرستی و مالک امر بودن شریک است، علیهذا به طور مسلم ولایتی که شخص رکوع کننده در این آیه دارد، همان ولایتی است که خدا و پیغمبر دارد، و آن به معنی اولی به تصرف بودن در امور بندگان و رسیدگی به کارها و سرپرستی آنها می باشد.

«ولی» در اصل به معنی کسی است که از دیگران سزاوارتر و شایسته تر باشد، و «مولی» نیز همین معنی را دارد. «ولی» به معنی اولی به تصرف در امور شخص یا مردم و شایسته تر بودن از کسی دیگر، قطع نظر از قرائن مقام، روشن است، و اگر قرائن مقام را هم به نظر بیاوریم مسلم است که در آیه شریفه فقط همین معنی منظور است، و آن هم بر دو وجه می باشد:

1- همان طور که نسبت دادن «ولی» به کسی که نیازمند به شخصی است که رسیدگی به کارهای او نماید. در نظر اهل عرف قرینه روشنی برای اراده این معنی است، مانند ولی صغیر و ولی زن که هیچ کس احتمال نمی دهد منظور دوست صغیر یا دوست زن! یا یاور و یا همسایه آنها باشد، بلکه به طور قطع و یقین می گویند: ولی صغیر و ولی زن کسی است که اختیاردار و سرپرست صغیر و زن باشد، همین طور هم نسبت بدادن «ولی» به شخصی که از نظر عقلی یا شرعی یا عرفی تسلط او بر دیگری پذیرفته است، قرینه معینی است که منظور از «ولی» مالک امر و اختیاردار است.

2- کلمه «انما» که به اتفاق تمام دانشمندان علوم عربی از ادات حصر است، قرینه دیگری برای اراده این معنی است، زیرا سایر معانی ولایت منحصر به خداوند و پیغمبر و افراد باایمانی است که نماز می گزارند و ممکن است در حال رکوع زکات بدهند، نیست، پس تحقیق معنی حصر به معنی کلمه انما (این است و جز این نیست) موجب قطع و یقین است که منظور از ولایت، ولایت امر، و اولویت در تصرف و اختیاری است.

سؤال ظاهراً به قرینه آیه چهارم قبل از این آیه یعنی آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ»، و آیه دوم بعد از آن «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُرُوعًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ

وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ» مقصود از ولایت در این جاها محبت و دوستی است، زیرا آنچه که نسبت به یهود و نصارا و کفار نهی شده است، ولایت به معنی دوستی با آنان است، نه این که به معنی اولویت دادن و سرپرست بودن آنهاست، چون مؤمنین آنها را صاحبان امر و سرپرستان خود نمی دانستند تا خداوند آنها را برحذر دارد. از این رو می گوئیم که ولایت در تمام موارد به معنی محبت و دوستی است، و کلمه «انما» هم حصر مجازی است نه حقیقی.

پاسخ اگر در آیه سابق یا آیه بعدی «ولی» به معنی دوست بود، دلیل نیست که در این آیه شریفه هم به همان معنی باشد، بلکه به مناسبت قبل و بعد آن باید آن را به معنی ولیّ امر و اختیاردار و سرپرست بدانیم که به مؤمنین تذکر می دهد ولیّ و اختیاردار شما خداوند و پیغمبر او و فرد باایمانی است که دارای اوصاف یاد شده است، و شما مؤمنین زیر فرمان ولایت امر آنها هستید و در اتخاذ دوستی میان خود و کافران به خدا، از خود اختیاری ندارید، بلکه واجب است که در این خصوص از اولیاء خود (خدا و پیغمبر و امام) فرمانبرداری کنید و مطیع امر و نهی آنها باشید، پس این آیه شریفه «انما ولیکم الله» تأکید و تثبیت نهی سابق و بعدی است.

باید دانست که انحصار ولایت به معنی محبت در خداوند و پیغمبر به این جهت است که محبت مؤمنین نسبت به یکدیگر هم بازگشت به محبت خداوند متعال و محبت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می کند، زیرا اصل ایمان و لزوم محبت، خداوند و پیغمبر است. مؤمنی که در این آیه خداوند او را قرین پیغمبرش قرار داده است، اگر امام مفترض الطاعه باشد، ایمان هیچ کس بدون پذیرفتن ولایت او و گرفتن ایمان به محبت وی، کامل نمی گردد، و از این رو می توان دوستی و محبت را منحصر به او هم دانست، زیرا او هم مانند خدا و پیغمبر اصل ایمان است.

و نیز باید توجه داشت که مجاز بودن انحصار محبت به عنوان تنزیل و مانند دانستن دو چیز با هم است، زیرا بدیهی است که مجاز در حرف تابع کلمه ایست ک حروف بر سر آن در آمده است، از این رو مادام که مدخول حروف به منزله کلمه ای نباشد که بعد از ادات حصر واقع شده است، قرار گرفتن ادات پیش از آن کلمه

بنابراین منحصر بودن ولایت و اختیارداری به خداوند متعال و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مؤمن متصف به صفات مذکور اگر از باب تنزیل باشد، بدین گونه که مثلاً ولی به معنی دوستدار و یاور باشد، در صورتی صحیح است که محبت آنها به منزله محبت و دوستی تمام مؤمنین باشد که واجب است آنها را دوست بدارند، و این معنی هم هنگامی کامل می گردد که آن مؤمن موصوف به صفات یاد شده، همتای پیغمبر خدا و جانشین آن حضرت و حجت خداوند بر بندگانش باشد، و گرنه تنزیل و همانند دانستن بی مورد خواهد بود.

این که طبق آیه شریفه خداوند آن شخص مؤمن مخصوص را در انحصار محبت به او همتای پیغمبر قرار داده است و اثبات خلافت برای او، مقتضی آن است که خلافت و جانشینی پیغمبر هم اختصاص به او داشته باشد، زیرا حتی به اعتراف خود عامه هم نصی و دلیلی از قرآن و سنت بر اثبات خلافت خلفای ثلاثه وجود ندارد.

مضافاً به این که انحصار ولایت بعد از خدا و پیغمبر (در آیه شریفه) در مؤمن مخصوص اگر هم از باب تنزیل و همانند دانستن باشد، باز با این معنی نمی سازد که خلفا از طرف خداوند استحقاق خلافت را داشته اند، بلکه باید آنها را همتا و قرین پیغمبر قرار دهند، همان طور که مؤمن منصف به اوصاف مذکور قرین پیغمبر بود.

اشکال انحصار این مؤمن منصف به اوصاف یاد شده در آیه شریفه به شخص امیرالمؤمنین خواه حصر تحقیقی باشد و خواه تنزیلی بنا به مذهب خودتان درست نیست، زیرا در مذهب شیعه خلافت و امامت منحصر به یک فرد نمی باشد و تعداد ائمه نزد شما دوازده نفر به عدد ماه های سال و نقبای بنی اسرائیل است.

جواب انحصار امامت در مولای متقیان (علیه السلام) هنگامی درست نیست که امامت ائمه بعدی در عرض آن حضرت باشد، مانند حق شرکاء نسبت به چیزی که در آن شریک هستند، ولی موقعی که امامت آن ذوات مقدس به ترتیب باشد و یکی بعد از دیگری جانشین امام پیش از خود شود، چون منصب امامت به سلسله مراتب سرانجام بازگشت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می کند، انحصار درست خواهد بود. همچنان که اگر ولایت

را منحصر به پیغمبر هم بدانیم به همین نسبت صحیح است، و با امامت ائمه اثنی عشر که منصب ولایت و امامت خود را از پیغمبر خدا گرفته اند، منافات ندارد. بالاتر بگوئیم اگر ولایت را منحصر به خدا بدانیم هم صحیح است، زیرا ریشه ولایت پیغمبر و ائمه اطهار ذات بی زوال اوست.

بنابراین انحصار ولایت با مذهب مخالفین شیعه وفق نمی دهد که مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بعد از خلفای خود قرار می دهند، اما طبق مذهب ما که نخستین خلیفه و سرور جانشینان است، حصر کامل است و اشکالی ندارد.

بحمدالله از آنچه بیان کردیم کاملاً روشن گردید که آیه شریفه صریحاً دلالت دارد بر اختصاص امامت به مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) . خدا را شکر می کنم که حق را برای آنان که دل آگاه و گوش شنوا دارند روشن ساخت.

ص: 348

حدیث سی و نهم: تفسیر آیه یَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ...

تعیین جانشین بلا فصل پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

آیه 39 - قال الله تعالى: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مَنَ النَّاسِ (1) یعنی: ای پیغمبر! برسان آنچه را که از جانب خدایت بر تو نازل شده است، و اگر نرسانی، رسالت او را (چنان که باید) نرسانده ای، (بگو که) خدا تو را از (شر) مردم حفظ می کند!

حدیث سی و نهم - در «غایة المرام» نه حدیث از طریق عامه در تفسیر این آیه شریفه نقل کرده است، می گوید:

حدیث اول - ثعلبی در تفسیر این آیه از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: معنی آیه این است: «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي فَضْلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»، و در نسخ دیگر است که فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ» و فرمود این طور هم نازل شده است. چون این آیه نازل شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتَ مَوْلَاهُ». (2)

حدیث دوم - نیز ثعلبی به سند خود از ابن عباس روایت می کند که گفت: این آیه درباره علی بن ابیطالب نازل گردید. پیغمبر از جانب خدا مأمور شد که درباره علی (علیه السلام) تبلیغ کند. پیغمبر هم دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»، یعنی: هر کس مرا آقای خود می داند، علی هم آقای اوست. خدایا دوست بدار هر کس علی را سرپرست خود می داند، و دشمن بدار

ص: 349

1- . آیه 67 سوره مائده.

2- . غایة المرام، ص 334 به نقل از تفسیر ثعلبی.

هر کس که علی را دشمن می دارد. (1)

حدیث سوم - در کشف الغمه از زرّین عبدالله روایت می کند که گفت: ما در زمان حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آیه را چنین می خواندیم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (2) سپس بقیه روایات را هم ذکر کرده است.

گفتار مؤلف طی سه موضوع

مؤلف مناسب می دانیم که در اینجا در پیرامون سه موضوع سخن بگوئیم:

1- درباره این که آیه در خصوص ولایت و زمامداری مولی امیرالمؤمنین در «غدیر خم» نازل شده است.

2- درباره آنچه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از جانب خداوند در آن مکان راجع به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تبلیغ نمود.

3- راجع به این که آنچه پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

درباره علی (علیه السلام) فرمود صریح در امامت و خلافت است.

امر اول درباره نزول آیه، روایات شیعه و سنی به حد استفاضه رسیده است که با استناد به اهل بیت عصمت و عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و ابوهریره، همگی گفته اند آیه مزبور در غدیر خم درباره علی (علیه السلام) نازل گردید، (3) بلکه می توان گفت روایات، از طریق اهل بیت تواتر است، مضافاً به این که، آیه شریفه به دو جهت دلالت می کند که آنچه در آن روز نازل شد و پیغمبر مأمور به تبلیغ آن گردید، مسئله ولایت و زمامداری بود.

ص: 350

1- . غایة المرام، ص 334 به نقل از تفسیر ثعلبی.

2- . غایة المرام، ص 334، کشف الغمه، ج 1، ص 319. در این کتاب روایت از «زرین عبدالله» نقل شده است، و در پاورقی آن مأخذ را ص 437، ج 1، کشف الغمه ضبط کرده، در حالی که ص 319 آن جلد است. از این گذشته در کتب رجال نه «زرین بن عبدالله»، و نه «زرین عبدالله» هیچ کدام نیست، بلکه فقط نامی از «زرین حبیب» است.

3- . مجمع البیان، ج 3، ص 223.

توضیح در آیه شریفه دو امر آشکار است:

امر اول، اهمیتی که خداوند به آنچه در این مورد نازل کرده است داده، شدیدتر از اهمیتی است که خداوند به سایر خبرها که بر آن حضرت نازل کرده است، می دهد، به طوری که می گوید: اگر این مطلب را ابلاغ نکردی رسالت ما را به مردم نرسانده ای.

امر دوم، این که رساندن این مطلب بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دشوار بوده است، زیرا می ترسید که مردم آن را قبول نکنند و آزاری به وی برسانند، چون خداوند پیغمبر را تهدید نموده و از ترک تبلیغ آن بر حذر داشته است، بقوله تعالی: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ». این گونه تعبیر فقط در موردی است که کار برطرف دشوار و سنگین باشد.

لازم به ذکر نیست که ملاحظه پیغمبر در تبلیغ آنچه خدا فرموده بود از جانب خود وی نبود، بلکه از مردم ملاحظه داشت، و لذا خدا هم وعده داد که او را از شر مردم نگاه می دارد (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)، و این هر دو وجه دلالت دارد که آنچه بر پیغمبر نازل شد، ولایت و خلافت بود.

پیغمبر از مردم ملاحظه می نمود

بیان مطلب سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده، و لذا احکام قبل از خود را نسخ کرد، ولی چیزی آن را منسوخ نمود. (1) دیگر این که پیغمبر در تبلیغ امر خدا از مشرکان هراسی نداشت، زیرا مشرکان که مسلمان نشده بودند در آن روز مقهور بودند.

ترس پیغمبر از مسلمانانی بود که با زبان اسلام آورده بودند، ولی دلشان ایمان نداشت. از اخبار و تاریخ احوال آنان به دست می آید که آنچه آنها از پذیرفتن آن سر باز می زدند، ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) بوده است، و چیزی از قبول ولایت آن حضرت برای آنها دشوارتر نبود. چون آنها به نماز و روزه و حج و جهاد و خمس (غنائم جنگ) و زکات و سایر احکام، اعتراضی نداشتند، و فقط اعتراض به خمس (به طور مطلق) داشتند که آن هم به خاطر ولایت بود.

داستان حارث بن نعمان فهری که شیعه و سنی نقل کرده اند. شاهد گویای این حقیقت

ص: 351

است، خلاصه داستان این است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم بانگ زد و مردم اجتماع کردند، سپس دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. هر کس من سرپرست او هستم. علی هم سرپرست اوست. این مطلب شایع شد و در شهرها منتشر گشت.

چون خبر آن به حارث رسید سوار شتر خود شد و آمد به ابطح نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، سپس از شتر پیاده شد و آن را خوابانید، آن گاه آمد نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله). در آن موقع جمعی از اصحاب نزد رسول خدا بودند. حارث گفت: ای محمد! از طرف خدا به ما امر نمودی که بگوئیم: جز خدای یگانه، خدائی نیست و تو پیغمبر خدائی. ما هم پذیرفتیم، و به ما امر کردی که پنج نوبت نماز بخوانیم و زکات بدهیم و یک ماه روزه بگیریم و حج خانه خدا کنیم همه را قبول کردیم، به اینها راضی نشدی تا بازوهای پسر عم خود را گرفتی و او را بر همه ما برتری دادی و گفتی: هر کس من آقا و سرپرست او هستم، علی هم آقا و سرپرست اوست! این را از خودت می گوئی یا به دستور خداست؟

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: به خدائی که جز او خدائی نیست این را از طرف خدا می گویم. حارث از پیغمبر رو گردانید و در حالی که به طرف شتر خود می رفت گفت: خدایا! اگر آنچه محمد می گوید راست باشد سنگی از آسمان بر سر من بکوب یا عذابی دردناک بر من فرو فرست. هنوز به شترش نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سر او کوبیده شد و از مقعدش بیرون آمد و به هلاکت رسید. آن گاه این آیات نازل شد «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (1).

اهمیت منصب خلافت الهی

از آنچه گذشت معلوم شد که آنچه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مأمور به تبلیغ آن شد، از جانب خدا بوده است و چون پیغمبر از عکس العمل مردم بیم داشته است، خدا هم به وی وعده داد که او را از شر مردم نگاه می دارد. خداوند رساندن این مطلب را به اطلاع مردم با تأکیدی کامل از پیغمبر خواست، به طوری که ابلاغ آن را به منزله تمام دین خود که پیغمبر به مردم رسانده بود قرار داد، و آن هم چیزی جز خلافت و امامت نبود، زیرا تبلیغ سایر احکام موجب ترس و هراس پیغمبر از

ص: 352

مردم نبود، چنان که این اهتمام و تأکید هم جز با مقام عالی ولایت مناسبت با سایر احکام ندارد، و سایر احکام طوری نیست که اگر تبلیغ آن ترک شود، به منزله ترک تمام احکام باشد. این اهتمام تنها با ولایت و خلافت تناسب دارد، زیرا با تعیین خلیفه از جانب خداوند، دین از خطر تباهی و زیاده و نقصان در آن محفوظ خواهد ماند.

تفسیرهای دیگر

بی مناسبت نیست که در اینجا بعضی از تفسیرهایی که مخالف روایات است هم ذکر شود و محتویات آن روشن گردد. در «مجمع البیان» می گوید: مفسران آراء زیادی در تفسیر این آیه دارند، از جمله حسن بصری گفته است که خداوند پیغمبر را مأمور به تبلیغ مطلبی کرد که از عکس العمل قریش هراسان شد. خدا با این آیه ترس او را از مردم برطرف ساخت. عایشه گفته است نزول آیه به منظور دفع توهم این بوده که پیغمبر چیزی از وحی را به واسطه تقیه پنهان داشت،⁽¹⁾ و هکذا سایر نظریات علمای عامه.

عیاشی در تفسیرش (به سند خود) از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده است که گفتند: خدا محمد (صلی الله علیه و آله) را مأمور ساخت که علی را به جانشینی خود منصوب دارد، پیغمبر بیم داشت مبادا مردم بگویند از پیش خود عطائی به پسر عم خود داد و به وی طعنه بزنند. خدا هم این آیه را فرستاد و پیغمبر در غدیر خم ولایت علی را به مردم اعلام کرد.⁽²⁾ این روایت را عیناً سید ابوالحمد⁽³⁾ از حاکم ابوالقاسم حسکانی در «شواهد التنزیل» به اسناد خودش از ابن ابی عمیر هم روایت نموده است.⁽⁴⁾

ص: 353

- 1- . مجمع البیان، ج 2، ص 223.
- 2- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 331.
- 3- . سید ابوالحمد، مهدی بن نزار حسینی قانتی از استادان امین الدین طبرسی بوده است، چنان که در صفحه 210 و 534 جلد دوم، و صفحه 441 جلد سوم، و صفحه 234 جلد چهارم مجمع البیان تصریح نموده و او را از استاد خود دانسته است.
- 4- . مجمع البیان، ج 2، ص 223، و شواهد التنزیل، ج 2، ص 381. محمد بن ابی عمیر از اصحاب حضرت امام رضا و امام محمد تقی (علیهما السلام) بوده است. در میان اصحاب ائمه هیچ کدام مانند ابن ابی عمیر از خلفای جور رنج ندیدند. سالیانی دراز به جرم شیعه بودن و به علت این که حاضر نمی شد در حکومت عباسیان قضاوت کند زندانی بود. او از اصحاب اجماع است. در عظمت او کافی است که علمای شیعه مراسیل او را در حکم مسانید دانسته اند، یعنی اگر حدیث او سند نداشته باشد، آن را در حکم حدیث مسند می دانند!

مؤلف تفسیری که حسن بصری نموده است مخالف مضمون روایات نیست، چیزی که هست شأن نزول آیه را نقل نکرده است، و این هم به واسطه بی اطلاعی و یا به خاطر ترس از مردم (سنیان) بوده و یا خواسته است موافق عقیده آنها تفسیر کند و ظاهراً یکی از دو تفسیر اخیر، بلکه دومی منظور بوده است، چنان که از روایت عیاشی هم به دست می آید. عیاشی به سند خود از ابوالجارود رئیس فرقه زیدیه جارودیه روایت می کند که گفت: «در ابطح در خدمت امام محمدباقر (علیه السلام) بودم. حضرت با مردم گفتگو می کرد. در این وقت مردی از اهل بصره برخاست و گفت یا بن رسول الله فدایت شوم حسن بصری درباره این آیه (یا ایها الرسول بلغ) سخن می گوید و عقیده دارد که درباره شخصی نازل شده است، ولی او را نام نمی برد و می گوید: معنی آیه این است: «اتخشی الناس و الله یعصمک من الناس» یعنی: آیا از مردم می ترسی؟ نترس که خدا تو را از شر مردم حفظ می کند. حضرت فرمود: چه باعث شد که حسن حق آیه را ادا نمی کند؟ خدا دین او را ادا ننماید. (1)

آنچه از عایشه نقل شد فاصله آن از مفاد آیه شریفه به اندازه فاصله آسمان و زمین است! زیرا در آن صورت می باید خدا بگوید: «یا ایها الناس بلغ الرسول ما انزل الیه من ربه» یعنی: ای مردم! پیغمبر آنچه را از طرف خدایش بر وی نازل شده است تبلیغ کرده است، و در حقیقت می بایست تبلیغ را به صغیه ماضی بیاورد، نه فعل امر «بَلِّغْ» و سفارش اکید که آن را ترک نکند، شاید نسبت این قول به عایشه اشتباه باشد!

خصوصیات آیه شریفه

در این جا مناسب می دانیم که قسمتی از خصوصیات آیه شریفه را یادآور شوم. در آیه تعبیر به لفظ «رسول» شده، و «نبی» و غیره نگفته است، چون تبلیغ با رسالت مناسبت دارد، مخصوصاً که این تبلیغ هم بسیار با اهمیت باشد، و آن را از باب تفعیل آورده است نه باب افعال، که می رساند خداوند اهمیت زیاد می داده که موضوع به اطلاع

ص: 354

مردم برسد. از این رو به صیغه «تفعیل» آورده که دلالت بر اتصاف محل به مبدأ دارد، در صورتی که صیغه «افعال» چنین نیست، و تنها دلالت بر رسیدن مبدأ به محل می کند.

دیگر این که آوردن فعل «أُنزِلَ» به صیغه مجهول می رساند که موضوع بدون اسناد به فاعل دارای اهمیت است، سپس که فرمود «من ربك» تصریح می کند که این امر مهم از جانب خداوند متعال است که نادان ها خیال نکنند پیغمبر از پیش خود می گوید.

دیگر این که از آیه کریمه استفاده می شود که این موضوع مهم قبل از اعلام آن توسط پیغمبر بر آن حضرت نازل شده بود، ولی حضرت آن را از بیم سرزنش نادان ها و انتظار وعده الهی برای جلوگیری از عکس العمل مردم، به تأخیر انداخت، خدا هم تبلیغ آن را در آخر آیه به پیغمبر تأکید فرمود، و او را از ترک تبلیغ آن برحذر داشت و به وی تأمین داد که او را از شر مردم حفظ می کند.

تبلیغ ولایت علی (علیه السلام) توسط پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

در تفسیر اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که نزول آیه ولایت در ورز عرفه بود، ولی پیغمبر از قوم خود و اهل نفاق و اخلاف بیم داشت که نکند با شنیدن آن پراکنده گردند و به جاهلیت خود برگردند، از این رو از جبرئیل خواست که خداوند او را از خطر مردم حفظ کند، تا این که در مسجد خیف جبرئیل آمد و دنباله آیه را آورد. ولی به وی تأمین نداد پیغمبر هم تبلیغ آن را به تأخیر انداخت تا به «کراع الغمیم» واقع در بین مکه و مدینه رسیدند.

در آن جا جبرئیل نازل شد و از جانب خدا امر کرد که آنچه بر وی نازل شده است به مردم برساند و تأمین هم به او نداد. پیغمبر فرمود، جبرئیل! من می ترسم قوم من وقتی آن را شنیدند مرا تکذیب کنند و سخن مرا درباره علی نپذیرند، چون به «غدیر خم» که در سه میلی «جحفه» است رسیدند، پنج ساعت از روز برآمده جبرئیل نازل شد و با تهدید و خشونت و مؤذنه حفظ او از عکس العمل نامساعد مردم، گفت: ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يَعْصِي مَنَ النَّاسِ!» ای پیغمبر! آنچه از طرف خدایت درباره علی بر تو نازل شده است به مردم ابلاغ کن، اگر نکردی رسالت خدا را تبلیغ ننموده ای، بگو که خدا تو را از شر مردم حفظ می کند.

امر دوم که گفتیم آیه شریفه در غدیر خم(1) درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده است، روایت شیعه و سنی به حد تواتر رسیده است که آیه شریفه درباره ولایت علی (علیه السلام) است که پیغمبر بعد از تلاوت آن فرمود: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاً فَعَلَى مَوْلَاً.

در «غایة المرام» هشتاد و نه حدیث از طریق عامه در این باره آورده است. می گوید:

حدیث اول - احمد حنبل در «مسند» می نویسد: از عفان و او از حماد بن سلمه از زید بن علی بن ثابت از براء بن عازب(2) روایت می کند که گفت: در سفر حج با پیغمبر بودیم. چون به غدیر خم رسیدیم، اعلام شد که آماده نماز جماعت شویم. پارچه ای روی درختی انداخته بودند و پیغمبر در زیر آن به نماز ایستاد. چون نماز ظهر خوانده شد، دست علی را گرفت و فرمود می دانید که من نسبت به هر مؤمنی سزاوارتر از خود او هستم؟ مردم گفتند: آری. فرمود: هر کس من سرپرست او هستم، علی هم سرپرست اوست. خدایا دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمنان علی را.

راوی گفت: در این وقت عمر به ملاقات علی رفت و گفت: خوشا به حال تو ای پسر ابوطالب! از امروز سرور هر مرد مؤمن و زن مؤمنی شدی!(3)

حدیث دوم - نیز احمد حنبل از عفان از ابوعوانه از مغیره روایت می کند که گفت ابوعبیده از عبدالله بن میمون و او از زید بن ارقم روایت نموده است که زید گفت: من سخنان پیغمبر را در بیان خمّ می شنیدم. در آن روز اعلام نماز شد. حضرت نماز را برگزار نمود، سپس خطبه خواند. سایبانی به وسیله پارچه ای که روی درختی انداخته

ص: 356

1- . خَمّ به ضم خاء و تشدید میم محلی یا چاهی واقع در بین مکه و مدینه و تا جحفه سه میل فاصله دارد. غدیر به معنی گودال است و غدیر خم گودال یا چاهی بود که آب های باران در آن جمع می شده است. چون پیغمبر در آن نزدیکی فرود آمد و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به مردم اعلام داشت، واقعه را به نام آن جا حدیث یا داستان غدیر خم می گویند.

2- . براء بن عازب نخست از حامیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، ولی وقتی در کوفه حضرت از او و انس بن مالک خواست برخیزند و ماجرای غدیر را بازگو کنند و نکردند، امیرالمؤمنین هر دو را نفرین کرد. براء کور، و انس مبتلا به مرضی پیسی شد! براء بن عازب در سال 72 در کوفه از دنیا رفت. امیرالمؤمنین به او خبر داده بود که فرزندم حسین به قتل می رسد، و تو زنده ای و او را یاری نمی کنی.

3- . غایة المرام، ص 79.

بودند برای پیغمبر درست کردند و پیغمبر در زیر آن فرمود: آیا می دانید، آیا گواهی می دهید که من از هر مرد و زن مؤمنی سزاوارتر به خود او هستم؟ گفتند: آری. فرمود: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالَةِ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ».(1)

حدیث سوم - عبدالله بن احمد حنبل از عبدالله بن نعیم و او از پدر خود از حسین بن محمد و ابونعیم روایت می کند که گفتند: قطر از ابوظیفیل روایت نموده است که علی مردم را در رُحبه(2) گرد آورد، سپس فرمود: شما را به خدا هر مسلمانی که در روز غدیر خم سخنان پیغمبر را شنید، برخیزد. 13 نفر برخاستند! ابونعیم گفت افراد بسیار برخاستند و گواهی دادند که در غدیر خم وقتی پیغمبر دست علی را گرفت به مردم فرمود: آیا می دانید که من نسبت به مؤمنین سزاوارتر به خود آنها می باشم؟ گفتند: آری. پیغمبر فرمود: من کنت مولا... سپس روایات مربوطه را تا آخر نقل می کند.(3)

حدیث هشتم - نیز احمد حنبل از ابن نمیر از عبدالملک بن عطیه عوفی روایت می کند که گفت: رفتم نزد زید بن ارقم دائی خود و گفتم: حدیث از تو راجع به علی (علیه السلام) در غدیر خم نقل می کنند و من می خواهم شخصاً آن را از تو بشنوم. زید گفت: ولی شما مردم کوفه را نمی توان نادیده گرفت.(4) من گفتم: خطری از جانب من به تو نمی رسد. زید گفت: آری ما در جحفه بودیم دیدیم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و دست علی را گرفت و فرمود... سپس زید گفت من آنچه شنیدم به تو خبر دادم!

حدیث بیست و پنجم - در جزء سوم کتاب «الجمع بین الصحاح الستة»

ص: 357

- 1- . همان کتاب و همان صفحه.
- 2- . رحبه به فتح راء - محوطه جلو خانه حضرت یا مسجد کوفه بوده است. حضرت در محوطه وسیع جلو مسجد بزرگ کوفه با مردم درباره حدیث غدیر سخن گفت.
- 3- . غایة المرام، ص 79.
- 4- . همان کتاب و همان صفحه. ملاحظه زید بن ارقم از عبدالملک عوفی از مردم کوفه، شاید به دو علت بوده است: یکی این که چون اهل کوفه شیعیان علی (علیه السلام) و سخت متعصب بودند، زید می ترسید حدیث او منتشر شود و شیوع آن میان شیعیان کاری به دست او بدهد، و دیگر این که چون مردم کوفه بی وفا و کارشکن و منافق بودند زید بیم داشته که نکند به وسیله او یا دیگری از مردم کوفه حدیث به گوش اولیای امور رسیده و با سعایت آنها خطری به او برسد. زید مردی محافظه کار بوده و آن شهادت را نداشته است که تکلیف خود را روشن نموده و برساند که طرفدار جدی علی (علیه السلام) است یا دوستدار خلفا و دار و دسته آنها! تا هر دو طرف را داشته باشند!!

تألیف امام الحرمین ابوالحسن زرین عبدیری (1) که یک سوم کتاب در مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است از سنن ابوداود سیستانی و صحیح ترمذی از ابوسرحه و زید بن ارقم روایت می کند که گفت: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَّيْ مَوْلَاهُ. (2)

حدیث بیست و هشتم - ابوالحسن شافعی و به سند خود از شهر بن حوشب از ابوهریره روایت می کند که گفت: هر کس روز 18 ذی الحجه روزه بگیرد، ثواب شصت ماه برای او نوشته می شود، و آن روز غدیر خم است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دست علی بن ابیطالب را گرفت و فرمود: آیا می دانید که من نسبت به مؤمنین از خود آنها سزاوارتر هستم؟ گفتند: آری. فرمود: هر کس من سرپرست او هستم، علی هم سرپرست اوست. آن گاه عمر بن خطاب گفت: «بَخَّ بَخٌّ لَكَ يَا بَنَ ابِيطَالِبٍ اَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» به! ای پسر ابوطالب! هم اکنون آقای من و هر مرد و زن مؤمن شدی. در این وقت آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» (3) نازل شد.

آنها که حدیث غدیر را گواهی نکردند به نفرین امیرالمؤمنین (علیه السلام) مبتلا گردیدند

حدیث چهلیم - نیز ابن مغزلی از احمد حنبل (به سند خود) از زید بن ارقم روایت می کند که گفت: علی (علیه السلام) مردم را در مسجد (کوفه) قسم داد که هر مردی شنید پیغمبر فرمود «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَّيْ مَوْلَاهُ...» برخیزد و شهادت دهد. من از کسانی بودم که

ص: 358

1- ابوالحسن زرین بن معاویه عبدیری اندلسی متوفی به سال 535 مؤلف کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» از علمای معروف عامه است. کتاب وی همان طور که از نامش پیداست احادیث شش کتاب معتبر عامه را که معروف به (صحاح سته) است در ابواب مخصوصی گرد آورده است. اسامی صحاح سته بدین گونه است: صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ترمذی، صحیح (سنن) ابوداود سیستانی، صحیح (سنن) نسائی، صحیح (سنن) ابن ماجه قزوینی، اخیراً نیز منصور علی ناصف از علمای جامع از هر مصر کتابی در چهار جلد به نام «التاج» مشتمل بر اخبار صحاح شش گانه، با حذف مکررات آنها نوشته است که معروف و در دسترس می باشد.

2- . غایة المرام، ص 81، و مناقب ابن مغزلی، ص 24.

3- . غایة المرام، ص 83، و مناقب ابن مغزلی، ص 23.

آن را پوشیده داشتیم (شهادت ندادم) و به همین جهت کور شدم! (1)

حدیث چهل و یکم - نیز ابن مغزلی شافعی از احمد حنبل (به سند خود) از عطیه عوفی روایت می کند که گفت: زید بن ابی اوفی را بعد از آن که کور شده بود در راهروی دیدم و از وی خواستم که حدیث برایم نقل کند. زید گفت ای اهل کوفه شما مردم بی وفایی هستید. گفتم: من از آنها نیستم! ترس! گفت: چه حدیث می خواهی پرس؟ گفتم: حدیث غدیر خم. گفت: پیغمبر در سفر حج و روز غدیر آمد نزد ما و در حالی که دست علی (علیه السلام) را گرفته بود فرمود: ای مردم! آیا می دانید که من از مؤمنی نسبت به خود آنها اولی تر هستم؟ گفتند: آری. فرمود: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ. (2)

حدیث پنجاه و یکم - در کتاب «الانساب» احمد بن یحیی بلاذری، جزء اول، باب فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، روایت می کند که علی (علیه السلام) در منبر فرمود: شما را قسم می دهم به خدا هر مردی از پیغمبر شنید که در غدیر خم فرمود: خدایا دوست بدار دوستدار علی و دشمن بدار دشمنان علی را، برخیزد و شهادت دهد. کسانی که پای منبر بودند: انس بن مالک و براء بن عازب و جریر بن عبدالله بجلی (3) بودند.

بار دوم هم تکرار نمود، ولی هیچ کس جواب نداد؛ حضرت هم فرمود: خدایا هر کس از این گواهی اطلاع دارد و کتمان نمود او را از دنیا مبر مگر این که علامتی برای او قرار دهی که به وسیله آن شناخته شود. انس به مالک پیس و براء بن عازب کور شد، جریر بن عبدالله بجلی هم به خوی جاهلیت اول خود برگشت و آمد به «سراة» و در خانه مادر خود مرد. (4)

ص: 359

1- . غایة المرام، ص 82، و مناقب ابن مغزلی، ص 23.

2- . غایة المرام، ص 82، و مناقب ابن مغزلی، ص 23.

3- . جریر بن عبدالله بجلی چهل روز پیش از وفات پیغمبر اکرم مسلمان شد. وی دارای قامتی بلند و شخصی خوش سیما بود. عمر بن خطاب او را یوسف امت اسلام خواند. جریر در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نخست از کارکنان حکومت حضرت بود، ولی بعد بر اثر دسیسه معاویه از مولی برید و کنار رفت. جریر به نفرین حضرت امیر مبتلا و در آخر عمر دیوانه شد، و به سال 51 یا 54 هجری در «سراة» واقع در نزدیکی کوفه درگذشت و این که می گویند پیغمبر فرموده است: *أَطْلَبُوا الْخَيْرَ مِنْ حِسَانِ الْوُجُوهِ يَعْنِي خَيْرَ وَ خَوْبِي رَا از زیارویان طلب کنید.* از روایات مجعول و دروغ نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داده اند. گذشته از این که پیغمبر چنین سخنی نمی فرماید اصولاً بیشتر فساد و خطری که بشر و مسلمانان دیده اند از خوش اندام ها و زیارویان زن و مرد بوده است، و این هم جریر بن عبدالله یوسف امت اسلام!

4- . غایة المرام، ص 83.

حدیث هشتاد و چهارم - ابن ابی الحدید معتزلی (1) در «شرح نهج البلاغه» می نویسد: جمعی از مشایخ ما از مردم بغداد، نقل کرده اند که عده ای از صحابه و تابعین و محدثین از علی (علیه السلام) دوری می جستند و از وی بدگویی می نمودند. بعضی از آنها دین خود را به دنیا فروختند و منقبت های حضرت ار پنهان داشتند، و بدین گونه دشمنانش را یاری کردند. یکی از آنها انس بن مالک بود. علی (علیه السلام) در رحله دارالاماره، یا در رحبه مسجد کوفه مردم را سوگند داد که هر کس از پیغمبر شنیده است که فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ برخیزد و شهادت دهد. دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند، انس بن مالک میان مردم نشسته بود و برنخواست.

علی (علیه السلام) فرمود: ای انس! چرا برنخواستی شهادت بدهی؟ تو که در غدیر خم حضور داشتی! انس گفت: یا امیرالمؤمنین پیر شده ام و فراموش کرده ام. حضرت فرمود: خدایا اگر دروغ می گوید او را مبتلا به پیسی کن که عمامه هم پیشی صورتش را نپوشاند! طلحه بن عمر گفت: به خدا قسم از آن روز بیماری پیسی را در انس دیدم! عثمان بن مطرف روایت کرده است که مردی از انس بن مالک در آخر عمرش پرسید درباره علی بن ابیطالب چه می گوئی؟ انس گفت: بعد از روز رحبه با خدا عهد کرده ام که هیچ حدیث از علی را پوشیده ندارم! علی در روز قیامت سرآمد پرهیزگاران است! به خدا قسم این را از پیغمبرتان شنیدم. (2)

ص: 360

1- . عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی، از اعظم مورخین و نویسندگان دانشمند عامه است. وی در علوم عقلی و نقلی نیز دست و توانا بوده است. شرح نهج البلاغه او را که برای مؤیدالدین ابن علقمی قمی وزیر مستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی نوشته است، شاهد گویای علم و فضل و استادی او در تاریخ و حدیث و تفسیر و کلام و صرف و نحو و درایه و رجال است. ابن ابی الحدید به عکس آنچه معروف است مردی متعصب بوده، با این وصف بسیاری از حقایق و فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را چنان که باید به رشته تحریر آورده و مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است، ولی باز او سنی است و از عقیده خود و سایر سنیان سخت دفاع کرده است. شرح نهج البلاغه او و «قصائد العلویات السبع» وی جزء مدارک ذیقیمت شیعه و حجت برنده ای بر مخالفین است. ابن ابی الحدید به سال 255 یا 256 هنگام حمله مغول به بغداد درگذشت.

2- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 74. شاید آن همه احادیث که از انس بن مالک در فضائل و مناقب علی (علیه السلام) و اهل بیت عصمت رسیده است، بعد از واقعه نفرین حضرت و پیس شدن او بوده که از رسوائی بیشتر و غضب الهی و آینده دردناک خود، سخت به هراس افتاده بود!

مؤلف یکی از کسانی که فضائل علی (علیه السلام) را پوشیده می داشت، بلکه با همه اطلاعی که داشت دستور می داد داستان غدیر خم را انکار کنند، ابوحنیفه یکی از پیشوایان مذاهب چهارگانه عامه است. شیخ مفید در «امالی» به سند خود از محمد بن عابد صیرفی روایت می کند که گفت: ابوحنیفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شد و با هم درباره فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) مذاکره نمودیم تا رشته سخن به حدیث غدیر خم کشید. ابوحنیفه گفت من به اصحاب خودم گفته ام که در نزد شیعیان اعتراف به حدیث غدیر خم نکنید که بدان وسیله درباره خلافت با شما دشمنی نموده و محاکمه می کنند.

در این موقع صورت هیثم بن حبيب صیرفی دگرگون شد و به ابوحنیفه گفت: چرا اعتراف نمی کنید؟ حبيب بن ابی ثابت از ابوالطفیل و او از زید بن ارقم روایت کرده است که علی (علیه السلام) در «رحبه» مردم را قسم داد که هر کس آن را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شنیده است شهادت دهد.

ابوحنیفه: مگر نمی بینید که این مسئله ماجرائی پیدا کرده است و بر مردم دشوار است که از خلافت علی سخن بگویند؟

هیثم: به نظر تو علی (علیه السلام) را تکذیب کنیم، یا گفتار او را قبول نمایم؟

ابوحنیفه: نه علی را تکذیب می کنیم و نه هم چیزی را که گفته است می پذیریم! چون می دانی که عده ای در این باره غلو نموده اند.

هیثم: یعنی چه؟ پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) درباره علی (علیه السلام) سخنی گفته و در خطبه خود بیان فرموده است، و حالا ما مهربانی نموده و سخن او را پنهان کنیم، و به بهانه زیاد روی یا سخن بعضی از اشخاص، از حق گوئی خودداری نمایم؟⁽¹⁾

چرا فضائل علی را کتمان نمودند؟

از اخبار استفاده می شود که وقتی خلفا بر مسند خلافت پیغمبر دست یافتند، بیشتر مردم برای خوشایند آنها فضائل و مناقب علی (علیه السلام) را کتمان نمودند. مخصوصاً داستان غدیر خم را به واسطه صراحت کامل و دلایل روشنی که دارد و می رساند که

ص: 361

1- . امالی شیخ مفید، مجلس 3، ص 26.

خلافت (جانشینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله)) اختصاص به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد، پنهان کردند.

زیرا بعد از آنکه دانستید که انس بن مالک و زید بن ارقم و براء بن عازب که از صحابه معروف پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بودند، از کسانی هستند که در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در حضور آن حضرت حاضر نشدند حدیث غدیر خم را گواهی کنند، آن هم با سوگندی که حضرت به آنها داد، و انس پیس و چشم بقیه کور شد، و بعد از آن بود که اخبار فضائل حضرت را نقل کردند، دیگر از سایر مردم عادی که غالباً و در هر زمان افراد پرهیزکار در میان آنها اندک و تمایل مردم به امرا و پادشاهان بیشتر است، چه انتظاری دارید؟ ولی با این وصف و با همه اصراری که در پنهان نگاه داشتن آن داشتند، حدیث غدیر و انتصاب امیرالمؤمنین به خلافت الهی و جانشینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) انتشار یافت، که تنها از طریق خود عاه به تواتر رسیده است. (1)

در «غایة المرام» بعد از آن که هشتاد و نه حدیث از طریق عامه راجع به غدیر خم

ص: 362

1- . به طوری که در خلال بحث های گوناگون این کتاب از لحاظ خوانندگان گذشت، علمای عامه اصرار دارند «مولی» در آیات قرآنی که خود روایت کرده اند درباره علی (علیه السلام) نازل شده است، فقط به معنی دوست بگیرند. به نظر آنها در داستان تاریخی غدیر خم که پیغمبر فرموده است: من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر کس مرا دوست دارد، علی را دوست بدارد - و به قول مولوی در مثنوی: گفت هر کس را منم مولی و دوست *** ابن عم من علی مولای اوست ولی با ملاحظه آن همه روایات و ماجراهای واقعه غدیر از صدر اسلام تاکنون، و به خصوص کتمان حدیث غدیر و جلوگیری خلفا و بدخواهان اهل بیت از انتشار آن، و نفرین حضرت امر درباره صحابه این الوقت و فرومایه راجع به کتمان حدیث غدیر، همه و همه می رساند که در این جا مولی به معنی دوست نیست و رازی بزرگ در کار بوده است. آیا می توان باور کرد که پیغمبر عقل کل، بیش از یک صد و بیست هزار مرد و زن مسلمان را که از حج برمی گشتند ساعت ها در بیابان و میان آفتاب داغ و سوزان نگاه دارد، آن هم در سفر آخر و نزدیک به رحلت خود و در آخرین بیان خود یعنی مهم ترین مطالب دینی و حساس ترین فراز دوران رسالت خود، فقط بگوید. ای مردم هر کس من دوست او هستم باید علی هم دوست او باشد؟! مگر قبل از آن روز صحابه علی را دشمن خود می دانستند، یا علی را نمی دیدند، و او را نمی شناختند، و نمی دانستند که او داماد پیغمبر و پسر عم و تربیت شده او، و دارای آن همه امتیازات است؟ ما لکم کیف تحکمون؟! چاه است و راه و دیده بینا و آفتاب *** تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش چندین چراغ دارد و بیراهه می رود *** بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش چه خوب و روشن و صریح فرمود: حضرت امام خمینی قدس سره در یکی از روزهای عید غدیر که: «مسئله غدیر خم مسئله زمامداری مسلمانان مسئله حکومت بود!!».

نقل می کند می گوید: محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ معروف، حدیث غدیر خم را با سلسله سند آن از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است. به علاوه وی کتابی در این خصوص نوشته است به نام «الولایه» با این که خود از علمای عامه است.

ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده) نیز کتابی در داستان غدیر نوشته و حدیث مزبور را با 105 طریق نقل کرده است. اشعار حسان بن ثابت از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) درباره روز غدیر خم مشهور، و سنی و شیعه در روایت خود آن را ذکر کرده اند. (1)

در روایت حموی و موفق به بن احمد خطیب خوارزمی آمده است که وقتی پیغمبر علی (علیه السلام) را به امر خدا به مردم معرفی کرد، حسان بن ثابت گفت: یا رسول الله! اجازه می دهی چند شعری درباره علی (علیه السلام) بگویم تا خودتان بشنوید؟ پیغمبر فرمود: با برکت خدا! بگو!

حسان گفت: ای بزرگان قریش! سخنان مرا که گواهی گفتار پیغمبر درباره ولایت علی (علیه السلام) است بشنوید: سپس گفت:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ *** بِخَمٍ وَأَسْمَعَ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا

فَقَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيَّتُكُمْ *** وَقَالُوا وَلَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَادِيَا

إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَوَلِيَّتُنَا *** وَلَا تَجِدَنَّ فِي الْخَلْقِ لِلْأَمْرِ عَاصِيَا

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي *** رَضِيَّتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا (2)

یعنی: بانگ بر آنها زد در روز غدیر پیغمبرشان، در سرزمین خم و این بانگ را به آنها

ص: 363

1- . حدیث غدیر یا داستان غدیر خم و موضوع نزول آیه «یا ایها الرسول بلغ، والیوم اکملت لکم دینکم» درباره انتصاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جانشینی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) توسط آن حضرت و به امر خداوند، مهم ترین و جالب ترین واقعه تاریخ شیعه و سنی است که بیش از تمام احداث و وقایع مربوط به خلافت اسلامی مورد بحث و بررسی واقع شده است. با این که به فرموده حضرت مؤلف پیروان خلفا و مردم اسلامی مورد بحث و بررسی واقع شده است. با این که به فرموده حضرت مؤلف پیروان خلفا و مردم دنیاپرست سعی داشتند از ذکر فضائل علی (علیه السلام) به خصوص داستان غدیر خم لب فرو بندند، مع الوصف آفتاب جهانتاب حقیقت حدیث غدیر از پس ابرهای تیره تعصب و دنیاپرستی، اشعه فروزان خود را در تمام نقاط دنیا اسلام پخش کرد. دانشمند عالی قدر اسلام و تشیع حاج شیخ عبدالحسین امینی نجفی در کتاب گران قدر «الغدیر» جلد اول حدیث غدیر را با 110 طریق از صحابه پیغمبر و 84 نفر از بزرگان تابعین یعنی شاگردان صحابه و 360 تن از محدثین و دانشمندان اهل سنت! به تفصیل و با ذکر منابع و مدارک و جزئیات آن نقل کرده و از 26 تن از دانشمندان سنی و شیعه نام می برد که کتاب مستقل درباره حدیث غدیر نوشته اند!

2- . فرائد السمطين، ج 1، ص 72 - 73، و مناقب خوارزمی، ص 135.

رسانید که من مولی و وی شما هستم. مردم گفتند و دشمنی اظهار نداشتند که: ای پیغمبر! خدای تو مولی و مالک ماست، و تو هم ولی و سرپرست مائی، و در این خصوص نافرمانی، از کسی نخواهی دید، پس به علی فرمود: یا علی برخیز که من خشنودم که بعد از من امام و راهنمای بندگان خدا باشی!

باری در اصل حدیث غدیر خم تردید نیست و جز دشمن نابخرد کسی آن را انکار نمی کند، بنابراین نیاز به نقل احادیث شیعه در این خصوص نیست، در عین حال از باب تبرک به یک حدیث آن اکتفاء می کنیم.

چرا علی را احترام نمی کنید؟

در «غایة المرام» از شیخ صدوق (به سند خود) از محمد قبطی (مصری) روایت می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمود: مردم از آنچه پیغمبر راجع به علی بن ابیطالب (علیه السلام) در «مشربه ام ابراهیم»⁽¹⁾ فرمود، غافل ماندند، همان طور که سخنان آن حضرت را در غدیر خم فراموش کردند!

پیغمبر در مشربه ام ابراهیم تشریف داشت، اصحاب هم نزد حضرت بودند. در این هنگام علی (علیه السلام) وارد شد. اصحاب جای ندادند که علی بنشیند. چون پیغمبر دید که جای ندادند علی بنشیند، فرمود: ای مردم! این اهل بیت من است که او را خوار می دارید، با این که هنوز من زنده ام و در میان شما هستم. آگاه باشید به خدا قسم اگر من از نظر شما بروم خداوند از نظر شما نمی رود. خوشحالی و راحتی و خوشی و مؤدّه من برای کسی است که از علی پیروی کند و او را دوست بدارد، و فرمانبردار او و جانشینان وی از فرزندان او باشد.

ص: 364

1- . مشربه ام ابراهیم - خانه ای واقع در نخلستان مدینه بوده که پیغمبر اکرم «ماریه» یکی از همسران خود را در آن جا سکونت داده بود. بانوی مذکور همان است که حکمران مصر به رسم آن روز برای پیغمبر هدیه فرستاد، چون عایشه و حفصه زنان دیگر پیغمبر با وی ناسازگاری می کردند، پیغمبر آن بانو را در آنجا جای داد، و خود هم هر هفته به آن جا سر می زد. چون ابراهیم یکی از پسران پیغمبر از آن بانو بود، لذا آن جا را «مشربه ام ابراهیم» گفته اند. نویسنده محل آن را در نخلستان مدینه، در سفر اول حج زیارت کردم.

اگر من آنها را مورد شفاعت خود قرار بدهم، شایسته است، زیرا آنها پیروان من هستند و هر کس از من پیروی کند از من است. این سنتی است که از ابراهیم در من جریان دارد،⁽¹⁾ چون من از ابراهیم هستم و ابراهیم هم از من است. فضیلت او برای من فضیلت است، و فضیلت من فضیلت او است و من از وی برتر می باشم. این تصدیق قول خداوند است که می فرماید: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».⁽²⁾

اشکالاتی که بر لفظ «مولی» وارد ساخته اند

امر سوم سومین موضوعی که از حدیث غدیر استفاده می شود این است که حدیث غدیر صریح در امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. این موضوع مسلم است و شکی در آن نیست. به همین جهت نیز بدخواهان آن حضرت بنا گذاشتند حدیث غدیر را کتمان کنند یا اگر بر آن واقف شوند انکار نمایند، و لذا از هیچ یک از آنها نظر مخالفی در دلالت آن بر خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل نشده است.

ولی علمای بعدی آنها! چون دیدند با همه سرپوشی که پیشینیان آنها روی این حدیث و ماجرای آن نهاده اند، چنان انتشار یافته است که به تواتر رسیده و نمی توانند آن را انکار نمایند (ولو چنان که نقل شده است، بعضی از معاندین آنها منکر آن شده اند) بنا گذاشتند که از لحاظ دلالت آن بر ولایت و خلافت علی (علیه السلام) اشکال تراشی کنند.

اشکال تراشی آنها چند نوع است:

1- می گویند «مولی» از الفاظ مشترک بین معانی متعدد است: آقا، بنده، همسایه، قسم خورده، آزاد شده، یاور، دوستدار، صدیق، و هكذا. قرینه روشنی هم نیست که به قول شیعه «مولی» به معنی اولی به تصرف باشد. پس لفظ «مولی» مجمل است و صحیح نیست که با اراده یکی از معانی معین به آن استدلال شود.

ص: 365

1- . اشاره به گفتار حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) است که جد اعلای پغمبر اکرم می باشد. مطابق آیه 36 سوره ابراهیم، حضرت ابراهیم به خدا عرض کرد: رب انهن اضللن كثيراً من الناس. فمن تبعني فانه مني و من عصاني فانك غفور رحيم. یعنی: خدایا این بت ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته اند، پس هر کس از من پیروی نمود از من است و هر کس نافرمانی کرد تو خود خدای غفور رحیمی.

2- . آیه 34 سوره آل عمران، غاية المرام، ص 90، امالی شیخ صدوق، مجلس 23، ص 98.

2- اشکال دوم از فخر رازی نقل شده که گفته است لفظ «مولی» نه در لغت و نه در عرب به معنی اولی به تصرف و اختیاردار و سرپرست نیامده است، تا احتمال برود که حمل بر آن معنی شود. (1)

3- با پذیرش این که حدیث غدیر، دلالت بر امامت و خلافت می کند، دیگر دلالت بر خلافت بلافصل ندارد تا با مذهب عامه مخالف باشد، زیرا هر دو فرقه علی (علیه السلام) را امام می دانند، و حدیث غدیر بیش از ثبوت امامت برای آن حضرت، دلالت دیگری ندارد.

پاسخ اشکالات مزبور

مؤلف این که گفته است «مولی» از الفاظ مشترک است، پنداری آشکار است، زیرا از نظر هیئت «مفعول» در تمام موارد مبدأ را نسبت به چیزی بر وجه محلّیت می دهد، خواه زمانی باشد و خواه مکانی. از نظر ماده هم به این علت صحیح نیست که ماده آن «ولی» است، و این ماده هم چنان که در «مصباح المنیر» گفته است به معنی قرب و نزدیکی است، بدون این که چیزی در ظاهر یا معنی میان آن فاصله بیندازد. شاهد آن هم موارد استعمال این لفظ است.

تحقیق این است که به معنی قرب و نزدیکی حسی است. یکی از مواردی که بر قرب حسی تطبیق می شود، موالات و نزدیکی میان دو فعل است که به معنی آوردن یکی از آنها بعد از دیگری بدون فاصله است، چنان که مثلاً وقتی می گوئی «توالت الاخبار» (اخبار متوالی می رسد) به همین معنی است، یا می گویی «ممایلیه» یعنی چیزی که نزدیک اوست، یا می گوئی «جاؤ اولاءاً» یعنی: پشت سر هم آمدند.

و از جمله مواردی که در قرب معنوی استعمال می شود، موالات بین دو نفر است، که به معنی محبت و یاری و تسلط و غیره است، زیرا محبت و یاری و سلطه وسیله اند و برای قرب معنوی بین دو طرف و هر کدام یک طرف این محبت و نصرت و محل آن می باشند.

بنابراین انطباق «مولی» بر آقا و بنده، به اعتبار این است که هر کدام آنها در جهت

ص: 366

تملك و تسلط قرار دادند، نه این که کلمه «مولی» از اضداد باشد، با این فرق که موقعیت دو طرف یکسان نیست.

بنابراین معنی اصلی «مولی» که «قرب» و نزدیکی باشد در تمام موارد محفوظ است و به اختلاف موارد فرق نمی کند، و فقط خصوصیتی که عارض بر اصل معنی می شود و گاهی به لفظ «عن» یا حروف دیگری متعددی می گردد، به اختلاف موارد فرق می کند، از این رو شخص بی طالع خیال می کند که معانی «مولی» بر حسب موارد مختلف است و مشترک لفظی بین معانی متعدد می باشد.

اکنون که این مطلب روشن شد، روشن می شود که ادعای اجمالی در لفظ «مولی» مورد پیدا نمی کند، زیرا معنی اصلی این کلمه که لفظ در آن استعمال می شود متعدد نیست، تا با نبودن قرینه معینه اجمال در آن راه پیدا کند.

این نسبت به اصل معنی بود، اما نسبت به خصوصیتی که به اختلاف موارد پدید می آید، روشن تر است، چون لفظ «مولی» بنفسه و قعظ نظر از موارد استعمال، ظاهر در مالک امر و اولی به تصرف در امور و سرپرستی است، چنان که هنگام تلفظ بدون در نظر گرفتن خصوصیت مورد، منصف به آن معنی می شود.

به طوری که گذشته به نقل صاحب «مجمع البیان» مبرّد هم تصریح به آن کرده است،⁽¹⁾ البته ظهور کامل، بلکه صراحت آن بسته به مورد استعمال است، زیرا وقتی پیغمبر که از همه مؤمنین سزاوارتر به خود آنهاست به امت فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه» در عرف جز اولویت و سلطنت الهی و اختیارداری چیز دیگری فهمیده نمی شود، چنان که وقتی سلطان به رعایای خود گفت، هر کس من مولای او هستم، پسر من یا برادرم یا پسرعمویم هم مولای اوست، اهل عرف جز سلطنت و حکومت و تعیین جانشین چیز دیگری از آن نمی فهمند.

صراحت این معنی، بلکه کمال صراحت آن به اعتبار قسمت اول روایت است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم»، زیرا استفهام در این مقام برای

ص: 367

تقریر و اثبات و تأیید است، پس حضرت با این گفتار، نخست از مردم اقرار گرفت که خودش از جانب خداوند بر آنها ولایت و سرپرستی دارد، برای این که همگی پاسخ مثبت داده اند، آن گاه، بعد از اقرار آنها نسبت به ولایت خودش، فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» یعنی: هر کس مرا آقا و سرپرست و اختیاردار خود می داند، علی هم آقا و سرپرست و اختیاردار اوست. کدام قرینه روشن تر و آشکارتر از این است که منظور از این ولایت، ولایت و سلطنت الهی است؟

آنچه ما گفتیم منافات با این ندارد که بعضی از راویان، قسمت اول حدیث مزبور را به ملاحظه اختصار یا از روی فراموشی یا به واسطه غرض دیگری، نقل نکرده باشند، زیرا ذکر قسمت اول حدیث در بسیار از روایات به منظور اعتبار و قرینه دانستن آن برای تعیین کیفیت ولایت، کافی است، چون روایات تعارض با هم ندارند. از آنچه گفتیم روشن می شود که اجمالی در حدیث شریف مزبور نیست، و بر فرض هم که اشتراک لفظی را به لحاظ سه جهت یاد شده بپذیریم، باز هم به واسطه انصراف لفظ «مولی» فی حد نفسه به معنی اولی به تصرف و تعیین آن برای این معنی به واسطه ظهور و صراحتی است که دارد، مجمل نیست.

اشکال که فخر رازی کرده است، در واقع شک در بدیهیات است، زیرا اگر مقصود او این است که مول در لغت و عرف به معنی اولی به تصرف نیامده است ولو بر سبیل اطلاق باشد، نادرستی آن نیازی به شرح ندارد، زیرا اطلاق «مولی» بر آقا و مالک که اختیاردار بنده خویش است، از اطلاقات شایع بوده که نمی توان آن را انکار کرد، بلکه هنگام اطلاق، همین معنی به ذهن می رسد، و چنان که مقصود وی این است که که هیئت «مفعل» به معنی هیئت تفضیل نیامده است، صحیح است، ولی منظور او را تأمین نمی کند.

به طور خلاصه، اطلاق لفظ «مولی» بر اولی به تصرف و اختیاردار و آقا، مانند اطلاق آن بر بنده آزاد شده، و دوست، همسایه قسم خورده، یاور و پسرعم و غیره از باب اطلاق محل ولایت آن است، بنابراین معنی ندارد که سایر معانی را بپذیریم، ولی فقط دلالت آن را به اولی به تصرف و سرپرستی انکار کنیم، با این که آشکارترین و

شایع ترین مورد اطلاق آن است.

و اما این که گفته است بر فرض که حدیث غدیر دلالت بر امامت و خلافت کند، دیگری دلالتی بر خلافت بلافضل علی (علیه السلام) ندارد، مکرر توضیح دادیم که وجود نص و دلیل بر خلافت و امامت آن حضرت کافی است که او جانشین بلافضل پیغمبر باشد، زیرا هنگامی که نصی از خدا و پیغمبر راجع به خلافت آن حضرت وجود داشته باشد، دیگر بیعت گرفتن از این و آن و شوری تشکیل دادن برای تعیین جانشین پیغمبر و خلیفه و نماینده خدا معنی ندارد.

علاوه بر این، عمومیت ولایت علی (علیه السلام) که شامل همه مسلمانان می شد و استثناء نکردن خلفا که در روز غدیر حاضر بودند، بهترین دلیل بر خلافت بلافضل آن حضرت است، زیرا اگر آنها واقعاً «دقم بر امیر مؤمنان (علیه السلام) بودند، واجب بود که پیغمبر بفرماید: هر کس من آقای او هستم، علی هم به استثنای ابوبکر و عمر و عثمان آقای اوست!

شگفت آورتر نظریه ای است که از یکی از نادان ها نقل شد و او گفته است: «مولی در حدیث پیغمبر به معنی کسی است که دارای ولایت در ارث باشد!» او گفته است که «بنابراین حدیث مزبور دلالتی بر عقیده شیعه درباره امامت بلافضل علی ندارد!»⁽¹⁾

ص: 369

1- . از کرامات شیخ ما این است *** شیره را خورد و گفت شیرین است! و به قول آن شاعر چهار محالی اصفهانی بذله گو: هارون ولایت کو دگر معجزه کرده! *** این مرتبه کو معجزه خوشمزه کرده!

حدیث چهلیم: تفسیر آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

دین اسلام با ولایت علی (علیه السلام) کامل شد

آیه 40 - قال الله تعالى: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (1) یعنی: امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

حدیث چهلیم - شیخ طوسی در «امالی» از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوارش روایت نموده است که امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود: هنگامی که خداوند با منت و رحمت خود فرائض را بر شما واجب نمود، به خاطر نیاز به شما نبود، بلکه به خاطر رحمتی از جانب خدای یگانه بود تا بدین وسیله ناپاک از پاک جدا گردد، و آنچه در سینه ها و دل ها نهفته است آزمایش شود، و در رسیدن به رحمت او از یکدیگر پیشی گیرند، و جایگاه های شما در بهشت او امتیاز یابد.

از این رو حج و عمره و نماز و زکات و روزه و ولایت را بر شما واجب کرد، و دری برای شما قرار داد که از آنجا درهای فرائض الهی را بگشاید، و کلیدی برای رسیدن به راه رضای حق باشد. اگر محمد (صلی الله علیه و آله) و جانشینان بعد از او (ائمہ اطهار) نبودند، شما مانند چهارپایان حیران و سرگردان بودید، و هیچ فریضه ای را نمی شناختید. آیا می شود وارد خانه ای شد بدون این که از در آن بیایند؟

وقتی خداوند با تعیین اولیاء خود بعد از پیغمبر شما بر شما منت نهاد، و فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا، حقوقی را برای

ص: 370

اولیاء خود بر شما واجب نمود و به شما امر کرده است که آن را به آنها ادا کنید، تا بدین وسیله آنچه دارید: زنان، اموال، خوردنی ها، نوشیدنی ها بر شما حلال باشد، و از این راه برکت و فزونی و ثروت را به شما بنمایاند، تا معلوم گردد کدام یک از شما مطیع خداوند است، آن گاه فرمود: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ.

بدانید که هر کس بخل ورزد، و حق اولیاء خدا را ادا نکند، به خود بخل ورزیده است. خدا بی نیاز و شما نیازمند به او هستید. بعد از این هر چه می خواهید بکنید، عن قریب خداوند و پیغمبرش و مؤمنین (ائمہ اطهار) عمل شما را ببینند، آن گاه شما را برگردانند به سوی خداوند داننده نهران و آشکار، و آنچه را که کرده اید به شما خبر دهد، تا بدانید که عاقبت نیک از آن پرهیزکاران است، و هر ستمی که هست به ستمکاران می رسد. از جد بزرگوارم (پیغمبر) شنیدیم که فرمود: من از نور خدا خلق شدم و اهل بیت من از نور من و دوستان آنها از نور آنان آفریده شدند، و سایر مردم در آتش جهنم می باشند. (1)

از عیاشی در تفسیرش نقل شده که به سند خود از زراره از امام باقر (علیه السلام) روایت نموده که فرمود: آخرین فرضیه و عمل واجبی که خدا نازل نمود ولایت (ما اهل بیت) بود که فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

لَكُمْ دِينَكُمْ» و بعد از آن تا روزی که پیغمبر از دنیا رفت هیچ فرضیه ای نازل نگردید. (2)

روز غدیر بهترین عید مسلمانان است

شیخ صدوق از حضرت صادق (علیه السلام) و آن حضرت از پدران بزرگوارش روایت نموده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: روز غدیر خم بهترین عید امت من است، و آن روزی است که خداوند مرا مأمور ساخت که برادرم علی بن ابیطالب را به جانشینی خود منصوب کنم تا بعد از من مانند پرچمی مردم به وسیله او راهنمایی گردند، و آن روزی بود که خداوند دین خود را کامل گردانید، من از علی هستم، علی از سرشت من آفریده شده است و بعد از من پیشوای بندگان خداست، و هر

ص: 371

1- . امالی شیخ طوسی، ج 2، ص 667، باب 34.

2- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 292.

حکمتی از دستوره‌های مرا بر آنها روشن می‌سازد.

او امیرالمؤمنین و فرمانده مردان نورانی، و پیشوای مؤمنین و بهترین جانشینان و همسر بانوی بانوان جهان، و پدر امامان عالی مقام است.

ای مردم! هر کس علی را دوست بدارد، من او را دوست دارم، و هر کس علی را دشمن بدارد من او را دشمن می‌دارم. هر کس با علی پیوند نمود، من با او پیوند می‌کنم. هر کس از علی بریده و به علی جفا نمود، من با وی جفا می‌کنم. هر کس علی را دوست بدارد او را دوست دارم، و هر کس با علی دشمنی ورزد، من دشمن او هستم.

ای مردم! من شهر حکمت و علی بن ابیطالب دروازه آن است. حکمت به کسی داده نمی‌شود مگر از راه در. دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد، ولی دشمن علی است.

ای مردم! به خدائی که مرا به نبوت برانگیخت و بر تمام مردم روی زمین برتری داده است، من علی را به عنوان پیشوای امت خود منصوب نداشتم، مگر بعد از آن که خداوند نام او را در آسمان‌ها بلند کرد و ولایتش را بر فرشتگان واجب نمود. (1)

ص: 372

1- . امالی شیخ صدوق، ص 109 مجلس 26. مولی به معنی دوستی در این موارد، یعنی دوستی توأم با اعتقاد به ولایت و زمامداری آن حضرت بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله). در این جا مناسب است که اشعار نغز مرحوم سید صادق سرمد شاعر گران سنگ را بیاوریم: روز غدیر ایام اگرچه همه از حیّ قدیر است *** پاکیزه ترین روز خدا روز غدیر است ایام کثیر است ولی زان همه ایام *** بسیار قلیل است که با خیر کثیر است امروز از آن پاک ترین روز الهی است *** که امروز از آن پیشرو پاک ضمیر است امروز از آن روز بزرگ است که امروز *** روز علی آن خسرو بی تاج و سریر است بی تاج و سریر است، ولی بر سر شاهان *** تاج است که او سرور شاهان کبیر است امروز علی گشت به حق شاه ولایت *** آن شاه که شاهنشاه بی مثل و نظیر است امروز علی یافت در اسلام امارت *** آن میر که بر هر چه امیر است امیر است امروز پیمبر به علی داد خلافت *** وین نیز به تقدیر خداوند قدیر است هان تا نه تصور کنی اجرای وصایت *** بر حکم قربات شد و حق شبهه پذیر است اسلام کند حکم به فضل متقدم *** بیرون ن هاز این قاعده برنا و نه پیر است اسلام کند حکم به تقضیل مجاهد *** ورزان که کبیر است و گر زان که صغیر است اسلام کند حکم که اکرم بود اتقی *** کر مفلس و گر منعم و گر شاه و وزیر است در خدمت اسلام علی گوی سبق برد *** زان روی مقدم شد و این حق نه گریز است در خدمت الام علی جان به خطر باخت *** زان روی عزیز است و عظیم است و خطیر است در خدمت الام علی خیر بشر خواست *** زان از پس خیرالبشر امروز بشیر است زان نام علی شیر خدا شد به دلیری *** کان کس که نورد طمع البته دلیر است ایرانی اگر مهر علی رهبر خود ساخت *** می دید که حق طالع از آن بدر منیر است می دید علی طالب آزادی و عدل است *** می دید علی ناصر حق است و نصیر است می دید علی تن به حقارت نسپارد *** زان پیش درش هر چه عظیم است حقیر است می دید علی حامی ارباب ستم نیست *** می دید علی شامن مسکین و فقیر است با مهر علی غاصب از ایران به در انداخت *** وین خود دو نشان است که از یک دم تیر است هم زال علی دفع ستم کرد و هم از خویش *** لطف هنر این جاست گرت چشم بصیر است در مدح علی شاه دلیران سخن نغز *** ختم است به سرمد که سخنگوی دلیر است

نیز شیخ طوسی در «امالی» از حضرت صادق (علیه السلام) روایت نموده است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: خداوند نه چیز به من داده است که به هیچ کس قبل از من جز پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) داده نشده است: راه ها برای من گشوده شد، و بدان وسیله لحظات مرگ هر کسی، و رویدادها و هویت آنها، و جدا ساختن حق از باطل را دانستم، و به اجازه خداوند نگاه به ملکوت نمودم، و چیزی قبل و بعد از من باقی نماند که بر من پوشیده بماند، زیرا خداوند با ولایت من دین این امت را کامل گردانید، و نعمت ها بر آنها تمام کرد، و دین اسلام را از آنها پذیرفت، آنجا که در روز ولایت به محمد (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای محمد! به مردم خبر بده که من امروز دین آنها را برای آنان کامل گردانیدم و نعمت خود را بر آنها تمام کردم، و اسلام آنها را پذیرفتم. همه اینها از جانب خدا به من رسیده است، و خدا را ستایش می کنم. (1)

کلینی در «کافی» از عبدالعزیز بن مسلم روایت می کند که گفت: در مرو خدمت حضرت رضا (علیه السلام) بودیم در اوائل ورود ما به مرو، روز جمعه در مسجد جامع اجتماع کردیم، و در پیرون امامت و نظریات مختلفی که در آن باره اظهار شده است گفتگو نمودیم. چون سرورم حضرت رضا (علیه السلام) وارد شد، جریان را به عرض رساندم. تبسمی کرد و فرمود، ای عبدالعزیز! آنها نادان شده اند، و از دین خود بی خبر مانده اند.

ص: 373

خداوند پیغمبرش را از دنیا نبرد، مگر این که دین را برای او کامل گردانید، و قرآن را بر او نازل کرد که شرح همه چیز در آن آمده است، و حلال و حرام و حدود و احکام و تمام آنچه مردم بدان احتیاج دارند، در آن بیان شده است، و فرموده است: مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (1) یعنی: چیزی در قرآن فروگذار نکردیم، و این آیه در حجة الوداع یعنی حج آخر پیغمبر نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...».

موضوع امامت نشان تکمیل دین است. پیغمبر هم از دنیا نرفت مگر این که دستورهای دین مردم را برای آنها بیان کرد، و راهی را که می باید طی کنند روشن ساخت و آنها را بر آن داشت تا در راه حق گام بردارند، و علی (علیه السلام) را پیشوا و رئیس آنها قرار داد، و هر چه را امت محتاج به آن بودند توضیح داد.

پس کسی که گمان می کند خداوند دین خود را کامل نگردانید، کتاب خدا (قرآن) را رد کرده است، و هر کس کتاب خدا را رد کند کافر است. آیا می دانید که مقام و موقعیت امامت نسبت به امت طوری است که آنها نمی توانند به میل خود کسی را انتخاب کنند؟ امامت مقام و جایگاهی بزرگ و عالی و جامع دارد و بالاتر از آن است که عقول مردم به آن برسد یا آراء آنها به آن نائل گردد، یا به میل خود پیشوائی را برگزینند. امامت مقامی است که خداوند بعد از آن که مقام نبوت و خُلت را به ابراهیم عطا کرد به او اختصاص داد، چنان که می فرماید: من تو را امام و پیشوای خلق نمودم.

ابراهیم در حایل که از این مژده مسرور شده بود گفت: خدایا از ذریه و دودمان من هم کسی امام خواهد بود؟ خدا فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد (لا ینال عهدی الظالمین) بدین گونه این آیه امامت هر ستمکاری را تا روز قیامت باطل کرد، و تنها به برگزیدگان رسید.

آن گاه خداوند ابراهیم را گرامی داشت و امامت را در ذریه و دودمان برگزیدگان و پاکان او قرار داد و فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ، وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ»

ص: 374

كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (1). یعنی: اسحاق، و یعقوب (نوه او را) به وی موهبت کردیم، و همه را از شایستگان قرا ردادیم و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که وقتی بردبار گشتند به امر ما مردم را هدایت کنند و به آنها وحی فرستادیم که کارهای نیک انجام دهند و نماز بگزارند، و زکات بدهند و آنها پرستندگان ما بودند.

این امامت پیوسته در دودمان ابراهیم بود، و آنها در قرون متوالی یکی پس از دیگری آن را به ارث می برند، تا آنکه خداوند آن را به پیغمبر موهبت نمود و فرمود: «ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوا و هذا النبی والذین آمنوا و الله ولی المؤمنین» (2) یعنی: سزاوارترین مردم نسبت به ابراهیم کسانی هستند که از وی پیروی می کنند، و این پیغمبر و افرادی که ایمان آوردند و خداوند سرپرست مؤمنین است.

بدین گونه منصب امامت اختصاص به پیغمبر پیدا کرد، سپس پیغمبر به امر خداوند آن را واگذار به علی (علیه السلام) نمود، و به دودمان او که جانشینان وی بودند. خداوند به آنها علم و ایمان داده بود، بقوله تعالی: «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ» (3) یعنی: آنها که علم و ایمان به آنان رسید، تا روز رستاخیز در کتاب خداوند ماندید.

بنابراین امامت تا روز قیامت در فرزندان علی ماند، زیرا پیغمبری بعد از محمد (صلی الله علیه و آله) نیست، پس چه کسی این نادان ها را انتخاب کرده است؟! (4)

این حدیث شریفه مفصل است، من به همین مقدار آن اکتفا نمودم. اخبار شیعه در این زمینه بسیار زیاد است، بلکه از طرق سنیان نیز هم. در «غایة المرام» شش حدیث را از عامه که همه از ابوسعید خدری روایت شده، آورده است، و ما در این جا یکی از آنها را نقل می کنیم. می گوید:

ابراهیم بن محمد حموی از دانشمندان بزرگ عامه (به سند خود) از ابوسعید

ص: 375

1- آیات 72 و 73 سوره انبیاء.

2-

3- آیه 56 سوره روم.

4- کافی، ج 1، ص 199.

خدروی روایت نموده است که گفت: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مردم را در غدیر خم دعوت به ولایت علی نمود. دستور داد زیر درخت خاری را از خار و خاشاک پاک کردند و این روز پنجشنبه بود. سپس علی را خواست و زیر بغل های او را گرفت و بلند کرد تا جایی که مردم سفیدی زیر بغل پیغمبر را دیدند و هنوز مردم پراکنده نشده بودند که این آیه نازل شد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا».

پیغمبر فرمود: الله اکبر خدا را به یاد می آورم که دین شما را کامل گردانید و نعمت خود را بر شما تمام کرد و از رسالت من و ولایت علی بن ابیطالب راضی گشت. آن گاه فرمود: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالَةِ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ.

در این جا حسان بن ثابت گفت: یا رسول الله! اجازه می دهی شعری چند در مدح علی بگویم و آن را بشنوید؟ فرمود: به برکت خدا بگو. حسان برخاست و گفت: ای پیران و بزرگان قریش! گفتار مرا در گواهی پیغمبر به ولایت ثابت (برای علی) بشنوید. سپس گفت:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ *** بِحُجْمٍ وَأَسْمَعَ بِالرُّسُولِ مُنَادِيًا

سپس حموئی می نویسد: این حدیث با طرق زیادی از ابوسعید خدری انصاری روایت شده است. (1)

ابونعیم اصفهانی این حدیث را به سند خود از ابوسعید خدری به اضافه دو شعر آخر ابیاتی که قبلاً نقل کردیم روایت نموده است، بدین گونه:

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَوَلِيُّهُ *** فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقِ مَوَالِيَا

هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَوَلِيُّهُ *** فَكُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا

یعنی: پس هر کس من مولا و آقای او هستم، این هم ولی و آقای اوست، پس ای مردم! یاوران راستگو و فرمانبردار او باشید. در آن جا که فرمود: خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن هر کس باش که علی را دشمن می دارد.

ص: 376

اکنون که آنچه بیان داشتیم روشن شد، بدان که آیه شریفه به طور قطع دلالت بر تعیین امر امامت و خلافت از جانب خداوند متعال می کند، زیرا امامت نه تنها جزو دین است، بلکه از پایه های آن است. از این رو اگر خداوند آن را رها می کرد، دین خود را کامل نمی نمود و این تقض «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

لَكُمْ دِينَكُمْ» بود، چنان که حضرت رضا (علیه السلام) یادآور شدند.

اشکال آیه شریفه دلالت دارد بر کامل شدن دین و عدم اهمال چیزی از دین، و برای عدم اهمال کافی است که خداوند به رأی اهل سنت امر امامت را واگذار به امت کرده است، از این رو دیگر آی دلالت بر تعیین شخص خاصی که شیعه عقیده دارد، نمی کند.

پاسخ اولاً اهل سنت دعا نمی کنند که امر امامت به وسیله نصی از خدا و پیغمبر واگذار به امت شده است، بلکه تنها ادعا می کنند که پیغمبر آن را سر بسته گذاشت و چیزی نگفت. مردم هم اجماع بر بیعت ابوبکر نمودند، و اجماع آنا دلیل بر درستی سخن پیغمبر است که فرمود: امت من اجتماع بر گمراهی نمی کنند.

اگر ادعا می کردند که امامت بستگی به نص و سفارش پیغمبر دارد، دیگر ابوبکر، عمر را به جای خود تعیین نمی کرد، و در حال احتضار و جان دادن نمی گفت: کاش من از پیغمبر پرسیده بودم که انصار هم حقی در امر امامت دارند یا نه؟ پس پایه آنها که ابوبکر است صریحاً می گوید پیغمبر چیزی درباره خلافت نگفت و آن را سر بسته گذاشت.

ثانیاً مقام امامت بزرگ تر و والاتر از این است که مردم سر رشته دار آن باشند، و به هر کس خواستند واگذار نمایند، چنان که حضرت رضا (علیه السلام) فرمود؛ زیرا سر رشته دار کاری باید آشنای به حدود آن کار باشد، و از خدا دانای حکیم که آشنای به اسرار و ضمائر بندگان است بعید است که مقام والای امامت را که همتای رسالت بلکه کامل تر از آن است، واگذار به مردم بی اطلاع از حدود آن کار بزرگ کند.

آیا این معنی سر بسته گذاشتن امر خلافت است، با این که خداوند می فرماید: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؟⁽¹⁾ یعنی: خدا بهتر می داند رسالت و نمایندگی خود را در

ص: 377

کجا قرار دهد، بنابراین خداوند به بندگان یادآوری کرده است که راه تعیین خلفه منحصر به تعیین خود اوست. از آنچه بین داشتیم معلوم شد که آنچه اهل تسنن عقیده دارند و بنای مذهب خود را بر اساس آنها نهاده اند، با کامل نمودن دین که در آیه شریفه آمده است وفق نمی دهد!

ائمه طاهرين به امر خدا به امامت رسيدند

باید دانست آیه شریفه دلالت دارد که تمام ائمه طاهرين از جانب خداوند به مقام امامت و جانشینی پیغمبر رسیدند، نه این که تنها دلالت بر انتصاب یک نفر آنها به مقام خلافت می کند، زیرا در این صورت می باید بعد از آن یک نفر، امر امامت را مسکوت گذاشته باشد، و این هم با اکمال دین و اتمام نعمت خداوند برای بندگان وفق نمی دهد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همان طور که در روز غدیر تصریح به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمود و او را منصوب داشت، تصریح کرد که جانشینان بعد از علی (علیه السلام) هم از ذریه و دودمان اویند، چنان که در روایت «احتجاج» گذشت که پیغمبر بعد از آن که فرمود: بعد از من به امر خاندان علی اختیاردار و امام شماست، فرمود: و بعد از او امامت در ذریه و دودمان من که از نسل اوست خواهد ماند. (1)

در کتاب سلیم بن قیس هلالی است که روزی امیر مؤمنان (علیه السلام) در میان لشکر خود و حضور مهاجران و انصار به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی و ذکر شمه ای از فضائل و مناقب خود، قریب هفتاد مرد از آنها که در جنگ بدر شرکت داشتند از انصار و بقیه از مهاجران برخاستند و شهادت دادند که این مطالب را از ما از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدیم.

سپس حضرت فرمود: بعد از آن که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم با جماعت نماز ظهر گزارد، فرمود: ای مردم! خدا مولی و اختیاردار من است، من هم مولی و اختیاردار مؤمنین هستم، و از آنها نسبت به خودشان سزاوارترم. هر کس من سرور و اختیاردار او هستم، علی هم سرور و اختیاردار اوست، خدایا دوست بدار دوست او را و دشمن بدار دشمن او را.

در این هنگام سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: یا رسول الله چه ولایتی؟

ص: 378

فرمود ولایتی مانند ولایت و اختیاری که من نسبت به مؤمنین دارم و از خود آنها سزاوارتر به آنها می باشم. در این جا خدا آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» را نازل فرمود. سلمان عرض کرد: یا رسول الله! این آیه فقط درباره علی است؟ فرمود: آری، و درباره جانشینان اوست تا روز قیامت.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله! آنها را برای من نام ببرید. فرمود: آنها علی برادرم و وزیرم، جانشین من در میان امتم و ولی هر مرد و زن مؤمنی بعد از من، و یازده امام از نسل او: فرزندانم حسن و حسین، سپس نه تن از دودمان حسین یکی بعد از دیگری است قرآن با آنها و آنها هم با قرآن هستند، و آنها از قرآن جدا نمی گردند تا بر حوض کوثر نزد من بیایند.

در این هنگام دوازده نفر از صحابه که در جنگ بدر در رکاب پیغمبر جهاد کرده بودند برخاستند و شهادت دادند که این مطلب را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به همین گونه که فرمودی شنیدیم. نه چیزی بر آن افزودی و نه از آن کم کردی. بقیه هفتاد نفر گفتند ما آن را همین طور که می فرمائی شنیدیم، ولی همه آن را از بر نکردیم، اما این دوازده نفر که شهادت دادند، برگزیدگان ما و برتر از همه هستند. حضرت فرمود: راست گفتید همه مردم از لحاظ حافظه یکسان نیستند، بعضی قوه حافظه شان بیشتر است.

آن گاه چهار نفر از آن دوازده نفر یعنی ابوالهیثم بن تیهان و ابویوب انصاری و عمار یاسر و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین برخاستند و گفتند: ما گواهی می دهیم که سخن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در آن روز به یاد داریم و علی هم پهلوی آن حضرت ایستاده بود. پیغمبر فرمود: ای مردم! خداوند به من امر کرده است که امام شما را برای شما منصوب بدارم و جانشین و خلیفه خود را از اهل بیت خودم در میان شما تعیین کنم. خدائی که در کتابش اطاعت خود را بر مؤمنین واجب شمرده است، در همان کتاب (قرآن) هم شما را امر کرده است که باید ایمان به ولایت او داشته باشید. من به ملاحظه سرزنش منافقان چیزی نگفتم تا این که خداوند به من امر کرد آن را اعلام بدارم و وعده داد که مرا از شر بدخواهان حفظ خواهد کرد.

ای مردم! خداوند در کتاب خود به شما امر نموده که نماز بگذارید، من هم آن را برای

شما بیان داشتیم و گفتم نماز بگزارید، و دستور داد روزه بگیرید و حج کنید من هم آن را برای شما بیان داشتم و تفسیر کردم. همچنین در کتابش شما را مأمور به ولایت نموده است، و اینک ای مردم! من به شما می گویم که ولایت اختصاص به علی و جانشینان من از فرزندان من و او دارد که اول آنها فرزندانم حسن و بعد از او حسین و سپس نه نفر از اولاد حسین هستند که از قرآن جدا نمی گردند تا در حوض نزد من حاضر شوند.

ای مردم! من هدایت یافته، و ولی و امام، و هدایت کننده شما را بعد از خود به شما اعلام نمودم و او برادر من علی بن ابیطالب است. او در میان شما مانند من در میان شماست. در تمام کارهای خود از او پیروی کنید، زیرا آنچه خداوند به من آموخت در نزد اوست، و به من امر کرد که به شما اطلاع دهم در نزد علی است. پس نیازمندی های خود را از او پرسید و از او و جانشینان او بیاوزید. چیزی به آنها یاد ندهید، و بر آنها پیشی نگیرید، و از فرمان آنها سرپیچی نکنید، زیرا آنها با حق و حق با آنهاست و حق از آنها جدا نمی گردد. (1)

ص: 380

1- . کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج 2، ص 757. حاک نشابوری در مستدرک، ج 3، ص 149 به سند خود از عبدالله بن عباس روایت می کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْجُومُ اِمَانٌ لِاهْلِ الْاَرْضِ مِنَ الْغَرْقِ وَاَهْلُ بَيْتِي اِمَانٌ لِامَّتِي مِنَ الْاِخْتِلافِ فَاِذَا خَالَفتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فِصَارًا وَاِحْزَابُ ابْلِيسَ. یعنی: «ستارگان اهل زمین را از غرق شدن حفظ می کند و اهل بیت من هم امت مرا از اختلاف نگاه می دارد، وقتی یکی از قبائل عرب با آنها مخالفت نمودند، پراکنده می شوند و جزو حزب شیطان خواهند شد» سپس حاکم می گوید اسناد این حدیث همگی صحیح است. ابن حجر مکی نیز در ص 140 صواعق آن را ذکر نموده و صحیح دانسته است. نیز حاکم در مستدرک با سلسله سند از محمد بن منکدر و او از پدرش روایت می کند که گفت: پیغمبر فرمود: «ستارگان باعث حفظ اهل آسمان است، هرگاه نور آنها گرفته شود، آنچه می باید در آسمان پدید می آید... اهل بیت من هم امان امت من هستند، وقتی اهل بیت از میان رفت آنچه می باید به سر آنها می آید». همچنین در کنز العمال، ج 6، ص 116، و ج 7، ص 217، و ابن حجر در صواعق، ص 111، و هیشمی در مجمع الزوائد، ج 9، ص 174 به نقل از طبرانی و ابن عساکر با سلسله سند نقل می کنند که سلمة بن اکوع از پیغمبر روایت نموده که فرمود: «الْجُومُ اِمَانٌ لِاهْلِ السَّمَاءِ وَاَهْلُ بَيْتِي اِمَانٌ لِامَّتِي. یعنی: ستارگان امان اهل آسمان و اهل بیت من امان امت من می باشند. حدث مزبور با همان سند در «ذخایر العقبی» محب الدین طبری، ص 17 نیز آمده است. در آن جا از علی (علیه السلام) روایت می کند که پیغمبر فرمود: ستارگان امان اهل آسمانند، وقتی از میان رفتند اهل آسمان نیز از میان می روند، اهل بیت من هم امان اهل زمین هستند. وقتی آنها رفتند، اهل زمین نیز از میان می روند.

در «غایة المرام» روایات بسیاری از طریق عامه نقل کرده است که تعداد ائمه دوازده نفر است. بعد از آن نه حدیث از طریق آنها روایت می کند و می گوید:

حدیث سوم - موفق بن احمد در کتاب فضائل امیرالمؤمنین به سند خود از سلیم بن قیس از سلمان فارسی روایت نموده که گفت: خدمت پیغمبر رسیدم دیدم حسین در دامن حضرت نشسته است و پیغمبر دیدگان او را می بوسد و دهانش را می بوید و می فرماید: تو آقا و برادر آقا و پدر آقایان هستی. تو امام پسر امام و برادر امام و پدر امامان می باشی. تو حجت پسر حجت و برادر حجت و پدر نه حجت از دودمانت هستی و نه می آنها قائم آنهاست. (1) (أنت سیدّ وأبو سیدّ وأخو سیدّ، ابوالساده، انت امام ابن الامام، أخوالامام، ابوالائمة، انت حجة بن حجة أخو حجة، ابو حجة تسع من صلبيك، تاسعهم قائمهم)

دوازده نور درخشان الهی

حدیث پنجم - نیز موفق بن احمد خطیب خوارزمی به سند خود از ابوسلمی راعی روایت می کند که گفت: شنیدم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود: در شب معراج خدای جلیل به من فرمود: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» (2) ایمان آورد پیغمبر به آنچه از طرف خدایش نازل شد. من گفتم: خدایا مؤمنین هم ایمان به آن آوردند؟ ندا رسید آری چه کسی را میان امت خود جانشین ساختی؟ عرض کردم: بهترین فرد امت را - ندا رسید، علی بن ابیطالب (علیه السلام) عرض کردم: آری - خدای من!

ندا رسید ای محمد! من نظر کردم به اهل زمین و تورا از میان آنها برگزیدم و نام تورا از نام خدا جدا ساختم تا هر جا که ذکر شوم تو هم با من ذکر شوی. من محمود هستم و تو هم محمد هستی. باز نظر کردم به بندگانم و علی را از میان آنها برگزیدم و نامش را از نام خدم جدا کردم. من اعلی هستم و او هم علی است. ای محمد! من تورا و علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور خود خلق کردم، و سپس ولایت شما را بر اهل

ص: 381

1- . غایة المرام، ص 27م. این حدیث و حدیث بعد در «مناقب» خوارزمی نیست، بلکه در «مقتل خوارزمی» است که هم اکنون در اختیار ما نیست.

2- . آیه 285 سوره بقره.

آسمان و زمین عرضه داشتیم. هر کس آن را پذیرفت، نزد من از مؤمنین به شمار می رود و آنها که نپذیرفتند از کافران محسوب می گردند.

ای محمد! اگر یکی از بندگانم مرا پرستش کند تا از هستی ساقط گردد یا مانند پوست پوسیده شود، و در آخر با انکار ولایت شما به نزد من بیاید، او را نمی آمرزم مگر این که اقرار به ولایت شما کند.

ای محمد! می خواهی آنها را ببینی؟ گفتم: پروردگارا آری. ندا رسید نگاه کن به سمت راست عرش. وقتی نگاه کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی ابن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی (علیهم السلام) در چراغی نورانی دیدم که ایستاده اند و نماز می گزارند و مهدی در وسط آنها مانند ستاره درخشان روشن بود. ندا رسید که ای محمد! اینان حجت های خدا هستند، و آن که در وسط است انتقام عترت تو را خواهد گرفت. به عزت و جلال خودم که او حجتی است که بر دوستانم لازم شمردم و از دشمنان من انتقام می گیرد.

حدیث هشتم - حموئی به اسناد خود از سعید بن جبیر و او از عبدالله بن عباس روایت می کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خلفا و جانشینان بعد از من و حجت های خدا بر بندگان او دوازده نفر هستند. اول آنها برادرم و آخر آنان فرزندم می باشد. (انّ خلفائی وأوصیائی وَ حُجَجَ إِلَی عَلَی الخَلْقِ بَعْدَی اِثْنَا عَشَرَ اَوَّلَهُمْ اُخِی وَ اٰخِرُهُمْ وَ لَدِی).

عرض کردند یا رسول الله! برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب است. عرض کردند: فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی است، که زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد (قِيلَ وَمَنْ وَ لَدَكَ؟ قَالَ: المهدی الذی یملأها قِسْطاً وَعَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا اِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذَالِکَ الْیَوْمَ حَتّٰی یَخْرُجَ فِیْهِ وَ لَدِی الْمَهْدِی، فَیَنْزِلُ رُوْحُ اللهِ عِیْسَى بْنِ مَرْیَمَ فَیُصَلِّیْ خَلْفَهُ، وَ تُشْرِقُ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ یَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَ الْمَغْرِبَ). (1)

ص: 382

به خدایی که مرا با مژده حق برانگیخته است، اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی می گرداند تا فرزندم مهدی قیام کند، سپس عیسی بن مریم روح الله از آسمان فرود آید و پشت سر او نمازگزارد، و زمین با نور خدای خود منور گردد و سلطنتش شرق و غرب عالم را فراگیرد. (1)

در باب دوازدهم «غایة المرام» احادیث زیادی از طرق عامه نقل کرده است که تعداد ائمه دوازده تن می باشند، (2) از جمله از ابن عباس روایت می کند که گفت: شنیدم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود: ای مردم! بدانید که خداوند را دری است که هر کس داخل آن شود از آتش دوزخ و انقلاب روز محشر ایمن است. ابوسعید خدری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! ما را به این در راهنمایی کن تا آن را بشناسیم. فرمود: او علی بن ابیطالب سرور جانشینان و امیر مؤمنان و برادر رسول خدا و نماینده خدا بر تمام مردم است.

ای مردم! هر کس می خواهد چنگ بزند به ریسمان محکمی که گسستی نیست چنگ بزنید به ولایت علی بن ابیطالب، زیرا ولایت او ولایت من و پیروی او پیروی من است.

ای مردم! هر کس می خواهد که حجت بعد از من را بشناسد، علی بن ابیطالب را بشناسد. ای مردم! هر کس خوشحال می شود که اقتدا به من کند، می باید که ولایت علی بن ابیطالب و امامان دودمان مرا دوست بدارد، زیرا آنها خزینه دار علم من هستند.

در این هنگام جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله! تعداد امامان چند تاست؟ فرمود: خدا تو را رحمت کند، همه اسلام را از من پرسیدی؟ عدد آنها در کتاب خدا به تعداد ماه ها در نزد خداوند است، از روزی که خداوند آسمان ها و زمین را آفریده است، تعداد دوازده ماه بوده است. تعداد آنها به عدد دوازده چشمه ای است که خداوند برای موسی بن عمران منفرج کرد، در وقتی که عصبای خود را به صخره زد و دوازده چشمه جاری شد، و به عدد نقبای بنی اسرائیل

ص: 383

1- . غایة المرام، ص 28، و فرائد السمطين، ج 2، ص 312.

2- . غایة المرام، ص 32.

است که خداوند می فرماید: وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا. (1) پس ای جابر! امامان دوازده تن می باشند. اول آنها عل بن ابیطالب و آخر آنها قائم صلوات علیهم است (2) بالجمله اخبار عامه در این که ائمه دوازده تن است اگر متواتر نباشد، مستفیض است. (3)

ائمه معصومین ترجمان قرآن مجید هستند

باید دانست آیات که در قرآن مجید هست و دلالت دارد که امامت و ولایت اختصاص به مولی امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از دودمان آن حضرت و پیغمبر خاتم (علیهم السلام) دارد سه قسم است:

1- آیاتی که درباره آنها نازل شده است و بخشی از آن مسطور گشت.

2- آیاتی که قرآن مجید را تقسیم به سه قسمت مجمل و محکم و متشابه می کند.

توضیح شکی نیست که مقصود قرآن مجید راهنمایی مردم به دین حنیف اسلام و توجه دادن آنها به آنچه که در قرآن است، از قبیل واجبات، مستحبات حلال و حرام، حدود و احکام و سایر معارف حقه، نه این که مقصود تنها تلاوت قرآن بدون تدبر و تفکر باشد. از این رو قرآن باید نسبت به آنچه امت نیازمند به آن هستند، کافی باشد، وگرنه باید ناقص و مکمل دین مردم نباشد، که عکس سخن خداوند است که می فرماید: مَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (4) یعنی: چیزی را در این کتاب (قرآن) فروگذار نکردیم.

ص: 384

1- آیه 12 سوره مائده.

2- غایة المرام، ص 45.

3- برای اطلاع از اخبار سنی و شیعه درباره مهدی موعود اسلام و قائم آل محمد ارواحنا فداه و اهمیت وجود آن حضرت در نظر پیغمبر و اهل بیت عصمت و صحابه و راویان اخبار و محدثان اسلامی و حتی اعتقاد به سایر مذاهب و فرق راجع به نجات دهنده دنیا که به نظر شیعه کسی جز حجت بن الحسن العسکری (علیه السلام) نیست، نگاه کنید به کتاب «مهدی موعود» ترجمه جلد 13 بحار الانوار علامه مجلس به قلم نویسنده این سطو. کتاب مزبور جامع ترین کتاب فارسی راجع به وجود مقدس حضرت بقیة الله ارواحنا فداه است که اخیراً چاپ یست و هشتم آن منتشر شده است و چهار کتاب دیگرمان درباره آن حضرت، به اسامی «موعودی که جهان در انتظار اوست» و «دانشمندان عامه و مهدی موعود» و «شوق مهدی» و «امام زمان در نظر دیگران».

4- آیه 38 سوره انعام.

محکومات قرآن برای تمام احتیجات امت کافی نیست، پس ناچار باید اكمال دین در تمام اقسام قرآن باشد که از جمله مجمل و متشابه آن است، از این رو امت باید در موقع احتیاج آنها را بشناسند، و لازم به ذکر نیست که با حدس و رأی شخصی نمی توان آنها را شناخت، زیرا با انظار مختلف معانی مجمل و متشابه نیز اختلاف پیدا می کند، و همین نیز موجب تحیر و گمراهی امت می شود، و خدای حکیم نیز چنین کاری نمی کند. بنابراین عقل با جزم حکم می کند خدای حکیم که قرآن را تقسیم به این سه قسم کرده است، مترجمی ربانی هم برای آن قرار داده است که حقایق قرآن را کشف کند، به طوری که شبهه ای در آن نباشد، و آشنای به تمام قرآن، و از هرگونه لغزش مصون باشد.

این مترجم ربانی هم کسی جز خاتم انبیاء و جانشینان معصوم آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین نیست، و مسلم است که خلفای ثلاثه آشنای به مجمل و متشابه قرآن نبودند، چنان که از مواردی که دچار مسائل مشکل می شدند معلوم می گردد، چون مراجعه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می نمودند، و در کتب شیعه و سنی نوشته شده است، از این رو جایز نیست داننده اسرار خدای جهان (مجمل و متشابه قرآن مجید) از خلافت الهی و جانشینی پیغمبر اکرم معزول گردد، و کسی که از اسرار الهی بیگانه است خلیفه خدا باشد. (1)

این موضوع که آیات قرآنی سه قسم است، همان طور که دلالت دارد که قرآن عالم ربانی همراه دارد، و مادام که دین خدا باقی است او هم با قرآن هست و از آن جدا نمی شود، و قرآن هم از او جدائی ندارد، همین طور هم می رساند که شخصی در امت اسلام خواهد بود که دعوی حق آنها را خواهد کرد و مقام آنها را تصاحب خواهد نمود، وگرنه خدا آیات کتابش را مجمل و متشابه قرار نمی داد.

آری خدا این کار را کرد تا خلیفه واقعی او از آنان که بر آن رموز دست یافتند امتیاز پیدا کنند. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت است که فرمود: خداوند کتابش را به محکم و مجمل و متشابه تقسیم کرد تا خلیفه او از کسی که به زور خلافت را به چنگ آورد، امتیاز یابد. (2)

ص: 385

1- . زیرا اسرار خدا لایق هر بی سر و پا نیست *** هر بی سر و پا لایق اسرار خدا نیست

2- . احتجاج طبرسی، ج 1، ص 596.

3- و از جمله اقسام قرآن، داستان های جانشینان پیغمبران است که در قرآن مجید آمده است، زیرا بیان سرگذشت و صفات و علوم آنها، مردم را راهنمایی می کند به شناخت جانشینان خاتم پیغمبران صلی الله علیهم اجمعین. چنان که هر کس داستان آصف بن برخیا وزیر سلیمان بن داود (علیه السلام) را مطالعه کند که خداوند درباره او می فرماید: «قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک» می داند سلیمان پیغمبر که گفت کیست تخت بلقیس (ملکه سبا) را نزد من حاضر کند؟ خود از آوردن آن عاجز نبود، و مانند آصف که آن را آورد، قادر بود، چون در غیر این صورت، می باید جانشین افضل از خود سلیمان باشد، که البته از نظر عقلی محال است.

مقصود سلیمان این بود که چنین کاری از وصی و جانشین او صادر شود تا مردم اعتراف به فضل و برتری او نسبت به خود نمایند و بدانند که او شایسته جانشینی سلیمان هست، پس وقتی که جانشین سلیمان که پیغمبر اولی العزم نبود و پیرو دین موسی بن عمران بود و بر وفق شریعت او عمل می کرد، دارای چنین مقامی بوده است، به طور قطع جانشین موسی افضل از جانشین سلیمان است.

و چون خاتم انبیاء از تمام پیغمبران پیشین برتر می باشد، وصی و جانشین او هم از همه جانشینان پیغمبران قبلی افضل است، پس وقتی جانشین سلیمان که فقط بهره ای از علم کتاب خدا را داشته، قادر بود که تخت بلقیس ملکه سبا را پیش از آن که روی خود را بگرداند از یمن به فلسطین بیاورد، محال است که جانشین پیغمبر خاتم انبیاء که عالم به تمام علوم کتاب بوده است (ومن عنده علم الکتاب) از وصی سلیمان داناتر باشد.

در خلال حدیث اول گفتیم که از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدند، درباره آن کس که علمی از کتاب داشت (یعنی آصف وصی سلیمان) و کسی که تمام علوم کتاب در نزد او بود (علی بن ابیطالب جانشین پیغمبر) چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: «دانش آن

کسی که فقط قسمتی از علم کتاب را داشت به اندازه مقدار آبی بود که مگسی با بال های خود از دریا بردارد»! (1) یعنی مقام آن کسی که تمام علوم کتاب را داشت (علی (علیه السلام)) مثل دریا، و مقام کسی که دانش از کتاب داشت قطره ای بیش نبود!

باید دانست همان طور که قصص جانشینان پیغمبران در قرآن ارشادی است به شناسائی جانشین پیغمبر ما، همین طور هم ذکر داستان های پیغمبران (علیهم السلام) باعث شناخت بیشتر پیغمبر ما (صلی الله علیه و آله) می باشد، بنابراین، تصریح به معجزات ابراهیم و موسی و نوح و سایر انبیاء در ضمن قصص آنها، خود تصریح به این است که پیغمبر ما هم قادر به اظهار معجزات بوده است، و این که صدور معجزات پیغمبر خاتم به تواتر رسیده است و چیزی نیست که هیچ عاقلی در آن شک کند، زیرا اگر پیغمبر خاتم در دعوی نبوت خود راستگو نبود، و قدرت بر آشکار ساختن معجزات نداشت، معجزات سایر انبیاء هم حقیقت داشت، و خدا آن را در کتابش ذکر نمی نمود.

آیات قرآن مجید که درباره اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است و می رساند که خلافت و امامت اختصاص به آن ذوات مقدسه دارد، منحصر به چهل آیه نیست، چنان که ابن مغازلی شافعی از ابن عباس روایت موده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: قرآن چهار قسمت است: یک قسمت فقط درباره ما اهل بیت است، و یک قسمت احکام حلال، و یک قسمت احکام حرام، و یک قسمت هم فرائض و واجبات است، و خدا بهترین آیات قرآن را درباره ما نازل کرد.

در «غایة المرام» صد و بیست و هشت آیه را مطابق روایات شیعه و سنی درباره اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

چرا پیغمبر خلافت امیرالمؤمنین را روشن ساخت؟

یکی از دانشمندان عامه گفته است: اگر پیغمبر اکرم موضوع ولایت و خلافت بعد از خود را مانند احکام نماز و روزه و حج و جهاد و سایر احکام، برای اصحاب خود روشن می ساخت، آنها مخالفت نمی نمودند، و علی (علیه السلام) را رها نمی کردند،

ص: 387

1- . تفسیر علی بن ابراهیم، ج 1، ص 367.

همان طور که با نماز خواندن و سایر احکام موضوعه پیغمبر مخالفت نکردند. خلاصه این شخص بعید می داند که پیغمبر درباره علی (علیه السلام) سفارشی کرده باشد و اصحاب مخالفت نموده باشند.

می گویم کسی که از داستان بنی اسرائیل و قوم موسی اطلاع و آگاهی دارد و می داند که چگونه در غیبت حضرت موسی از راه راست برگشتند و هارون جانشین موسی را خوار و زبون نمودند، و گوساله سامری را خدای خود دانستند و فریفته آن شدند، و تا موسی از میقات برگشت، دست از گوساله پرستی برنداشتند، نمی باید مخالفت اکثر صحابه پیغمبر ما با علی (علیه السلام) را بعید بدانند، زیرا ارتداد بنی اسرائیل به عللی دورتر از انحراف امت اسلام بود.

اول این که بنی اسرائیل در آن موقع پدر در پدر موحد و یکتاپرست بودند و انتظار ظهور پیغمبر خود حضرت موسی را داشتند، ولی اصحاب پیغمبر اسلام در جاهلیت پرورش یافته بودند و بیشتر عمرشان در پرستش بت ها گذشته بود، و بیشتر آنها از ترس یا به طمع استفاده دنیوی مسلمان شدند، چنان که خداوند می فرماید: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا (1)** یعنی عرب ها گفتند: ما ایمان آوردیم، ای پیغمبر بگو ایمان نیاورده اید، بلکه بگوئید مسلمانیم، و عده ای هم منافق بودند که خداوند آیات سوره منافقین را درباره آنها نازل فرمود. از این جهت روشن است که ارتداد بنی اسرائیل دورتر است.

دوم این که آنچه در بنی اسرائیل پدید آمد و گوساله را خدای خود دانستند به مراتب بزرگ تر و سخت تر از خلیفه دانستن شخصی است که پیغمبر او را به جانشینی خود منصوب نداشته بود، زیرا بنی اسرائیل همین که گوساله را خدا دانستند به کلی از دین بیرون رفتند، ولی اصحاب پیغمبر با کاری که کردند از اصل اسلام خارج نشدند، و آن عمل هم در نظر ساده بود، زیرا عقیده داشتند که امامات و خلافت جزء فروع دین است.

ص: 388

سوم این که ارتداد و انحراف بنی اسرائیل در زمان حیات پیغمبر آنها پدید آمد، ولی مخالفت اصحاب پیغمبر ما در موضوع جانشینی آن حضرت بعد از رحلت آن وجود مقدس بود، بدیهی است که کار بنی اسرائیل دور از عمل اصحاب پیغمبر اسلام بود، بنابراین، وقتی آنها که آن همه به خدا نزدیک بودند، چنان عملی از آنان صادر شد، دیگر وقوع آن از همه امت اسلام که تازه از بت پرستی و شرک نجات یافته بودند مستبعد نبود!

خداوند در قرآن مجید از دگرگونی امت پیغمبر اسلام خبر داده بود: «أَفَايُن مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُدَّرَ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (1) یعنی: اگر پیغمبر وفات یافت یا کشته شد، شما به شیوه قبلی خوباز می گردید؟ هر کس به عادت قبلی خود (جاهلیت برگرد، هیچ زبانی به خدا نرسانیده است، و به زودی خدا به شاگردان پاداشی نیک خواهد داد.

به علاوه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: مثل امت من درست مانند بنی اسرائیل است! (انّ مثل امتی مثل بنی اسرائیل طابق النعل بالنعل) شاید هم به واسطه شباهتی که در وضع امت اسلامی با بنی اسرائیل بود، خداوند داستان بنی اسرائیل را در قرآن مکرر ذکر نموده است! که بدین وسیله مردم در کار خود بصیرت پیدا کنند و در اعمال خویش بیشتر دقت نمایند تا بدین گونه حج بر آنان تمام شود.

ضمناً مقایسه حکم ولایت با حکام نماز و سایر احکام هم بی مورد است، زیرا حسدی که مردم می برند در مورد ولایت بود، چنان که خدا فرموده است «أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً» (2) یعنی: آیا مردم حسد می برند بر آنچه خداوند از منبع فضل خدا به آنها داده است، آری ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان سلطنتی عظیم بخشیدیم.

ص: 389

1- . آیه 144 سوره آل عمران.

2- . آیه 54 سوره نساء.

مؤلف خدا را حمد می‌کنم که مرا موفق داشت که آنچه می‌خواستم تکمیل کنم و منظوری که داشتم به اتمام رسانم. درود خدا بر بهترین بندگان محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت پاک سرشت و برگزیده او باد، آنان خداوند دین ما را با ولایت و دوستی آنها کامل گردانید، و راضی شد که با قبول ولایت آنها، اسلام دین ما باشد. تألیف این کتاب در زمانی که در عتبه مقدسه حضرت اباعبدالله الحسین صلوات الله علیه و علی جده و ایبه و علی اُمّه و اخیه و علی الأئمة من ذریته و بنیه، مشرف بودم به انجام رسید.

به تاریخ 23 ماه مبارک رمضان

سال 1364 هجری قمری

مترجم من هم خدا را شکر می‌کنم که این بنده بی‌مقدار را موفق داشت تا ترجمه این کتاب گران قدر را که به راستی فروغ هدایت است برای رهروان راه توحید، و مشعل فروزانی است برای گمشدگان بیابان بی‌خبری، به انجام رسانم، و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهیرین.

قم - 8 آذر ماه 1346 شمسی

مطابق 26 شعبان 1387 قمری

علی دوانی

(پایان)

ص: 390

فروغ هدایت - مقدمه حضرت مؤلف 9

حدیث اول - تفسیر آیه: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً 28

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارای همه علوم قرآن بود 28

گواهی به رسالت پیغمبر اسلام 31

علمای بنی اسرائیل از بعثت پیغمبر اسلام آگاه بودند 34

مقام ولایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) 37

شاهد بنی اسرائیل کیست؟ 37

نظر مؤلف در این باره 38

کتاب آسمانی قرآن مجید است 39

گواهی خداوند فعلی است 39

گواهی دارنده علم کتاب هم قولی و هم فعلی است 40

مقام عصمت علی (علیه السلام) ایجاب می کند که دارنده تمام علوم قرآن باشد 41

سایر ائمه طاهرین نیز دارنده تمام علوم کتاب بودند 42

دارنده علم کتاب فقط بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) تطبیق می شود 44

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیغمبران اولوالعزم برتر است 55

حدیث دوم - تفسیر آیه: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ 57

علی (علیه السلام) گواه پیغمبر و امامت و رحمت است 57

تحقیق موضوع طی سه مقام 60

قرآن دلیل روشن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) 61

سخنی درباره یک جمله آیه شریفه 61

بعد از پیغمبر خلافت واقعی مسلمین از آن علی (علیه السلام) و اولاد معصومین آن حضرت است 63

این شاهد زبان پیغمبر نیست 65

همه امامان گواهان پیغمبرند 67

بهترین فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) 67

علی (علیه السلام) از پیغمبر جدا نیست 69

امیرالمؤمنین برای مسلمانان امام و رحمت است 71

جانشین بلافصل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) منحصر به علی (علیه السلام) است 73

حدیث سوم - تفسیر آیه: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا** 75

پیروی اهل بیت عصمت (علیهم السلام) رمز اتحاد و سربلندی مسلمان است 75

حدیث عترت مشتمل بر هشت فضیلت برای ائمه اطهار (علیهم السلام) است 76

زنان پیغمبر جزو اهل بیت نیستند 84

عترت پیغمبر اینان هستند و دارای چنین اوصافی می باشند 86

تنها راه نجات از گمراهی 88

حدیث چهارم - تفسیر آیه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** 89

با راستگویان باشید راستگویان فقط ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشند 90

حدیث پنجم - تفسیر آیه: **وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ** 93

پذیرش توبه و ایمان و اعمال نیک منوط به قبول ولایت و ادوستی ائمه اطهار است 93

آنها که با دوستی آل محمد از دنیا می روند 95

میزان دوستی و احترام خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) 96

حدیث ششم - تفسیر آیه: **وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ** 100

آنها که از پیروی اهل بیت روی برتافتند در پیشگاه خداوند مسئول هستند 100

خاندان پیغمبر خود را از هر کس برای پیشوائی مسلمانان بهتر می دانستند 102

قرآنی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمع آوری نمود 103

غصب فدک یا دومین ضربت بر پیکر خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) 104

نارضائی دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) 105

مناظره امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اصحاب شوری 106

چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود دست به شمشیر نبرد 106

سخنان امام حسن (علیه السلام) در مجلس معاویه 108

ص: 392

خاندان پیغمبر در دعوی خود راستگو بودند 109

حدیث هفتم - تفسیر آیه: الْقِيَامِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ 110

دشمنان علی (علیه السلام) را به دوزخ افکنید 110

تقسیم بهشت و دوزخ به دست علی (علیه السلام) است 113

حدیث هشتم - تفسیر آیه: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ 115

علی (علیه السلام) راهنمای جهانیان است 115

این راهنما باید از خاندان پیغمبر باشد 116

مردم از راهنمای دینی بی نیاز نیستند 118

راهنمای امت اسلام را باید پیغمبر معرفی کند 119

تنها امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او راهنمای مسلمانان هستند 121

حدیث نهم - تفسیر آیه: إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ 123

پیمان برادری میان پیغمبر و علی صلوات الله علیهما و آلهما 123

دو روایت بسیار جالب 124

تحریف حدیث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) 127

علی (علیه السلام) جانشین بلافصل پیغمبر است 127

سخنان قوشچی دانشمند معروف سنی 129

نکاتی که موجب اشتباه قوشچی شده است 134

پاسخ اشتباهات او 134

علی (علیه السلام) وارث نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است 137

حدیث دهم - تفسیر آیه: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا 141

ستمگران به منصب امامت نمی رسند 141

منصب امامت يك پيمان الهی است 142

منصب امامت برتر از مقام نبوت است 143

ستمكار نمی تواند به مقام امامت برسد 145

امام باید از طرف خدا و پیغمبر تعیین شود 146

امامت عالی ترین منصب الهی است 147

حدیث یازدهم - تفسیر آیه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ 150

اولوالامر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه اطهارند 150

ص: 393

صاحبان امر دارای چه شرائطی هستند؟ 151

ولایت اولی الامر مطلق است 154

حدیثی که نسبت به پیغمبر داده اند 156

اینان اولوالامر نیستند 157

نظریه یکی از نویسندگان معاصر سنی 161

پاسخ اشکالات وی 162

حدیث دوازدهم - تفسیر آیه: فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ 164

کلماتی که خداوند به آدم القا کرد 164

ائمه اطهار برتر از همه بندگان خدا هستند 166

حدیث سیزدهم - تفسیر آیه: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ 168

امیرالمؤمنین (علیه السلام) برادر و وزیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است 168

جانشین پیغمبر باید از خاندان او باشد 172

حدیث چهاردهم - تفسیر آیه: وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ 174

داستان مرغ بریان 175

پیغمبر اسلام درباره علی (علیه السلام) سخن می گوید 177

در خانه علی باید باز باشد 180

میزان دوستی امیرالمؤمنین (علیه السلام) 183

حدیث پانزدهم - تفسیر آیه: مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ 185

سهم خدا و پیغمبر به اهل بیت عصمت می رسد 185

فیئی در لغت و آیه یعنی چه؟ 186

ذی القربی کیست؟ 187

چگونه فیء و غنائم به خویشان پیغمبر می رسد؟ 187

حدیث شانزدهم - تفسیر آیه: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ 191**

دوستی خاندان پیغمبر نشانه ایمان کامل است 191

چرا حق خدا و پیغمبر به اهل بیت می رسد؟ 193

شش تأکید در آیه شریفه 194

تحقیق درباره خمس 195

ص: 394

خمس پاک ترین نوع مال است 196

حدیث هفدهم - تفسیر آیه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى 198

مزد رسالت پیغمبر اسلام دوستی خاندان آن حضرت است 198

مقام شامخ علی (علیه السلام) 199

موقعیت اهل بیت عصمت 200

ذی القربی اهل بیت پیغمبر اکرم هستند 202

حدیث هجدهم - تفسیر آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا 205

خداوند به خاندان پیغمبر درود می فرستد 205

سخنی از فخر رازی 207

حدیث نوزدهم - تفسیر آیه: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ 211

امیرالمؤمنین (علیه السلام) جان پیغمبر است 211

پنج نور پاک و محبوب خدا 213

جان پیغمبر باید به جای پیغمبر بنشیند 215

حدیث بیستم - تفسیر آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ 217

اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از هرگونه پلیدی پیراسته اند 217

اهل بیت پیغمبر به گفته ابن ابی الحدید 219

بحثی در پیرامون آیه شریفه 221

اهل بیت از روز نخست معصوم بودند 225

حدیث بیست و یکم - تفسیر آیه: فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ 227

هر سؤالی دارید از اهل بیت پیغمبر پرسید 227

روایات عامه در تفسیر اهل ذکر 229

حدیث بیست و دوم - تفسیر آیه: وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا 233

پیامبران پیشین با قبول دوستی پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین برانگیخته شدند 233

پیشی گرفتن بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) برخلاف بداهت حکم عقل است 235

حدیث بیست و سوم - تفسیر آیه: أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ 237

علی (علیه السلام) بهترین مردم روی زمین است 237

ماجرائی که بعد از پیغمبر روی داد 241

حدیث بیست و چهارم - تفسیر آیه: وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا 249

ص: 395

علی (علیه السلام) همچون عیسی بن مریم است 249

مقام و منزلت والای امیرالمؤمنین (علیه السلام) 251

کسی مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) در امت اسلام نبود 253

حدیث بیست و پنجم - تفسیر آیه: سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ 255

درود بر خاندان پیغمبر 255

حدیث بیست و ششم - تفسیر آیه: وَتَعِیْهَا اُذُنٌ وَاَعِیَةٌ 258

گوش علی (علیه السلام) شنوا و نیرومند بود 258

نگاهدارنده اسلام علی (علیه السلام) بود 260

حدیث بیست و هفتم - تفسیر آیه: وَاذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ 263

تنها علی باید ابلاغ کند! 263

حدیث بیست و هشتم - تفسیر آیه: فِی بُیُوتٍ اُذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ 267

مردان الهی همیشه به یاد خدا هستند 267

بدون شناسائی خاندان پیغمبر هیچ عملی پذیرفته نیست 269

خاندان پیغمبر برگزیده برگزیدگان جهانند 271

حدیث بیست و نهم - تفسیر آیه: اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ 273

علی (علیه السلام) پرتو نور خداست 273

تجزیه و تحلیل آیه نور 276

تفسیرهای دیگر بی مورد است 277

ائمه اطهار مظاهر نور خدا هستند 280

حدیث سی ام - تفسیر آیه: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، اُولٰٓئِكَ الْمُقَرَّبُونَ 282

علی (علیه السلام) نخستین مسلمان است 282

صفات برجسته حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) 284

علی (علیه السلام) قبل از همه ایمان آورد 285

علی اول نمازگزار اسلام بود 286

چه کسی غیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شایسته زمامداری مسلمانان بود؟ 288

حدیث سی و یکم - تفسیر آیه: طُوبَى لَّهُمْ وَحُسْنُ مَأْبٍ 293

ریشه درخت طوبی در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است 293

علی (علیه السلام) سرور مؤمنین است 295

ص: 396

حدیث سی و دوم - تفسیر آیه: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ 298

صدیق اکبر علی (علیه السلام) است 298

علی (علیه السلام) صدیق امت اسلام است 300

کسی جز علی (علیه السلام) نمی تواند صدیق باشد! 302

حدیث سی و سوم - تفسیر آیه: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ 304

جانشین پیغمبر را بشناسید! 304

علی از همه کس به خدا و پیغمبر نزدیک تر است 309

حدیث سی و چهارم - تفسیر آیه: وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ 311

علی و فرشتگان یاور پیغمبرند 311

خلافت بعد از پیغمبر اختصاص به صالح المؤمنین دارد 312

حدیث سی و پنجم - تفسیر آیه: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ 314

فداکاری علی (علیه السلام) 314

آیا غیر از علی (علیه السلام) کسی شایسته خلافت اسلامی بود؟ 316

حدیث سی و ششم - تفسیر آیه: سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا 320

علی را دوست بدارید! 320

اشکال - پاسخ 323

اشکال - پاسخ 323

حدیث سی و هفتم - تفسیر آیه: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ 325

دو دریای علم و عصمت علی و فاطمه (علیهما السلام) و دو گوهر گرانبها حسن و حسین 325

نکات جالبی که از آیه شریفه استفاده می شود 328

حقایق آشکار می شود 331

آنجا که عقل و منطق سرکوب می شوند 333

حدیث سی و هشتم - تفسیر آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** 334

علی (علیه السلام) سرپرست مسلمین است 334

تا توانی دلی به دست آور! 336

گوشه ای از روایات شیعه در تفسیر آیه شریفه 338

مصدق این آیه تنها علی (علیه السلام) است 342

علی باید جانشین پیغمبر و زمامدار شایسته مسلمانان باشد 344

ص: 397

حدیث سی و نهم - تفسیر آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ 349

تعیین جانشین بلا فصل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) 349

گفتار مؤلف طی سه موضوع 350

پیغمبر از مرم ملاحظه می نمود 351

اهمیت منصب خلافت الهی 352

تفسیرهای دیگر 353

پاسخ مؤلف به تفسیرهای مزبور 354

خصوصیات آیه شریفه 354

تبلیغ ولایت علی (علیه السلام) توسط پیغمبر (صلی الله علیه و آله) 355

علی سرور هر مرد و زن باایمان است 356

آنها که حدیث غدیر را گواهی نکردند 358

گفتگوی ابوحنیفه با هیشم بن حبیب 361

چرا فضائل علی را کتمان نمودند؟ 361

چرا علی را احترام نمی کنید؟ 364

بهانه جوئی 365

پاسخ اشکالات مزبور 366

حدیث چهلم - تفسیر آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ 370

دین اسلام با ولایت علی (علیه السلام) کامل شد 370

روز غدیر بهترین عید مسلمانان است 371

اشکال - پاسخ 377

ائمه طاهرين به امر خدا به امامت رسیدند 378

دوازده نور درخشان الهی 381

ائمہ معصومین ترجمان قرآن مجید هستند 384

مقایسه جانشین پیغمبر اسلام با جانشینان پیغمبران پیشین 386

چرا پیغمبر خلافت امیرالمؤمنین را روشن ساخت؟ 387

ص: 398

فهرست مقدمه و پاورقی های کتاب

مقدمه چاپ پنجم 3

قصیده در مدح مولای متقیان 7

تذکر به خوانندگان 8

تقریظ حضرت مؤلف 9

کتاب فروغ هدایت 10

پیشگفتار مترجم 12

نگاهی به زندگانی مؤلف کتاب 20

کتاب فروغ هدایت و مقدمه مؤلف 26

دو حجت درونی و برونی خدا: عقل و پیغمبران 26

حدیث مسند و مرسل 27

حدیث چیست؟ 27

مدرک حدیث اربعین حدیث 27

مجالس صدوق و صافی فیض کاشانی 29

تبع پادشاه یمن 35

خبر واحد و خبر متواتر 53

بهترین فضائل علی (علیه السلام) و مدارک آن 53

من عنده علم الکتاب علی (علیه السلام) است 55

ضمیر «بتلوه» فقط بر علی (علیه السلام) تطبیق می شود 68

توضیح درباره آیه افمن کان علی بیته من ربّه 71

مهاجرین و انصار 72

بیعت سلمان و ابوذر و دیگران با میل نبود 72

مآخذ حدیث کتاب و عترت 76

امام زمان مانند خورشید پنهان در ابرهاست و توضیح آن در شش وجه 82

حدیث عترت و زرنگی ابوبکر 84

مدارک حدیث علی بهترین مردم روی زمین است 86

مدارک حدیث علی بهترین جانشینان است 86

مدارک حدیث علی با قرآن و قرآن با اوست 87

مدارک حدیث علی با حق و حق با علی است 87

معنی اعتصام و تمسک به اهل بیت عصمت 88

حدیث مستفیض 90

کونوا مع الصادقین، یعنی با علی (علیه السلام) باشید 92

هیچ عملی بی حب علی پذیرفته نیست 94

هر کس با محبت آل محمد بمیرد 96

هیچ کس بدون گرفتن گذرنامه از دست علی (علیه السلام) از صراط نمی گذرد 101

معنی عرش 101

دشمنان علی نزد خدا مسئولند 102

چگونگی بیعت علی (علیه السلام) با خلیفه اول 103

قرآنی که امیرالمؤمنین جمع آوری کرد 103

ماجرای غصب فدک توسط ابوبکر 105

نارضائی دختر پیغمبر از ابوبکر و عمر 105

کتاب سلیم بن قیس هلالی 108

مأخذ حديث انا قسيم الجنة و النار از منابع عامه 111

علی (علیه السلام) پرچمدار روز محشر و امین کوثر و کلید خزان بهشت است 113

مدارک حدیث علی راهنمای هر قومی است 116

علی (علیه السلام) در بهشت برادر و رفیق رسول خداست 124

مأخذ ستایش معاویه از علی (علیه السلام) 125

مأخذ ستایش عمر از علی (علیه السلام) 126

خلافت الهی را نمی شود واگذار به شوری نمود 129

ص: 400

اشعار نغز سنائی دربارهٔ خلافت 137

اگر علی (علیه السلام) افضل امت است باید خلفه بلافصل باشد 139

افراد بی دانش نمی توانند حاکم بر علی (علیه السلام) باشند 139

کتاب غایة المرام سید هاشم بحرانی 143

مفاخر صحابه در بیعت ابوبکر شرکت نداشتند 146

امامت از اصول دین است نه اصول مذهب 147

اگر من پیغمبر نمی شدم علی پیغمبر می شد 149

مدارک حدیث عترت (انی تارک فیکم الثقلین) از طرق عامه 156

هر کس قرآن را تفسیر به رأی کند 157

کسانی که ابوبکر را انتخاب کردند مطاع اویند 165

مداکر تفسیر آیه فتلقى آدم راجع به اهل بیت 165

مدارک کلمات خدا: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین 165

تحصن پیغمبر و مسلمین در شعب ابوطالب 170

امیرالمؤمنین تربیت شده پیغمبر بود 170

مآخذ تفسیر آیه وانذر عشیرتک الاقربین 171

علی بهترین بشر و بهترین مسلمان است 177

مدارک حدیث علی از من و من از اویم 178

مآخذ حدیث انا مدینه العلم و علی بابها 179

بعد از پیغمبر دل ها به طرف دنیا پرواز کرد 179

چرا ابوبکر در «سنح» منزل کرد؟ 181

پیغمبر در خانه همه را بست جز در خانه علی (مآخذ آن) 183

بهترین عمل دنیا دوستی علی بن ابیطالب است 184

چهار نفر را خدا و پیغمبر دوست می دارند، یکی از آنها علی است 184

ابن السبیل کیست؟ 191

بوم الفرقان - جنگ بدر است 191

شهر بصره و تعصب مردم آن 202

توضیح درباره ذی القربی 203

ص: 401

چگونه باید بر پیغمبر درود فرستاد؟ 207

هر عملی بدون صلوات بر آل پیغمبر مردود است 207

مدارک تفسیر آیه مباحله وانفسنا و انفسکم 212

اهل بیت پیغمبر از هرگونه پلیدی پاک هستند و مآخذ آن 219

سخن ابن متویه راجع به عصمت امام 221

پیدایش علم نحو توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) 224

مدارک تفسیر آیه فاسئلوا اهل الذکر 228

چرا عامه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرم الله وجهه می گویند؟ 237

مدارک تفسیر آیه اولئک هم خیر البریه

عمر در خانه فاطمه زهرا را آتش زد 241

لقب امیرالمؤمنین را پیغمبر به علی داد 242

ماجرای سقیفه بنی ساعده 248

مدارک تفسیر آیه وتعیها اذن واعیه 259

چهار ماهی که برای مشرکان آزاد بود 264

رسم طواف مرد و زن عرب جاهلی 265

داستان عزل ابوبکر از اعلام برائت از مشرکین 265

خانه علی و فاطمه از بهترین خانه های انبیاء است 268

مدارک تفسیر آیه والسابقون السابقون 283

سبقت گیرندگان به ایمان علی (علیه السلام) است 284

مدارک صدیق اکبر علی است 284

علی در دنیا و آخرت برادر پیغمبر است 286

توضیح درباره حدیث فقر فاطمه زهرا (علیها السلام) 287

لفظ جمع برای مفرد هم استعمال می شود 288

صدیق اکبر و فاروق اعظم علی است 297

کتاب مصابیح الانوار از شیخ طوسی 298

حدیث ائمه حدیث پیغمبر است 310

خدا و فرشتگان و علی یاور پیغمبرند 312

توطئه حفصه و عایشه بر ضد پیغمبر و مآخذ آن 312

ص: 402

خوایدن علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر و مدارک آن 316

مدارک تفسیر آیه سیجعل لهم الرحمن ودا 324

مدارک تفسیر آیه مرج البحرین یلتقیان 327

نظر کردن خدا چه معنی دارد؟ 329

کاری که بر سر فجاه سلمی آوردند! 331

یک چیز از سه چیز ابوبکر حذف شده است؟! 332

جنایت خالد ولید نسبت به مالک بن نویره 332

میزان علم و دانش خلیفه دوم 333

مدارک تفسیر آیه انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا 337

حدیث لا تجتمع امتی علی خطاء درست نیست 339

صحابه هم می دانستند که مصداق جمع، علی (علیه السلام) است 342

توضیح درباره زرین عبدالله 350

غدیر خم چیست و کجاست؟ 356

رحیه چیست و کجا بوده است؟ 357

ملاحظه زید بن ارقم از افشای فضل علی 357

مجعول بودن روایت اطلبوا الخیر من حسان الوجوه 359

انس بن مالک از کی شروع به نقل فضائل علی کرد؟ 360

مولی در این جا به معنی دوست نیست 362

مدارک حدیث من كنت مولاہ فعلی مولاہ 363

مشر به ام ابراهیم 364

اشاره به گفتار حضرت ابراهیم 365

از کرامات شیخ ما این است 369

روز غدیر - قصیده صادق سرمد 372

مدارک حدیث: ائمه ستارگان امت اند 380

اخبار عامه راجع به مهدی موعود (علیه السلام) 384

ص: 403

راویان و دانشمندان شیعه

محمد بن یعقوب کلینی 28

محمد بن حسن صفار 28

امین الدین طبرسی 29

ابومنصور طبرسی 29

علی بن ابراهیم قمی 30

هشام بن محمد بن سائب کلبی 46

محمد بن مسعد عیاشی سمرقندی 57

محمد بن حنفیه 59

احمد بن محمد بن خالد برقی 93

اعمش - سلیمان بن مهران 110

بُرَید بن معاویه عَجَلی 115

ابن شهر آشوب مازندرانی 117

سید هاشم بحرانی 143

سُلَیم بن قیس هلالی 150

سعید بن جبیر 164

ابورافع، ابراهیم 169

صاحب بن عباد 176

شیخ طوسی 192

آقا سید محسن کوه کمری 197

ابوجعفر احوّل - مؤمن طاق 201

شیخ مفید 211

عبدالله بن عباس 217

عبدالله بن مسعود 233

آقا شیخ هادی تهرانی 281

شیخ صدوق 287

محمد بن ابراهیم نعمانی 304

محمد بن ابی عمیر 353

سید ابوالحمد حسینی قائنی 353

ص: 405

راویان و دانشمندان عامه

مسروق بن اجدع 38

نظام نشابوری 44

حاکم نیشابوری 44

فراء بغوی 44

فراء دیلمی 44

عبدالله بن محمد بغوی 44

عبدالله بن سلام 45

مقاتل بن سلیمان 46

ابواسحاق زجاج 47

ابوعلی جبائی 59

ابوهاشم جبائی 59

مجاهد بن جبیر 59

ابن زید - احمد بن محمد دمشقی حنبلی 59

حسن بصری 59

محمد بن جریر طبری 60

ابومسلم اصفهانی 60

ابن مردویه اصفهانی 71

موفق بن احمد خوارزمی 73

محمد بن احمد ازهری 83

ابن اعرابی - محمد بن زیاد کوفی 83

شعبي 100

اشعث بن قیس 106

ابن شبرمه، ابن ابی لیلا، ابوحنیفه 110

حموئی، ابراهیم بن محمد جوینی 113

ابن صباغ مالکی 126

ملاعلی قوشچی 129

ابن مغازلی شافعی 164

انس بن مالک 175

محمد بن اسماعیل بخاری 205

مسلم بن حجاج نیشابوری 206

فخر رازی 207

ابونعیم اصفهانی 234

حاکم حسکانی 238

مغیره بن شعبه 244

قتاده 271

ابوحامد غزالی 331

ابن قتیبۀ دینوری 331

ابوالعباس مُبرد 334

براء بن عازب 356

زرین بن معاویۀ عبدری 358

جرير بن عبدالله بجليّ 359

ابن ابي الحديد معتزلي 360

ص: 407

اجتهاد در مقابل نص، علی دوانی، وزیری، چاپ هشتم، قم، بی تاریخ (1374 شمسی)

الاحتجاج، امین الدین طبرسی، وزیری، 2 جلد، قم 1413

الاختصاص، شیخ مفید، وزیری، تهران، 1379 ق

اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ابن اثیر جزری، رقعی، 5 جلد، 1258، ق، افسست

الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، رحلی، 4 جلد، مصر، 1358 ق

الاعلام، خیرالدین زرکلی، وزیری، 12 جلد، بیروت بی تاریخ

اعلام الوری، امین الدین طبرسی، وزیری، تهران، 1370 شمسی

امالی، شیخ صدوق، وزیری، بیروت، 1400

امالی، شیخ طوسی، وزیری، 2 جلد، بغداد، 1383 ق

امالی، شیخ مفید، وزیری، قم، 1403 ق

الامامة والسیاسة، ابن قتیبہ دینوری، رقعی، 2 جلد در یک جلد، قاهره، 1382 ق

انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، وزیری، 3 جلد، بیروت، 1394

بحار الانوار، علامه مجلسی، 110 جلد، بیروت، چاپ دوم افسست، 1403

بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، وزیری، قم، 1404

التاج، منصور علی ناصف، رحلی، 5 جلد، افسست، 1363 ق

تاریخ، محمد بن جریر طبری، وزیری، 8 جلد، قاهره، 1358 ق

تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، وزیری، 14 جلدی، بیروت، بی تاریخ

تحفة الاحباب، حاج شیخ عباس قمی، وزیری، تهران، 1369 ق

تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، وزیری، 4 جلد، قم 1375 شمسی

تفسیر، علی بن ابراهیم قمی، وزیری، 2 جلد، بیروت، 1399

تفسیر، سید عبدالله شبر، رحلی، قاهره، 1385 ق

تفسیر صافی، ملامحسن فیض کاشانی، وزیری، 5 جلد، بیروت 1399

تفسیر کبیر، فخرالدین رازی، رحلی، 32 جلد در 16 جلد، بیروت چاپ سوم بی تاریخ

تفسیر مجمع البیان، امین الدین طبرسی، رحلی، 5 جلد، قم افسست، 1403

خصال، شیخ صدوق، وزیری، قم، 1362 شمسی

حلیة الاولیاء، ابونعیم اصفهانی وزیری، 11 جلد، بیروت، 1357 ق

الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، وزیری، 25 جلد، افسست، بیروت 1403

ربیع الأبرار، زمخشری، وزیری، 4 جلد، قم، 1410

سفینة البحار، حاج شیخ عباس قمی، وزیری، 8 جلد، قم، 1414

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، وزیر، 20 جلد، قاهره، 1378 ق

شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، وزیری، 3 جلد، تهران، 1399

غایة المرام، چاپ اول سنگی، رحلی، تهران، 1272 ق

الغدیر فی الكتاب والسنة و الأدب، علامه امینی، وزیری، 11 جلد، بیروت، 1397

فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد حموی، رحلی، 2 جلد، بیروت، 1398

الفصول المهمه، فی معرفة احوال الائمة (علیهم السلام)، ابن صباغ مالکی، تهران، 1367

فضائل الخمسه، سید مرتضی فیروزآبادی، 3 جلد، تهران، 1371 شمسی

کافی، محمد بن یعقوب کلینی، وزیری، 8 جلد، افسست، بیروت، 1410

کشف الغمه فی معرفة الائمة (علیهم السلام)، علی بن عیسی اربلی، وزیری، 2 جلد، قم، 1381

الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، 9 جلد، رحلی، قاهره، 1353 ق

قاموس الرجال، حاج شیخ محمد تقی شوشتری، 2 جلد در یک جلد، تهران، 1390

الكنى واللقاب، حاج شيخ عباس قمى، وزيرى، 3 جلد، نجف اشرف، 1389 ق

لسان الميزان، ابن حجر عسقلانى، وزيرى، 6 جلد، حيدرآباد، 1329 ق

المحاسن، احمد بن ابى عبدالله برقى، وزيرى، 2 جلد، تهران، 1330 شمسى

مراصداالاطلاع، صفى الدين بغدادى، وزيرى، 3 جلد، قاهره، 1373 ق

المراجعات، سيد عبدالحسين شرف الدين، وزيرى، قم، 1413

مروج الذهب، على بن حسين مسعودى، وزيرى، 4 جلد در 2 جلد، مصر، 1377 ق

ص: 409

المسند، احمد حنبل، وزیری، 12 جلد، قاهره، 1371 ق

المناقب، ابن مغازلی شافعی، وزیری، تهران، 1402

معانی الأخبار، شیخ صدوق، وزیری، تهران، 1379 ق

المناقب، ابراهیم بن محمد خوارزمی، وزیری، قم، 1411

مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب مازندرانی، وزیری، قم بی تاریخ

وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، وزیری، 20 جلد، قم 1409

ینایع الموده، شیخ سلیمان حنفی قندوزی، وزیری، استامبول، 1385

ص: 410

- 1- اصول اعتقادی و فروع عملی اسلام: چاپ دهم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، رقعی، 88 صفحه.
 - 2- امام زمان در گفتار دیگران: چاپ اول، انتشارات ندای ایمان، تهران، رقعی، 94 صفحه.
 - 3- بحثی درباره همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله): (مجله مکتب اسلام).
 - 4- پیامبر اسلام از نظر دانشمندان شرق و غرب: چاپ سوم، انتشارات پیام اسلام، قم، جیبی، 252 صفحه.
 - 5- پیشوایان بزرگ ما (سلسله مقالات، مجله مکتب اسلام).
 - 6- تاریخ اسلام - از آغاز تا هجرت. چاپ نهم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، رقعی، 312 صفحه.
 - 7- نظری اجمالی به جنگ های صدر اسلام.
 - 8- سیمای جوانان در قرآن و تاریخ اسلام: چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، رقعی، 310 صفحه.
 - 9- جهانگردی و جهانگردان نامی: چاپ دوم، نشر میران، تهران، رقعی، 54 صفحه.
 - 10- داستان های اسلامی:
- جلد اول: چاپ دهم، کانون انتشارات محمدی، تهران، جیبی، 310 صفحه.
- جلد دوم: چاپ دهم، کانون انتشارات محمدی، تهران، جیبی، 268 صفحه.

- جلد اول: چاپ پنجم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، رقعی، 207 صفحه.
- جلد دوم: چاپ چهارم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، رقعی، 197 صفحه.
- جلد سوم: چاپ چهارم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، رقعی، 176 صفحه.
- 12- دانشمندان عامه و مهدی موعود (علیه السلام): چاپ اول، دارالکتب الاسلامیه، تهران، رقعی، 176 صفحه.
- 13- زن در قرآن: چاپ دهم دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، رقعی، 120 صفحه
- 14- زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت الله بروجردی: چاپ دوم، نشر مطهر، تهران، وزیری، 480 صفحه
- 15- سید رضی مؤلف نهج البلاغه، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعین مدرسین حوزه علمیه قم، رقعی، 246 صفحه.
- 16- سیر اجتهاد در اسلام (یادنامه اولین کنگره نهج البلاغه - تهران)
- 17- سیره ائمه طاهرین (علیهم السلام).
- 18- شرح حال، افکار و آثار آیت الله بهبهانی: چاپ دوم، نشر قبله، تهران، وزیری، 470 صفحه.
- 19- شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی (سرآمد دانشمندان شیعه در سده دوازدهم هجری)، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، وزیری، 414 صفحه.
- 20- شرح زندگانی جلال الدین دوانی (فیلسوف شهیر سده نهم هجری)، چاپ اول، چاپخانه حکمت، قم، رقعی، 196 صفحه.
- 21- شعاع وحی بر فراز کوه حرا، چاپ دهم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، رقعی، 79 صفحه.
- 22- شیعه در اندونزی: (مجله مکتب اسلام).
- 23- مجموعه مقالات در موضوعات گوناگون (مجلات و روزنامه های دینی).
- 24- محدث نامی حاج شیخ عباس قمی، چاپ اول، دارالکتب الاسلامیه، تهران، جیبی، 134 صفحه.

25- مفاخر اسلام (شرح حال دانشمندان بزرگ شیعه):

- جلد اول: چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران وزیری، 452 صفحه.
- جلد دوم: چاپ سوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران وزیری، 644 صفحه.
- جلد سوم: چاپ دوم: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران وزیری، 528 صفحه.
- جلد چهارم: چاپ اول، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران وزیری، 508 صفحه.
- جلد هفتم: چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران وزیری، 520 صفحه.
- جلد هشتم: چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران وزیری، 710 صفحه.
- جلد نهم: چاپ سوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران وزیری، 648 صفحه.
- جلد یازدهم: چاپ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران وزیری، 2 جلد، بخش یکم 632 صفحه، بخش دوم 615 صفحه.
- جلد دوازدهم: چاپ سوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران وزیری، 640 صفحه.

26- موعودی که جهان در انتظار اوست، چاپ سوم، انتشارات دارالعلم، قم، رقعی، 345 صفحه.

27- نگاهی کوتاه به زندگانی پرافتخار سید رضی مؤلف نهج البلاغه (یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه، تهران).

28- هنر نویسندگی: چاپ سوم، نشر مطهر، تهران، رقعی، 89 صفحه.

29- خاطرات من از استاد شهید مطهری، چاپ چهارم، انتشارات صدرا، تهران، رقعی، 106 صفحه.

30- امام خمینی در آئینه خاطره ها، چاپ دوم، نشر مطهر، تهران، رقعی، 192 صفحه.

31- راز نماز در نهج البلاغه، چاپ دوم، نشر مطهر، تهران، رقعی، 48 صفحه.

32- امیرالمؤمنین در شعر فقها و حکما و عرفای نامی، وزیری، زیر چاپ.

ب - تألیفات

33- آغاز وحی و بعثت پیامبر در تاریخ و تفسیر طبری: (یادنامه طبری).

34- علما و مردان نامی بوسنی و هرزگوین: چاپ اول، انتشارات انصاریان، قم، رقعی، 72 صفحه.

35- فرقه ضاله و سرقت آیات و احادیث.

36- محمد بن جریر طبری (بررسی و نقد تاریخ و تفسیر طبری).

37- مشاهری فقها و مراجع تقلید شیعه.

38- نهضت دو ماهه روحانیون ایران: چاپ اول، چاپخانه حکمت، قم، وزیری، 197 صفحه.

ص: 413

- جلد اول و دوم، چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، وزیری، 656 صفحه.

- جلد سوم و چهارم، چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، وزیری، 640 صفحه.

- جلد پنجم و ششم، چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، وزیری، 618 صفحه.

- جلد هفتم و هشتم، چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، وزیری، 607 صفحه.

- جلد نهم و دهم، چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، وزیری، 447 صفحه.

40- هزاره شیخ طوسی: چاپ دوم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، وزیری، 583 صفحه.

41- امیرالمؤمنین خلیفه الله، صدیق اکبر و فاروق اعظم، وزیری، زیر چاپ.

42- غدیر خم، حدیث ولایت، رقعی، زیر چاپ.

43- بانوی بانوان جهان، تهران، رقعی، 156 صفحه.

44- حج شیخ هادی نجم آبادی، چاپ اول، تهران، رقعی، 47 صفحه.

ج - ترجمه ها

45- آثار تمدن اسلامی در اسپانیا و پرتغال. (مجله مکتب اسلام).

46- اجتهاد در مقابل نص، چاپ دهم، انتشارات جامعه مدرسین، قم، وزیری، 648 صفحه.

47- خاندان آیت الله بروجردی، چاپ اول، انتشارات انصاریان، قم، وزیری، 152 صفحه.

48- تاریخ فتوحات مسلمانان در اروپا. (فرانسه، سوئیس، ایتالیا، و جزایر دریای مدیترانه): چاپ ششم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، وزیری، 416 صفحه.

49- صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام، چاپ هفتم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، وزیری 395 صفحه.

50- علی (علیه السلام) چهره درخشان اسلام، چاپ یازدهم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، رقعی، 47 صفحه.

51- فرقه وهابی و پاسخ شبهات آنها: چاپ چهارم، نشر قبله، تهران، رقعی، 240 صفحه.

52- فروغ هدايت: چاپ ششم، نشر قبله، تهران، رقعی، 359 صفحه.

53- مهدي موعود (عليه السلام): ترجمه جلد 13 بحار الانوار علامه مجلسی، درباره حضرت امام زمان عجل الله فرجه با مقدمه، پاورقی و ملحقات مفصل: چاپ سی و دوم، دارالکتب الاسلامیه، وزیری، 1292 صفحه.

54- علما و شعراي بوسنی و هرزگوین، چاپ دوم، نشر قبله، رقعی، 210 صفحه.

ص: 414

- 55- تاریخ قم، چاپ چهارم، نشر رهنمون، وزیری زیر چاپ اول، 302 صفحه.
- 56- جامع المسائل، چاپ اول، چاپخانه دارالعلم، قم، وزیری، 560 صفحه.
- 57- در پیرامون نهج البلاغه، چاپ چهارم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم، رقعی، 120 صفحه.
- 58- سیر حدیث در اسلام، چاپ سوم، انتشارات گنجینه، تهران، وزیری، 340 صفحه.
- 59- شاهراه هدایت، چاپ اول، چاپخانه حکمت، قم، وزیری، 356 صفحه.
- 60- شوق مهدی (علیه السلام)، چاپ چهارم، انتشارات انصاریان، قم، وزیری، 176 صفحه.
- 61- فروغ ایمان، چاپ اول، انتشارات کتابخانه صدر، تهران، رقعی، 324 صفحه.
- 62- مباحثی در معارف اسلامی، چاپ دوم، نشر قبله، تهران، رقعی، 248 صفحه.
- 63- نگاهی به آثار فقهی شیخ طوسی، چاپ اول، انتشارات دارالفکر، قم، رقعی، 92 صفحه.
- 64- خاندان علامه مجلسی، ضمیمه بخش یکم مرآت الاحوال جهان نما.
- 65- مرآت الاحوال جهان نما، جلد اول و دوم چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، وزیری، 612 صفحه.
- 66- تاریخ و سفرنامه حزین لاهیجی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، وزیری، 444 صفحه.
- خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی، چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، وزیری، 972.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

